

# آواز خوانِ رقصِ برده‌گان

گزیده‌یی از سخنرانی‌ها و مقالات میرجعفر پیشه‌وری  
ترجمه: الناز انصاری، هژیر پلاسچی



# آوازخوانِ رقصِ برده گان

گزیده‌یی از سخنرانی‌ها و مقالات

میرجعفر پیشه‌وری

(۱۳۲۴ - ۱۳۲۵)

به انضمام گفت‌وگویی با یکی از فداییان

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان

ترجمه: الناز انصاری، هژیر پلاسچی

منجیق

کتاب منجیق

آوازخوان رقص برده‌گان  
گزیده‌یی از سخنرانی‌ها و مقالات میرجعفر پیشه‌وری  
(۱۳۲۴ - ۱۳۲۵)

مترجمان:

الناز انصاری و هژیر پلاسچی

این کتاب ترجمه‌ای است از:

۲۱ آذر. انتشارات فرقه‌ی دموکرات آذربایجان. چاپ اول. باکو. خرداد ۱۳۴۰

ویراستاران: بالاش آذراوغلی، غفار کندلی، عباسعلی زنوزی

به اهتمام: اسماعیل جعفریور، محمدرضا عافیت، محمد آذرلو

نوبت انتشار: اول

تاریخ انتشار: ۲۱ آذر ۱۳۹۴. ۱۲ دسامبر ۲۰۱۵

ناشر: منجیق

هرگونه استفاده‌ی غیرانحصاری از کتاب‌های «منجیق»، حتا بدون ذکر منبع، آزاد است

«منجیق» رسم الخط واحدی را به مترجمانش تحمیل نمی‌کند.

«منجیق» آنچه را که در خدمت مبارزه‌ی ستمدیده‌گان نداند، منتشر نمی‌کند.



منجنيق اين كتاب را تقديم مي كند به يادِ بلندِ صفر خان قهرمانيان  
كه ديوارك هاي زندان در برابر استواري اش حقير بودند  
و به قلب بزرگ و صادق  
روح الله صفدري  
كه هنوز در آرزوي برابري و آزادي  
كاكل سپيدش را به نسيم مي سپارد

## فهرست

- ۷ درباره‌ی کتاب
- ۹ مقدمه‌ی مترجم
- ۶۲ در سالن تئاتر شیر و خورشید
- ۷۶ چه کسی برای تلگراف افترا آمیز امضا جمع کرده بود؟
- ۷۸ باید فرمان انتخابات را خود مردم صادر کنند
- ۸۰ صدر سقوط کرد
- ۸۵ شعارهای دوره‌ی دوم
- ۸۶ گردهم‌آیی‌های بزرگ مردمی
- ۸۸ درباره‌ی مذاکرات انجام شده با نماینده‌ی حکومت مرکزی
- ۹۰ باید بازار تجاری پیدا کنیم
- ۹۲ مرگ را می‌پذیریم ولی عقب‌نشینی را هرگز
- ۹۷ درباره‌ی مسائل اساسی فرقه و دولت
- ۱۱۰ به همه، به همه، به همه
- ۱۱۴ در سالن دانشسرا
- ۱۱۸ در اولین کنفرانس دهقانی
- ۱۲۲ آنچه در کنفرانس شخصیت‌های با صلاحیت خلق آذربایجان گفته شد
- ۱۳۴ در جشن فارغ‌التحصیلان دانشکده‌ی افسری تبریز
- ۱۳۷ مسئله‌ی ایران و آذربایجان از دیدگاه ما
- ۱۴۳ در آخرین جلسه‌ی مجلس ملی آذربایجان

- ۱۵۵ در حوزه‌ی هفتم کمیته‌ی تبریز؛ شهر پرچم‌دار ستارخان
- ۱۶۱ پیام به اولین کنگره‌ی جوانان دموکرات آذربایجان
- ۱۶۳ نقادی بی‌رحمانه و مبارزه‌ی بی‌امان ضروری است
- ۱۶۷ باید با کالاهبرداری‌ها شدیدن مبارزه کرد
- ۱۶۸ «آذربایجان» آئینه‌ی موفقیت‌های ماست
- ۱۶۹ در سالن تئاتر دولتی به مناسبت جشن اولین سالگرد تأسیس فرقه
- ۱۷۱ در جلسه‌ی فعالان فرقه‌ی شهر تبریز
- ۱۷۷ به مناسبت پرده‌برداری از مجسمه‌ی شیخ محمد خیابانی
- ۱۸۶ به مناسبت افتتاح دانشگاه
- ۱۹۰ در جلسه‌ی اعضای فعال شاخه‌ی تبریز فرقه‌ی دموکرات
- ۱۹۲ در ضیافت خانه‌ی فرهنگ شوروی
- ۱۹۸ در ساختمان تئاتر دولتی
- ۲۰۱ به کجا و برای چه می‌آیند؟!
- ۲۰۸ در برابر ساختمان کمیته‌ی مرکزی
- ۲۱۳ سخن آخر
- ۲۱۸ ضمیمه
- ۲۱۹ ما می‌خواستیم فقر نباشد: گفت‌وگو با روح‌الله صفدری

## درباره‌ی کتاب

اول: ترجمه‌ی این کتاب در پاییز ۱۳۸۳ تمام شده بود. با نشر اشاره قرارداد بستیم و حروف چینی و نمونه خوانی کتاب آغاز شد. اوایل آذر ماه بود که کتاب برای گرفتن مجوز به ارشاد دولت خاتمی رفت و آخرین روز اسفند بود که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کتاب را غیر قابل انتشار تشخیص داد. به اصرار ناشر یک بار دیگر درخواست تجدید بررسی کردیم و پاسخ، همان پاسخ قبلی بود. تصمیم گرفتیم از لاج ارشاد هم که شده کتاب را در خارج از ایران منتشر کنیم. تماس‌ها برقرار و قول و قراری هم گذاشته شد، اما هرگز عملی نشد. ناشر محترم خارج از کشور حتا توضیح نداد که چرا منصرف شده است. دولت احمدی نژاد که روی کار آمد ناشر تصمیم گرفت یک بار دیگر کتاب را برای بررسی به ارشاد بفرستد. خیال می‌کرد شاید توی شلوغی‌های روزهای اول دولت، کتاب مجوز بگیرد و منتشر شود. شلوغی البته بود اما شامل حال این کتاب و ما نشد. پاسخ ارشاد احمدی نژاد هم همان قبلی بود: اصلن فکرش را هم نکنید. این بود که کتاب در آرشیو شخصی ماند تا همین امروز.

دوم: احتمالاً اگر کتاب در آن زمان منتشر می‌شد هیچ‌کدام از ما چنین مقدمه‌یی که من امروز برای آن نوشته‌ام و شما اگر حوصله داشته باشید در صفحات بعد خواهید خواند، نمی‌نوشتیم. امروز هم نمی‌دانم ال‌ناز که آن زمان این کتاب را با هم ترجمه کردیم چقدر با این مقدمه موافق است. اینها را نوشتم تا در نهایت به این برسیم که مسئولیت سیاسی «مقدمه‌ی مترجم» به تمامی در درجه‌ی اول بر عهده‌ی من است و در درجه‌ی بعدی بر عهده‌ی «مجموعه‌ی منجنيق» که این کتاب را منتشر می‌کند.

سوم: در کتاب «۲۱ آذر» که این کتاب در واقع ترجمه‌یی از آن است، ترتیب چپ‌نویس مطالب چنین

نیست که در کتاب حاضر مشاهده می‌کنید. در کتاب اصلی ابتدا سخنرانی‌ها و بعد مقالاتی که میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه‌ی آذربایجان نوشته، منتشر شده است. در کتاب حاضر سخنرانی‌ها و مقالات بر اساس تاریخ ایراد و انتشار آنها چیده شده است تا بتوان آنها را بر متن تاریخ یک جنبش خواند.

چهارم: آنچه که ترجمه‌ی این کتاب را در دستور کار ما قرار داد این بود که به رغم آن که کتاب را یک تشکیلات حزبی منتشر کرده است اما سیمای پیشه‌وری به خوبی در آن بازنمایی می‌شود. چه آن زمانی که پیشه‌وری نسبت به دولت قوام و شخص او دچار خوش بینی شده بود و چه زمانی که این خوش بینی فرو ریخت، چه زمانی که جنبش آذربایجان را مقدمه‌ی آزادی ایران می‌دید و چه زمانی که از تداوم و گسترش جنبش ناامید شده بود و «تهران» را تهدید می‌کرد که «آذربایجان» به راه خود خواهد رفت. سیمای دقیقی از یک انقلابی.

پنجم: زمانی که این کتاب را ترجمه می‌کردیم سعید متین پور و رضا عباسی برای ترجمه‌ی برخی عبارات و کلمه‌ها ما را یاری دادند. از پس سال‌ها به سهم خودم هنوز از آنها ممنونم.



## مقدمه‌ی مترجم

از زمانی که فرقه‌ی ما مشغول بنیان گذاشتن دولت شده است، من هم مانند دیگر اعضای فرقه درگیر ساختن تاریخ شده‌ام. بگذار تاریخ واقعی برپا شدن دولت ما را مورخان بنویسند و روی کاغذ بیاورند. ما باید دقت مان را صرف ساختن این تاریخ کنیم.

میرجعفر پیشه‌وری

نوشتن درباره‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را از کجا باید آغاز کرد؟ آیا اصلن نیازی وجود دارد که در مورد فرقه‌ی دموکرات آذربایجان چیزی نوشت؟ یا هر چه نوشتنی بوده، پیش از این نوشته‌اند؟ آیا می‌توان چیزی نوشت که در آن نامی از ترومن، استالین، باقراف، بمباتم، اولتیماتوم، نفت شمال، قوام‌السلطنه و حتا میرجعفر پیشه‌وری به میان نیاید؟ یا این تصویر برای همیشه سنگ و تثبیت شده است؟

در روایت مسلطِ ظهور و سقوط فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، بخشی وجود دارد که به صورت نظام‌مندی از این روایت کسر شده است؛ گاه به کلی دیده نشده و گاه حتا نوشته شده اما خوانده نشده است، یعنی در ربط با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان خوانده نشده و بیش از آن، هرگونه ارتباطی میان تصویرهای موجود به کلی محو و نابود شده است. روایت مسلط از فرقه‌ی دموکرات آذربایجان حتا بر تاریخ‌نگاری چپ نیز تسلط یافته و به زبان نوشتاری چپ نیز نفوذ کرده است. چنین است که آن تصویر غیرواقعی، آن تصویر تثبیت‌شده‌ی دروغین، به عنوان تنها نمود واقعیت چنان در مقابل چشم می‌ایستد که هر منظر دیگری و حتا امکان دیدن هر تصویر دیگری را پیشاپیش کور می‌کند. چند نمونه از این تصویرها را خواهیم دید:

## شان و شوکت نخست‌وزیر

یکی از نمونه‌وارترین و دقیق‌ترین آثار نوشته شده توسط تاریخ‌نگاران راست که بخشی از آن به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان مربوط می‌شود و می‌تواند نمونه‌ی خوبی از شیوه‌ی برخورد نیروهای راست با جنبش آذربایجان باشد، کتاب «در تیررس حادثه؛ زندگی سیاسی قوام السلطنه» نوشته‌ی حمید شوکت است. هرچند روایت شوکت، بی‌کم و کاست روایت فاتحان است اما مائوئیست سابق آنقدر هوشمند بوده که برای انتقام از گذشته‌ی انقلابی خود چیزی فراتر از بروشورهای تبلیغاتی سلطنت خواهان بنویسد. سنت حمید شوکت، سنت نو تاریخی‌گری است، سنت نوشتن تاریخ برای تأیید روایت مسلط بی‌آن که شباهتی به روایت مسلط داشته باشد. در روایت شوکت، قهرمان اصلی، احمد قوام السلطنه است. مشروطه‌خواهی ملی که درد وطن داشت و هرچه کرد برای نجات وطن از سیطره‌ی بیگانه بود، به ویژه در دوران حکومت یک ساله‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان که هوشمندی قوام و بازی او در عرصه‌ی سیاست بین‌المللی، آذربایجان و به تبع آن ایران را از خطر سقوط در آغوش کمونیسم نجات داد.

او برای ورود به روایت پر هیجان خود ابتدا چنین تصویری ترسیم می‌کند: «با اشغال ایران و فروپاشی نظام رضاشاهی، شماری بی‌شماری از عوامل حکومت متلاشی شده‌ی تهران، از آذربایجان گریختند و سربازان با ترک سربازخانه‌ها، به روستاهای دور و نزدیک خود بازگشتند. تجار بازار در هراس از انتقام‌جویی پیام‌آوران نظام اشتراکی، حجره‌ها بستند و اقتصاد را کد ماند. تلگرافخانه‌ها تعطیل شد و پایتخت در دوردست، دست‌نیافتنی‌تر نمود. سیاست به سان آیینی‌ی واقعیتی که جریان داشت، بیان عمومی خود را در نگرانی، وحشت و اضطراب یافت. آذربایجان در نخستین روزها و هفته‌های پس از ورود ارتش سرخ، به سال صفر نزدیک می‌شد.»<sup>۱</sup> البته که از نظر تاریخ‌نگار عزیز، این تصویر موحد نیازی به استناد ندارد و هر ذهن عاقلی آن را خواهد پذیرفت. در همین ایام که دراکولا‌های سرخ، آذربایجان را تسخیر کرده‌اند و باد در خیابان‌های خلوت و خالی زوزه می‌کشد و سگی لنگ در دوردست از این سوی خیابان به آن سوی خیابان می‌رود «استالین بار دیگر باقراف را به مسکو فراخواند.» باقراف در یک نشست محرمانه ماموریت یافت «در هماهنگ ساختن مجموعه‌ی از عملیات پنهانی، تبلیغات و اقدامات عملی، شرایط را برای دستیابی به دو

۱ در تیررس حادثه؛ زندگی سیاسی قوام السلطنه. حمید شوکت. چاپ دوم. ۱۳۸۶ تهران. نشر اختران. صفحه‌ی ۲۲۷

هدف فوری مسکو در آذربایجان فراهم سازد: نخست ایجاد آرامش و امنیت و دیگری افزایش نفوذ شوروی. « این عملیات مخوف پنهانی شامل تبلیغ پیشرفت‌های آذربایجان شوروی در زمینه‌ی اقتصاد، صنعت و ادبیات، تامین نیازهای اولیه‌ی مردم مانند گندم، قند و شکر و نفت در تبریز، بندر پهلوی، رشت و آستارا و نیز اجرای اپرای کوراوغلی، لیلی و مجنون، شاه اسماعیل، آرشین مالالان و مشهدی عباد در شهر و روستا بود.<sup>۱</sup> و همه‌ی اینها مقدماتی است برای آن که بدانیم «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بر چنین زمینه‌ی پاب‌به‌عرصه‌ی وجود می‌نهاد». و بعدتر دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی قرار محرمانه‌ی برای ایجاد جنبش‌های جدایی خواهانه در آذربایجان و سایر شهرهای شمال ایران صادر می‌کند و «رهبری این اقدام در اختیار تشکیلاتی قرار گرفت که "فرقه‌ی دموکرات آذربایجان" نامیده می‌شد.» چرا که «این همه نشان از آن داشت که با شکست دیپلماسی استالین در کسب امتیاز نفت، در دوره‌ی نخست‌وزیری ساعد، مسکو راهی جز اعمال فشار به دولت ایران از طریق مسئله‌ی آذربایجان نمی‌دید.»<sup>۲</sup>

از این پس حتا پیشه‌وری هم دیگر نقش تعیین‌کننده‌ی ندارد، بلکه قوام السلطنه است که زمام امور را به دست می‌گیرد و از پیشه‌وری تا محمدرضا پهلوی، از ترومن تا استالین، از دولت انگلستان تا حزب توده را زیر نگین انگشتری خود به بازی می‌گیرد، سیاستمداری کارکشته که برای حفظ تمامیت ارضی ایران و ندادن امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی، با گشاده‌دستی امتیازات نفتی قابل توجهی را به انگلستان و امتیازات اقتصادی سرشاری را به آمریکا می‌بخشد. مذاکرات میان قوام و پیشه‌وری یک بار شکست می‌خورد.

در سرتاسر کتاب، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در سیدجعفر پیشه‌وری نمادین می‌شود و پیشه‌وری یک امر برگوش به فرمان کاخ کرملین است. پیشه‌وری بنا به دستور مسکو فرقه را تشکیل داده، بنا به دستور مسکو قیام ۲۱ آذر ۱۳۲۴ را سازمان داده است و اساسن کاری غیر از اجرای دستورات مسکو ندارد. زمانی هم که همین پیشه‌وری کاری به رغم تمایل مسکو انجام می‌دهد، خودسری و سرپیچی کرده است. مثلن در تهران با قوام به توافق نمی‌رسد. اختلاف اصلی بر سر «مسئله‌ی ارتش و اصلاحات ارضی» است که «تا پایان هم‌چنان به عنوان مانعی بر سر راه دستیابی به توافقی

۱ همان. ۲۲۸  
۲ همان. ۲۲۹

متقابل باقی ماند. «<sup>۱</sup> عجیب است که دست‌نشانده‌ی مسکو بعد از بازگشت از تهران و شکست مذاکرات با «اعلام عهدنامه‌ی مودت میان فرقه‌ی دموکرات و حکومتی که در کردستان به رهبری قاضی محمد برپا شده بود» و نویسنده قبلن توضیح داده است که این حکومت محلی هم به دستور مسکو تشکیل شده بود، «ابعاد تازه‌ای» به «نگرانی‌ها» می‌بخشد. اما وقتی در مذاکرات تبریز، دولت از مواضع خود عقب‌نشینی می‌کند و بخشی از مطالبات فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را قبول می‌کند، این مسکو و باکو اند که دستور توافق را صادر می‌کنند. با این وجود وقتی بحث به تشکیل "نهضت مقاومت جنوب" می‌رسد، نویسنده ناگهان بی طرف می‌شود. شک و شبهه‌ی «توطئه‌های انگلستان» و دخالت قوام را به میان می‌کشد اما هم‌چنان همه چیز در ابهام می‌ماند. او که تاکنون همواره هر حرکت فرقه را نتیجه‌ی دستورات مسکو و باکو دانسته است، در صریح‌ترین قضاوت موجود در کتاب در مورد "نهضت مقاومت جنوب" می‌نویسد: «پیرامون دلایل برپایی شورش، اظهارات گوناگونی عنوان شد. شماری آن را نتیجه‌ی مخالفت مظفر فیروز با انتصاب یکی از سران قشقایی به مقام کنسولی و برخی توطئه‌های انگلستان دانستند و گاه نام قوام نیز به عنوان عاملی در این زمینه به میان کشیده شد؛ عاملی که ظاهرن در تبانی با سران قشقایی، شورش را دستاویزی برای کنار زدن وزرای توده‌یی از کابینه ساخته بود. می‌توان گمان کرد که هر یک از این عوامل، تا درجه‌یی معین و در آمیزه‌یی از محافظه‌کاری، کمونیسم‌ستیزی و کوشش برای دستیابی به شماری از امتیازها، در آن چه بر شورش جنوب و گسترش آن دامن زد، نقش بازی کرده است.»<sup>۲</sup> در نهایت هم البته همه‌ی اینها واکنشی است به «تحولات نگران‌کننده‌یی که در کشور جریان داشت». کل پرونده‌ی "نهضت مقاومت جنوب" دو پاراگراف بیشتر نیست.

پایان کار چنین است: «اول آذرماه ۱۳۲۵، هنگامی که فداییان فرقه، زنجان را بر اساس توافقی قبلی با دولت مرکزی ترک گفته بودند، نیروهای دولتی وارد شهر شدند و مراکز حساس و دولتی را اشغال کردند. مقاومت آخرین بقایای نیروهای فرقه کم‌تر از آن بود که مانعی جدی ایجاد سازد. عشایر آذربایجان، ذوالفقاری‌ها و شاهسون‌ها نیز که از آغاز با حکومت پیشه‌وری در جنگ و ستیز بودند، در عملیات نظامی که جریان یافت شرکت کردند.»<sup>۳</sup> دریغ حتا از یک خط یا یک اشاره به

۱ همان. ۲۴۱  
۲ همان. ۲۵۵  
۳ همان. ۲۵۸

کشتار هواداران فرقه‌ی دموکرات در زنجان و روستاهای اطراف آن. سرانجام نیز ارتش بدون مقاومتی جدی و در عرض دو روز وارد تبریز شد و چند صد نفری کشته شدند و بقیه نیز به شوروی گریختند چون «استالین که در آغاز فقط با مهاجرت شماری اندک از "مبارزان آزادی خواه" موافقت کرده بود، تغییر عقیده داد و متعاقب آن هزاران نفر از مرز گذشتند.»

## حیات خلوت دایی یوسف

بهزاد کاظمی (علیرضا اسماعیلی نسب) حتا اگر خودش در جایی به صراحت نگفته باشد اما تعلق آشکار او به گرایش سوسیالیسم انقلابی سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) و نیز هواداری صریح او از سنت نظری لئون تروتسکی و بین الملل چهارم نشان می‌دهد هم با سنتی که حمید شوکت از آن آمده است و هم با گرایش سیاسی امروز او مرزبندی قاطعی دارد، با این وجود زمانی که مسئله‌ی روایت تاریخ فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در میان باشد، تقریباً همان روایت شوکت را تکرار می‌کند. البته روایت بهزاد کاظمی در کتاب «ملی‌گرایان و افسانه‌ی دموکراسی» چند تفاوت روشن با روایت حمید شوکت دارد. اول این که در این کتاب جایگاه طبقاتی و جبهه‌ی سیاسی قوام السلطنه به درستی تبیین شده است و بعد فرقه‌ی دموکرات آذربایجان علاوه بر اهرم فشار شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال، نقش سرکوب «جنبش مستقل کارگری» را نیز بر عهده دارد. در واقع از نگاه کاظمی تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و قیام ۲۱ آذر ۱۳۲۴ پاسخ دستگاه بوروکراتیک استالینی به گسترش مبارزات کارگری در آذربایجان و برای کنترل این مبارزات هم بوده است. جنبش مستقل کارگری ای که کاظمی از آن می‌نویسد، «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» است و نویسنده آنچنان درگیر دفاع از این تشکیلات در برابر بوروکراتیسم استالینی می‌شود که فراموش می‌کند حتا خطی در نقد گرایش آشکارا سندیکالیستی یوسف افتخاری و اتحادیه‌ی تحت رهبری اش هم بنویسد. کاظمی که با موشکافی و دقت فراوان، تمامی اسناد در دسترس اش را برای آشکار کردن خط و ربط طبقاتی و سیاسی حزب توده‌ی ایران و جبهه‌ی ملی و محمد مصدق بازکاوی کرده و به نتایج ارزنده‌ی هم رسیده است، به ساده‌گی و بایک چرخش نوک قلم از روی یوسف افتخاری و اتحادیه‌ی او می‌گذرد. او البته می‌نویسد: «محسن صدر از رفتن روستا و شمیده و عده‌ی از رهبران اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده به کنفرانس "فدراسیون جهانی

اتحادیه‌های کارگری" و "دفتر بین‌المللی کار" که بنا بود در پائیز سال ۱۳۲۴ در پاریس برگزار بشود جلوگیری کرد. حزب توده به جای آنها ایرج اسکندری شاهزاده‌ی قاجار را که مصونیت پارلمانی داشت، به عنوان نماینده‌ی کارگران ایران به پاریس فرستاد. یوسف افتخاری نیز بنا بود در این کنفرانس شرکت داشته باشد. وی به عنوان مشاور هیئت نمایندگی کارگران ایران از طرف وزارت بازرگانی و پیشه و هنر معرفی شده بود. [...] یوسف افتخاری هنگامی به محل کنفرانس رسید که اجلاس آن به پایان رسیده بود. افتخاری علت تاخیر خود را نتیجه‌ی اقدامات توطئه‌گرانه‌ی حزب توده می‌داند: "حزب توده رفت و ماموران شوروی را دید و آنها هم نخست‌وزیر صدرا لاشرف، یا به قول خودشان جلاد باغ شاه را دیدند که رفتن ما را به کنفرانس بین‌المللی کار به تاخیر بیندازند. گفتند که این پاسپورت دولتی ندارد، باید تبدیل بشود. رفقا و دوستان همه رفتند و ما ماندیم. بعد از دو هفته هواپیما در اختیار ما گذاشتند." «اما نه تنها فراموش می‌کند به این تناقض پاسخ بدهد که اگر حزب توده چنان توانی داشت که جلوی سفر یوسف افتخاری را بگیرد، چرا نتوانست ترتیب سفر روستا و شمیده و دیگر رهبران اتحادیه‌های کارگری وابسته به خودش را بدهد که بعد مجبور نباشد یک شاهزاده‌ی قاجاری را به عنوان نماینده‌ی کارگران ایران به کنفرانس بفرستد، بلکه حتا از یاد می‌برد به این موضوع ساده بپردازد که دقیقن بر چه اساسی یوسف افتخاری، رهبر «جنبش مستقل کارگری» که شوروی و انگلستان و دربار و حزب توده و دولت، همه و همه کمر به نابودی او و تشکیلاتش بسته بودند، بنا بود از طرف وزارت بازرگانی و پیشه و هنر کابینه‌ی همان جلاد باغ شاه به عنوان مشاور هیات نماینده‌ی کارگران ایران در کنفرانس شرکت کند؟ به ویژه که بدانیم وزیر این وزارتخانه «عباسقلی گلشائیان» بوده است که چند سال بعد قرارداد معروف نفتی گس-گلشائیان را که حافظ منافع شرکت نفت ایران و انگلیس بود، به مجلس پانزدهم تسلیم کرد.

با چنین پیش‌زمینه‌ی است که بهزاد کاظمی در مورد فرقه‌ی دموکرات آذربایجان می‌نویسد: «در ایران حزب توده با توسل به تشکیلات قدرتمند کارگری‌ای که در خدمت داشت و با استفاده از نمایندگان که به مجلس فرستاده بود، آمادگی کامل و نفوذ لازم را برای پشتیبانی از منافع شوروی کسب کرده بود. با این وصف، دولت شوروی هنوز راضی نبود. بوروکراسی مسکو در صدد ساختن ابزار دیگری برای تحمیل خواسته‌های خود به دولت ایران بود؛ فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و

۱ ملی‌گرایان و افسانه‌ی دموکراسی. بهزاد کاظمی. چاپ اول. دسامبر ۱۹۹۹. لندن. نشر نظم کارگر. صفحات ۱۶۲ و ۱۶۳

حزب دموکراتِ کردستان. [...] روزنامه‌ی ظفر یکی از نشریات وابسته به حزب توده، در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۲۴ دعوت "دوستان" را اجابت کرد و با چرخشی ناگهانی خواهان "بر انداختن طبقه‌ی حاکمه و دولت ناتوان" ایران شد. [...] در همان ایام، به طور ناگهانی، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به دستور مقامات شوروی در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ ساخته شد. در یک ماه پیش از آن، حزب دموکرات کردستان نیز به تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ اعلام موجودیت کرده بود. [...] حزب توده و فرقه‌ی دموکرات به عنوان گروه‌های فشار، تنها مجریان سیاست‌های استعمارگرانه و ضدکمونیستی استالین و شرکا بودند.<sup>۱</sup>

از نظر کاظمی قیام افسران خراسان، تشکیل و سپس قیام فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و اشغال کارخانه‌ها و نقاط تلاقی راه‌آهن در مازندران، همه و همه بخش‌هایی از «سیاست‌های استعمارگرانه و ضدکمونیستی» شوروی بوده‌اند. در تمام طول یک سال حکومت خودمختار آذربایجان هم فرقه‌ی دموکرات چیزی نبود غیر از عامل اجرایی سیاست‌های شوروی چرا که «در ماه اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه‌وری رهبر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان برای مذاکره با دولت قوام به تهران آمد. [...] این مذاکرات تحت نظارت دولت شوروی انجام گرفت و بنا به توصیه‌ی آن کشور فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بر سر اغلب خواست‌های خود آشکارا عقب‌نشینی کرد.»<sup>۲</sup> و سرانجام «در امتداد خیانت‌های حزب توده به جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی در ایران، ماجراها و افتضاحات فرقه‌ی دموکرات و ارتش شوروی در آذرماه ۱۳۲۵ در استان آذربایجان به وقوع پیوست. بارهسپار شدن ارتش دولت مرکزی به سوی آذربایجان، پیشه‌وری اعلام کرد: "ما برای دفاع از میهن آماده‌ییم." فرقه‌ی دموکرات در ۱۹ آذر اعلام کرد: "قصرهای کسانی را که در کاخ‌های خود نشسته فرمان برادرکشی را صادر می‌کنند، بر سرشان ویران خواهیم ساخت." [...] احمد قوام فرمان حرکت نیروهای دولت مرکزی به سوی آذربایجان را صادر کرده بود. مقامات شوروی به پیشه‌وری دستور دادند که در برابر نیروهای اعزامی قوام مقاومت نکند. نیروهای فرقه‌ی دموکرات از آذربایجان، با آشفته‌گی و سردرگمی به سمت شوروی عقب نشستند یا بدون مقاومت و ایستادگی جدی، متواری و تسلیم شدند. در نتیجه، هزاران نفر از اعضای فرقه‌ی دموکرات به

۱ همان. ۱۶۰ و ۱۶۱  
۲ همان. ۱۶۸



دست نیروهای انتظامی قتل عام شدند.»<sup>۱</sup>

## اخلال در ساختار فولادین

با این حساب باید انتظار داشت لااقل استالینیست‌ها از فرقه‌ی دموکرات دفاع کنند اما حیرت‌برانگیز است که چنین انتظاری برآورده نمی‌شود. نگاهی به خاطرات دو استالینیست مومنی که هر کدام راه و روش متفاوتی را برگزیدند، نشان می‌دهد که گرایش استالینی در چپ ایرانی تاریخ فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را چگونه می‌خواند. غلامحسین فروتن یکی از دو عضو کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران بود که به همراه احمد قاسمی به دلیل مخالفت با روند استالین‌زدایی در اتحاد شوروی، احزاب برادر و به تبع آن حزب توده از این حزب جدا یا به روایتی اخراج شد و بعد از گریز از آلمان شرقی به همراه بخش بزرگی از اعضا و هواداران حزب توده در اروپای غربی سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران را تاسیس کرد و بعد از مدتی به دلیل اختلاف با اعضای سازمان انقلابی موسس سازمان مارکسیست-لنینیستی توفان شد. این سازمان هنوز هم، چنان که فروتن تا پایان عمر بود، مدافع استالین به شمار می‌رود و سبب گرایش مائوئیستی آن مخالفت مائو با دوران خروش‌چف و استالین‌زدایی در اتحاد شوروی است. آرداشس (اردشیر) آوانسیان، نیز هر چند چنان علاقه‌ی به استالین داشت که نام مستعارش در دوران فعالیت در حزب کمونیست ایران را فولاد، همان نام مستعار استالین در دوران فعالیت مخفی، برگزیده بود اما در ضمن چنان به "اولین کشور پرولتاریا" و احزاب برادر عشق می‌ورزید که هرگز حاضر نشد از حزب توده‌ی ایران جدا شود. شاید دلیل آن که آوانسیان در سال‌های مهاجرت و تا پایان عمر هرگز سمت مهمی در حزب توده نداشت و تنها به عنوان "پیشکسوت" حضوری تشریفاتی در دستگاه رهبری حزبی داشت، همین علاقه‌ی او به شوروی دوران استالین بود که موجب می‌شد با تغییرات احزاب برادر به تبعیت از تغییرات رهبری حاکم در اتحاد شوروی همراه نشود. این هر دو هر چند در مواجهه با اختلافات چین و شوروی بر سر دوران استالین‌زدایی روش‌های متضادی را برگزیدند اما در برابر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان یک صورت‌بندی واحد دارند: «یکی از بزرگترین اشتباهات».

روایت فروتن از تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان چنین است: «در ۱۲ شهریور ماه ۱۳۲۴ در



خطه‌ی آذربایجان سازمانی بنام "فرقه‌ی دموکرات آذربایجان" به رهبری میرجعفر پیشه‌وری از کمونیست‌های قدیمی تولد یافت. تولدی شوم و نکبت‌بار که آثار زیان‌بخش آن هنوز در عرصه‌ی ایران محسوس است. تولدی شوم و نکبت‌بار نه تنها برای سراسر حیات حزب توده‌ی ایران بلکه برای اعتبار و محبوبیت اتحاد شوروی که در آن زمان در سراسر جهان به اوج خود رسیده بود.<sup>۱</sup> او ادامه می‌دهد: «تصویب‌نامه‌ی دولت ساعد مبنی بر اینکه اعطای امتیاز نفت و مذاکره در باب آن به بعد از جنگ موکول می‌شود، همراه با پیشنهاد دکتر مصدق با همین مضمون که از تصویب شورای ملی گذشت، پرونده‌ی نفت را لااقل تا زمانی که جنگ ادامه داشت، بست. دولت‌های آمریکا و انگلستان به تصویب‌نامه‌ی دولت که در واقع خود مبتکر آن بودند تمکین کردند و نمایندگان خود را از ایران فراخواندند. آنها خوب می‌دانستند که اگر امروز بر اثر پیشنهاد شوروی مجبورند از نفت ایران صرف نظر کنند، آینده از آن آنها خواهد بود و آنها به مقصود خود دست خواهند یافت. [...] اتحاد شوروی دست از تلاش برداشت زیرا که نفت برای بازسازی ویرانه‌های ناشی از جنگ و مصارف عمومی اهمیت حیاتی داشت. به علاوه از همان زمان معلوم بود که جنگ به زودی با پیروزی ارتش سرخ پایان خواهد یافت و در نتیجه شرایط برای طرح مجدد پیشنهاد شوروی و مذاکره درباره‌ی آن فراهم خواهد آمد. در ضمن اتحاد شوروی تلاش خود را به وسیله‌ی برای اعمال فشار بر دولت ایران همراه ساخت تا شاید ثمری به بار آید.»<sup>۲</sup> و باقی ماجرا: احضار پیشه‌وری نزد باقراف و تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و پیوستن یک شبه‌ی سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان به فرقه و بقیه‌ی ماجرا.

با این وجود تکلیف مائوئیست کهنه‌کار با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان روشن نیست. از یک سو می‌نویسد: «تا زمانی که فرقه در ایران فعالیت داشت. هیچ صدایی درباره‌ی الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی شنیده نشد. در مهاجرت رهبران فرقه و به تبعیت از آنها کادرها مسئله‌ی آذربایجان شمالی و جنوبی را به میان کشیدند و از یکی شدن این دو سخن می‌گفتند.» و بلافاصله و در خط بعدی می‌نویسد: «فرقه‌ی دموکرات با وجود این که مشی اولیه‌ی خود را دائر به وفاداری به قانون اساسی و حفظ تمامیت ارضی ایران رها کرد و مشی حکومت ملی و جدایی از ایران را به جای آن برگزید، بدون شک سرمنشایک نهضت دموکراتیک و مردمی در آذربایجان گردید.» و

۱ حزب توده در صحنه‌ی ایران. دکتر غلامحسین فروتن. بی‌جا. بی‌تا. بی‌نا. صفحه‌ی ۴۵

۲ همان. ۴۶

باز چند خط بعدتر می‌نویسد: «فرقه‌ی دموکرات حزبی نبود که از درون مردم آذربایجان جوشیده باشد. حزبی نبود که بر روی پای خود ایستاده باشد [...] فرقه با اتکا به اتحاد شوروی به وجود آمد، با اتکا به شوروی دوام آورد، وقتی از پشتیبانی و یاری اتحاد شوروی محروم ماند ظرف یک شب از هم پاشید و جز این هم قابل تصور نبود.»<sup>۱</sup>

آن اشتباه بزرگ از نظر فروتن این است: «تشکیل فرقه‌ی دموکرات بدون شک یک اشتباه بود. اشتباهی نه تنها سیاسی بلکه تئوریک. ۱- از لحاظ سیاسی اقدامی بی‌حاصل که به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌توانست منجر گردد. [...] ۲- از لحاظ تئوریک نقض اصل حزب سراسری طبقه‌ی کارگر در کشوری است که در آن ملیت‌های گوناگون به سر می‌برند. در چنین کشوری حزب بر حسب ملیت تقسیم نمی‌شود. در چنین کشوری یک حزب واحد سراسری با رهبری واحد همراه با وحدت دیگر سازمان‌های طبقه‌ی کارگر، اصلی است که بدون آن پیروزی طبقه‌ی کارگر و در نتیجه پیروزی ملیت‌ها در تعیین سرنوشت خویش امکان‌پذیر نیست.»<sup>۲</sup>

اردشیر آوانسیان نیز کمابیش همین روایت را به دست می‌دهد. او می‌نویسد: «در تهران شنیدیم که پیشه‌وری حزبی را در تبریز راه انداخته است. ما به این موضوع چندان اهمیتی ندادیم. برای این که اولن می‌دانستیم که پیشه‌وری چندان اهل مبارزه نیست که بتواند حزبی راه بیندازد. [...] از این رو وقتی شنیدیم که او حزب یا فرقه‌ی در تبریز تاسیس و دایر کرده به اندازه‌ی سرسوزن هم باور نداشتیم که بتواند کاری از پیش برد آن هم در مقابل حزب مقتدری مانند حزب توده که در آذربایجان در حدود شصت هزار عضو داشت. ما یقین کردیم که او دکان تازه‌ی باز کرده ولی بعد کم‌کم معلوم شد که مبتکر این حزب باقراف یعنی آذربایجان شوروی است.»<sup>۳</sup>

و بعد ادامه می‌دهد: «اولین و بزرگترین اشتباه آن بود که اولن حزبی ثانی به وجود آوردند، در صورتی که در کشور کثیرالمله یک حزب کمونیستی می‌تواند وجود داشته باشد. در ایران دو حزب پیدا شد که از همدیگر خبر نداشتند. یعنی نیروها دو تا شد. دو قسمت شد که نتیجتاً به ضرر مردم و به نفع ارتجاع تمام شد. اتحادیه‌ی کارگران نیز مانند حزب دو قسمت شد. برخی‌ها می‌گویند ممکن بود حزب توده در آذربایجان به نام دیگری عمل می‌کرد. اصل آن است که برای حزب باید رهبری

۱ همان. ۴۷ و ۴۸

۲ همان. ۵۱

۳ خاطرات اردشیر آوانسیان. اردشیر آوانسیان. چاپ اول. ۱۳۷۶ تهران. نشر نگره. صفحات ۳۶۷ و ۳۶۸

باشد. شیوه‌ی عمل را همان حزب می‌توانست اداره کند اما عملن آن حزب می‌توانست رهبر نهضت باشد. ثانیین مسئله‌ی مهم دیگر آن بود که در آذربایجان مسئله‌ی ملی خلق آذربایجان را در درجه‌ی اول قرار دادند و در عمل بین خلق آذربایجان و خلق‌های دیگر ایران جدایی به وجود آمد. در صورتی که مسئله‌ی بی‌کی می‌بایستی در درجه‌ی اول مطرح می‌شد عبارت بود از تشکیل جبهه‌ی واحد از تمام خلق‌های ایران علیه امپریالیسم و برای آزادی و استقلال کشور. مسئله‌ی ملی را هم خلق‌های ایران - لااقل فارسی‌زبان‌ها - درک نمی‌کنند و قابل قبول نیست.<sup>۱</sup>

بزرگ‌ترین مشکل فروتن و آوانسیان و کسانی مانند آنها با فرقه‌ی دموکرات و جنبش آذربایجان آن است که با «اصول لنینیسم» در تضاد بود. البته نه لزومن آن سیاست لنینی انقلاب اکتبر، بلکه همان اصول لنینیسم که بعد از مرگ لنین توسط استالین مدون و به احزاب برادر ابلاغ شد. آنها هر دو هر چند اعتقاد دارند استالین و رفقای شوروی اشتباهاتی در محاسبه مرتکب شده‌اند، اما یکی از مهم‌ترین دلایل شکست فرقه را غلبه‌ی «شوونیسمی» بر آن می‌دانند که به رفقای شوروی هم ربطی نداشت بلکه حاصل توافق و جاه‌طلبی‌های باقراف و مقامات آذربایجان شوروی و پیشه‌وری و برخی دیگر از رهبران فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بود. آوانسیان به صراحت اعتقاد دارند که «پایه و اساس این شوونیسم از خارج آمده بود. عده‌ی بودند که در راس آنها میرحعفر باقراف قرار گرفته بود.»<sup>۲</sup> و برای آن که کسی گمان نکند او همه‌ی رفقای شوروی را در تقویت این گرایش شوونیستی مقصر می‌داند می‌نویسد: «سایر رفقای شوروی اعم از روس و اوکراینی و ارمنی به تمام نهضت انقلابی ایران و وحدت ملی ایران علاقه داشتند.»<sup>۳</sup> و فروتن نیز با شمردن دلایلی این اتهام را که مقامات شوروی خیال الحاق آذربایجان به شوروی را در سر داشتند رد می‌کند اما می‌نویسد: «باقراف و دیگر مقامات آذربایجان شوروی شاید اشتیاق فراوانی به این الحاق داشتند. ولی اوضاع و احوال ایران و جهان دست رد بر چنین اشتیاقی می‌زد.»<sup>۴</sup>

آنها البته این سوال را بی‌پاسخ می‌گذارند که به راستی اگر این حد از خودسری و کارشکنی در کار بود و اگر مقامات آذربایجان شوروی بدون توجه به تمایل و برنامه‌ی مسکو و رهبری حزب کمونیست

---

۱ همان. ۳۷۰  
 ۲ همان. ۳۵۸  
 ۳ همان. ۳۲۹  
 ۴ همان. ۴۹

شوروی، برنامه‌یی در سر داشتند و برای اجرای آن تلاش می‌کردند، چرا وقتی جنبش آذربایجان شکست خورد، این مقامات توسط دستگاه امنیتی شوروی به دلیل اقدامات خودسرانه و سرپیچی از دستور، آن هم در شرایطی که هر دو نویسنده اعتقاد دارند مسئله‌ی آذربایجان می‌توانست منجر به رویارویی نظامی شوروی تضعیف شده در جنگ جهانی دوم با دو متفق قدرتمندش، آمریکا و انگلستان شود، مجازات نشدند؟ چرا میرجعفر باقراف به رغم تمام این سرپیچی‌های شوونیستی تا پایان عمر استالین و در دوران قدرت بریادر سمت خود باقی ماند؟ آیا آنها نمی‌دانستند که چند سال پیش از آن بخش بزرگی از رهبران انقلاب اکتبر و قهرمانان جنگ داخلی، به دلایلی بسیار کوچک‌تر از این تیرباران شده بودند؟

## فصل مشترکِ توافق

انتشار دو جلد کتاب از جمیل حسنی در ایران با نام‌های «فراز و فرود فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، به روایت اسناد محرمانه‌ی آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی» و «آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد» با استقبال وسیعی روبه‌رو شد. عجیب اما این بود که در واقع جمیل حسنی، این مقام سابق بلندپایه‌ی دولت جمهوری آذربایجان که پس از بازنشستگی یکی از سازماندهندگان ارشد جریان ناسیونالیسم افراطی مخالف دولت بود، تلاش داشت با انتشار دو جلد کتاب و چندین مقاله و مصاحبه در پیوند با جریانات ناسیونالیست و ملی‌گرای آذربایجان ایران برای آنها سابقه‌ی تاریخی بتراشد و نشان دهد آنها جنبش آذربایجان در سال ۱۳۲۴ را ادامه می‌دهند. با این وجود بیش از این که جریانات ملی‌گرای آذربایجانی از انتشار این کتاب استقبال کنند، کتاب از سوی ناسیونالیست‌های ایرانی در شکل‌ها و شمایل گوناگون مورد استقبال قرار گرفت. از چپ‌های سابق مانند منصور همامی، مترجم کتاب اول و بابک امیرخسروی، هر دو از اعضای سابق حزب توده‌ی ایران که در اعتراض به مسائل گوناگون از جمله مشی‌مماشات جویانه‌ی حزب توده در برابر جمهوری اسلامی از آن جدا شدند تا «راه‌ارانی» را ادامه دهند اما تقریباً بدون ترمز و به سرعت سر از اردوگاه راست درآوردند و ضمن نفی ایده‌های سوسیالیستی به متحد بلافصل اصلاح‌طلبان حکومتی در خارج از کشور تبدیل شدند تا زوج جدانشدنی کاوه بیات، دبیر مجموعه‌های تاریخ معاصر ایران، آسیای میانه و قفقاز در انتشارات شیرازه، یعنی ناشر کتاب دوم و حمید احمدی،

مسئول سابق بخش خاورمیانه در سرویس خارجه‌ی روزنامه‌ی کیهان و کارشناس ارشد مسائل خاورمیانه در مرکز مطالعات استراتژیک که سال‌هاست ضمن انجام پژوهش‌های «مستقل» در مورد مسائل «قومی» در ایران به نهادهای امنیتی هم مشاوره می‌دهند، از مائوئیست‌های پشیمان شده‌ی نظیر حمید شوکت و عباس میلانی تا محافل وابسته به حزب پان ایرانیست و انجمن‌های فرهنگی تاریخ‌پژوهان پان ایرانیست همه و همه با انتشار این کتاب سر از پا نشناختند، ده‌ها مقاله در مورد آن نوشتند، جلسات سخنرانی ترتیب دادند و مصاحبه‌ها کردند.

جمیل حسنی بیش از آن‌چه انتظار داشت در ایران شناخته شد و بر خلاف آن‌چه گمان می‌کرد مورد استفاده‌ی کسانی قرار گرفت که نه تنها سال‌ها به دنبال اثبات این بودند که جنبش آذربایجان در سال ۱۳۲۴ یک جنبش «اجنبی فرموده‌ی پوشالی» بوده است، بلکه اساسن همین امروز هم چیزی به عنوان ستم ملی وجود ندارد. برای آنها ترجمه‌ی این کتاب بخشی از یک پروژه‌ی سیاسی بود. منصور همای در مقدمه‌ی کتابی که آن را ترجمه کرده است می‌نویسد: «در اینجا باید از آقای خسرو امیر خسروی (بابک) سپاسگزاری کنم که کتاب‌های پروفیسور حسنی را در اختیار من گذاشتند و عنوان فارسی این اثر را برگزیدند.»<sup>۱</sup> و بابک امیر خسروی هشت سال بعد از انتشار چاپ اول این کتاب در نامه‌ی عتاب‌آمیز خود به گروه کار مسائل قومی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) جزئیات بیشتری از این «در اختیار گذاشتن» و «عنوان برگزیدن» را آشکار می‌کند. او می‌نویسد: «آقای جمیل حسنی کتاب‌شان را بر پایه و با استفاده از اسناد و مدارک آرشیوهای کمیساریای امور خارجه‌ی اتحاد شوروی، کمیته‌ی دفاع دولتی، کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، شورای کمیساریای خلق شوروی و نیز ارگان‌های مختلف آذربایجان شوروی تدوین کرده است. تا چند سال اخیر، این اسناد به عنوان "کاملن سری"، از دید همگان و حتا پژوهش‌گران پنهان مانده بود. به باور ما، اهمیت کار ایشان نیز اساسن در همین گردآوری و قید آن‌ها در جای جای کتاب است. وگرنه، از منظری که ما به ماجرای فراز و فرود "فرقه‌ی دموکرات آذربایجان" می‌نگریم، زحمت ترجمه و انتشار کتابی را که با روح و اندیشه‌ی تجزیه‌طلبی آذربایجان نگاشته شده است، به خود نمی‌دادیم.»<sup>۲</sup>

۱ فراز و فرود فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، به روایت اسناد محرمانه‌ی آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی. جمیل حسنی.

ترجمه‌ی منصور همای. چاپ دوم. ۱۳۸۴ تهران. نشر نی. صفحه‌ی ۳

۲ چند یادآوری لازم درباره‌ی کتاب پروفیسور جمیل حسنی، بابک امیر خسروی، اخبار روز

همه‌ی ماجرا اما این نیست. کتابی که به توصیه‌ی بابک امیر خسروی و به وسیله‌ی منصور همای ترجمه شده است و بارها مورد استناد پژوهش‌گران و وطن پرست از هر قماش قرار گرفته، در واقع کتابی تحریف شده است. همای در مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد: «ما برای رعایت ایجاز از آوردن آن بخش از مطالب این کتاب‌ها که در جراید مخالف و موافق آن زمان ایران و یاد آثار پژوهش‌گران تاریخ معاصر ایران به چاپ رسیده‌اند خودداری کرده‌ایم.»<sup>۱</sup> کتابی که با ترجمه‌ی همای منتشر شده، ترکیبی است از دو کتاب با نام‌های «آذربایجان جنوبی، کشمکش میان تهران، باکو و مسکو» و «آغاز جنگ سرد در آذربایجان جنوبی» که البته در ترجمه‌ی عنوان فارسی کتاب‌ها کلمه‌ی «جنوبی»، لابد برای مقابله با «روح و اندیشه‌ی تجزیه‌طلبی»، حذف شده است. این دو کتاب روی هم نزدیک به نهصد صفحه بوده‌اند. ایجازی که همای و امیر خسروی آن را رعایت کرده‌اند، این دو جلد کتاب را به کتابی سیصد صفحه‌ی، با در نظر گرفتن مقدمه‌ی ناشر و مترجم و فهرست نمایه، فرو کاسته است.

چهار سال بعد از انتشار این کتاب ترجمه‌ی دیگری از کتاب «آغاز جنگ سرد در آذربایجان جنوبی» با عنوان «آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد» با ترجمه‌ی منصور صفوتی و توسط نشر شیرازه، زیر نظر کاوه بیات منتشر می‌شود. انتشار این کتاب فرصت آن را فراهم می‌کند که معنای ایجاز در ترجمه‌ی قبلی را به خوبی متوجه شویم. تقریباً تمامی اشارات نویسنده به نقش آمریکا در ایران، موقعیت و نقش قوام السلطنه، پایگاه توده‌ی جنبش آذربایجان و درگیری‌های برخی رهبران فرقه از جمله پیشه‌وری با مقامات اتحاد شوروی به فن محیرالعقول «ایجاز» از کتاب حذف شده‌اند. توده‌ی‌های سابق کتاب را کاملن به نفع امپریالیسم، امپریالیسم زدایی کرده‌اند.

برجسته‌ترین سندی که مدافعان تمامیت ارضی ایران را به قبول زحمت ترجمه‌ی این کتاب ترغیب کرده است، نامه‌ی از استالین است مبنی بر ضرورت تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان. حسنلی خود در گفت‌وگویی که بعد از انتشار کتاب و حواشی آن انجام داده است در مورد این سند می‌گوید: «این مسئله را باید به صورت تخصصی بررسی کرد یعنی باید مکاتبات، نامه‌ها و دستورات قبلی مرتبط با این دستور (سند) را مورد بررسی و تحلیل قرار داد اگر به مکتوبات و اسناد قبلی مرتبط با این دستور استالین نگاه بکنیم می‌بینیم که این دستور اقدامی در طول مدت‌ها مذاکره و مصلحت‌ها



بوده یعنی مذاکرات و مصلحت‌های فراوان در تبریز و مکاتبات قبلی، از مسکو درخواست شد که به تاسیس فرقه اعتراض ننموده و حمایت‌های لازم را بنماید و این دستور استالین ماهیت رضایت دارد و این دستور مستقیم و آنی برای تاسیس فرقه نبود. به طور کلی ماهیت این دستور عبارت از عدم اعتراض مسکو و نیز قول حمایت بود. قبل از صدور این دستور همه‌ی برنامه‌ها و طرح‌ها در تبریز مذاکره و حاضر شده بود.<sup>۱</sup>

با این حال از این حواشی که بگذریم باید به خود کتاب پرداخت. کتاب و همان نسخه‌ی فارسی تحریف‌شده‌ی موجود از آن، تاکنون جدی‌ترین و منسجم‌ترین تاریخ‌نگاری ناسیونالیست‌های آذربایجانی در مورد جنبش آذربایجان است. با این وجود برخلاف آن چه بر اساس عنوان کتاب و هیاهوی پیرامون آن انتظار داریم که با آن روبه‌رو شویم، یعنی مجموعه‌ی اسناد، یک کتاب روایی / تحلیلی را می‌خوانیم که برای بسیاری از ادعاهای آن هیچ سندی در میان نیست و تنها زمانی به پاراگراف‌هایی از اسنادی که اصل آنها هم در دسترس خواننده نیست، ارجاع داده می‌شود که این اسناد در خدمت پیش بردن روایت نویسنده باشند. جمیل حسنی در تمام این کتاب تلاش می‌کند جنبش آذربایجان را به یک «جنبش ملی» فرو بکاهد و تمامی جوانب دیگر آن را حذف کند. چنین است که تمام تاریخ جنبش در درگیری ترک‌های ملت‌گرای خوب با کمونیست‌های بد خلاصه می‌شود. این «کمونیست»‌ها البته هیچ‌کدام ترک نیستند. بنا به ادعای حسنی این کمونیست‌های روس و ارمنی و در مواردی فارس بوده‌اند که در مقابل گرایش رهبران فرقه و رهبران حزب کمونیست جمهوری آذربایجان صف بسته بودند تا از اتحاد دو آذربایجان جلوگیری کنند. چنین است که حسنی وقتی از مخالفت رهبران حزب توده با تشکیل فرقه می‌نویسد هرگز از خلیل ملکی، که متولد تبریز بود و از قضا جدی‌ترین مخالف تشکیل فرقه در دستگاه رهبری حزب توده به شمار می‌رفت، نامی نمی‌برد اما از میان رهبران حزب مخالفت اردشیر آوانسیان را برجسته می‌کند تا درگیری امروز آرامنه و ترک‌ها ردپایی هم در تاریخ داشته باشد. او می‌نویسد:

«در سال ۱۹۴۵ تمام کوشش آوانسیان در جهت جلوگیری از جنبش دموکراتیک آذربایجان به کار رفت. او هنگام تاسیس فرقه‌ی دموکرات، در تلگرامی که برای ماکسیموف سفیر سابق شوروی در تهران فرستاده بود، مناسبات خصمانه‌ی خود را نسبت به فرقه و رهبران آن پنهان نمی‌کرد.

۱ فرقه‌ی دموکرات آذربایجان اهمیت ملی داشت. گفت‌وگو با جمیل حسنی. مصاحبه و ترجمه: ص. رضایی و م. عباسی. آچیق سوز

[...] سازمان‌های اطلاعاتی آذربایجان شوروی، این اعمال آوانسیان را نتیجه‌ی وابستگی او به سازمان‌های اطلاعاتی خارجی و یا به دانشناک‌ها ارزیابی می‌کردند.<sup>۱</sup> این البته از آن دست اطلاعاتی است که برای آن منبعی ذکر نشده است. ماهر چند بر اساس خاطرات آوانسیان از نامه‌ی او اطلاع داریم اما از منبع ارزیابی سازمان‌های اطلاعاتی آذربایجان شوروی، که این کتاب بر اساس اسناد آنها نوشته شده است، خبری نیست.

منطق شوونیستی نویسنده‌ی کتاب تا آنجا پیش می‌رود که در تلاش برای ساختن تاریخی تقلبی در مورد اختلافات ارامنه با ترک‌های آذربایجان سه پاراگراف از کتابش را به نقل یک حادثه اختصاص می‌دهد که هیچ نقشی در پیش برد روایت تاریخی کتاب ندارد و به همین دلیل به شکل مضحکی به پاراگراف‌های قبل و بعد از خودش بی‌ارتباط است. حسنلی می‌نویسد: «یک ارمنی به نام بوداگیان که در تبریز به تجارت قند و شکر اشتغال داشت، پنجاه و یک هزار تومان از حساب خود در بانک برداشت کرد. از وزارت دارایی حکومت آذربایجان به او ابلاغ کردند که این پول را، بدون ایجاد سر و صدا و هیاهو، به بانک مسترد کند. بعد از این واقعه، شخصی به نام آوانسیان از کارکنان سفارت شوروی در تهران، تحت عنوان ماموریت ویژه، ولی در واقع برای کمک به بوداگیان، به تبریز آمد.<sup>۲</sup> و بعد شرح مفصلی از جواب رد پیشه‌وری به وساطت آوانسیان و درگیر شدن باقراف در این ماجرا می‌نویسد و بعد ناگهان به دیدار کنسول آمریکا با پیشه‌وری می‌پردازد. بوداگیان و آوانسیان ارمنی در این روایت هیچ نقشی غیر از دامن زدن به ارمنی ستیزی‌ای که موضوع امروزی جریان ناسیونال-فاشیستی آذربایجان است، ندارند. به همین دلیل ساده که موضوع کارشکنی تجار، موضوع یگانه‌ی نیست و تنها به برداشت مقداری پول توسط بوداگیان نامی از حساب شخصی اش محدود نمی‌شود. موارد متعددی از این کارشکنی‌ها در دوران حکومت فرقه‌ی دموکرات اتفاق افتاده است که پیشه‌وری در همین سخنرانی‌ها و مقالاتش به مواردی از آن اشاره می‌کند. بر خلاف تمایل حسنلی اما برای پیشه‌وری ارمنی بودن یا نبودن تجار متخلف اهمیتی ندارد. در عین حال در کتاب حسنلی هرگز نمی‌خوانیم که یازده نفر از نمایندگان شرکت‌کننده در کنگره‌ی ملی آذربایجان که در ۲۶ آبان ۱۳۲۴ تشکیل شد، ارمنی و آسوری بودند و یا هیچ اشاره‌ی به گزارش کنسول انگلستان در تبریز نمی‌شود که در مورد نیروهای فدایی فرقه‌ی دموکرات می‌نویسد: «نیروهای

۱ همان. ۱۱۱

۲ همان. ۱۱۲ و ۱۱۳



فدایی ترکیب جالبی دارند. در تاریخ کشتارهای نژادی و مذهبی رضاییه، این نخستین بار است که کردها، آذربایجانی‌ها، مسلمانان، آسوریان و ارمنیان، دوش به دوش هم علیه یک دشمن مشترک می‌جنگند.<sup>۱</sup> «هیچ کدام از طرف‌های درگیر بر سر کتاب‌های حسنلی البته به این موضوع اشاره‌ی نمی‌کنند چرا که برای همه‌ی آنها، از ناسیونالیست‌های ترکی که به میانجی این کتاب می‌خواهند تاریخ ناسیونالیسم ترکی را تبیین کنند و چه ایران‌گراهای چپ و راستی که می‌خواهند به واسطه‌ی این کتاب جنبش آذربایجان را یک جنبش جدایی‌خواه ناسیونالیستی و وابسته معرفی کنند، نفعی در آشکار کردن پیوند ارمنه با جنبش آذربایجان ندارند.

روایت حسنلی، برخلاف ظاهر آراینده‌ی آن، درست آن روی سکه‌ی روایت‌هایی است که پیش از این خوانده‌ییم. روایت جنبشی ملی‌گرایانه که کمونیست‌ها از آن سواستفاده کردند و جلوی عملی شدن آرزوهای ملی مردم آذربایجان را گرفتند چرا که «رهبری شوروی کوشش کرد از احساسات ملی ترک‌های آذربایجان در جهت منافع خود استفاده کند.»<sup>۲</sup>

## تاریخ مردمی جنبش آذربایجان

بگذارید به همان سوال نخستین بازگردیم. اگر ادعا می‌کنیم اینها تاریخ واقعی فرقه‌ی دموکرات و جنبش آذربایجان نیست پس نوشتن درباره‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را از کجا باید آغاز کرد؟ از کسانی که در آن روزگار زندگی می‌کرده‌اند و در حوادث آن دوران نقش داشته‌اند یا دست‌کم شاهد آن بوده‌اند تعداد اندکی هنوز در قید حیاتند. دست پیدا کردن به همان‌ها و تلاش برای روایت بی‌واسطه‌ی آن روزها هم کار دشواری است، اگر اصلن شدنی باشد. بازیابی تاریخ جنبش آذربایجان بدون شک به تلاش برای روایت مردمی آن وابسته است، ولی برای روایت مردمی وقتی اساسن آن مردم در دسترس نیستند باید تلاش کرد رد پای آن مردم حذف شده، آن مردم بی‌چهره را از لابه‌لای خاطرات و اسناد موجود بیرون کشید و قطعات پازل را کامل کرد. برای ساختن تصویری واقعی از جنبش آذربایجان باید سراغ همان قطعاتی رفت که در روایت مسلط نادیده گرفته شده‌اند. این خود البته می‌تواند موضوع پژوهشی دیگر باشد، با این همه می‌توان خطوط اصلی

۱ ایران بین دو انقلاب. یرواند آبراهامیان. ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. چاپ یازدهم. ۱۳۸۴. تهران.

نشر نی. صفحه‌ی ۴۹۳

۲ همان. ۸۶

چنین پژوهشی را در مقدمه‌ی این کتاب روشن کرد.

## به سمت وضعیت انقلابی

ورود نیروهای ارتش سرخ به شمال ایران البته در روزهای اول مردم را وحشت زده کرد، به ویژه مردمی را که خاطره‌ی سالدات‌های روس و هم‌دستی آنان با استبداد در آذربایجان و حاشیه‌ی خزر را فراموش نکرده بودند. این وحشت اما به سرعت و به فاصله‌ی چند روز جای خودش را به آرامش و خوش بینی داد. مردمی که در ضدیت با استعمار روس و انگلیس، در ماه‌های منتهی به شهریور ۲۰ پای رادیوهای خانگی اخبار فتوحات آلمان هیتلری را مشتاقانه دنبال می‌کردند، حالا با چشم خود می‌دیدند که این مهمانان ناخوانده‌ی جدید، هر چند به زبان همان سالدات‌های قدیمی حرف می‌زنند اما خبری از غارت اموال و تجاوز و وحشی‌گری نیست. فرماندهان ارتش سرخ پیش از ورود به ایران دستورات شدید الحنی صادر کرده بودند که جلوی هرگونه غارت و تجاوز را می‌گرفت. یکی از پیرمردهای ساکن زنجان به یاد می‌آورد که فرماندهان ارتش سرخ دو سرباز را در روستایی اطراف زنجان به دلیل تجاوز به یک زن، تیرباران کردند.<sup>۱</sup> آنها بر عکس دستور داشتند با مردم عادی به خوبی رفتار و حمایت آنها را از ارتش سرخ جلب کنند.

در کنار مردم عادی اما کسان دیگری هم بودند که از ورود ارتش سرخ به ایران شادمان شدند: کمونیست‌ها و بازماندگان جنبش‌های انقلابی شکست خورده‌ی پیشین که توسط رضاشاه پهلوی سرکوب شده بودند و حالا فرصت را برای احیای جنبش انقلابی مهیامی دیدند. شاید به همین دلیل بود که یکی از اولین شورش‌های مسلحانه در آذربایجان را در سال ۱۳۲۱ علی اصغر سرتیپ‌زاده، رهبری کرد. سرتیپ‌زاده که سابقه‌ی شرکت در قیام خیابانی و قیام لاهوتی را داشت و مدتی نیز عضو کمینترن بود در شهرهای مرزی جلفا، مرن و قره‌داغ دسته‌های پارتیزانی تشکیل داد و پرچم سرخ برافراشت. بر اساس نوشته‌ی جمیل حسنلی از پنج هزار پارتیزانی که با او همراه شده بودند، ۱۸۰۰ نفر به سلاح‌های مختلف مسلح بودند.<sup>۲</sup> در بعضی نقاط ماموران حکومت محلی رانده شدند و خودمختاری اعلام شد. اما در کمال تعجب نیروهای شوروی نه تنها از این شورش استقبال

۱ کشیدم کنار و پای حرفم ایستادم. گفت‌وگو با وجیه‌الله رستگار. هژیر پلاسچی. حمیدرضا عسگری نژاد. خرداد ۱۳۸۳.

مطبوعه‌ی هفتگی موج بیداری. نمره‌ی ۱

۲ همان ۳۲

نکردند بلکه عزیزعلی اف، دبیر سوم حزب کمونیست آذربایجان شوروی و سرپرست هیات اعزامی این حزب به ایران از سوی باقراف ماموریت یافت «بدون فوت وقت درباره‌ی قلع و قمع دسته‌های پارتیزانی» اقدام کند. «طبق این دستور درباره‌ی زیان‌های این قیام می‌بایست به اهالی توضیح داده شود، پول‌ها و سلاح‌ها به صاحبانشان مسترد شوند و کارمندان محلی زندانی آزاد گردند.»<sup>۱</sup> عزیزعلی اف به سرعت با گروهی از کارمندان سیاسی، خود را به مرند رساند. او پس از انجام مذاکراتی موفق شد دسته‌های پارتیزانی را به طور مسالمت‌آمیز خلع سلاح کند و سران قیام به جلفا آورده شده و در اختیار سازمان امنیت آذربایجان شوروی قرار گرفتند. شاید همین اتفاقات بود که در کنار اختلافات بعدی سرتیپ‌زاده با مسئولان از مرکز آمده‌ی حزب توده‌ی ایران او را به اردوگاه دشمن کشاند و به دربار و کنسول آمریکا نزدیک شد، چنان که در دوران حکومت فرقه‌ی دموکرات او را از آذربایجان تبعید و اموالش را مصادره کردند.

آنچه که سرتیپ‌زاده متوجه آن نشد، تغییری بود در سیاست عمومی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به ویژه در سیاست خارجی و در ارتباط با جنبش‌های رهایی‌بخش. تغییری که نه تنها موجب می‌شد رهبران شوروی آرامش را در مناطقی که اشغال کرده بودند ترجیح بدهند، بلکه سیاست عمومی و رسمی‌ای را پی بگیرند که حزب توده‌ی ایران بر بنیان آن شکل گرفت. این البته هرگز به معنای تأیید این روایت بی‌بنیان تاریخ‌نگاران راست نیست که حزب توده با حضور ماموران خفیه‌ی شوروی تاسیس شد. بلکه این خط رسمی، از سوی تمام احزاب عضو کمیته‌ی مرکزی برگزیده شده بود. پیوندهای احزاب عضو کمیته‌ی مرکزی در شرایط جنگی از هم گسسته بود اما هژمونی گفتاری که احزاب برادر را به هم متصل می‌کرد هنوز بر جا بود، چنان که در همان زمان تقریباً تمام احزاب برادر دست به تاسیس «جبهه‌ی ضدفاشیستی» زده بودند. در ایران، تشکیلات حزب کمونیست توسط پلیس امنیتی رضاشاه به کلی از هم پاشیده بود و برخی از مهم‌ترین رهبران نیز در تصفیه‌های استالینی جان خود را از دست داده بودند. بنابراین در ایران صحبت نه از ادامه‌ی فعالیت حزب کمونیست، بلکه صحبت از احیای آن حزب بود. حزب توده‌ی ایران اما ادامه‌ی حزب کمونیست نبود هر چند اغلب اعضای سابق آن به حزب توده پیوستند. حزب توده در واقع همان جبهه‌ی متحد ضدفاشیستی بود که تنها بنا بود کمونیست‌ها در آن هژمونی داشته و هدایت آن را در

دست داشته باشند. چنان که حتا برخی از کمونیست‌هایی که از زندان رضاخانی آزاد شده بودند تا چندی برای پیوستن به حزب توده مردد بودند.

با این وجود عمر این جبهه‌ی متحد ضدفاشیستی چندان به درازا نکشید. کشمکش میان سیاست خارجی متفقین، در عین اتحاد در جبهه‌ی جنگ با آلمان هیتلری چنان حاد بود که ناخودآگاه تاثیر خودش را بر هرائتلافی از این دست می‌گذاشت. چنین بود که در فاصله‌ی تاسیس حزب توده در مهر ماه ۱۳۲۰ تا برگزاری کنگره‌ی اول حزب در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ اغلب کسانی که به نوعی به سیاست‌های انگلستان نزدیک و عضو حزب بودند یا همکاری‌های معینی با حزب داشتند، کنار کشیدند و یا در جریان کنگره از حزب اخراج شدند. با این حال حزب توده تا همیشه بر همان بنیانی که شکل گرفته بود باقی ماند. حزبی که آرام‌آرام باز از موضوعیت افتادن مبارزه‌ی ضدفاشیستی، به دلیل دوری از میدان اصلی جنگ در اروپا و متلاشی شدن شبکه‌ی هواداران آلمان نازی در ایران و اخراج مستشاران آلمانی از کشور، بنا بود نقش جناح چپ وضعیت را بر عهده بگیرد. حزبی که رعایت نظم و قانون سرلوحه‌ی فعالیت‌هایش بود، اصلی‌ترین آوردگاهش پارلمان و دولت قانونی و حاکم بود، حفاظت از قانون اساسی و مشروطه در دستور کارش قرار داشت و در ضمن پیگیر سازمانده‌ی زحمتکشان و استیفای حقوق آنان بود.

یرواند آبراهامیان در گزارشی از نخستین کنفرانس شورای متحده‌ی کارگران در تابستان ۱۳۲۲ می‌نویسد: «در این کنفرانس از گفت‌وگو درباره‌ی موضوع حساس تشویق یا عدم تشویق اعتصابات در زمانی که جنگ در اروپا ادامه داشت، خودداری شد. در حالی که اعضای عادی اتحادیه‌ها زیر فشار شدید تورم بیش از پیش خواهان اقدام‌های ستیزه‌جویانه بودند، رهبران که از لحاظ ایدئولوژیکی به اتحاد شوروی تعهد داشتند، نمی‌خواستند با چنین کارهایی عملیات جنگی را دچار مشکل کنند. بنابراین، شورا برای حل این اختلاف به توافقی ضمنی رسید. بدین ترتیب، قرار شد در آن بخش‌های اقتصاد که با عملیات جنگی ارتباط تنگاتنگی داشت اعتصاب تشویق نشود ولی در بخش‌های خدماتی و صنایع سبک مصرفی تشویق شود. شورا در راستای اجرای این سیاست [...] در صنایع حیاتی نفت و هم‌چنین سیستم حمل و نقل راه‌آهن مداخله نکرد و حتا اعتصابات غیرمجاز و خودسرانه‌ی سال ۱۳۲۲ در تاسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در کرمانشاه، معادن ذغال سنگ شمشک، کارخانه‌ی سیمان تهران و کارخانه‌ی دولتی مهمات‌سازی

نزدیک تهران را به عنوان کارشکنی فاشیستی محکوم کرد.<sup>۱</sup> چنین سیمایی از کشمکش میان توده‌های حزبی خواهان اقدامات رادیکال و انقلابی و رهبری ارگان‌های حزبی که سعی در کنترل بدنه‌ی حزب و حل و فصل قانونی مسائل داشتند، لااقل تا سال ۱۳۲۵ و فرارسیدن موج اول سرکوب حزب که با آغاز استیلای نظم سلطانی همراه شد، ادامه داشت.

کنگره‌ی اول حزب توده در شرایطی برگزار شد که هنوز ارتش‌های متفقین در ایران بودند و استبداد سلطانی نتوانسته بود حاکم شود. در سایه‌ی بحران‌های فزاینده‌ی اجتماعی، آشفتگی اقتصادی و تضاد رو به رشد طبقاتی، حزب توده تنها ارگان واقع موجود زحمتکشانی شد که سال‌ها استبداد رضاخانی و خاندان‌های زمین‌دارِ مورد حمایت حکومت، تسمه از گرده‌ی آنان کشیده بود و حالا در سایه‌ی مستقر نبودن حکومت شاه جوان، گرفتار مالکان و زمین‌داران و سرمایه‌داران شده بودند. به همین دلیل رشد حزب توده‌ی ایران به راستی چشمگیر بود. در فاصله‌ی تاسیس تا برگزاری کنگره‌ی اول صدها هزار نفر به این حزب پیوستند و حزب توده به بزرگ‌ترین و منظم‌ترین حزب کشور تبدیل شد. حزبی که کسی توان مقاومت در برابر آن را نداشت.

آبراهامیان گزارش‌های کنسولگری‌های انگلستان در مورد رشد حزب توده در سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ را نقل می‌کند که بانگرانی فعالیت‌های حزب را دنبال می‌کردند: «کنسول انگلیس در مشهد می‌نویسد که اتحادیه‌های محلی بیش از ۲۰۰۰ عضو، از جمله پانصد زن فرش باف، جذب کرده است، به آنان آموزش می‌دهند که چگونه برای کسب شرایط و امتیازات بهتر پایداری کنند و بنابراین نوعی ترس از قیامی مردمی در بین ثروتمندان ایجاد کرده‌اند. کنسول انگلیس در تبریز هشدار می‌دهد که حزب توده با اتحادیه‌های کارگری خود حکومت محلی را کاملن فلج کرده است و احتمال دارد شهر را به دست گیرد. کنسول انگلیس در اصفهان هم توضیح می‌دهد که چگونه حزب توده با سازماندهی اعتصاب موفقیت‌آمیزی در کارخانه‌های نساجی، اتحادیه‌های کارخانه‌داران و کارفرمایان را شکست داده است.»<sup>۲</sup>

حزب توده نه تنها در مشهد، تبریز و اصفهان بلکه در اغلب شهرهای ایران عملن به اصلی‌ترین قدرت سیاسی شهر تبدیل شده بود و این روند توقف‌ناپذیر به نظر می‌رسید. عدم توانایی هیات حاکمه برای پاسخگویی به خواست‌های مردم و نیز برای حکمرانی بر تمامی قلمرو حاکمیت، از سویی

۱ همان. ۴۳۰.

۲ همان. ۳۶۰.

یک بلوک طبقاتی ستمگر مورد حمایت غرب را شکل داده بود که به شکل متناقض‌نمایی هیات حاکمه به آن وابسته بود ولی بر آن کنترلی نداشت و از سوی دیگر با اعمال ستم افسارگسیخته، زحمتکشان و فرودستان را بیش از پیش به سمت متشکل شدن در صفوف حزب توده می‌راند. در کنار رشد حزب توده، بحران هیات حاکمه هر لحظه عمیق‌تر می‌شد. هر چند بعد از شهریور ۱۳۲۰ دولت‌ها به غیر از دولت علی‌سهریلی، به سرعت و در عرض چند ماه جای خود را به دولت بعدی می‌دادند اما این چرخه‌ی جابه‌جاشدن دولت‌ها در سال ۲۳ و ۲۴ و به ویژه در ماه‌های منتهی به قیام فرقه‌ی دموکرات تشدید شد. دولت محمد ساعد ۱۷ فروردین ۱۳۲۳ روی کار آمد و ۴ آذر همان سال جای خود را به دولت مرتضاقلی بیات داد که تا ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۴ بر سر کار بود، پس از آن دولت ابراهیم حکیمی تا ۱۶ خرداد ۲۴ بر سر کار آمد و به سرعت جای خودش را به دولت محسن صدر داد که تنها تا ۸ آبان همان سال دوام آورد. ابراهیم حکیمی دوباره به نسخت‌وزیری برگزیده شد تا در ۸ دی ماه ۱۳۲۴ جای خود را به احمد قوام بدهد. هیات حاکمه به معنای دقیق کلمه نمی‌توانست حکومت کند.

شاید به همین دلیل بود که محافل ارتجاعی از او آخر سال ۱۳۲۳ تلاش کردند با سرکوب شاخه‌های محلی حزب توده در شهرهای مختلف، خطری را که آن را بالقوه موجود می‌دانستند دفع کنند. سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ برای جبهه‌ی ارتجاع و امپریالیسم سال پرکاری بود. ده‌ها جلسه در نقاط مختلف ایران میان سران ایلات و عشایر، مالکان بزرگ، سیاست‌مداران وابسته به دربار، امرای ارتش و ژاندارمری، نمایندگان سیاسی انگلستان در حد کنسول و دبیر سفارت و سیاست‌مداران وابسته به انگلیس نظیر سیدضیال‌الدین طباطبایی برگزار شد و موضوع تمامی این جلسات جلوگیری از رشد و گسترش حزب توده به واسطه‌ی اعمال خشونت و سرکوب بود. عبدالصمد کامبخش، مسئول وقت تشکیلات کل شهرستان‌های حزب توده (تکش) گزارشی از برخی اقدامات محافل ارتجاعی علیه حزب توده ارائه می‌دهد.

«در مازندران اعضای حزب وطن که غالباً از عده‌ی چاقوکش و جنایتکاران با سابقه تشکیل یافته بود به کمک دسته‌جات مسلح شده از طرف ملاکان مرتجع و ستاد ارتش از مراکز کارگری در شاهی، نوشهر و چالوس سلب امنیت کرده و همواره موجب تصادم و زد و خورد بودند. در زد و خورد شدیدی که در ۲۰ دسامبر ۱۹۴۴ [۲۹ آذر ۱۳۲۳] در شاهی رخ داد عده‌ی از کارگران کشته و عده‌ی



زیادی زخمی شدند.»

«در نواحی دیگر شمال، در تبریز، سراب، مراغه، اردبیل، زنجان، سمنان، دامغان اعضای حزب به طور مداوم از طرف قلد‌رهای محلی در معرض سوء قصد قرار می‌گرفتند و مخالفان حزب به بهانه‌ی حفاظت خود از ستاد ارتش، که سر لشکر ارفع در راس آن قرار داشت، اسلحه گرفته و آن را علیه اعضای حزب توده به کار می‌انداختند. مثلن در زنجان محمود ذوالفقاری، فئودال بزرگ این شهرستان به جای چهل قبضه تفنگ که بر خلاف قانون، دولت برای وی تصویب کرده بود به بیش از چهار هزار تفنگ و حتا مسلسل مجهز شده بود.»

در روایت رسمی «نهضت جنوب» پاسخی بود به قیام فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان برای اعمال فشار بر دولت ایران تا کار فرقه را یک سره کند. با این وجود از اواخر سال ۱۳۲۳ تشکیل اتحادیه‌های عشایر و تسلیح آنان توسط مرتجعان محلی و با حمایت انگلیس آغاز شد، یعنی در دورانی که هنوز حتا نامی هم از فرقه‌ی دموکرات در میان نبود. کامبخش می‌نویسد: «در اواخر ۱۳۲۳ روزنامه‌ی سروش، چاپ شیراز چنین هشدار داد: از چندی پیش در فارس نقشه‌های خطرناکی بازی می‌شود. دید و بازدیدهای سیاسی صورت می‌گیرد. آنتریک‌ها و تحریکات خارجی به عمل می‌آید. اتحادیه‌های ارتجاعی پدیدار می‌گردد. دست ارتجاعیون، آنان که سال‌ها با هم دشمنی خانوادگی داشتند، در دست هم گذاشته می‌شود... از آن طرف در بنادر جنوب تفنگ پیاده می‌شود. این تفنگ‌ها همه نو و شفاف است. فشنگ آنها مارک ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ را دارد... از همه بدتر پدید آمدن اشخاص مشکوک در میدان سیاست فارس است. صبح که بیدار می‌شویم سر و کله‌ی خان بلوچ را در خیابان شیراز می‌بینیم. بلوچستان کجا اینجا کجا!! می‌گویند خان بلوچ برای خرید اراضی به شیراز آمده ولی فورن معلوم می‌شود برای زیارت خان شیراز و گرفتن تعالیم لازمه و مهر و امضای اتحادیه‌ی مخصوص قدم‌رنجه فرموده‌اند.»

مردم برای روشن‌فکران خبر می‌دهد: «در شهر یزد مامورین دولت در روز روشن بیرق سه‌رنگ ایران را پایین آورده و یک دسته اوباش و ارادل را وادار به آتش زدن کلپ حزب توده نموده و هرگونه امنیت را از افراد آزادیخواه سلب نموده‌اند.»

روزنامه‌ی رهبر در مقاله‌ی «لندن از یزد خبر می‌دهد» در ۲۰ اسفند ۱۳۲۳ می‌نویسد: «روزنامه‌ی رینولدنیوز چاپ لندن در هفته‌ی گذشته خبری منتشر کرده دائر بر این که در شهر یزد بلوایی برپا شده

است، بدین معنی که کارگران ایرانی از کار دست کشیده و مطالبه‌ی مجازات اشخاصی را می‌نمایند که علیه کارگران فعالیت می‌کنند و سپس روزنامه‌ی مزبور اظهار عقیده می‌کند که شرکت‌های نفت انگلیس و ایران به مقامات شهربانی و شهرداری یزد کمک می‌کنند و باز روزنامه‌ی مذکور می‌نویسد: اخبار دیگری حاکی است که اسلحه‌ی زیادی بین عشایر بختیاری که خود را آماده‌ی حمله به اصفهان می‌نمایند تقسیم شده است زیرا عشایر می‌خواهند مرکز حزب توده (کمونیست)، مرکز اتحادیه‌ی کارگران را در این شهر از بین ببرند.»

در همین دوران برای مبارزه با اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده در جنوب ایران، اتحادیه‌ی کارگران و کارفرمایان را تشکیل دادند. روزنامه‌ی رهبر در مورد مبارزه با اتحادیه‌های کارگری در اصفهان می‌نویسد: «کارفرمایان کارخانه‌های اصفهان تاکنون متجاوز از یک میلیون تومان برای انحلال اتحادیه خرج کرده‌اند، عده‌ی مزدور گردآورده آنها را برای جان کارگران با چاقو و قمه و حتا اسلحه‌ی گرم مسلح ساخته‌اند.»

سرانجام مزدوران اتحادیه‌ی کارگران و کارفرمایان در ۸ فروردین ۱۳۲۴ در حالی که نیروهای مسلح بختیاری پشت دروازه‌های شهر اصفهان آماده بودند به دفتر حزب توده و شورای متحده‌ی کارگری حمله می‌کنند. روزنامه‌ی رهبر در ۸ فروردین می‌نویسد: «پس از تهدید و تعرضات شدید که از چند روز قبل شروع شده بود در اثر چشم‌پوشی مامورین دولتی اصفهان، امروز صبح عده‌ی رجاله‌های اتحادیه‌ی جدید طبق دستور مدیران کارخانه‌جات باتبانی قبلی شهربانی و استانداری جمع و از مقابل حزب توده عبور و شروع به سنگ‌اندازی به محل حزب و اتحادیه کردند. کوچک‌ترین ممانعتی از جانب مامورین لشکری و شهربانی به عمل نیامد. در نتیجه رجاله‌ها وارد حزب و اتحادیه شده کلیه‌ی اثاثیه و صندوق دو محل سرقت، در و پنجره را آتش زدند، خراب نمودند. در نتیجه‌ی این حمله عده‌ی از کارگران و رهبران حزب و شورای متحده مجروح شدند.»

«در مرداد حمله به سازمان‌های فارس آغاز شد. ۱۸ مرداد [۱۳۲۴] عده‌ی تفنگچی از ایل باصری در محل کارخانه‌ی مرو دشت مجتمع و به طرف کلوپ حزب توده حمله می‌نمایند و بلافاصله عده‌ی اثاثیه‌ی کلوپ را به یغما می‌برند و کلوپ را آتش می‌زنند.»

در همین ایام یک گزارش رسمی از بندر پهلوی می‌نویسد: «ریاست کل شهربانی کشور محترم من به عرض می‌رساند برای سوزانیدن (خوانده نشد) کلوپ حزب توده و اتحادیه نقشه‌ی ماهرانه‌ی



ترسیم شده است که در موقع مقتضی عملی خواهد شد. برای ربودن اوراق توده و اتحادیه در موقع مقتضی اقداماتی خواهد شد. [...] کپیهای این نامه به آقای سیدضیالالدین طباطبایی تقدیم شده است. با تقدیم احترامات محمود اکبری سلطانی.<sup>۱</sup>

و بالاخره «شدیدتر از همه فشار در آذربایجان و به ویژه در تبریز بود. به هیچ یک از صدها تلگرافی که از نواحی مختلف آذربایجان دائر به ستم ماموران دولتی و مجازات آنها به مرکز مخابره گردید پاسخی داده نشد. بالاخره در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۲۴ در تلگراف حضوری ای که رییس مجلس، علا وزیر دربار، مستشارالدوله، دکتر مصدق، وکلای فراکسیون توده و وکلای آذربایجان احضار شده بودند، نمایندگان آذربایجان مطالبی را به شرح زیر مخابره نمودند: "فجایعی که اخیراً در آذربایجان روی می‌دهد از روی یک نقشه‌ی ارتجاعی است و به منظور کشتن و خفه کردن آزادی اجرا می‌شود. آزادی خواهان قادرند که در هر موقع مرتجعین خونخوار را به زانو درآورند... ولی پیش از چنین اقدامی مردم حساب خود را با مامورینی باید پاک کنند که موظفند جان و مال و آزادی و حقوق مردم را حفظ نمایند و نمی‌نمایند... پانصد نفر دهقان با پرونده‌سازی امنیه در زندان بلا تکلیفند... شهربانی و آقای سرتیپ درخشانی این روزهای تاریک حبس را برای آنان کافی ندانسته، توطئه‌ی قتل عامی را در زندان فراهم آورده‌اند و به بهانه‌ی این که زندانیان در صدد فرارند در داخل زندان محبوسین را به مسلسل بسته، ۷ نفر را مقتول و ۱۱ نفر را بنا بر احصائیه‌ی خود شهربانی مجروح کرده‌اند...". سپس در تلگراف، آماری از اعضای حزب که در دهات مختلف به دست ملاکان و ماموران کشته شده‌اند ذکر شده و تقاضای مجازات مرتکبین شده است. در پاسخ این تلگراف که رییس مجلس و وزیر دربار هم در حین مخابره حضور داشته‌اند، صدرا لاشرف در جلسه‌ی خصوصی مجلس اظهار نمود: "بنده خدمت آقایان عرض می‌کنم که نه به این تلگراف و نه به صدیک از این تلگراف‌ها اهمیت نمی‌دهم."<sup>۲</sup>

توده‌های حزبی اما که در جریان مبارزات روزمره و اعتصابات کارگری آزموده‌تر و رزمنده‌تر می‌شدند نمی‌توانستند در برابر این حجم از خشونت و سرکوب آرام بگیرند. رهبری حزب توده بیش از پیش از سوی توده‌های حزبی تحت فشار بود و تلاش می‌کرد آنها را کنترل کند. اردشیر آوانسیان،

۱ نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. عبدالصمد کامبخش. چاپ اول. ۱۹۷۲ بی‌جا. انتشارات حزب توده‌ی ایران. از صفحه‌ی ۹۳ تا صفحه‌ی ۹۷  
۲ همان. ۱۰۲ و ۱۰۳

مسئول وقت شعبه‌ی آذربایجان حزب توده به یاد می‌آورد که چگونه بعد از درگیری مسلحانه در لیقوان که از کتک زدن دو نفر از اعضای حزب در روستای لیقوان به دستور حاجی احتشام، ارباب و مالک روستا آغاز شد و بعد با کشته شدن چهار نفر از اعضای حزب توده و در پاسخ به آن، کشته شدن یکی از تفنگچی‌های ارباب، پسر او و خود حاجی احتشام، ادامه پیدا کرد، موسوی، دادستان تبریز، پسر و مباشران حاجی احتشام و یک مامور مخفی مسلح را از دست توده‌های خشمگین حزبی نجات داده است. او پس از شرح ماجرای نجات موسوی می‌نویسد: «از یک طرف مردم فهمیدند توده‌ها وقتی عصبانی شوند "لینچ" هم ممکن است بکنند. از طرفی هم فهمیدند یکی از مسئولین حزب توده جان او را نجات داده و این بدان معنی است که حزب توده طرفدار نظم و قانون و مخالف لینچ است.»<sup>۱</sup> نوشته‌ی آوانسیان، که در آن دوران یکی از انقلابی‌ترین رهبران حزب توده بوده، بازگوکننده‌ی تمایل و تلاش دستگاه رهبری حزب در تمام آن سال‌ها است. دستگاهی که با تمام توان می‌کوشید به مسئولان حکومتی ثابت کند طرفدار نظم و قانون است.

گسترش حزب توده در ارتش نیز چشم‌گیر بود. هر چند از همان ابتدا حوزه‌های مربوط به نظامی‌ها غیر علنی بود اما حزب توده اصراری به مخفی کردن این که اعضای در ارتش دارد، نداشت. ارتباطات افسران عضو با اعضای علنی حزب، انتشار بخش‌نامه‌های محرمانه‌ی ستاد ارتش در نشریات حزبی، انتشار مقالاتی با امضای «یک افسر» و نظایر آن و حضور گاه و بی‌گاه اعضای نظامی حزب بالباس شخصی یا حتا در موارد اندکی بالباس نظامی در کلپ‌های حزبی همه و همه نه از بی‌مبالاتی و بی‌احتیاطی مسئولان تشکیلاتی حزب، بلکه از پذیرش همان نقشی منتج می‌شد که حزب توده برای ایفای آن تشکیل شده بود. سرانجام هم واکنش محافل ارتجاعی بود که حزب توده را مجبور کرد برای رعایت اصل تخطی‌ناپذیر «نظم و قانون» حوزه‌های نظامی را مخفی‌تر کند، نه برای اختفا و امنیت اعضای نظامی حزب، بلکه برای آن که فعالیت در ارتش می‌توانست حزب توده را به قانون شکنی متهم کند. ابوالحسن تفرشیان به یاد می‌آورد علاوه بر سرگرد علی اکبر اسکندانی، یکی از معرف‌های او به حزب توده محمدپروین گنابادی، عضو کمیته‌ی مرکزی و عضو فراکسیون توده در مجلس چهاردهم بوده و باقر عاملی، دبیر کمیته‌ی ایالتی مشهد در جلسه‌ی داخلی سازمان نظامی برای انتخاب هیات اجرایی به عنوان ناظر حضور

داشته است.<sup>۱</sup>

چنین بود که هم‌زمان با اوج گرفتن تهاجم محافل ارتجاعی به حزب توده در سرتاسر ایران، ستاد ارتش به ریاست سرلشکر حسن ارفع تعقیب و تبعید افسران توده‌یی به جنوب را آغاز کرد. در برابر هجوم ستاد ارتش خواست تدارک قیام در میان نیروهای نظامی وابسته به حزب توده تقویت شد. اردشیر آوانسیان می‌نویسد: «[سرهنگ عبدالرضا] آذر و دوستانش... می‌دانستند اگر شوروی‌ها بروند ارتجاع قتل عام خواهد کرد و در درجه‌ی اول افسران را خواهد کشت. خود آذر بسیار نگران بود. او بارها با من ملاقات و پیشنهاد کرد که در یک محلی شورشی برپا کنیم، قیام کنیم و حکومت را به دست گیریم. به علاوه دشمن را خوب می‌شناسم که به احدى از ماها رحم نخواهد کرد. مدت‌های مدیدی این فکر از کله‌اش بیرون نمی‌رفت و در هر ملاقات تکرار می‌کرد. با این که کوشش کردم او را قانع بکنم ولی موفق نمی‌شدم.»<sup>۲</sup> هر چند آوانسیان تلاش می‌کند دغدغه‌ی سرهنگ آذر را به نگرانی او برای قتل عام افسران تقلیل دهد و نیز او را از «حادثه‌طلبی و ماجراجویی» بر حذر دارد اما آنچه آوانسیان ملتفت آن نشده است یا سعی می‌کند آن را کتمان کند همان روحیه‌ی انقلابی توده‌های حزبی است که در بدنه‌ی سازمان نظامی نیز بروز داشته است.

چنان که محمدحسین خسروپناه به نقل از نوشته‌ی احمدعلی رصدی اعتماد، از شرکت‌کنندگان در قیام افسران خراسان و عضو بعدی کمیته‌ی مرکزی حزب در روزنامه‌ی ابرار می‌نویسد: «سرهنگ آذر و سرگرد اسکندانی... به این نتیجه رسیدند که "حزب توده یک حزب انقلابی است ولی رهبری آن را عناصر غیرانقلابی و محافظه‌کار تصرف کرده‌اند، ما نباید دنباله‌روی آنها بشویم، بلکه باید انقلابی عمل کنیم و آنها را به دنبال خود بکشیم."»<sup>۳</sup>

تفرشیان در مورد اسکندانی که سازمانده‌ی و رهبری قیام افسران خراسان را بر عهده داشت، می‌نویسد: «آن موقع که فکر قیام در مغز اسکندانی نضج می‌گرفت تحت تاثیر شخصیت تیتو بود. می‌گفت: «رهبر کسی است که مثل تیتو به کوهستان می‌رود، دوستانش را دور خود جمع می‌کند و با قدرت اسلحه پیروز می‌شود، نه مثل آن کسانی که در خیابان فردوسی [محل کلپ مرکزی حزب توده در تهران] پشت میز می‌نشینند. در مملکت ما کسی مثل تیتو لازم است که از طریق قدرت و از

۱ قیام افسران خراسان. ابوالحسن تفرشیان. چاپ دوم. ۱۹۸۵. سوئد. کانون کتاب ایران. صفحات ۳۷۰ و ۴۰۰

۲ اردشیر آوانسیان. همان. ۴۲۷ و ۴۲۸

۳ سازمان افسران حزب توده‌ی ایران. محمدحسین خسروپناه. چاپ اول. ۱۳۷۷. تهران. نشر شیرازه. صفحه‌ی ۳۰

دهان اسلحه و جود چنین نهضتی را به دنیا نشان بدهد... فقط از روزنامه یا میتینگ در خیابان‌های تهران نمی‌شود و جود یک نهضت چپ را به گوش فرمانروایان جهان فرو کرد. قدرت سلاح و صدای شلیک تفنگ اثرش خیلی بیشتر از دموستراسیون صد هزار نفری در خیابان فردوسی است. تیتو نه از خیابان، بلکه از کوه و بیابان و با اسلحه شروع کرده است.<sup>۱</sup> تفرشیان البته هرگز ادعا نمی‌کند که اسکندانی به حزب توده اعتقاد نداشت. علی اصغر احسانی، یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در قیام نیز این نگاه اسکندانی به انقلاب و رهبری حزب را تأیید می‌کند: «اسکندانی پنهان نمی‌کرد که حزب توده‌ی ایران در شرایطی نیست که بتواند در جو موجود قیامی را تدارک دیده و آن را رهبری نماید. او می‌گفت: "ما باید بجنبیم و حزب را نیز به جنبش درآوریم." ضمنن باید این مطلب را یادآور شوم که اسکندانی اعتقاد عمیقی به حزب داشت. او می‌گفت: "حزب توده‌ی ایران از مردم زحمتکش و رنج‌دیده‌ی ایران تشکیل شده و تمام دردمندان اجتماعی در آن جمعند. ولی متأسفانه دستگاه رهبری حزب به هزار و یک دلیل قادر نیست در شرایط موجود ملت را رهبری کند." خلاصه‌ی کلام او این بود: باید حزب را به جلو هل داد.»<sup>۲</sup>

در هر صورت نصایح رهبری حزب سودی نبخشید و جمعی از افسران و سربازان لشکر ۸ خراسان به رهبری سرگرد علی اکبر اسکندانی، در پی یک تدارک چند هفته‌یی، شب ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ با برداشتن مقداری اسلحه و چند اتوموبیل و کامیون ارتشی و از کار انداختن بقیه‌ی وسایل نقلیه، پادگان مشهد را ترک کردند و عملن قیام آغاز شد. آنها سر راه خود پادگان مراوه‌تپه را خلع سلاح و سربازان آن را مرخص کردند و بعد روانه‌ی گرگان شدند تا با احمد قاسمی، مسئول کمیته‌ی ایالتی گرگان تماس بگیرند. تفرشیان می‌نویسد: «اسکندانی به گرگان رفت. موقع برگشتن سخت عصبانی بود. ظاهرن احمد قاسمی گفته بود: شما کار بی‌هوده‌یی کرده‌اید، ما در وضعی نیستیم که بتوانیم قیام مسلحانه کنیم. عمل شما نوعی پرووکاسیون است و بهانه به دست دشمن می‌دهد تا به سازمان‌های حزبی یورش آورد. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم با شما همکاری کنیم.»<sup>۳</sup> در گرگان شش افسری که پیش از این توسط ستاد ارتش مورد تعقیب قرار گرفته بودند و با اطلاع قبلی از قیام خود را مخفیانه به گرگان رسانده بودند، به این دسته‌ی شورشی ملحق شدند و همگی به سمت

۱ ابوالحسن تفرشیان. همان. ۴۱

۲ قیام افسران خراسان و حماسه‌ی خارک. علی اصغر احسانی. چاپ اول. ۱۳۷۸. تهران. نشر علم. صفحه‌ی ۵۷

۳ ابوالحسن تفرشیان. همان. ۵۲

گنبد حرکت کردند اما در میانه‌ی راه با آتش سنگین ژاندارمری و ارتش روبه‌رو شدند. هفت نفر از شرکت‌کنندگان در قیام از جمله خود اس‌کندانی در جاکشته شده و بقیه متواری شدند. برخی از آنها در شهرهای مختلف بازداشت و برخی دیگر نیز مخفی شدند و بعد از قیام فرقه‌ی دموکرات به آذربایجان رفتند.

شکست قیام افسران خراسان موج جدیدی از سرکوب را به همراه داشت و بیش از همه در صفوف ارتش. سرلشکر ارفع و ستاد ارتش نه تنها ده‌ها افسر و دانشجوی افسری مظنون به همکاری با حزب توده، بلکه برخی افسران بلندپایه‌ی هوادار حاجعلی رزم‌آرا را نیز به همین بهانه بازداشت کردند. به نوشته‌ی خسروپناه «برای توجیه این امر اعلام شد که "از لحاظ احتیاط و جلوگیری از بی‌نظمی، عده‌ی از افسران که با افسران خراسان ارتباط داشته‌اند" دستگیر شده‌اند.»<sup>۱</sup> نزدیک به ۶۰ نفر از کسانی که بازداشت شده بودند به کرمان تبعید و در باشگاه افسران زندانی شدند. برخی از افسران توده‌یی نیز که احتمال می‌دادند به زودی بازداشت شوند از تهران گریختند و به باقی مانده‌ی افسران شورشی خراسان پیوستند و بعدها به آذربایجان رفتند. سروان خسرو روزبه نیز از همان زمان مخفی شد اما به رغم خواست رهبری حزب از تهران بیرون نرفت.

تهاجم هیات حاکمه به ارتش محدود نماند. کامبخش گزارش می‌دهد: «بعد از قیام خراسان در تاریخ اول شهریور ۱۳۲۴ در تهران حکومت نظامی اعلام گردید. چهارم شهریور جلوی کلپ مرکزی حزب توده چندین مسلسل گذارده شد و رفت و آمد به آنجا قدهن گردید. پنجم شهریور مراکز حزب و اتحادیه به یغمارفت و روزنامه‌ی ظفر ارگان شورای متحده توقیف گردید.»<sup>۲</sup> (۱۰۲ کامبخش) در شب‌راز، اردکان و شاهی اوباش به دفاتر حزب و شورای متحده و منازل کارگران و اعضای حزب حمله کردند. «روزنامه‌ی رهبر، ارگان مرکزی حزب توده توقیف شد و روزنامه‌های جانشین آن، رزم، افق آسیا، ندای حقیقت، منشور، شعله‌ور، شمشیر امروز در فاصله‌ی روزهای ۴ تا ۱۵ شهریور ماه ۱۳۲۴ منتشر و توقیف شدند!»<sup>۳</sup>

در چنین شرایطی بود که در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه‌ی دموکرات آذربایجان تشکیل شد و موجودیت خودش را اعلام کرد، یعنی در نتیجه‌ی اوج‌گیری ستمکاری خوانین محلی و نیروهای

۱ محمدحسین خسروپناه. همان. ۶۸.  
 ۲ عبدالصمد کامبخش. همان. ۱۰۲.  
 ۳ محمدحسین خسروپناه. همان. ۶۷.

نظامی دولتی در آذربایجان، تشدید فقر و تنگدستی مردم و بی‌توجهی مسئولان حکومتی در تهران، که نمونه‌یی از آن را در گزارش کامبخش خواندیم، و در چنین متنی از کشمکش‌ها و تضادهای بین‌المللی و طبقاتی که در سرتاسر ایران جریان داشت. حالا شاید به جای روایت‌های جعلی غیرمستند از نقش شوروی در ادغام شاخه‌های محلی حزب توده و شورای متحده‌ی مرکزی در فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، بتوان فهمید آن رزمندگی موجود در بدنه‌ی حزبی که نه تنها از سوی رهبری پاسخی درخور نمی‌گرفت بلکه دغدغه‌ی رهبری کنترل آن بود، موجب شده است مسئولان محلی در خلا حضور فرستادگان کمیته‌ی مرکزی به سازمانی بپیوندند که هم‌آشنا تر از رهبران حزبی مستقر در تهران بود و هم رزمنده‌تر. آن روایت تاکنونی مسلطی که تمامی این تصویر را حذف می‌کند تا تشکیل فرقه‌ی دموکرات را نتیجه‌ی یک نامه از مسکو یا باکو جلوه دهد، تا همین امروز به ما دروغ گفته است.

### آنک پرچم‌های به اهتزاز درآمده

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان علاوه بر شاخه‌های محلی حزب توده، برخی عناصر خوش‌نام ملی و مبارزان دوران مشروطه را جذب تشکیلات کرد و فعالیت برای گسترش تشکیلات به ویژه در میان دهقانان فقیر و خرده‌مالکان را چند برابر کرد. مهم‌ترین قدم فرقه که موجب شد توده‌های محروم دسته‌دسته به این تشکیلات بپیوندند آن‌گونه که جمیل حسنلی می‌خواهد ثابت کند تاکید بر «هویت و زبان ملی»، بلکه تشکیل دسته‌های شبه‌نظامی و مسلح فدایی بود. توده‌های محروم شهر و روستا نه تنها برای اولین بار می‌دیدند که نیروی مسلح و قدرتمند از منافع آنان دفاع می‌کند، بلکه خودشان اسلحه به دست می‌گرفتند و به صفوف این تشکیلات می‌پیوستند. صفر قهرمانیان از فدایی‌های فرقه‌ی دموکرات می‌گوید: «اکثریت مردم تا آن موقع در اثر نبودن رادیو و روزنامه و نداشتن سواد، از این‌که جنگ جهانی دوم چرا و چگونه شروع شده است اطلاعی نداشتند و ادامه‌ی ظلم و ستم رضاخانی و قلدری ملاکین باعث شده بود که فرد آذربایجانی که یک زمان سمبل شجاعت و نترسی بود، از برداشتن اسلحه و مبارزه برای کسب حداقل حقوق انسانی خود خودداری کند. در این شرایط ما با برداشتن سلاح، عادت به تسلیم‌طلبی را شکست دادیم.»<sup>۱</sup>

۱ خاطرات صفرخان (صفر قهرمانیان). درگفت‌وگو با علی اشرف درویشیان. چاپ دوم. پاییز ۱۳۷۸. تهران. نشر چشمه.



در واقع در پاییز ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر که فرقه‌ی دموکرات رسمن قدرت سیاسی را تصرف کرد و یکی پس از دیگری مجلس ملی آذربایجان و دولت ملی را تشکیل داد، عملن بسیاری از مرتجعین محلی و خاندان‌های مالک یا بایک دوران‌دیشی محافظه‌کارانه آذربایجان را ترک کرده بودند و یا به زور سلاح دسته‌های فدایی از روستاها رانده شده بودند.

نیروهای دولتی که ابتدا تلاش می‌کردند با همان شیوه‌های سابق با فرقه‌ی دموکرات مقابله کنند کم‌کم متوجه شدند که اوضاع مانند سابق نیست و به ویژه تشکیل دسته‌های مسلح فدایی به نگرانی آنها افزوده بود. چنین بود که در ۲۵ آبان ماه دولت‌شاهی، کفیل استانداری آذربایجان، سرتیپ درخشانی، فرمانده‌ی لشکر و سرهنگ همایونی، فرمانده‌ی ژاندارمری در تلگراف فوری‌ای به تهران در مورد گسترش ناآرامی‌ها در آذربایجان و مسلح شدن روستاییان هشدار دادند. دولت بلافاصله گزارش را به شاه منتقل کرد و در عین حال با سفارت شوروی در تهران مذاکراتی را آغاز کرد. دولت امیدوار بود که این بار هم با کمک مصحلت‌اندیشی نیروهای شوروی بتواند ماجرای آذربایجان را فیصله دهد. در ضمن مسئولان محلی نیز مذاکراتی را با فرقه آغاز کردند. حسنلی می‌نویسد: «روز هفدهم نوامبر (۲۶ آبان) دولت‌شاهی، کفیل استانداری آذربایجان با مراجعه به رهبری فرقه‌ی دموکرات تقاضای ملاقات با کمیته‌ی مرکزی فرقه را کرد. در دیداری با پیشه‌وری، شبستری و رفیعی، دولت‌شاهی موضع رهبری فرقه را در مورد تشکیل دسته‌های مسلح در روستاها جویا شد. به او پاسخ داده شد که فرقه تشکیل دهنده‌ی این گروه‌ها نیست و آنها برای مقابله با اعمال وحشیانه‌ی ارتجاعی مسلح شده‌اند. به دولت‌شاهی گفته شد که فرقه‌ی دموکرات بارها جلوگیری از ارتکاب این رفتارهای وحشیانه را خواستار شد، لکن روسای شهربانی و ژاندارمری به این خواست‌ها توجهی نکردند.»<sup>۱</sup> دو روز بعد دولت ایران، بعد از مذاکرات بی‌فرجامی با احد یعقوب‌اف، جانشین سفیر شوروی در ایران نیروهای نظامی خود را به قصد سرکوب آذربایجان گسیل کرد. فرماندهی ارتش سرخ جلوی این نیروها را در زرین‌آباد گرفت و به آنان اجازه‌ی ورود به آذربایجان را نداد. این ممانعت بیش از هر چیز بر مبنای توافق قبلی با دولت ایران در مورد میزان حضور نیروهای نظامی ایران در منطقه‌ی تحت اشغال شوروی بود.

روشن بود که کشمکش‌ها حادث‌تر از آن شده است که بتواند با پادرمیانی رهبران و سیاست‌مداران

دولتی فروکش کند. برای تشکیلات فرقه اضطرار ماجرا در این بود که اگر به هر ترتیبی ارتش ایران می‌توانست وارد آذربایجان شود، کشتاری وسیع اتفاق می‌افتاد و روشن بود که فدایی‌های مسلح به این سادگی تسلیم نمی‌شدند. از اواسط آبان ۲۴ حرکت تشکیلات فرقه به سمت تصرف قدرت سیاسی در تمامی مناطق آذربایجان آغاز شد. در واقع اعلام موافقت دیر هنگام مسکو در ۱۴ آذر با تشکیل مجلس ملی آذربایجان، اعلام موافقت با روندی بود که پیش از آن از روستاها و با بازداشت مالکان و خوانین توسط دسته‌های فدایی آغاز شده بود و بعد به مرور در بسیاری از شهرهای آذربایجان قدرت را در دست گرفته و مقامات دولتی و نظامی محلی را بازداشت کرده بود. صفر قهرمانیان به یاد می‌آورد که در نیمه‌ی دوم آبان ۲۴ اغلب شهرهای آذربایجان در محاصره‌ی نیروهای مسلح فدایی بود که در روستاهای خودشان قیام را آغاز کرده بودند.<sup>۱</sup> روح‌الله صفدری، یکی از فداییان فرقه در زنجان نیز می‌گوید: «[در زنجان] فرقه‌ی دموکرات در ۱۷ آبان ۱۳۲۴ حکومت را به دست گرفت. در اینجا همه‌ی ادارات شهربانی، ژاندارمری و فرمانداری را به دست گرفتند.»<sup>۲</sup> در نهایت در ۲۱ آذر و با تصرف آخرین بخش‌های قلمرو حکمرانی حاکم در تبریز و ارومیه، الغای حکومت پیشین و استقرار نظم نوین چیزها رسم اعلام شد.

در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ تشکیلات محلی «کومله ژ. ک» که از سال ۲۱ تاسیس شده اما از پاییز ۲۳ با تجدید سازماندهی دامنه‌ی فعالیت خودش را گسترش داده بود، نام خودش را به فرقه‌ی دموکرات کردستان تغییر داد و با اجرای تئاترهای خیابانی، تاسیس مدارس تدریس زبان کردی، انتشار نشریات «کردستان»، «نیشتمان»، «هلاله» و «هاوار» و تشکیل کمیته‌ی زنان به تبلیغ در میان مردم و سازماندهی آنان پرداخت. روز ۲۶ آذر، تنها چند روز پس از قیام فرقه در آذربایجان، فرقه‌ی دموکرات کردستان نیروی مردمی مسلح «هیزی پیشمرگه» را بر اساس الگوی فداییان فرقه در آذربایجان تاسیس کرد. با این حال قیام فرقه در کردستان تا ۲ بهمن ۲۴ به تعویق افتاد و در این روز بود که سرانجام با تسخیر ساختمان‌های دولتی و مراکز نظامی وابسته به حکومت شاهنشاهی جمهوری خودمختار کردستان تاسیس شد.

این اما تنها در آذربایجان و کردستان نبود که توده‌های انقلابی به سمت تصرف قدرت سیاسی

۱ صفر قهرمانیان. همان. صفحات ۵۵ و ۵۶

۲ مامی خواستیم فقر نباشد. گفت و گو با روح‌الله صفدری. هژیر پلاسچی و حمیدرضا عسگری نژاد. دی ۱۳۸۲. پیش‌شماره‌ی

دوم مطبوعه‌ی هفتگی موج بیداری



حرکت کردند. گزارش‌های بسیاری از مناطق دیگر ایران وجود دارد که توده‌های حزبی عملن قدرت سیاسی را به دست گرفته بودند اما در آمیزه‌یی از مصلحت‌اندیشی و سازشکاری رهبران حزبی نه تنها تصرف قدرت سیاسی به معنای الغای نظم حاکم انجام نگرفت، بلکه با فشار دستگاه رهبری توده‌ها و ادار به عقب‌نشینی شدند.

آبراهامیان در این مورد می‌نویسد: «شعبه‌های محلی حزب، گاه‌گاهی به کمک چریک‌های مسلح، در واقع اداره‌ی شهرهای صنعتی مانند آبادان، اهواز، اصفهان، ساری، رشت و بندرانزلی را به دست گرفته بودند. وابسته‌ی نظامی انگلیس در گزارش خود چنین می‌نویسد: در استان‌های ساحل خزر، همه‌ی مقامات ایرانی از استاندار به پایین در نظارت حزب توده عمل می‌کنند. هیچ مقام حکومتی اجازه ندارد پیام رمزی تلگرافی بفرستد. ژاندارمری نمی‌تواند بدون اجازه‌ی حزب کاری انجام دهد. اداره‌ی راه‌آهن، به طور کامل در دست حزب توده است. در واقع حزب توده هرگاه که بخواهد، می‌تواند امور را به دست بگیرد.»<sup>۱</sup>

اداره‌ی مازندران در یک روند طبیعی و در غیبت قدرت سیاسی حکومتی به دست حزب توده افتاد. راضیه ابراهیم‌زاده به یاد می‌آورد: «در نیمه‌ی اول سال‌های بیست سیدضیال‌الدین و سایر سرسپردگان طبقه‌ی حاکم و استعمار دست به توطئه‌های ناجوانمردانه در نقاط مختلف کشور خصوصاً در مازندران، از قبیل آتش زدن منازل کارگران و غارت و چپاول محسولات کارخانجات این منطقه به خصوص چالوس و غیره می‌زدند. [...] دزدی و ناامنی در تمام سطح شهرها آسایش را از مردم سلب می‌کردند و شهربانی هم یا نمی‌خواست و یا نمی‌توانست مانع گردد.»<sup>۲</sup> در نتیجه‌ی چنین شرایطی است که رضا و راضیه ابراهیم‌زاده که اساسن برای سر و سامان دادن به این وضعیت به مازندران اعزام شده بودند، تصمیم می‌گیرند تعدادی از خلافاکاران محله‌ی شاپور تهران را برای حفظ نظم و امنیت شهر سازماندهی کنند. این افراد به سی و شش برادر معروف می‌شوند و «انتظامات کارخانجات و شهر به عهده‌ی ۳۶ برادران واگذار شده و از این به بعد ناامنی و دزدی تقریباً در سطح تمام شهر رخت بر بست.»<sup>۳</sup> این افراد به گفته‌ی ابراهیم‌زاده هرگز به روش زندگی گذشته‌ی خود بازنگشتند و برای همیشه در سنگر مبارزه ماندند و حتی یکی از آنها به نام «آقابالا

۱. پرواندا آبراهامیان. همان. ۳۷۴.

۲. خاطرات یک زن توده‌یی. راضیه ابراهیم‌زاده. چاپ اول. مهر ۱۳۷۳. کلن آلمان. انتشارات مهر. صفحات ۱۲۲ و ۱۲۴.

۳. همان. ۱۲۶.

صابونی» از رهبران اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران شد. در گزارش دیگری از اصفهان می‌خوانیم: «در مرداد ماه [۱۳۲۵]، کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که حزب توده موجب ترس و تسلیم مقامات محلی شده است؛ کارخانه‌داران را چنان هراسان کرده است که جرات نمی‌کنند وارد کارخانه‌هایشان شوند؛ و بر بیشتر ادارات محلی و همه‌ی کارخانه‌های نساجی مسلط شده است. وی هم‌چنین هشدار می‌دهد که "همانند اقدام دموکرات‌ها در تبریز، حزب توده نیز اکنون آماده است تا قدرت را در اصفهان به دست بگیرد."<sup>۱</sup> در خوزستان نیز چنین وضعیتی حاکم بود. «در اواخر خرداد، سازمان حزب توده با مراکز اداری استان خوزستان رقابت می‌کرد و در بیشتر شهرها آنها را تحت الشعاع قرار می‌داد. کنسول انگلیس در اهواز می‌نویسد که "زام امور استان به دست حزب توده افتاده است. "شعبه‌های حزب، قیمت مواد غذایی را تعیین می‌کردند، از پشتیبانی کارکنان آتش‌نشانی‌های محلی برخوردار بودند و بر ارتباطات، به ویژه رفت و آمد کامیون‌ها در بین مراکز شهری استان، نظارت می‌کردند. [...] هم‌چنین میل‌شیا‌های حزب در خیابان‌ها گشت می‌زدند و نگهبان تاسیسات نفتی بودند. [...] سفیر انگلیس [می‌نویسد] "در واقع می‌توان گفت که اکنون امنیت پالایشگاه و حوزه‌های نفتی و سلامت کارکنان انگلیسی به حسن نیت و سعه‌ی صدر حزب توده بستگی دارد. "هم‌چنین، وابسته‌ی نظامی انگلیس، در اواخر خرداد، این چنین گزارش می‌دهد: "وضعیت کنونی آبادان و آغا‌جاری علی‌رغم آرامش ظاهری، بسیار پر مخاطره است. حزب توده اداره‌ی کامل کارگران پالایشگاه را به دست دارد و در حوزه‌های نفتی هم جای پای پیدا می‌کند. مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس تنها با رضایت ضمنی حزب ایفای نقش می‌کند. حزب می‌تواند در هر لحظه و به هر دلیلی اعتصاب به راه انداخته، تولید را متوقف کند. ولی رهبران حزب توده قدرتشان را تاکنون برای حفظ نظم به کار برده‌اند..."<sup>۲</sup>

در ۲۰ تیر ماه ۱۳۲۵ «شرکت نفت وعده‌ی پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه را ملغاساخت، استاندار طرفدار انگلیس حکومت نظامی اعلام کرد و فرماندهی نظامی آغا‌جاری رهبران محلی کارگران را که برای گفت‌وگو دعوت کرده بود، دستگیر کرد. در نتیجه اعتصابی خودجوش در آغا‌جاری شروع شد و حزب توده و شورای متحده بی‌درنگ آن را تایید کردند و در ۲۲ تیر ماه از

۱. یرواند آبراهامیان. همان. ۴۴۲.

۲. همان. ۴۴۵ و ۴۴۶.

کارگران سراسر خوزستان خواستند تا زمانی که دولت مرکزی استاندار را برکنار، حکومت نظامی را لغو، رهبران کارگران را آزاد و پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه را تضمین نکرده است، به سرکار خود بازنگردند.<sup>۱</sup> شصت و پنج هزار کارگر در این اعتصاب شرکت کردند که تا آن زمان بزرگ‌ترین اعتصاب خاورمیانه محسوب می‌شد. دولت که از گسترده بودن اعتصاب به وحشت افتاده بود از اتحادیه‌ی عرب، که شامل اغلب قبایل عرب خوزستان می‌شد کمک خواست و آنها مسلحانه آغا جاری را محاصره کردند. مردم خشمگین با شنیدن این اخبار در مقابل دفتر اتحادیه‌ی عرب در آبادان تجمع کردند. هراس پلیس موجب شد به سوی مردم تیراندازی کند و مردم در پاسخ به دفتر اتحادیه حمله کردند. حاصل این شورش که تمام شب ادامه داشت ۱۹ کشته و ۳۳۸ زخمی بود. شهر کاملن در دست کارگران و مردم بود. «این شورش تا صبح روز بعد که یک هیات نمایندگی اضطراری اعزامی از تهران به فرودگاه آبادان رسید ادامه داشت. اعضای هیات عبارت بودند از مظفر فیروز، از حزب دموکرات؛ [رضا] رادمنش از حزب توده؛ [حسین] جودت، از شورای متحده‌ی اتحادیه‌ی کارگران. هیات پس از شش ساعت گفت‌وگو با شرکت نفت ایران و انگلیس، استاندار و اتحادیه‌های حزب توده، موافقت‌نامه‌ی را به طرفین درگیر قبولاند. بر این اساس، حزب توده پذیرفت که به اعتصاب عمومی پایان دهد، از درخواست برکناری استاندار صرف نظر کند و از بدگویی‌های تحریک‌کننده علیه شرکت نفت و اتحادیه‌ی عرب دست بردارد. در برابر، مقامات نظامی رهبران اتحادیه را آزاد کردند و شرکت پذیرفت تا دستمزدهای روز جمعه را بپردازد و حداقل دستمزد روزانه را به ۳۵ ریال افزایش دهد.»<sup>۲</sup>

ماجرای انتصاب صادق انصاری به مسئولیت سازمان حزبی منطقه‌ی سمنان حزب توده، دلیل آن و دریافت او از ماجراهایی که در آنجا اتفاق افتاده در نوع خود و در همین ارتباط جالب است. انصاری به یاد می‌آورد که عبدالصمد کامبخش، مسئول وقت تشکیلات کل شهرستان‌ها خطاب به دیگر اعضای کمیته‌ی مرکزی در مورد او می‌گوید: «رفیق ما جوان که هست، تحصیل کرده که هست، عنوان مهندسی هم که دارد، خوش تیپ و خوش برخورد هم که هست. برای طرد اسکندر از سمنان و جبران خرابکاری‌های او و هم‌دستانش تیپ مناسبی است.» او سپس برخورد خود با اسکندر سرابی، مسئول سازمان‌های حزبی و اتحادیه‌های کارگری منطقه‌ی سمنان و

۱ همان. ۴۴۷

۲ همان. ۴۵۰

دامغان را شرح می‌دهد: «اسکندر کارگر نمای حرفه‌یی ماجراجویی بود که هر چند در حزب توده و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن نظایری چند داشت، ولی او به سبب برخی ویژگی‌هایش سرآمد همه‌ی آنها به شمار می‌رفت. روز اول که اسکندر به دیدن من آمد، با مشاهده‌ی وضع ناجور او - کت چرمی، کلاه پوستی، چکمه‌های ساقه‌بلند، سلاحی بر کمر آویخته و سبیل‌های تاب‌داده تا بناگوش - غرق در شگفتی شدم. اسکندر با رفتار ناهنجار نامردمی خود شهر را به ستوه آورده بود. [او] با چپ‌نمایی و انقلابی‌مابی بسیاری از کارگران را تحت‌تاثیر قرار داده بود، با سوءاستفاده از چشم‌پوشی و گذشت آنان به اخاذی و رشوه‌خواری و باج‌گیری می‌پرداخت.» وقتی سرابی حاضر نمی‌شود به ترک سمنان تن دهد، انصاری عجالتن کار را تقسیم می‌کند به این معنی که مسئولیت اتحادیه‌های کارگری را به سرابی می‌دهد و خودش مسئولیت سازمان حزبی را بر عهده می‌گیرد. او در صفحه‌ی بعد می‌نویسد: «فرماندار شهر در راس همه‌ی فتنه‌انگیزان قرار داشت، که بی‌پروا و آشکارا به تقویت و تحریک آشوبگران می‌پرداخت و امکانات دولتی را در اختیار آنان قرار می‌داد. فرماندار نه تنها به شکایات و دادخواست‌های کارگران که خود را قربانی جنایتکاری‌ها می‌دیدند اعتنایی نمی‌کرد، بل حتا خود او در بیشتر ماجراهای تروریستی شهر دست داشت. چنان که رفقا می‌گفتند: همه‌ی آتش‌ها از گور فرماندار برمی‌خیزد.» در بهار ۱۳۲۵ اتحادیه‌ی کارگران سمنان تصمیم می‌گیرد تظاهراتی علیه فرماندار سازمان دهد. «بامداد یک روز بهاری، در جوی از نگرانی و سرگیجه‌ی مقامات محلی و در میان بهت و حیرت مردم شهر، ستون‌های منظم هزاران تن از کارگران منطقه، در حالی که همه‌ی پهنای خیابان را گرفته بودند، با پرچم‌ها و پلاکاردها و آهنگ مارش، از ایستگاه راه‌آهن سمنان به سوی این شهر سرازیر شدند. واقعن تماشایی بود. پیشاپیش ستون بلند تظاهرکنندگان یک جیب حرکت می‌کرد که اسکندر سرابی آن را می‌راند و تنی چند از رهبران کارگری منطقه سرنشینان آن بودند. ستون عظیم کارگران به جمع کارگران محلی که رژه‌ی خود را آغاز کرده بودند پیوست. روز، روز هنرنمایی ماجراجویانه‌ی اسکندر سرابی بود! من در بین راه به ساختمان‌های شهربانی و ژاندارمری شهر نظر افکندم. پرنده‌پر نمی‌زد. هریک درها را بسته و قفل بزرگی بر آن زده بودند! جز فریاد مرگ بر فرماندار! در فواصل موزیک مارش صدایی به گوش نمی‌رسید.» حاصل آنچه انصاری ضمن این که نمی‌تواند ستایش خودش را از آن پنهان کند «هنرنمایی ماجراجویانه‌ی اسکندر سرابی» می‌خواند این است که بدون مقاومتی از سوی

نهادهای دولتی و انتظامی، فرماندار شهر را با همان جیب به گرمسار بردند و با قطار روانه‌ی تهران کردند. پس از آن است که سرانجام سرابی شهر را ترک می‌کند و صادق انصاری مسئولیت سازمان حزب توده در سمنان و دامغان را به تمامی در دست می‌گیرد. هنوز چند ماه از برکناری سرابی نگذشته است که او باش شهر چنان قدرت می‌گیرند که انصاری را در ۲۵ تیر ماه با ضربات متعدد چماق و چاقو مضروب می‌کنند و او تنها بر حسب اتفاق زنده می‌ماند.<sup>۱</sup>

با این وجود باید تعجب کنیم که اسکندر سرابی با این خصوصیات و این سابقه که در توصیف او گفته شده است، با وجود سابقه‌ی «اخاذی و رشوه‌خواری و باج‌گیری» و به رغم این که اعضای کمیته‌ی مرکزی و در راس همه عبدالصمد کامبخش، مسئول بانفوذ تشکیلات کل شهرستان‌های حزب به دنبال بهانه‌ی بودند که از دست او خلاص شوند بعد از انتقال از سمنان و تا بعد از شکست فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در تشکیلات حزب توده باقی می‌ماند. آن هم حزبی که بنا به روایت اردشیر آوانسیان کسانی را با تخلفاتی به مراتب خفیف‌تر اخراج کرده است. آوانسیان در گزارشی از کنگره‌ی اول حزب توده در سال ۲۳ می‌نویسد: «نیکروان پیرمرد و خود، معلم و در ایام کنگره مدیر روزنامه‌ی فکاهی حزبی صورت بود. او را از خیلی پیش می‌شناختم. در سال‌های ۱۹۲۰ عضو حزب کمونیست و عضو سازمان رشت و معلم مدرسه بود. عضو مجمع فرهنگ بود. آدمی بود فعال، حزبی و زحمتکش. عیب بزرگی که داشت این بود که زیاد عرق می‌خورد و مست می‌کرد. او در کنگره‌ی اول، خودش به سادگی اظهار داشت که یکی از مالکین رشت مقداری برنج به روزنامه‌ی صورت رشوه داده و او هم قبول کرده است. با این که او آدمی بیچاره و رک بود ولی چون این رشوه را قبول کرده و گرفته بود، برای همین عمل او از کنگره اخراج شد ولی بعد از اخراج هم باز به عقاید کمونیسم مومن بود.»<sup>۲</sup>

شاید پاسخ این پرسش را نه در سمنان بلکه باید در اظهارات رهبران حزبی در مورد مازندران جستجو کنیم. احسان طبری، مسئول وقت سازمان حزبی در مازندران می‌نویسد: «محیط آرام مازندران [در اوایل سال ۱۳۲۴] آشفته شد. این حوادث در اثر حمله‌ی افراد مسلحی از حزب و وطن، وابسته به سیدضیا، به قائم‌شهر شروع شد. [...] در اثر حمله‌ی مسلح قادی کلائی به کوی‌های

۱ از زندگی من پایه‌پای حزب توده‌ی ایران. مهندس صادق انصاری. چاپ اول. پاییز ۱۳۷۵. لس‌آنجلس. نشر کتاب. از صفحه‌ی ۱۲۴ تا ۱۴۳

۲ اردشیر آوانسیان. همان. ۲۹۱

کارگری ده نفر کشته شدند. حادثه در تمام ایران انعکاس یافت. در نتیجه، من مرکز فعالیت خود را از ساری به قائم‌شهر منتقل کردم و کارگران، خود را برای دفاع از شهر آماده کردند. این آمادگی همه‌ی کارگران قائم‌شهر منجر به توقف حملات قادی کلائی شد. «مقاومت کارگران موجب شد چند نفر از کادرهای شورای متحده‌ی مرکزی به مازندران بروند و کارگران مسلح انتظامات شهرهای مازندران را بر عهده گرفتند. طبری اما معتقد است: «محیط حزبی و اتحادیه‌یی مازندران به سختی مغشوش شد. در زیر رهبری [ابراهیم] علی‌زاده و [رضا] ابراهیم‌زاده، جمعی که باجگیر کارخانه‌های نساجی و گونی‌فروشی بودند، دست به باج‌خواری از شهرهای قائم‌شهر، بابل، ساری و پل سفید زدند. جریان به کارخانه‌ی چیت‌سازی بهشهر نیز سرایت کرد و صندوق دولتی این کارخانه را تحت فشار قرار دادند. در آن سال‌ها، صدها هزار تومان پول از این کارخانه‌ها به زور گرفته می‌شد و قسمتی از این پول به مصرف خصوصی باج‌خواران می‌رسید و بقیه به صندوق حزب و اتحادیه پرداخت می‌شد. زورگوها و باجگیران مسلط شدند و محیط برای من و تمامی کسانی که چنین منظره‌یی را ندیده بودند، تنگ شد. باجگیران، تاجران و کاسبکاران را آزرده می‌کردند، کتک می‌زدند، توقیف می‌کردند، خواربار را تحت کنترل خود قرار می‌دادند، در همه جا با اسلحه در رفت‌وآمد بودند و وحشت واقعی را در میان اهالی ایجاد کرده بودند.»<sup>۱</sup> اسکندری نیز در مورد مواجهه‌ی خودش با این وضعیت می‌گوید: «در چالوس هم همین اتفاق افتاده بود، [و کارگران، لباس ارتش سرخ را پوشیده بودند] خود من آنجا رفتم، لباس‌های همه‌شان را درآوردم، گفتم آقا اینهارا ببندازید دور، اینها چیه؟ این چکمه‌ها چیه، داس و چکش و ده‌تیر و اینها معنی ندارد، آخر ما حزب این طوری نیستیم.»<sup>۲</sup> خاطرات منتشر شده‌ی راضیه ابراهیم‌زاده، یکی از همان «باج‌گیران»ی که طبری آنها را توصیف کرده، به تمامی منش دستگاه رهبری حزب توده را رسوا می‌کند. ویژگی این خاطرات روایت شور انقلابی توده‌ها از زاویه‌ی یکی از خودشان است، نه از زاویه‌ی رهبرانی که حفظ کرسی‌های مجلس و ورود به دولت از هر چیزی برایشان مهم‌تر بود.

در چنین زمینه‌یی بود که جنبش آذربایجان به چیزی فراتر از خودش بدل شد. به رغم خواست رهبری حزب توده و نیز دستگاه رهبری اتحاد شوروی، جنبش آذربایجان الهام‌بخش زحمتکشان

۱ کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده. احسان طبری. چاپ سوم. ۱۳۶۷. تهران. موسسه‌ی انتشارات امیرکبیر. صفحه‌ی ۶۰  
 ۲ خاطرات سیاسی ایرج اسکندری. به اهتمام بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور. بخش دوم. بی‌تا. بی‌جا. انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران. صفحه‌ی ۹۸



و فرودستانی بود که در سرتاسر ایران با چشم خود می‌دیدند یک نیروی انقلابی مسلح به راحتی دستگاه پوسیده و ناتوان سلطنتی را از هم پاشانده و قدرت سیاسی را در دست گرفته است. اصلاحات رادیکال و انقلابی فرقه‌ی دموکرات در ساختار اجتماعی نظیر تاسیس دانشگاه و موسسات آموزش عالی، تشکیل کمیته‌های آموزش هنری و سیاسی و نظامی در سرتاسر آذربایجان، اعطای حق رای به زنان برای اولین بار در تاریخ ایران یعنی حقی که تا سال‌ها بعد هم در ایران به رسمیت شناخته نشد، آسفالت خیابان‌ها و خدمات عمرانی، اجباری کردن آموزش و آموزش به زبان مادری، ایجاد فرم‌های جدیدی برای هم‌زیستی ترک‌ها، آرامنه، آسوری‌ها و کردها و شاید مهم‌تر از همه تقسیم اراضی مالکان متواری شده و زمین‌های دولتی میان دهقانان فقیر و بی‌زمین نشان می‌داد مردم سرانجام یک ارگان مقاومت واقعی در برابر وضعیت یافته‌اند.

در میان دهقانان که حزب توده تا آن روز موفقیت چندانی در جذب و سازماندهی آنان نداشت، قیام فرقه‌ی دموکرات تاثیر بسیار شگرفی گذاشت. آبراهامیان با توضیح عوامل مختلفی به درستی اعتقاد دارد «روستاییان تنها هنگامی ناراضی خود را نشان می‌دادند که یک سازمان بیرونی وارد کار می‌شد، مسئولیت حفاظت از دهقانان را بر دوش می‌گرفت و زمین‌داران و نمایندگان را به مبارزه می‌طلبید. حزب توده، تا سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ از به دوش گرفتن چنین مسئولیت بزرگی ناتوان بود.» اما فراموش می‌کند در این مورد بنویسد که چرا حزب توده ناگهان در سال ۱۳۲۵ توان به دوش گرفتن این مسئولیت را به دست آورد و «با فرستادن کادرهای شهری به روستاهای نزدیک برای سازماندهی روستاییان و تشکیل اتحادیه‌های دهقانی به تلاش و مبارزه‌ی بزرگ دست زد» تلاش و مبارزه‌ی که دست‌آوردهایی هم به دنبال داشت. چنان که «در حومه‌ی مشهد، دهقانان خواسته‌ی حزب توده را پذیرفتند و همه‌ی محصول را برای خودشان نگه داشتند. در همدان، فعالیت‌های حزب توده در بین دهقانان آن چنان گسترده بود که زمین‌داران ناگهان به فکر زیارت کربلا افتادند. در حومه‌ی یزد، اردکان، بم و کرمان، روستاییانی که حزب توده تحریک کرده بود با نمایندگان و مزدوران زمین‌داران به زدو خورد پرداختند. در استان تهران نیز به ویژه روستاهای ورامین، گرمسار، شهریار و ساوجبلاغ، عملکرد حزب توده در تحریک آشوب و ترغیب دهقانان به نگهداری محصول آن چنان موثر بود که قوام، نخست‌وزیر وقت و ادار به اعلام حکومت نظامی



و دادن وعده‌ی اصلاحات ارضی شد.<sup>۱</sup> آبراهامیان فراموش می‌کند که در همین ایام حکومتی محلی دریکی از مهم‌ترین مناطق ایران شکل گرفته بود که نیروی اصلی خودش را از روستاییان و دهقانان فقیر می‌گرفت و همین روستاییان بدنه‌ی اصلی نیروهای مسلح فدایی فرقه را تشکیل می‌دادند. در سایه‌ی تسخیر قدرت سیاسی توسط چنین نیرویی است که درست در سال ۱۳۲۵ روستاییان مناطق دیگر هم به «کادرهای شهری» فرستاده شده از سوی حزب توده روی خوش نشان دادند و در برابر ظلم مالکان مقاومت کردند.

برای آشنایی با مبارزات دهقانی آن زمان و تاثیر جنبش آذربایجان بر این مبارزات دو نقل قول می‌آورم. اولی نقل قولی است از رضا طاهری، از مسئولان دهقانی حزب توده در گرمسار. او می‌گوید: «یکی از خرده‌مالکین اطلاع پیدا کرده بود که مالکین دارند پول جمع می‌کنند و می‌خواهند رشوه‌یی به ژاندارمری بدهند و در پوشش حمایت از ژاندارمری بتوانند وارد محل بشوند. در این زمان، سلمان پور مسئول حزب از سمنان آمده بود به گرمسار و برای خنثا کردن توطئه‌ی مالکان و ژاندارمری محل، رفته بود به ژاندارمری و آنان را تهدید کرده بود که اگر ژاندارمری جلوی توطئه‌ی مالکان را نگیرد، خاک ژاندارمری را توی توپره می‌کنیم. ژاندارمری موضوع را با مرکز در میان گذاشت و گفته بودند که گرمسار دارد آذربایجان می‌شود.» و نیز می‌گوید: «این نکته را باید بگویم که خرده‌مالکان آنجا [گرمسار] تا شکست فرقه‌ی دموکرات آذربایجان - روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ - با ماهمکاری می‌کردند و به جلسات ما می‌آمدند. مثلن به عنوان نمونه به خاطر دارم، یکی از آن خرده‌مالکان آنجا به نام محمدخان طاهری بود که در درون یک جمعی، نوشته‌یی را که قبلن تنظیم کرده بودیم، حتا حاضر شده بود آن متن را بخواند.»<sup>۲</sup>

دومی نقل قولی است از صادق انصاری، عضو شعبه‌ی مرکزی دهقانان حزب توده‌ی ایران در سال‌های ۲۴ و ۲۵. انصاری می‌نویسد: «اتحادیه‌ی کارگران سمنان بر آن شد تا تظاهراتی بر ضد فرماندار در شهر راه اندازد [...] بهار سال ۱۳۲۵ بود. در این زمان قدرت‌نمایی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» مسئولان دولتی و متنفذان این منطقه را نیز به هراس و تشویش انداخته بود. آنها می‌پنداشتند رویدادهای آذربایجان در این خطه نیز تکرار می‌شود. بی‌بی‌سی هم از لندن به این

۱. یرواند آبراهامیان. همان. ۴۶۹ و ۴۷۰.

۲. گذر از کوه‌های سرهر. خاطرات رضا طاهری در گفت‌وگو با حمید احمدی. چاپ اول. ۱۳۸۵. برلین. انجمن مطالعات و تاریخ شفاهی ایران. صفحات ۶۱ و ۷۴.

شایعه دامن می‌زد.» او در جای دیگری از خاطراتش جلسه‌یی با دهقانان یکی از روستاهای اطراف ساری را تعریف می‌کند که در آن بین دهقانان روستا بحثی درمی‌گیرد و چند نفر از جوانان اعتقاد داشته‌اند که باید در تابستان گذشته مانند دهقانان «روستاهای اراک و ملایر و جاهای دیگر» ارباب و مباشر و ژاندارم را به روستا راه نمی‌دادند و نباید به اجرای تصویب‌نامه‌ی ۱۵ درصد دولت قوام بسنده می‌کردند. انصاری می‌نویسد: «جوانی که آتشش از همه تندتر بود [...] نگذاشت مرد دهقان سخن خود را تمام کند: «نه! کربلایی جان! سر خرمن کلاه سر همه مان رفت که دلمان را به ۱۵ درصد دولت خوش کردیم! یک عمر کار کردیم و جان کردیم! آخرش چه شد؟ از بی‌عرضگی و دست‌وپاچلفتی بودن خودمان بود که کل محصول را از چنگشان به در نبردیم و ضبط نکردیم! تابستان ما نمی‌بایست می‌گذاشتیم حق ما را باز هم ببرند. وانگهی آذربایجان بغل گوش ماست! ارباب و ژاندارم‌هایش سگ کی باشند که بخواهند مثل سابق حق ما را بخورند؟ یا شاسین آذربایجان!»<sup>۱</sup>

ظاهرن چنان که از گزارش‌های نقل شده‌ی کنسول‌گری‌های انگلستان هم برمی‌آید، در آن دوران همه منتظر بوده‌اند حزب توده قدرت سیاسی را به تمامی در دست بگیرد غیر از خود حزب توده. راضیه ابراهیم‌زاده در فصلی از خاطراتش که مربوط به زمانی است که برای فعالیت تشکیلاتی از مازندران به آذربایجان رفته است، می‌نویسد: «من در شعبه‌ی سیاسی ارتش ملی آذربایجان به ماموریت‌های ویژه اعزام می‌شدم. [...] سید جعفر پیشه‌وری ماموریت‌هایی که به من می‌داد، از قبیل شناسایی مراکز تجمع نظامیان، تعداد نفرات نیروهای نظامی دولتی در اطراف تهران و مقدار این نیروها، نوع سلاح و اوضاع پادگان‌ها و غیره بود. من باید پس از بررسی این مسائل بدون آن که با کسی تماس بگیرم و یا شناخته شوم برگردم به تبریز و تمامی این اطلاعات را در اختیار پیشه‌وری بگذارم. [...] من در سال ۱۳۳۳ بعد از کشف و لو رفتن شاخه‌ی نظامی حزب، هر زمان که به یاد ماموریت‌های خود می‌افتادم، به فکر می‌رفتم که چقدر ساده‌لوحانه بود. حزبی با داشتن چنان قدرت نظامی و هم‌کاری و فعالیت و کار افسران پر تجربه و ورزیده که با حکومت ملی فرقه‌ی دموکرات کار می‌کردند، پرسشی در من ایجاد می‌کرد که چرا شادروان پیشه‌وری مرا به چنین ماموریت‌های ویژه‌یی می‌فرستاد؟ هنوز جواب این پرسش را نیافته‌ام»<sup>۲</sup> شاید پس از

۱ صادق انصاری. همان. ۱۲۷ و ۱۴۷

۲ راضیه ابراهیم‌زاده. همان. ۱۲۸

سال‌ها و باکنار هم گذاشتن تمام این تصاویر ما بتوانیم پاسخی برای پرسش ابراهیم‌زاده بیابیم و به این نتیجه برسیم که پیشه‌وری با شناختی که از دستگاه رهبری حزب توده داشته است، به خوبی می‌دانسته که هرگز رهبری جنبش انقلابی را بر عهده نخواهند گرفت و بنابراین در تقلائی این بوده است که با اتکا به نیروهای تشکیلاتی فرقه قدرت سیاسی را در تهران براندازد.

درک این نکته کار دشواری نیست که نجات جنبش آذربایجان و دستاوردهای قیام، تنها و تنها یا با سرنگونی حکومت مرکزی در ایران و تصرف قدرت سیاسی توسط جنبشی انقلابی ممکن بود و یا جدایی آذربایجان از ایران و پیوستن به اتحاد جماهیر شوروی. باید روابط فرقه‌ی دموکرات با اتحاد شوروی را در پرتو چنین وضعیت اضطراری‌ای دید.

در بخش اول مقدمه نشان دادم چهره‌یی که از میرجعفر پیشه‌وری در روایت رسمی ترسیم شده است، چهره‌ی کسی است که به رغم سوابقی که در حزب عدالت، حزب کمونیست ایران، جنبش جنگل، زندان رضاخانی و سردبیری نشریات حریت، کامونیست، حقیقت و آژیر داشته، چیزی غیر از بنده‌ی گوش به فرمان شوروی‌ها نبوده است. مطابق معمول این تصویر نیز، تصویری تقلبی و دروغین است. پیشه‌وری در بسیاری از دقایق جنبش آذربایجان عملن نشان داده است که دارای استقلال رای است، هر چند همواره تلاش می‌کند رفقای شوروی را نرنجانند و منافع شوروی را از نظر دور ندارد. این اما چنان که روایت رسمی در طول سال‌ها به ما حقنه کرده است ربطی به وابستگی و گوش به فرمانی پیشه‌وری ندارد. پیشه‌وری نیز مانند تمام کمونیست‌ها خودش را بخشی از جنبشی بین‌المللی می‌دانست که تنها عرصه‌ی مبارزه‌ی آن ایران و به تبع آن آذربایجان نیست، بلکه در سرتاسر جهان درگیر مبارزه است. حفظ منافع این جنبش، برای خیل عظیم کمونیست‌های آن زمان از حفظ منافع شوروی جدا نبود به ویژه باید این را در نظر گرفت پیشه‌وری به سنت مبارزین کمونیستی وابسته بود که از کمینترن آمده بودند و سابقه‌ی حضور در کمینترن و پیوند با مبارزان جنبش کمونیستی در چارچوب یک ارگان سازمانده‌ی شده‌ی متشکل بیش از پیش او را به جنبش بین‌المللی متصل می‌کرد. با این وجود در میان همان اسناد انتخاب‌شده‌ی که جمیل حسنی در کتاب خودش منتشر و منصور همامی برای اثبات وابستگی جنبش آذربایجان و شخص پیشه‌وری به اتحاد شوروی بخشی از آن را ترجمه کرده است هم می‌توان اسنادی یافت که نشان می‌دهد تصویر رسمی تا چه اندازه تحریف‌شده و وارونه است.

قبلن خواندیم که در بسیاری موارد ادعا شده است حتی اگر نه رهبران اتحاد شوروی اما میرجعفر باقراف از همان ابتدا برنامه‌ی جدایی آذربایجان را داشت. جمیل حسنی می‌نویسد: «میرجعفر باقراف [در مهر ماه ۱۳۲۴] دستورالعملی برای ماموران خود در تبریز فرستاد بدین مضمون: "باید تبلیغ کنید که در نیمه‌ی آذربایجان بزرگ که استان چهارم ایران را تشکیل می‌دهد اوضاع کنونی غیرقابل پذیرش است. باید به عملیات خود شدت بخشید. برای تشکیل جمعیت دوستداران آذربایجان شوروی شریف‌اف و باقرزاده را در جریان بگذارید. اگر آنها در اسرع وقت شروع به کار نکنند ما به حساب آنها خواهیم رسید. اهالی محل را نرنجانید. باید آنها خود را صاحبان اصلی مملکت بدانند و ما را به عنوان کسانی که به کمک آنها آمده‌اند بپذیرند. باید به آنها فهماند که ما به طور موقت آنجا هستیم و بعد از حداکثر چهار ماه آنها بدون کمک ما به اداره‌ی امور خواهند پرداخت. آنها باید خود را برای اجرای کارهای حزبی، دولتی و نظامی آماده کنند.»<sup>۱</sup> هم‌چنین در سند دیگری می‌خوانیم: «سی و یکم دسامبر [۱۰ دی ۱۳۲۴] باقراف از طریق یعقوب‌اف و یملیانوف، به رهبران فرقه پیشنهاد کرد که آنها نظر خود را درباره‌ی جدایی از ایران، خودمختاری و یا هر نوع دیگری از حکومت مشخص کنند. اگر می‌خواهند از ایران جدا شوند، دولت خود را چگونه نام‌گذاری خواهند کرد. جمهوری خلق و یا حکومت ملی؟»<sup>۲</sup> می‌بینیم که نه تنها هیچ دستوری مبنی بر «تجزیه‌ی آذربایجان» در کار نیست بلکه در هر دو سند مشهود است که حتی صحبتی از «الحاق به اتحاد شوروی» هم در میان نیست. برای باقراف روشن است که نیروهای ارتش سرخ دیر یا زود آذربایجان را تخلیه خواهند کرد و بنابراین انقلابیون آذربایجان باید آماده باشند تا خودشان امور را اداره کنند و حتی اگر تصمیم دارند از ایران جدا شوند، نوع حکومت خودشان را از پیش انتخاب کرده باشند. کافی است نوع دستورات باقراف را مقایسه کنیم با نوع مداخله‌ی انگلستان در جنوب ایران و نقش سفارت و کنسولگری‌های این کشور در سازماندهی محافل ارتجاعی و مسلح کردن خوانین و ایلات و عشایر علیه مبارزات مردم.

در سند دیگری می‌خوانیم: «بعد از پایان انتخابات مجلس ملی، موافقت مسکو برای برگزاری جلسه‌ی افتتاحیه‌ی این مجلس ضروری بود. بدین منظور میرجعفر باقراف دستور جلسه‌ی مجلس

۱ جمیل حسنی. همان. ۶۶

۲ همان. ۱۱۴

را روز دوم سپتامبر [دسامبر] (۱۱ شهریور [۱۱ آذر] ۱۳۲۴)<sup>۱</sup> برای استالین، مولوتف، بریا و مالنکف فرستاد. [...] نهایتن از مسکو پاسخی با این عنوان و مضمون دریافت شد: "باکو، رفیق باقراف، در پاسخ تلفن گرام شماره‌ی ۳۳۹ مورخه‌ی ۲ دسامبر شما اعلام می‌دارم که با پیشنهاد کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی دموکرات (درباره‌ی تاریخ افتتاح مجلس ملی. م) موافقت می‌شود..."<sup>۲</sup> روشن است که وقتی بناست قدرت سیاسی در منطقه‌ی که ارتش یک کشور، آن هم کشوری که نه تنها انقلابیون و کمونیست‌های آذربایجان، نه تنها انقلابیون و کمونیست‌های ایران، بلکه نیروهای «دموکرات» هم آن را دوست خود می‌دانند، تصرف شود، این وظیفه‌ی انقلابی نیروهای فرقه بوده است که اتحاد شوروی را در جریان برنامه‌ی خود بگذارند و حتی المقدور با آن هماهنگ باشند. کسانی که چنین روابطی را حمل بر وابستگی می‌کنند تنها می‌خواهند خاک در چشم تاریخ بپاشند. و در نهایت برگ برنده‌ی تاریخ‌نویسان ریز و درشت و چپ و راست برای اثبات وابستگی و سرسپردگی فرقه و پیشه‌وری به اتحاد شوروی که نامه‌ی استالین<sup>۳</sup> در مه ۱۹۴۶ برابر با اردیبهشت ۱۳۲۵، پس از خروج نیروهای شوروی از ایران و در پاسخ به نامه‌ی عتاب‌آمیزی که پیشه‌وری به او نوشته است. خواندن این نامه هم اما چیزی بر اطلاعات ما نمی‌افزاید. هر چند استالین در این نامه مهمل می‌بافد و سعی می‌کند از یک «رفیق انقلابی» دلجویی کند و عقب‌نشینی شوروی را توجیه کند اما این نامه را تنها می‌توان نامه‌ی دو مبارز یک جنبش دانست که با هم مباحثه می‌کنند، نه نامه‌ی یک رییس به مرئوس خود. گذشته از این هیچ نشانه‌ی در مورد وابستگی فرقه‌ی دموکرات به اتحاد شوروی در این نامه وجود ندارد هر چند البته با خواندن آن روشن می‌شود که فرقه‌ی دموکرات و شخص پیشه‌وری روی پشتیبانی اتحاد شوروی بیش از حد حساب می‌کرده‌اند، و این نه جدید است و نه عجیب.

تفاوت فرقه با دشمنان طبقاتی و تاریخی‌اش در این است که قوام السلطنه برای حفظ «منافع ملی» روی پشتیبانی انگلستان و آمریکا حساب می‌کرد و فرقه برای حفظ «منافع توده‌های فرودست» روی پشتیبانی شوروی. گفتن ندارد که وقتی از منافع ملی حرف می‌زنیم، بدون تردید

۱ مترجم کتاب در تبدیل تاریخ‌ها دچار مشکل شده است و به تناقض موجود میان تاریخ‌های نوشته شده هم توجه نکرده تا متوجه اشتباه خود شود. تاریخ‌های میان [ ] صحیح است.

۲ همان. ۷۷

۳ همان. از صفحه‌ی ۱۷۷ تا ۱۷۹

در مورد منافع مالکان، خوانین، زمین‌داران و دربار پهلوی و وابستگانش حرف زده‌بیم. مشکل این نیست که فرقه با حساب بیش از اندازه روی پشتیبانی اتحاد شوروی «منافع ملی» ایران را در خطر قرار داد و کشور را تا آستانه‌ی تجزیه برد، بلکه مشکل این است که پیشه‌وری با حساب بیش از اندازه روی اتحاد شوروی و نشناختن ماهیت سیاست خارجی جدید این کشور، از ادامه دادن ابتکار انقلابی‌اش بازماند و سرانجام زمانی تصمیم به مقاومت گرفت که همه‌ی امیدها به برپایی جنبشی انقلابی برای سرنگونی نظام حاکم و تسخیر قدرت سیاسی از بین رفته بود. دوران شکست، پیش از شکست به آذربایجان رسید.

### شکست، شکست لعنتی

سال ۱۳۲۵ به همان اندازه که برای جنبش انقلابی حیاتی بود، برای ارتجاع و استبداد هم سال جدال بین مرگ و زندگی محسوب می‌شد. محافل ارتجاعی به خوبی می‌دانستند اگر جنبش در حال رشد انقلابی مهار نشود، به زودی تو ما را استبداد و نظام سلطنتی در هم پیچیده می‌شود. قوام السلطنه در طول ماه‌های گذشته به خوبی فهمیده بود که دستگاه رهبری حزب توده نه تنها رهبری جنبش انقلابی را بر عهده نخواهد گرفت، بلکه با تمام توان تلاش می‌کند توده‌های انقلابی را مهار کند. بنابراین بعد از خروج نیروهای شوروی دیگر نیازی نبود وزرای توده‌یی در کابینه باقی بمانند، هر چند نباید آنها را پیش از موعد هوشیار کرد. چنین بود که در ماه‌های منتهی به پاییز ۲۵ قوام به استحکام روابط خود با نمایندگان ایرانی و غیرایرانی انگلستان و آمریکا مشغول بود و در ضمن تلاش می‌کرد تعداد هر چه بیشتری از مالکان و اوباش را در صفوف حزب دموکرات متشکل کند. آخرین مانع برای این که نخست‌وزیر ملی، رهبری ضدانقلاب را بر عهده بگیرد وزاری توده‌یی بودند که در مهر ماه ۲۵ برکنار شدند. جنگ دیگر علنی شده بود اما دستگاه رهبری حزب توده هم چنان در فکر رعایت نظم و قانون بودند.

سرانجام تهاجم بزرگ در آذر ماه آغاز شد. روز ۱ آذر نیروهای فرقه‌ی دموکرات بر اساس توافق با دولت قوام زنجان را تخلیه کردند. روز دوم آذر بر خلاف این توافق نامه که بر اساس آن بنا بود سیصد ژاندارم شهر زنجان را تحویل بگیرند، ستون‌های ارتش وارد شهر شدند و از همان لحظه کشتار اعضا و هواداران فرقه در زنجان و روستاهای اطراف آغاز شد. این وضعیت تا ساعت ۱



نیمه‌شب ادامه داشت و بعد از آن حکومت نظامی اعلام شد. نبردها تا روز ۲۱ آذر و سرنگونی تبریز ادامه یافت. در جریان این تهاجم بسیاری از نیروهای فدایی که در برابر ارتش مسلحانه مقاومت می‌کردند کشته شدند، او باش مسلح صدها نفر از اعضا و هواداران فرقه را پیش از ورود رسمی ارتش به شهرها و روستاها و حتا هم‌زمان با ورود آن، در خیابان‌ها و خانه‌هایشان با چاقو و قمه از پای درآوردند. در سرتاسر آذربایجان برگزاری دادگاه‌های صحرایی تا ماه‌ها ادامه داشت و ده‌ها نفر را به اعدام محکوم کرد. بسیاری از رهبران فرقه و خیل عظیمی از اعضا و هواداران آن و حتا تعداد زیادی از دهقانان و توده‌های محروم شهری در عرض چند روز از مرز گذشتند و به شوروی پناه بردند. رهبران فرقه که مقاومت را بی‌هوده می‌دیدند و در نتیجه‌ی شکست جنبش انقلابی روحیه‌ی خود را باخته بودند، تحت فشار مقامات شوروی که خواهان تنش‌زدایی از روابط خارجی خود بودند، پیش از همه گریختند. بلندپایه‌ترین مقامات حکومت ملی که با فرار جمعی همراه نشدند و جان خود را از دست دادند ژنرال میرزا ربیع کبیری، عضو کمیته‌ی مرکزی فرقه و فریدون ابراهیمی، دادستان حکومت ملی بودند. اولی بعد از شکست مقاومت مسلحانه‌اش در مراغه به دار آویخته شد و دومی ابتدا به حبس ابد محکوم شد اما او را دوباره محاکمه کردند و در خرداد ۱۳۲۶ در میدان گلستان تبریز دار زدند. علاوه بر اینها تعدادی از مقامات محلی فرقه در شهرهای مختلف، چند نفر از نمایندگان مجلس ملی و تعدادی از افسران فراری‌ای که به فرقه پیوسته بودند در شمار کسانی بودند که اعدام شدند. یکی از اولین اقدامات ارتش بعد از اشغال آذربایجان سوزاندن کتب و نشریاتی بود که در دوران حکومت فرقه به زبان ترکی منتشر شده بود. کسانی که نتوانسته بودند خودشان را به مرزهای شوروی برسانند و نیز کشته نشده بودند، چند وقتی مخفی شدند و بعد خودشان را به تهران رساندند و تا سال‌ها در تهران به شکل نیمه‌مخفی زندگی می‌کردند. سکوت سنگینی بر آذربایجان حاکم شد که تا دوران نخست‌وزیری محمد مصدق ادامه داشت و حتا بعد از آن هم تا اواخر دهه‌ی سی حکومت با مسئله‌ی آذربایجان به مثابه مورد امنیتی ویژه برخورد می‌کرد. از جمله وقتی در سال ۱۳۳۷ اعضای یکی از آخرین شبکه‌های حزبی وابسته به حزب توده در تبریز بازداشت شدند، پنج نفر از اعضای آن به اسامی حسن زهتاب سرابی، ایوب کلانتری، خسرو جهانیان آذری، علی عظیم‌زاده‌ی جوادی و جواد فروغی الیاسی را تیرباران کردند در حالی که در همان زمان شبکه‌های حزبی دیگری در تهران، شیراز، اصفهان و کردستان ضربه خورده



بودند اما هیچ‌کدام از اعضای آنها اعدام نشدند.

سرکوب اما تنها شامل آذربایجان نمی‌شد. چند روز پیش از سقوط تبریز، روز ۱۷ آذر ستون‌های ارتشی به سمت کردستان حرکت کردند و شهر به شهر جنگیدند و پیش رفتند. سرانجام ارتش در ۲۹ آذر وارد مهاباد شد و آخرین بقایای جمهوری مهاباد را برچید. آنها وارد هر شهری از کردستان که شدند چندین نفر از نیروهای شناخته شده‌ی فرقه‌ی دموکرات کردستان را به دار آویختند. قاضی محمد، رییس حکومت ملی کردستان در ۱۱ فروردین ۱۳۲۶ به همراه محمدحسین سیف‌قاضی، وزیر دفاع حکومت ملی و ابوالقاسم صدراقاضی، نماینده‌ی کردستان در مجلس چهاردهم و عضو کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی دموکرات کردستان به دار آویخته شد.

در شهرهای دیگر نیز ارتجاع تهاجم همه‌جانبه‌یی را به سازمان‌های توده‌یی آغاز کرد. ضیا الموتی، مسئول وقت کارگری و دهقانی مازندران می‌نویسد: «با تحریکات و همکاری و هدایت فتوئدال‌های محلی هجوم ددمنشانه‌ی ارتش شاه به زیرآب و چالوس و سایر مراکز صنعتی و کارگری و حتادهات مختلف آغاز گردید. دو ستون مجهز نظامی یکی از تهران به فرماندهی سرهنگ دولو و دیگری از گرگان به فرماندهی سرهنگ افضی در تاریخ ۱۶ آذر ۲۵ درست ۵ روز قبل از هجوم به آذربایجان به سوی مازندران حرکت کردند. [...] پس از هجوم به مناطق کارگری مازندران از جمله زیرآب، [...] از مناطق مختلف شمال حدود ۵۰۰ نفر را در انبارهای زغال و راه‌آهن جنب زیرآب با وحشیانه‌ترین وضع و شرایط بسیار سخت و مشکل زندانی کردند. این زندانیان فاقد آب و نان و سایر ضروریات اولیه و عادی زندگی بودند و با وضع بی‌نهایت طاقت‌فرسایی در این زغال‌دانی‌ها محبوس شدند در این منطقه بلافاصله دادگاه نظامی صحرایی زمان جنگ تشکیل گردید و کارگران را به زندان‌های طولانی محکوم کردند و چند نفر را نیز از جمله یوسف لنکرانی را به اتهام هدایت کارگران به مقاومت در برابر قوای دولتی محکوم به اعدام نمودند (یوسف لنکرانی از فرصت استفاده کرده و گریخته بود) و سپس کارگری به نام احمد و صالی را که در همان دادگاه کذایی محکوم به اعدام شده بود به جوخه‌ی اعدام سپردند و در زیرآب تیرباران کردند.»

«موازی با هجوم قوای مسلح دولتی به زیرآب و دهات مازندران، هجوم قوای مسلح دولتی با تهیه‌ی مقدمات قبلی به چالوس، شهبسوار، رامسر، نوشهر، گلندرود و دهات اطراف آغاز گردید. جنگ تمام‌عیار در چالوس به فرماندهی سرگرد سمندری به راه انداخته شد. [...] پس از چند

ساعت چهره‌ی جنگ تغییر کرد و قوای دولتی با تمام تلاش خود چون با مقاومت دلیرانه‌ی کارگران روبه‌رو شده بودند روحیه‌ی خود را از دست داده به سستی گراییدند. در جریان این تیراندازی یکی از سربازان شوروی که در شهر بود، مجروح شد. [...] هجوم قوای چریک (کارگری) به قوای مسلح دولتی هر لحظه شدیدتر می‌شد. اوایل شب قوای دولتی شکت خورده به نظر می‌رسید شهر به دست قوای کارگری افتاد. کارگران چالوس پس از ساعت‌ها جنگ تعدادی زخمی و یک کشته (به نام گلچین کارگر) بر جای گذاشت. ولی از قوای نظامی دو نفر افسر زخمی، تعدادی مجروح و کشته بر جای گذاشتند و متواری شدند. ارتش شهر را تخلیه کرده بود.»

مسئولان حزبی اما در این گیر و دار چه می‌کردند؟ کافی است گزارش ضیا الموتی را بخوانیم از جلسه‌یی که با حضور تمام نمایندگان ارگان‌های محلی و دولتی ایران و نمایندگان شوروی (که به دلیل زخمی شدن سرباز ارتش شوروی در جلسه حضور داشتند) تشکیل می‌شود و در آن ژنرال باگرامیان، فرماندهی قوای شوروی در شمال ایران تهدید می‌کند که این حادثه شاید منجر به این شود که دولت شوروی در قرارداد مربوط به خروج ارتش سرخ از ایران تجدیدنظر کند. محلل ماجرا اما کسی نیست غیر از ضیا الموتی که به دعوت اسکویی، رییس بندر سخترانی خودش را آغاز می‌کند: «آقای اسکویی از ضیا الموتی تقاضا کرد به نام نماینده‌ی مردم سخن گوید و بحران و تشنج را خاموش سازد. ضیا الموتی بیانات خود را با ستایش از دلآوری‌های ارتش سرخ در مقابل حمله‌ی فاشیست هیتلری [...] و این که مورد احترام عمیق مردم هستند آغاز کرد. و سپس همراهی‌های صادقانه‌ی مردم ایران از ارتش سرخ را بازگو کرد و در آخر تقاضا نمود که حرکات رذیلانه‌ی پاره‌یی عوامل ناباب را به حساب مردم ایران نگذارند و از حرکات نابه‌جا و زشت چند او باش که هدف اخلال گرانه داشتند، چشم‌پوشند. از دولت شوروی و جناب ژنرال باگرامیان از طرف دولت و ملت ایران خواستاریم که این تحریکات ناباب و نادرست را به حساب دولت و ملت ایران نگذارند و کماکان توافق و قرار تنظیمی بین دولت ایران و شوروی را محترم شمارند و به کار و روش عادلانه‌ی خود ادامه دهند و دستور فرمایند خروج ارتش سرخ از ایران بر اساس همان نسق و قرار مقرر ادامه یابد و مطمئن باشند که ایرانیان خاطرات شیرین و روش انسانی ارتش شوروی را هیچ‌گاه از یاد نخواهند برد. به هر حال پس از این مذاکرات جلسه دوستانه خاتمه یافت و طرفین با اظهار امتنان و تشکر از یکدیگر جدا شدند.» مشاهده می‌کنید؟ درست در همان زمان که ارتش و

دولت در آذربایجان و کردستان مشغول سلاخی نیروهای انقلابی‌اند، مسئول محلی حزب توده در مقام محلل آشوب ظاهر می‌شود تا همه چیز ختم به خیر شده باشد.

هر چند آن «دوستی» هم ظاهر ن‌دیر نیاید چون «مدتی نگذشت که محاکمات حادثه‌ی چالوس و دستگیری عده‌ی زیادی از کارگران آغاز و ضیاالموتی در این جریان محکوم به اعدام گردید و در متن حکم قید کردند که "ضیاالموتی در محل به دار آویزان و یک هفته بالای دار بماند تا عبرت دیگران شود." ولی ضیاالموتی قبل از محل حادثه گریخته بود.»<sup>۱</sup>

آبراهامیان در گزارشی از هجوم محافل ارتجاعی به تشکیلات حزب توده در سرتاسر کشور می‌نویسد: «عشایر مسلح کرمان، فارس و سیستان، دفاتر حزب را غارت و چاپخانه‌های آنها را ویران کردند و افراد فعال در اتحادیه‌های کارگری را فراری دادند. در اصفهان، نظامیان دفاتر اصلی حزب را اشغال کردند و افراد فعال در اتحادیه‌های کارگری را به ارتش فراخواندند. فرماندار نظامی خوزستان، رهبران حزب را تبعید و شرکت نفت نیز بیش از هزار کارگر "مسئله‌ساز" را بیرون کرد. در کرمانشاه، ۱۲ توده‌یی تظاهرکننده به ضرب گلوله‌ی پلیس از پای درآمدند. در تهران، دولت با برقراری حکومت نظامی همه‌ی گردهم‌آیی‌های خیابانی را ممنوع کرد، اعتصاب عمومی‌ای را که به دعوت شورای متحده انجام می‌شد سرکوب کرد و دستور داد آوانسیان، کامبخش، امیرخیزی و ایرج اسکندری را به جرم تحریک شورش در آذربایجان دستگیر کنند. در استان‌های حاشیه‌ی دریای خزر، دادگاه‌های نظامی، به جرم طراحی یک شورش مسلحانه، سه تن از فعالان حزب را اعدام، چهار نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از ۱۴۰ نفر را به جرم حمل اسلحه دستگیر کردند. شگفتی‌آور نبود که خونین‌ترین انتقام‌گیری‌ها در آذربایجان و کردستان روی دهد. برپایه‌ی برآوردهای مقامات انگلیس، بیش از ۵۰۰ شورشی در جریان درگیری‌ها کشته شدند، ۱۲۰۰ آذربایجانی و ده هزار کرد به شوروی گریختند و ۳۰۰ تن از رهبران شورشی نیز دستگیر شدند. در ماه‌های بعد، ۴۵ نفر از این افراد، از جمله ۲۰ فراری ارتش اعدام شدند.»<sup>۲</sup> گزارشی که آبراهامیان به دست می‌دهد چون تنها به اسناد کنسول‌گری‌های انگلستان در ایران بسنده می‌کند، ناقص و تنها بازگوکننده‌ی بخشی از ماجراست. علاوه بر همه‌ی اینها بخش مهمی از دارایی‌های شورای متحده‌ی مرکزی در دی ماه

۱ فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، جنبش‌های چپ. ضیاالموتی. چاپ اول. ۱۳۷۰. تهران. انتشارات چاپخش. از صفحه‌ی ۳۷۰ تا ۳۷۴

۲ بیرواند آبراهامیان. همان. ۳۷۵ و ۳۷۶

۱۳۲۵ به بهانه‌ی استفاده‌ی سیاسی به جای استفاده‌ی صنفی توسط دولت قوام صادره شد. حزب توده‌ی ایران در مقابل، یک عقب‌نشینی همه‌جانبه را سازماندهی کرد. به نوشته‌ی آبراهامیان بلافاصله پلنوم فوق‌العاده‌ی کمیته‌ی مرکزی، کمیسیون تفتیش و کمیته‌ی ایالتی تهران تشکیل شد. این پلنوم پست دبیرکلی را حذف و اختیارات آن و نیز کمیسیون تفتیش را به یک هیات اجرایی هفت نفره تفویض کرد. اعضای این هیات رضا رادمنش، فریدون کشاورز، مرتضا یزدی، خلیل ملکی، احسان طبری، عبدالحسین نوشین و غلامحسین فروتن بودند. شش نفر نیز که صرفن به دلیل داشتن مسئولیت‌های حزبی به ایجاد ناآرامی در اصفهان، مناطق نفتی، گیلان، مازندران و آذربایجان متهم بودند برای برنیانگیختن حساسیت هیات حاکمه از ترکیب رهبری کنار گذاشته شدند که عبارت بودند از اردشیر آوانسیان، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش، علی امیرخیزی، محمد بهرامی و محمود بقراطی. کمیته‌ی اجرایی موقت هم‌چنین روزنامه‌ی ارگان حزب را از «رهبر» که ایرج اسکندری در آن مسئولیت داشت به «مردم» تغییر داد، سازمان حزب در مازندران را به دلیل آن چه «چپ‌روی» خواند موقت تعطیل و دوازده نفر از مسئولان حزبی مازندران را خلع مسئولیت کرد. آبراهامیان می‌نویسد: «کمیته‌ی [اجرایی] موقت، هم‌چنین، دوباره بر پشتیبانی حزب از دموکراسی، مشروطیت و "راه قانونی مجلس برای انجام دگرگونی‌های اجتماعی" تاکید کرد. از دیدگاه کمیته‌ی موقت، حزب قصد نداشت دولت کارگری ایجاد کند بلکه خواستار نظام اقتصادی و سیاسی‌ای مانند نظام‌های سوییس، سوئد، انگلیس، آمریکا و فرانسه بود.»<sup>۱</sup>

هیات اجراییه‌ی موقت هم‌چنین تصمیم گرفت برای رعایت حداکثری قانون، سازمان نظامی را منحل کند. نورالدین کیانوری، عضو مشاور وقت هیات اجراییه و رابط کمیته‌ی مرکزی با هیات دبیران سازمان نظامی می‌گوید: «تصمیم مهمی که توسط این هیات اجراییه‌ی موقت گرفته شد، انحلال سازمان نظامی بود. در این هیات ملکی میدان دار اصلی بود. او در یکی از اولین جلسات مطرح کرد که حزب توده‌ی ایران باید به یک حزب قانونی تبدیل شود و از هرگونه کار مخفی باید خودداری کند و در این چارچوب پیشنهاد کرد که سازمان نظامی حزب، که سازمان مخفی و "غیرقانونی" بود، منحل شود. به این ترتیب، با فشار ملکی انحلال سازمان افسری تصویب

شد. [...] من به دستور هیات اجراییه‌ی موقت این تصمیم حزب را به روزه‌ی ابلاغ کردم. روزه‌ی بی‌اندازه برآشفته شد و آن را به عنوان اخراج افسران از حزب (که در حقیقت هم همین بود) تلقی کرد و آن را خیانت به حزب و به جنبش ارزیابی کرد.<sup>۱</sup> به گفته‌ی کیانوری تنها کسی که از میان اعضای هیات اجراییه‌ی موقت با انحلال سازمان نظامی مخالفت کرد، غلامحسین فروتن بود.<sup>۱</sup>

آبراهامیان نقل می‌کند که «یک روشنفکر حزبی در مقاله‌ی [در سال ۱۳۲۲] با عنوان "چگونه نظام را تغییر دهیم: از راه انقلاب یا مجلس؟" استدلال می‌کند که تجربه‌ی اسپانیا خطرهای انقلاب زودرس را به ایران نشان داده است. او می‌نویسد که ایران به دلیل وضعیت بین‌المللی به ویژه خطر فاشیسم و شرایط داخلی به ویژه نبود سازمان‌های توده‌ی، آماده‌ی انقلاب نیست. وی با این نتیجه‌گیری که سخن گفتن از انقلاب غیرمسئولانه است، استدلال می‌کند که حزب باید از راه "متحد کردن همه‌ی نیروهای مترقی" و "فعالیت در درون و بیرون مجلس" در راستای تضعیف طبقه‌ی حاکم تلاش کند.<sup>۲</sup> شاید باید این را به نقل قول آبراهامیان افزود که حزب توده‌ی ایران همواره در وضعیتی باقی ماند که آن روشنفکر حزبی در سال ۱۳۲۲ نوشته بود. حزبی که همواره اعتقاد داشت که «ایران آماده‌ی انقلاب نیست.» و این البته بیش از آن که به وضعیت واقعی جامعه‌ی ایران ربط داشته باشد، به خود حزب توده، دستگاه رهبری آن و برداشت آنها از مارکسیسم مربوط بود. در واقع باید نوشته‌ی آن روشنفکر حزبی را چنین تصحیح کرد که «حزب توده‌ی ایران آماده‌ی انقلاب نیست» و آن را به تمام تاریخ این حزب تعمیم داد. انقلابی‌ترین جناح رهبران حزبی همان کسانی بودند که به مصداق سخن تاریخی رزا لوکزامبورگ، رهبر شهید جنبش کمونیستی آلمان «انتظار می‌کشند تا شرایط عینی انقلاب از راه برسد» و «برای همیشه چشم انتظار خواهند ماند.» چنان که وقتی انقلاب ۵۷، خودش را به همه تحمیل کرد سراسیمه و آشفته به تغییر دستگاه رهبری تن دادند و حزب را به رادیکال‌ترین جناح آن واگذار کردند اما در نهایت با نیروی نوظهور ضدانقلاب برای سرکوب انقلاب ۵۷ و امکان‌هایی که پدیدار کرده بود، هم‌دست و همراه شدند.

چنین است که وقتی یرواند آبراهامیان، که هم‌زمان گرایش مشخصی به حزب توده و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی دارد، در مورد بی‌عملی دستگاه رهبری در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۱ خاطرات نورالدین کیانوری. چاپ دوم. ۱۳۷۴ تهران. موسسه‌ی تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه. صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷

۲ یرواند آبراهامیان. همان. ۳۵۱

می‌نویسد: «در جامعه‌یی که روستاییان و قبایل بیش از نصف جمعیت را تشکیل می‌دادند، حزب توده، با وجود موفقیت در شهرها، بدون پشتیبانی روستایی، هم‌چون واحه‌یی در صحرای محافظه‌کاری دهقانی باقی ماند. هم‌چنان که رهبران حزب توده در تحلیل شکست مرداد ۱۳۳۲ اعتراف می‌کنند، اگر سربازان روستایی نافرمانی می‌کردند یا توده‌های روستایی سر به شورش برمی‌داشتند، افسران سلطنت طلب نمی‌توانستند کودتا را به انجام رسانند. اگر روستاییان سر به شورش برمی‌داشتند و یا نیروهای ارتش از دستورات سرپیچی می‌کردند، حزب توده با اعضا و شبکه‌ی ارتباطی کارآمدی که در شهرها داشت بی‌تردید برای رهبری یک انقلاب بلشویکی مانند، تلاش می‌کرد. پس از لحاظ جامعه‌شناختی، بدون قیام دهقانی، شکست حزب توده از پیش‌رقم خورده بود.»<sup>۱</sup> تنها و تنها تلاش دارد به شکل مضحکی ایدئولوژی حاکم بر حزب توده را توجیه کند، توجیهاتی شبیه همان چرندیاتی که استالین در نامه‌اش به پیشه‌وری برای توجیه دست کشیدن اتحاد شوروی از پشتیبانی جنبش آذربایجان می‌آورد و می‌نویسد که چون ایران در حال جنگ با کشور دیگری نیست پس وضعیت برای انقلاب در ایران هم مهیا نشده است.

## سخن اول

چنان که از کنار هم گذاشتن تصویرهای پراکنده به دست آمد و سر و شکل یافت، تاریخ تشکیل، مبارزه، قیام و شکست فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، به رغم حجم انبوه مطالبی که تاکنون در مورد آن نوشته شده، هرگز از منظر مردم روایت نشده است. برای این کار باید از روایت تاریخی فرقه‌ی دموکرات دولت‌زدایی کرد.

توضیح مناقشات بین‌المللی و وضعیت دولت ایران، اگر بر مبنای واقعیت انجام گیرد، هر چند برای تبیین دلایل پشتیبانی اولیه‌ی اتحاد شوروی از مبارزات فرقه‌ی دموکرات و بعدرها کردن این فرقه می‌تواند مفید باشد اما هرگز نمی‌تواند ماهیت و محتوای واقعی جنبش آذربایجان را بازنمایی کند.

صدای «مردم»، صدای دهقانان فقیر، کارگران شهری، پیشه‌وران خرده‌پا، صدای آنانی که پیش از قیام فرقه استخوان‌هایشان زیر فشار فقر و نکبت و ستم‌اربابی خرد می‌شد و بعد از شکست

قیامِ فرقه خرد شد، صدای آنانی که در میان آن ظلماتِ مداوم، یک سال چون خورشید درخشیدند و سرنوشت خودشان را در دست گرفتند به شکلی ماهرانه از روایت جنبش آذربایجان کسر شده است. باید این صدا را دوباره پیدا کرد. بسیاری از آن مردم دیگر نیستند تا روایت کنند اما صدای آنها از میان همین خاطرات پراکنده‌ی منتشر شده، از میان همین تصویرهای تحریف‌آمیز، به گوش می‌رسد، تنها باید آنها را پیدا کرد، صدای غیرمهم آنها را کنار هم گذاشت و به تصویری که از پس سال‌ها سکوت و تحریف در مقابل چشمانمان درخشان می‌شود، خیره شد.

هژیر پلاسچی

برلین. آذر ۱۳۹۴



## در سالن تئاتر شیر و خورشید

(این سخنرانی به صورت گزارش تنظیم شده است)

تقریباً یک سال پیش در این سالن پیش‌بینی کردم که ایران از این جنگ<sup>۱</sup> جان سالم به در برده و استقلال خود را حفظ خواهد کرد. حالا هم بر همان عقیده هستم. در صحت این موضوع هیچ شکی نیست، چرا که شخصیت‌های سرشناس جهان در این مورد به ایران ضمانت داده‌اند. اصلن مسئله‌ی استقلال موضوع قابل‌بحثی نیست چرا که کسی آن را انکار نمی‌کند. یکی از رهبران سابق فرقه‌ی دموکرات مرحوم «مساوات» به ما توصیه می‌کرد: «هرگاه این موضوع قابل‌بحث بود در مورد آن صحبت کنید.» استقلال ایران موضوعی حتمی و غیرقابل‌بحث است. من این مسئله را مخصوصن مطرح کردم که شعارهای شفاف و آشکار فرقه‌ی ما از سوی مغرضین سوءتعبیر نشود.

در این هنگام آقای پیشه‌وری نقشه‌ی ایران را در هوا ترسیم کرد و افزود: من آشکارا می‌گویم که سخن ما و خواسته‌های ما خارج از چهارچوب این نقشه نیست. ما در داخل مرزهای ایران حرف می‌زنیم. اگر همه تنها یک دفعه این موضوع را به خاطر بسپارند فهمیدن آنچه گفته می‌شود آسان خواهد بود.

این جلسه می‌تواند خاطره‌ی دومین نطق مفصل من را به یاد آورد. آن روز من از سوی شانزده هزار آذربایجانی به نمایندگی مجلس برگزیده شده بودم. تعداد زیادی از کسانی که آن نطق را شنیدند امروز در این جا حاضرند. من آن روز با در نظر گرفتن وضعیت مملکت گفتم: بایک نماینده نمی‌توان مملکت را از بدبختی رهانید. من آن روز بسیار متأثر بودم زیرا یک کارگر ساده با شوق

بسیار، شانہ می مرا بوسیده و گفته بود: «برو تو را به خدا سپردم. شاید بتوانی دردهای ما را درمان کنی.» من می دانستم تا زمانی که مملکت، مخصوصن تهران در چنان شرایطی به سر می برد، موفق نخواهم شد آرزوهای آن مرد را عملی سازم. به همین دلیل به میان مردم آمدم، کمک خواستم و گفتم: مردم باید خودشان دست در دست هم برای دردهایشان چاره‌ای پیدا کنند. بعد از آن که به تهران رفتم و وارد مجلس شدم یأس و ناامیدی ام بیشتر شد. در آن جادیدم که هزاران تلگراف و عریضه‌ی تظلم خواهی بی جواب مانده است. من دیدم در فراکسیون آزادی که با ذوق و شوق در راه تشکیلش کوشیدیم، کسانی عضو شده‌اند که اهدافی حقیر و مغرضانه دارند. در تجربه‌ای عظیم دانستم تمام تشکیلات دولت و مجلس آلت دست پنج - شش مرتجع مغرض، دزد، دروغگو و حقه‌باز است.

این مشاهدات تأثیر بزرگی بر روحیه‌ی من گذاشت. می دانستم که آب من و غضب‌کنندگان خائن کرسی‌های مجلس در یک جوی نخواهد رفت و احساس می کردم این راهزنان به آسانی راضی نمی شوند من در مجلس حضور داشته باشم. به این دلیل از فرصت استفاده کرده و حرف‌هایم را گفتم، احتیاجات مردم آذربایجان را که من را با شانزده هزار رأی به نمایندگی مجلس برگزیده بودند، گوشزد کردم. سخنانم را در سکوتی عمیق با دقت بسیار شنیدند و تأیید کردند، لیکن تأییدهایشان چیزی جز پرده‌ای سیاه برای پنهان داشتن خیانت‌هایشان نبود. تا فرصتی پیش می آمد، می گفتند: «گویا این آذربایجانی از آن افرادی نیست که بتواند آرام بماند، پس باید او را از اینجا دور کنیم» و با اعتبارنامه‌ام بارذالتی روباه مسلک مخالفت کردند.

ولی ما مأیوس نشدیم و با کمک آزادیخواهانی که در جبهه‌ی آزادی گرد آمده بودند مبارزه را آغاز کردیم، اما افسوس که مقالات پر شور و سخنان شدیدالحن ما مؤثر نبود و پاسخی نداشت. تهران حرکت کرد، اما به سوی ارتجاع، به سوی پایمال کردن حق مردم.

بالاخره اوضاع آن قدر خفقان آور شد که ایمان آوردم در تهران نشستن و مقاله نوشتن یا سخنرانی کردن نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. ناچار یک سال پیش از این، تحقیق در مورد مباحثی که درباره‌ی تبریز داشتیم را آغاز کردم. این یک راه حل بسیار ساده بود. بسیاری از هم‌اندیشان تبریزی من با اشاره به این که در تهران کاری از پیش نخواهد رفت، گفتند: «باید از آذربایجان آغاز و ابتدا اینجا را اصلاح کنیم و با نیروی مردم آذربایجان حکومتی ملی ایجاد نماییم. تهران مرکز استبداد و

ارتجاع است و با تمامی حرکاتی که از اطراف سر برمی‌کشد مخالف است. نخست باید از آنجا چشم پوشیده و مستقیم فعالیت را در آذربایجان آغاز کنیم.»

حقانیت این بینش آن زمان برایم آشکارتر شد که با مسئولان دولت در مورد تلگراف‌های تظلم و دادخواهی مردم آذربایجان مذاکره کردم. مثلن بیات گفت: «من در رادیو صحبت کرده‌ام و بیش از این خودم را برای تلگراف‌ها و عریضه‌های مردم اذیت نخواهم کرد.» دیگران پاسخی تلخ‌تر و تندتر دادند. صدر گفت: «یک تلگراف نباشد، صد تلگراف باشد من به حرف‌های پوچی مثل اینها جواب نخواهم داد.» در پاسخ به چنین سخنانی غیر از اینکه به مردم رو کرده و با نیروی مشت مردم آزادی را به دست آوریم، چاره‌ای نداشتیم. براساس این شعارها از سوی آزادیخواهان به من تکلیف شد که از تهران به تبریز بیایم.

در اینجا نیز پس از این که با هم‌زمان نزدیکم به صورت جدی وضعیت داخلی و خارجی ایران و آذربایجان را تجزیه و تحلیل کردیم، دانستیم برای عملی کردن این برنامه‌ی بزرگ تشکیل یک فرقه‌ی مستقل عظیم الزامی است.

این فرقه بر اساس اطلاعاتی که از وضعیت جهانی موجود بود باید تحت عنوان «دموکرات» فعالیت می‌کرد، ما هم این نام را قبول و با هدف دعوت از مردم برای پیوستن به آن دوشنبه‌ی گذشته یک بیانیه‌ی مفصل منتشر کردیم. این بیانیه براساس مبارزه‌ی طولانی نوشته شد که مردم آذربایجان مطابق با حقوق و اختیاراتشان در راه احتیاجاتی که احساس می‌کردند، انجام داده‌اند. ما نمی‌توانیم تاریخ مبارزه‌ی خلق آذربایجان در راه آزادی را فراموش کنیم. ارتجاع تهران به آذربایجان ضربه‌های بزرگی زده است. ما نمی‌توانیم به رژیم استبدادی ریشه‌دار آنجا هیچ امید داشته باشیم. تهران همواره در تلاش بوده که آذربایجان را تحت فشار قرار دهد. حکمرانان خائن آنجا رهبران ما را از بین برده‌اند و یک لحظه هم از تحقیر غرور ملی ما دست نکشیده‌اند.

هنوز فراموش نشده است که ستارخان، سردار بزرگ مردم آذربایجان را خائنانه به تهران کشیدند و کشتند. مستبدان مداخله‌ی ستارخان را گناهی بزرگ محسوب می‌کردند ولی در همان روزهایی که او را در پارک اتابک محاصره کرده بودند، در کوچه‌ها، خیابان‌ها و خانه‌های تهران تفنگچی‌های بختیاری جان و مال و ناموس مردم را غارت می‌کردند و حکومت هم به جای مجازات آنها، خان‌های بختیاری را به وزارت و صدارت منصوب می‌کرد.

تهران همواره از نام آذربایجان وحشت نموده و با کسانی که این نام ورد زبانشان است بی‌رحمانه رفتار کرده است. برای اثبات این موضوع به غیر از ماجرای سردار ملی می‌توان حق‌کشی‌هایی را که در مورد افتخار آذربایجان، مرحوم شیخ محمد خیابانی روا داشته شد، به شهادت طلبید. من شخص روزی که اعتبارنامه‌ی حاج مخبرالسلطنه<sup>۱</sup> قاتل وی تصویب می‌شد به عنوان خبرنگار در مجلس حضور داشتم. آن روز مرحوم سلیمان میرزا [اسکندری]<sup>۲</sup> نماینده‌ی غیور آزادیخواهان ایران علیه اعتبارنامه‌ی این خائن حقیر اعتراض کرد. او با حرارت زیادی فداکاری‌های مرحوم شیخ در راه آزادی ایران را بر شمرد ولی حاج مخبرالسلطنه بیشتر مانه پشت تریبون رفت و گفت: «درست است که من او را کشتم لیکن این خدمتی بزرگ است چرا که خیابانی به مملکت خیانت می‌کرد.» مجلس شورایی که با خون قهرمانان آذربایجان پدید آمده بود اعتبارنامه‌ی این جلاد را تأیید کرد و او را نماینده‌ی مردم دانست. پس از آن هم این خائن به دستور رضاخان بیش از ده سال رئیس دولت ایران شد و این پاداش و حق‌الزحمه‌ی خیانت‌های او بود.

تهران با انجام این کار ثابت کرد که به نام آذربایجان سخن گفتن را خیانت بزرگی می‌داند. شما

۱ مهدی قلی هدایت، ملقب به مخبرالسلطنه در روزهای آغازین درگیری‌های مسلحانه‌ی انقلاب مشروطه در تبریز، به پاریس گریخت و پس از پیروزی انقلاب مشروطه به ایران بازگشت. دو سال به عنوان والی آذربایجان به تبریز فرستاده شد و در آنجا مشروطه‌خواهان بالاخص ستارخان و باقرخان را مورد آزار و اذیت قرار داد. پس از آنکه علاالدوله به عنوان والی آذربایجان به تبریز رفت، به تهران آمد و از قبل همکاری با برخی عناصر مشروطه‌خواه از جمله سردار اسعد بختیاری مجددن اعتماد انجمن ایالتی آذربایجان را به دست آورد. در دوره‌ی قیام شیخ محمد خیابانی باز هم به عنوان والی آذربایجان منصوب شد. احمد کسروی در کتاب «تاریخ ۱۸ ساله‌ی آذربایجان» در مورد او می‌نویسد: «خیابانی به مخبرالسلطنه خوش گمان بوده، باور نمی‌کرد که با آزادی‌خواهان به دشمنی آشکار بپردازد و رفتار نامردانه‌ی او را با ستارخان و باقرخان، در ۱۲ سال پیش از آن فراموش گردانیده بود». پس از چندی مخبرالسلطنه شبانه به قزاق‌خانه رفت و در آنجا نقشه‌ی سرکوب قیام را آماده کرد. صبح قزاق‌ها وارد تبریز شدند، قیام با مقاومت اندکی شکست خورد و خیابانی در پناهگاهش کشته شد. مخبرالسلطنه علی‌رغم آنکه در سال ۱۳۰۰ به دلیل شکست در برابر اسماعیل آقا سمکو مورد بی‌مهری رضاشاه قرار گرفته بود، در سال ۱۳۱۱ به نخست‌وزیری وی رسید.

۲ سلیمان میرزا (محسن) اسکندری، در سال ۱۲۵۵ در تهران متولد شد. در سال ۱۲۸۸ پس از فوت یحیی میرزا، برادرش به جای او نماینده‌ی مجلس دوم شد. در مجلس ابتدا عضو فراکسیون حزب دموکرات (اجتماعیون، عامیون) بود و پس از قتل سیدعبدالله بهبهانی و فرار حسن تقی‌زاده به خارج به جای او لیبر این فراکسیون شد. در فروردین ۱۲۹۱ به همراه عده‌ی دیگر توسط نایب‌السلطنه به قم تبعید شد. در سال ۱۲۹۳ به عنوان نماینده‌ی اصفهان به مجلس سوم راه یافت و رهبر فراکسیون دموکرات بود. در آبان ۱۲۹۴ به علت حرکت نیروهای روسیه‌ی تزاری به سمت تهران به همراه برخی رجال ملی به قم رفت و ریاست کمیته‌ی دفاع ملی را به دست گرفت، سپس راهی کرمانشاه شد و با دولت نظام‌السلطنه‌ی مافی همکاری کرد. در بهمن ۱۲۹۶ هنگامی که در میان ایل سنجایی بود، توسط ارتش بریتانیا دستگیر و در هندوستان زندانی شد. پس از کودتای ۱۲۹۹ مخفیانه به همدان آمد و پس از عزل سیدضیاً به طور علنی راهی تهران شد. در سال ۱۳۰۰ به نمایندگی مردم تهران در مجلس چهارم انتخاب شد و به اتفاق سیدمحمدصادق طباطبایی حزب سوسیالیست را تشکیل داد. در آبان ۱۳۰۲ در اولین کابینه‌ی رضاخان وزیر معارف شد. در بهمن ۱۳۰۲ از تهران به مجلس پنجم راه یافت، وی در سال‌های اول سلطنت رضاشاه به همراه میرزا شهاب‌راوری کرمانی (پدر مظفر بقایی) هدایت حزب سوسیالیست را به عهده داشت و در سال ۱۳۰۶ به همراه فرخی یزدی برای شرکت در دهمین سالگرد انقلاب اکتبر به مسکو رفت. از آن پس تا سقوط رضاخان خانه‌نشین و به دور از فعالیت سیاسی بود. در مهرماه ۱۳۲۰ در جلسه‌ی هیات موسسان حزب توده‌ی ایران به عنوان صدر حزب برگزیده شد و در ۱۶ دی ماه ۱۳۳۲ در تهران درگذشت.

شیخ را به خوبی می‌شناسید، بسیاری از شما سخنرانی‌های پر معنای او را شنیده‌اید، من از شما می‌پرسم او کدام خیانت را نسبت به ایران روا داشته بود؟

من آن زمان در روزنامه‌ی حقیقت به عنوان یک آذربایجانی به شدت نسبت به این حرکت خائنانه‌ی مجلس اعتراض کردم و با نوشتن جملات جسورانه‌ی «ما تعظیم در برابر مزار کسانی که شما خائن می‌نامیدشان را افتخار می‌دانیم» سعی می‌کردم شعله‌های تعصب ملی را که در درونم زبانه می‌کشید، تسکین دهم. عجاibانه خیانت بار شیخ چه می‌توانست باشد غیر از این که نام آذربایجان را گرامی می‌داشت؟

سخن بسیار انگیزی که مرحوم میرزا کوچک خان در مورد تهران گفته بود به یاد آمد، او می‌گفت: «برای آبادی تهران تمام ایران بر باد رفته است، باید برای آبادی ایران تهران را بر باد داد.» من این حرف را تصدیق نمی‌کنم و نمی‌گویم تهران را ویران کنیم و از بین ببریم، ولی حقایقی نیز در این حرف نهفته و آن این است که بالادستی‌ها بر علیه جنبش‌های آزادی‌بخشی که در خارج از تهران به راه می‌افتند روشی جلادانه برمی‌گزینند.

همین میرزا کوچک خان را هم به طرز بسیار وحشیانه‌ای کشتند و سر او را به عنوان تحفه برای دشمن غدار آزادی ایران، رضاخان فرستادند. این جنایت را در مورد مرحوم کلنل محمدتقی خان [پسیان] فرزند قهرمان خلق آذربایجان که در خراسان قیام کرده بود هم انجام دادند.

تمامی اینها نشان می‌دهد که استبداد و ارتجاع ریشه‌دار تهران از هیچ جنایتی برای سرکوب جنبش‌های آزادی‌بخش بیرون از تهران روی گردان نیست، برای پایان دادن به این جنایت‌ها باید قدرت مرکز را به وسیله‌ی خود مختاری‌های محلی و ملی در هم شکست. آذربایجان باید مانند همیشه، امروز هم در این کار پیش قدم شود. تمنای آزادی از تهران اشتباه بزرگی است. در آنجا نیز نیروهایی که برای آزادی مبارزه می‌کنند دست و پایشان بسته است.

طبیعی است، همزمان با سقوط رضاخان ما نمی‌توانستیم حکومت ملی‌ای را که می‌خواستیم به وجود آوریم. آن زمان من در روزنامه‌ی «آژیر» تلاش می‌کردم در پاسخ کسانی که از انقلاب سخن می‌گفتند، غیرممکن بودن این کار را ثابت کنم. آن روز نیروی سیاسی‌ای که بتواند حکومت ملی و انقلاب را اداره کند وجود نداشت. انقلاب بدون رهبری بی‌نتیجه بود. اما اینک وضعیت تغییر کرده است و در مبارزه‌ی سه سال و نیمه، نیروهای جدید و تشکل‌های سیاسی قدرتمندی پدید آمده‌اند.

من امروز در فکر سخن گفتن از قیام و پیش کشیدن انقلاب نیستم. من می‌خواهم بگویم اگر امروز مردم ما برای به دست آوردن آزادی و حقوق خودشان اقدام کنند، امکان عملی شدن آن وجود دارد.

حکومت استبدادی که مرکز را اشغال کرده، بی‌لیاقتی خودش را ثابت نموده است. نمی‌توان هیچ‌امیدی به مجلس شورا داشت، مستبدانی که در آن جا حضور دارند بیش از ده سال است که نمی‌توانند حتی یک قانون ساده را به تصویب برسانند.

اولین دلیل به وجود آمدن حکومت مشروطه‌ی ملی ساماندهی وضعیت اقتصادی مملکت بود. مانند انقلاب فرانسه، انقلاب مشروطه‌ی ما هم برای حل این مسئله برپا شد. اما مجلس چهاردهم هم نتوانست این مسئله را حل کند. امروز مالیات‌هایی که گرفته شده و پول‌هایی که مصرف می‌شود غیرقانونی است و دزدی محسوب می‌گردد.

یکی از آشناهای وطن پرست من می‌گفت: «تو در یکی از سخنرانی‌هایت قانون را محترم شمرده‌ی و از رعایت آن سخن گفته‌ی» من این را انکار نمی‌کنم. قانون محترم است. در مملکتی که قانون نباشد نمی‌توان سخنی از عدالت، امنیت و انسانیت به میان آورد. ولی قانون باید از جانب هر دو طرف محترم شمرده شود.

متفکر بزرگ انقلاب فرانسه، ژان ژاک روسو در یکی از آثار مشهور خود چنین می‌گوید: «پیمان نامه باید دو جانبه باشد. اگر پیمان نامه از جانب یک طرف نقض شود طرف دوم مجبور نیست آن را رعایت کند.» به نظر روسو قانون چیزی نیست جز پیمان متقابلی میان مردم و دولت. امروز سرکردگان حکومتی و اکثریت مجلس ما قوانینی را که خودشان تصویب کرده‌اند و قراردادهایی را که خودشان نوشته‌اند، شکسته و زیر پا گذاشته‌اند. بنابراین ما مجبوریم این قوانین را لغو شده محسوب کنیم. علاوه بر این آنها همواره قانون را آلت دست خود قرار داده‌اند، هرگاه لازم باشد آزادی مردم محدود گردد و حقوق آنان زیر پا گذاشته شود از این قوانین استفاده می‌کنند. ولی قوانینی را که به نفع مردم است از یاد برده و به بایگانی‌ها سپرده‌اند.

دوستی یکی از مثل‌های یزدی‌ها را نوشته بود: گویا در یزد یک روضه‌خوان دروغگو بوده که هنگام بالا رفتن از منبر غش می‌کرده و روی زن‌ها می‌افتاده است. نهایتن یکی از یزدی‌ها جانش به لب می‌رسد و می‌گوید: «آخوند! من نمی‌دانم تو چرا هر وقت غش می‌کنی روی زن‌ها می‌افتی؟»



امروز هم دولتی‌های ما هر وقت غش می‌کنند روی زن‌ها می‌افتند، یعنی همواره قوانین ظالمانه را مطرح می‌کنند و از قوانین عادلانه خبری نیست.

ما آذربایجانی‌ها اساس و ریشه‌ی قوانین را به قیمت دادن قربانی‌های بسیار به دست آورده‌ایم، اما خائنانی که حکومت مرکزی را ماترک خودشان می‌دانند آن را پنهان می‌کنند. سال‌هاست که از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، که حقوق و آزادی‌های ما را تأمین می‌کند، اثری نیست. اگر از آقای که برای من از قانون می‌گفت برای این موضوع پاسخی می‌خواستم حربه‌یی به غیر از وراجی نداشت.

ما باید حقیقت را واضح و آشکار به مردم نشان دهیم. شعارهایی هم که ما مطرح می‌کنیم بر اساس قانون است. ما مبارزه در راه احیای قانون اساسی را آغاز کرده‌ایم که آزادی ما مردم را تأمین کرده است. اگر در قانون اساسی بند انجمن‌های ایالتی و ولایتی نباشد این قانون کاغذی بی‌معنی است. برای احترام به قانون و مقدس شمردن آن است که مادر و هله‌ی اول اجرای قانونی بزرگ و ریشه‌یی یعنی مسئله‌ی انجمن‌های ایالتی را خواستار شده‌ایم.

من این حرف‌ها را تنها در اینجا نگفته‌ام، من از فرصت حضور چند روزه در مجلس شورای ملی استفاده کرده و با لحنی بسیار شدیدتر از پهلوانان دروغینی که بر خود نام نماینده نهاده‌اند، فعالیت جدی در این مورد را طلب کردم. در حالی که امید نداشتیم آنها حتی یک قدم به سوی مردم بیایند.

همان طور که گفتم در میان ما مانند آن مثل فارسی، کاسه‌های داغ‌تر از آتش کم نیستند. دیروز یکی از آنها به من ایراد می‌گرفت که: «باز هم می‌نویسید دولت برای آذربایجان اهمیت قائل نیست. باز هم می‌گویید عایدات آذربایجان از بودجه‌یی که در آنجا مصرف می‌شود بیشتر است.

آذربایجان چنان عایدات زیادی هم برای تهران ندارد. ما باید از تهران تشکر کنیم که به ما خوب می‌رسد. اگر تهران نباشد ما از گرسنگی می‌میریم.» من در عقل این فرد شک ندارم. ولی می‌بینید که لجبازی و تحمیل سخنان یاوه و مغرضانه به مردم انسان را به گفتن چه حرف‌هایی وامی‌دارد؟

من به این فرد ناخلف گفتم: آیا می‌دانی بیست سال تمام رضاخان، قندی را که منی ۴ قران می‌خرید، ۱۸ قران به آذربایجانی‌ها می‌خوراند؟ چرا نمی‌خواهی بفهمی که بیوه‌زنان زحمتکش آذربایجان زمانی که یک قوطی کبریت می‌خرند، دو سوم یک ریال را بابت مالیات می‌پردازند؟ حقیقت تلخ است ولی باید آن را گفت. من در مجلس به وضوح گفتم که: این را من در نتیجه‌ی



محاسبات دقیق اثبات می‌کنم. اگر بودجه‌ی فرهنگی‌ای که به مردم آذربایجان داده می‌شود به سرانه‌ی افراد تقسیم شود، (چون واحدی وجود ندارد که آن را شمارش کند من آن را به چوب کبریت تشبیه کردم) نتیجه این می‌شود که به هر نفر کمتر از یک چوب کبریت سهم می‌رسد.

این فرد کور و کر آنقدر از مردم دور است که نمی‌تواند از تلاش دوازده ساعته‌ی آموزگاران دبستان‌های ملی ما و حقوق سی تومانی آنها خبر داشته باشد. اگر هم خبر داشته باشد آن قدر به فصاحت و بلاغت خودش مغرور است که تلاش می‌کند این حقیقت روشن تر از روز را انکار کند.

طبیعی است که ما به سخنان آدم‌های فاسد، لجوج و کینه‌جو چون این فرد گوش نخواهیم داد و از مسیری که انتخاب کرده‌ییم بر نخواهیم گشت. من به او گفتم ما تلاش خواهیم کرد و خواسته‌هایمان را به دست خواهیم آورد، اگر تو راست می‌گویی بفرما پیش قدم شو ببینیم چه کار خواهی کرد. ما نمی‌توانیم به و راجی‌های این چنینی اهمیت بدهیم. کار و فعالیت الزامی است. حرف و سخن و و راجی مردم را خسته و مأیوس می‌کند.

کاری که ما انجام خواهیم داد بسیار ساده است. اول انجمن شهری که برای آبادانی شهرمان انتخاب می‌کنیم، آغاز به کار خواهد کرد. تهران می‌خواهد این حق ساده و طبیعی ما را پایمال کند. چند ماه است که اهالی شهر برای آبادانی خانه‌ی خودشان و سرو سامان دادن به کارهای محلی و قانونی خودشان انجمنی انتخاب کرده‌اند، ولی وزارت کشور آن را حتا بر اساس قانون ظالمانه‌ی پهلوی که بر ضد قانون اساسی است هم تصویب نمی‌کند. در نتیجه شهر چون قبرستانی متروک شده است و گند و کثافت، کوچه و خیابان‌های آن را پوشانده است.

در دنیا هیچ مملکتی که نام دموکراسی بر خود نهد وجود ندارد که در آن دولت بتواند در کارهای شهرداری دخالت کند. باید این سد منحوس که توسط رضاخان به وجود آمده، شکسته شود، انجمن شهر آغاز به کار کند و شهر را از ویرانی نجات دهد.

مادر مسئله‌ی آب دیدیم کمیسیونی که به سادگی انتخاب کرده بودیم توانست چند روز آب محلات مهم شهر را تأمین کند. اگر این کار ادامه پیدا کند نتایج بزرگی به دست خواهد آمد. کارهای دیگر هم همین طور است. باید با همت کار را آغاز کنیم. باید امیدمان را از وزارتخانه‌های تهران که در دست خائنین است ببریم. علاوه بر این تحت تأثیر شرایطی که مرتجعین پیش آورده‌اند تمامی ایران در هرج و مرج است. مانند مازندران و گرگان، در اصفهان، شیراز و سایر شهرهای جنوب

هم آشوب و شورش ایجاد شده است. در خود تهران دولت نمی‌تواند جلوی اغتشاشات را بگیرد، علی‌رغم حکومت نظامی که پس از ساعت ۱۰ شب تردد ممنوع شده، پاسداری از مال و جان مردم ممکن نشده است.

در چنین هنگامه‌یی «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» با صدور بیانیه‌ی خود فعالیتش را آغاز کرد. در مدتی کمتر از یک هفته در شهر ما و در تمامی آذربایجان آرامشی عمیق احساس می‌شود. گویی مردم یک مرکز ثقل و پناهگاه یافته‌اند. افرادی که امنیت عمومی را تهدید می‌کنند و عناصر آشوبگر و ادار به سکوت شده‌اند. اینک آذربایجان از نظر امنیت و آرامش از همه جای ایران پیشرفته‌تر است. فرقه این موفقیت را به فال نیک می‌گیرد و سیاست صلح‌طلبی و امنیت‌خواهی را ادامه خواهد داد. اعلامیه‌ی مادر دیگران تأثیری عمیق گذاشته است. دشمنان ما مخصوصاً عناصر مستبدی که در تهران حقوق خلق‌های ایران را پایمال می‌کنند، آن را خوانده و بر خود لرزیده‌اند. ما با تشکیل فرقه‌یی عظیم به دنیا ثابت خواهیم کرد که قدرت و لیاقت اداره‌ی خانه‌ی خودمان را بدون کمک بیگانه‌ها داریم. (تشویق‌های شدید)

من نمی‌خواهم در مورد فرقه اطلاعات زیادی بدهم. آن قدر بگویم تأثیر عظیمی که بیانیه‌ی ما که حتمن آن را خوانده‌بید، در سرتاسر آذربایجان گذاشته است، از اینجا فهمیده می‌شود که از هرج و مرج و اغتشاشی که تمامی ایران را در بر گرفته است در اینجا هیچ اثری نیست. چه در شهرها و چه در روستاها مردم به فرقه اعتماد می‌کنند و از شعار امنیتی که مطرح کرده است با حسن توجه استقبال می‌نمایند. آذربایجان در دریای طوفانی و متلاطم امروزی ایران مانند یک جزیره‌ی ساکت و آرام است.

بیانیه‌ی ما در تهران نیز مانند بمب صدا کرده است. علی‌رغم این که در آنجا در تعدادی بسیار اندک منتشر شده، به سرعت نظر مردم را جلب کرده است. تحت تأثیر این بیانیه کابینه‌ی صدر<sup>۱</sup> که به زور به ملت ایران تحمیل شده، متزلزل گشته و نمایندگان که نوکران حقیر ارتجاع هستند دست و

۱ محسن صدر، ملقب به صدرا لاشرف، پس از به توپ بسته شدن مجلس و توقیف و حبس عده‌یی از آزادی‌خواهان در باغشاه در دوران مشروطیت داوطلبانه حاضر شد استنطاق از محبوسین را بر عهده بگیرد. صدر با کینه‌یی غیر انسانی آزادی‌خواهان را تحت شکنجه قرار داد و در اعدام جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المکلمین نقش به سزایی داشت. صدر در دوران دیکتاتوری رضاخان مدتی وزیر دادگستری شد و پس از سقوط وی نهایت تلاشش را برای حمایت از رکن‌الدین مختاری و دیگر جنایت‌کاران عصر رضاخان به خرج داد. از آن جمله لایحه‌یی با قید یک فوریت به مجلس برد که به موجب آن جراید از نوشتن درباره‌ی جرایم تا تعیین تکلیف قطعی در محاکم، منع شدند. در روز ۱۵ خرداد ۱۳۲۴ صدر با رأی اکثریت نمایندگان مجلس نخست‌وزیر شد و دولتش از ارتجاعی‌ترین کابینه‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود. دولت صدرا لاشرف در دوم آبان ۱۳۲۴ سقوط کرد.

پایشان را گم کرده‌اند.

بسیار احتمال دارد که در اثر ضربه‌ی بزرگی که زده‌بیم کابینه‌ی صدر سقوط کند و به جای آن حتا به صورت موقتی کابینه‌ی تشریفاتی یا آزادیخواه بنشینند. ولی با این اعمال بچه‌گول‌زنک نمی‌توانند ما را اغفال کنند. برای یک روز و پنج روز نه، بلکه برای تأمین آزادی ابدی باید مرکز ثقلی را که در این جا آغاز به ایجادش کرده‌بیم، حفظ کنیم و آن را چون مشتی محکم بالای سر مستبدانی که در مرکز برای محو آزادی تلاش می‌کنند، نگاه داریم. علاوه بر این امنیت و آرامشی که پس از آغاز فعالیت فرقه‌ی ما به وجود آمد، نشان داد که مردم مالباخت اداره‌ی خودشان را دارند.

هنوز فرصت نکرده‌بیم مرامنامه‌ی خودمان را منتشر کنیم. در زمانی نزدیک در فراخوان کنگره‌ی فرقه آن را تصویب کرده و به نظر عموم مردم خواهیم رساند. لیکن اهداف اساسی ما از مردم پنهان نیست. ما این اهداف را در بیانیه‌مان با زبانی ساده نوشته‌بیم. ما باید انجمن‌های ایالتی را در وهله‌ی اول به عنوان مرکز ثقلی برای امنیت و سپس اداره‌ی فعالیت‌های ملی و تأمین آزادی ایران به وجود آوریم.

وظایف فرقه فرق می‌کند. نمی‌توان آن را به جای دولت و حکومت نشانند. فرقه تلاش می‌کند مردم را آگاه کند، آنان را سازماندهی نماید و به این وسیله منافع عمومی آنان را تأمین کند. اداره‌ی امور حقوقی، فردی و اجتماعی مردم به عهده‌ی دولت است و این دولت باید از انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل شود.

اختیارات انجمن‌ها بسیار زیاد است. آنها می‌توانند به کارهای تمامی ادارات دولتی رسیدگی کنند و مستقیم در مورد مسائل مالی، فرهنگی و بهداشتی مذاکره کنند و درباره‌ی این موارد تدابیری جدی بیاندیشند.

قانون اساسی این حق را به مردم آذربایجان هم مانند مردم و ایالات سراسر ایران داده است. همان طور که می‌دانیم انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ مشروطه‌ی ایران نقشی بزرگ ایفا کرده است. خوشبختانه آقای رفیعی (نظام‌الدوله)<sup>۱</sup> از اعضای آن انجمن در اینجا تشریف دارند. آقای

۱ محمدتقی رفیعی، ملقب به نظام‌الدوله از رهبران جنبش مشروطیت و از اعضای انجمن ایالتی آذربایجان در عصر مشروطه بود. وی از اعضای مؤسس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بود که در ۲۲ شهریور ۱۳۲۴ یکی از اولین جلسات فرقه، برای انتخاب رهبران در منزل وی تشکیل شد.

مستشارالدوله<sup>۱</sup> هم از اعضای این انجمن تاریخی است. این اشخاص شاهدی زنده، دلیلی محکم و مدرکی برای حقوق و اختیارات عظیمی هستند که ما مردم آذربایجان به چنگ آورده‌ایم.

در اینجا باید حقیقتی را هم به شما بگویم معروف است که می‌گویند: «حق را باید گرفت، حق را نمی‌دهند» به عقیده‌ی من این شعار کامل نیست. من می‌گویم شاید گرفتن حق آسان باشد اما حفظ آن شرط است. اگر قهرمانان مشروطه خواه ما به این نکته توجه می‌کردند و اغفال نمی‌شدند، امروز آذربایجان، حتا شاید ایران یکی از آزادترین و دموکراتیک‌ترین ممالک دنیا بود و دچار فقر و فلاکت و گرسنگی و در یوزگی نشده بودیم.

مردم آذربایجان با تشکیل انجمن ایالتی در چهل سال پیش از این، استعداد و رشد سیاسی خودشان را ثابت کرده‌اند. فرقه‌ی ما این لیاقت و استعداد را به جهان اثبات کرده و موانع پیش روی آن را از میان خواهد برد.

دموکراسی اندیشه‌ی مترقی و زیباست. ما باید تلاش کنیم که دموکراسی را به تمام معنا اجرا کنیم. ما با تمام توان تلاش خواهیم کرد که همه‌ی آحاد ملت بتوانند در کارهای دولت مشارکت کنند و اراده‌ی هر یک نفر در سرنوشت مملکت مؤثر باشد.

علاوه بر این انجام اصلاحاتی وسیع بر عهده‌ی ما قرار دارد. اولن باید اختلافاتی را که میان دهقانان و ارباب‌ها وجود دارد با عدالت رفع و حل کنیم، ثانیین فرهنگ و بهداشت جزو مسائل مهم ماست. ملتی که فرهنگ و بهداشت ندارد نمی‌تواند از استقلال، زندگی و آزادی خود پاسداری کند.

من در یکی از سخنرانی‌های گذشته‌ام در همین جا در حالی که هنوز فرانسه تحت اشغال قوای آلمان بود، زیستن آزادانه‌ی مردم فرانسه را در آینده پیش بینی کرده بودم. من پیغمبر نبودم بلکه از فرهنگ آن ملت متمدن، از مبارزات تاریخی آنها و از توجهشان به آگاهی و بهداشت کاملن خبر داشتم.

یکی از بزرگ‌ترین آرمان‌های ما باسوادی همه‌ی مردم است. خلقی باسواد و تندرست هیچ‌گاه ظلم و جور را تحمل نمی‌کند، این تفاوت بزرگی است که میان انسان و حیوان وجود دارد. انسان

۱ مستشارالدوله، نماینده‌ی تبریز در اولین مجلس پس از پیروزی انقلاب مشروطه بود که به عنوان رئیس مجلس برگزیده شد. پس از واقعه‌ی به توپ بستن مجلس در ۱۲۸۷ مدتی را در باغ شاه محبوس بود و در کابینه‌ی علا السلطنه به عنوان وزیر پست و تلگراف منصوب گشت. وی جزو اولین کسانی بود که به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پیوست.

موجودی اجتماعی است و به تنهایی زندگی نمی‌کند و هدف او تنها تأمین زندگی شخصی اش نیست. بشر برای جامعه زندگی می‌کند و بنابراین باید منافع جامعه را از منافع شخصی اش برتر بداند. اگر هر کس تنها برای خودش زندگی می‌کرد در جهان شخصیت‌های بزرگ، قهرمانان فداکار و انسان‌های رشیدی که جانشان را در راه میهن و ملتشان فدا کنند، پیدا نمی‌شدند. این فداکاری تنها نتیجه‌ی آگاهی، فرهنگ، سازماندهی و اخلاق است. ما باید عادت کنیم که منافع جمع را به منافع خودمان ترجیح دهیم و به این وسیله مردمان را از فلاکت برهانیم.

ثروت، مقام و زندگی اشرافی افتخاری ندارد. کسانی که در جهان سربلندند عموماً خدمتگزاران مردم بوده‌اند. باید جوانانمان را با این روحیه تربیت کنیم که اگر افتخار و شرف می‌خواهی باید به مردم خدمت کنی. این را باید همه بدانند و لذت شرف و افتخاری را که از این راه به دست می‌آید، درک کنند.

ما می‌توانیم بسیار از تاریخ صحبت کنیم، در گذشته‌ی ما افتخارات فراوانی وجود دارد ولی این کافی نیست. افتخار و شرافت را باید با تلاش خودمان به دست آوریم.

باید سخن حکیمانه‌ی سعدی برای ما درس عبرتی باشد که:

میراث پدر خواهی، علم پدر آموز

کاین مال پدر خرج توان کرده ده روز

اگر ما کارهایی را که پدرانمان انجام داده‌اند سرمایه‌ی خود بدانیم و از آن خرج کنیم به پایان خواهد رسید. ما باید در شجاعت، رشادت و فداکاری از آنان تقلید کنیم و راه آنان را ادامه دهیم تا شرافت و افتخاری همانند آنان به کف آوریم.

یکی دیگر از مسائلی که ذهن ما را مشغول کرده است، مسئله‌ی زبان است، این یکی از مسائل مهم و اساسی ما آذربایجانی‌ها است. نمی‌توان نسبت به مسئله‌ی فرهنگ بی‌تفاوت بود، چرا که زندگی ملت‌ها به آن بسته است. بدبختانه کسانی که تا به امروز مملکت ما را اداره کرده‌اند برای این مسئله اهمیتی قائل نبوده‌اند. علاوه بر این در مورد فرهنگ آذربایجان وضعیتی خاص وجود دارد. اهالی اینجادر طول قرن‌ها به یک زبان معین سخن گفته‌اند، کسانی که باراهل‌های پیش پا افتاده و خشونت‌آمیز تلاش می‌کنند این زبان را تغییر دهند، دلیل قانع‌کننده‌ی ندارند.

تحمیل یک زبان بیگانه به کودکان شش - هفت ساله‌ی که تازه زبان باز کرده‌اند، جنایت است.

اکثر کسانی که دستی در تعلیم و تربیت دارند یکی از دلایل عصبی بودن آذربایجانی‌ها را همین می‌دانند. می‌توان گفت قدغن کردن خواندن و نوشتن به زبان مادری جلوگیری از تکامل فرهنگی است. از بیش از پنج میلیون نفر اهالی روستاها و شهرهایمان بگذریم، حتی تحصیل‌کردگان آموزشکده‌های محلی ما هم تا آخر عمر نمی‌توانند زبان فارسی را درست تلفظ کنند.

پیش از آن که رضاخان بر سر کار آید و سیاست تحقیر آذربایجان را آغاز کند، تأثیر ملی ما به سرعت در حال ترقی بود، مردم، زن و مرد با کمال میل در تماشاخانه‌ها حضور می‌یافتند، آثار هنرمندانمان را می‌دیدند و به این وسیله مردم از جهت اخلاق و معنویات به سوی شکوفایی می‌رفتند. اما زمانی که بالاچاره تأثیر ما به زبان فارسی اجرا شد، سالن‌های نمایش مجبور به تعطیلی شدند، چرا که اکثر مردم ما این زبان را نمی‌فهمیدند.

کسانی که وجود این زبان را مغایر با وطن پرستی می‌دانند واقعن باید جاهل باشند، چرا که این موضوع تازگی ندارد. هنوز هم در مساجد و منابر، واعظان با زبان آذربایجان که مردم می‌فهمند وعظ می‌کنند و آنان را به انجام وظایف دینی‌شان دعوت می‌کنند. ما از مخالفان زبان آذربایجان می‌پرسیم: آیا این کار بد است؟ چرا از زبانی می‌توان در منابر بهره گرفت، اما نمی‌توان از آن در مدارس استفاده کرد؟

وانگهی مسئله‌ی خواندن و نوشتن به زبان آذربایجان هم تازگی ندارد، چهل و چند سال پیش از این میرزا حسن رشديه<sup>۱</sup> که افتخار فرهنگ ایران است، در دوره‌ی ابتدایی مدرسه‌یی که تشکیل داده بود به زبان مادری تدریس می‌کرد. کتاب درسی‌ای که او در آن زمان تألیف و منتشر کرده بود در دسترس ماست. علاوه بر این در اینجا نیز کسانی که خواندن و نوشتن را از زبان مادری آغاز کرده‌اند، کم نیستند.

آن طور که شنیده‌ایم آقای فیوضات و آقای دکتر رضازاده‌ی شفق هم به این زبان در مدارس آذربایجان تدریس کرده‌اند. گذشته از این من در روستاها و شهرهای کوچک معلمانی دیدم که برای روستاییان و افرادی که ابدن فارسی بلد نبودند، به زبان فارسی در مورد فرهنگ سخنرانی

۱ میرزا حسن رشديه متولد ۱۲۲۷ در تبریز، در جوانی به بیروت رفت و مدت ۳ سال در باره‌ی مدارس آنجا تحقیق کرد. در سال ۱۳۰۵ اولین مدرسه‌ی مدرن ایران را در محله‌ی ششگلان تبریز راه انداخت، اما تحت فشار قشربون و متعصبین مذهبی به مشهد رفت. با این حال وی بارها به تبریز آمد و هر بار در مدرسه‌یی تدریس کرد که در یکی از این رفت‌وآمدها به طرف وی تیراندازی و از ناحیه‌ی پا زخمی شد. اولین مدرسه‌ی مدرن تهران را نیز رشديه بنا نهاده است. رشديه به دلیل مدارس بسیاری که در شهرهای مختلف ایران ساخت به «پدر مدارس نوین ایران» ملقب شد. او در اواخر عمر اصولی برای تعلیم نابینایان اختراع کرد. وی در سال ۱۳۲۳ در شهر قم وفات یافت.

می‌کردند.

به ویژه پارسال در سلماس موفق شدم این کار مضحک و شرم‌آور را ببینم. من مخصوصاً از سلماس سخن گفتم چرا که ما به شاهپور علیرضا ارادتی نداریم. صحبت از شاهپور، جنایت‌های اخلاقی او را به یاد می‌آورد. تغییر نام خیابان ستارخان به پهلوی هم گوش‌هایمان را می‌آزارد و ما را آزرده خاطر می‌کند. در تبریز خیابانی به نام رضاخان پهلوی که آذربایجانی‌ها را مانند گوسفند قربانی تکه‌تکه کرده است، نمی‌تواند وجود داشته باشد. این خیابان را اهالی تبریز به نام قهرمان ملی خودشان ستارخان نامگذاری کرده‌اند. پستخانه بداند نامه‌هایی که به نام خیابان پهلوی می‌رسند باید برگشت بخورد. در تبریز خیابان پهلوی وجود ندارد. خیابان بزرگ ما به نام سردار بزرگمان است و باید به همین نام خوانده شود.

در پایان تکرار می‌کنم ما به استقلال ایران کاملن علاقه‌مندیم، ابدن بحث بخشیدن حتی یک وجب از خاک آن به کشوری دیگر در میان نیست. خواسته‌های ما عبارت است از حقوق داخلی و آزادی‌های مدنی که در قانون اساسی تصریح شده است و مسئله‌ی زبان هم جزئی از همان است. ما همان‌طور که در بیانیه‌ی خود گفته‌ایم به فکر این هستیم که امور خانه‌ی خودمان را خودمان اداره کنیم و برای این منظور با تمام توان خواهیم کوشید. کسانی که با زور خلق ایران را در اسارت نگاه داشته‌اند باید این را بفهمند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۴. یکشنبه ۲۵ شهریور تا شماره‌ی ۸. پنجشنبه ۲۹ شهریور و شماره‌ی ۱۰. یکشنبه ۱ مهر تا شماره‌ی ۱۲ سه‌شنبه ۴ مهر سال ۱۳۲۴.)



## چه کسی برای تلگراف افترا آمیز امضا جمع کرده بود؟

در شماره‌ی دیروز، ماجرای اغفال شدن تعدادی از بازاری‌ها را از سوی ماجراجویان نوشته بودیم. چون مقاله‌ی ما کمی سرپوشیده بود، دیروز چند نفری از خوانندگانمان به اداره‌ی روزنامه مراجعه کرده و تقاضا کردند موضوع را آشکار و صریح بنویسیم. برای این که این تقاضای مشروع را بی جواب نگذاریم، ناچار شدیم بخش کوچکی از اطلاعاتی را که در دست داریم، منتشر کنیم. بگذار کسانی که تلگراف‌هایی را که معنای آن را نمی‌فهمند امضا می‌کنند، بخوانند، بدانند، چشم‌هایشان را باز کنند و ببینند در دام چه کسی افتاده‌اند.

تقریباً یک ماه پیش از این «فقهی»<sup>۱</sup> که از عوامل رسمی، جدی و فعال دستگاه سیدضیا محسوب می‌شود، با هدف ایجاد فتنه در آذربایجان، با اعتباراتی بسیار از تهران به تبریز می‌آید و با پولی که به همراه آورده چند نفر از دلایان بازار را با وعده و وعید می‌خرد. از بعضی افراد مرموزی که با سیدضیا و سایر مقامات مشکوک ارتباط دارند، کمک گرفته و کارش را آغاز می‌کند. افراد خائن و دورو هم به این آتش دامن می‌زنند. در نهایت تلگراف توهین آمیز که سرتاسرش دروغ و افترا بوده و موجب نفاق میان مردم است، در گوشه‌های تاریک کاروانسراها و تیمچه‌ها با حقه‌بازی امضا و مخابره می‌شود.

سپس آقای فقهی برای تکمیل مأموریتش به اردبیل و از آنجا برای تحریک ایلات شاهسون به

---

۱ حاج میرزا غلام فقهی، روحانی و ملاکی که املاکی در اطراف ارومیه داشت. او از هواداران سیدضیاالدین طباطبایی بود و یکی از اعضای موسس «مجمع نجات اسلام» محسوب می‌شد که در اواخر سال ۱۳۲۰ در هماهنگی با سیدضیا و عوامل مرتبط با سفارت انگلستان در ارومیه تشکیل شد و به دلیل حضور ارتش سرخ در ارومیه مخفیانه فعالیت می‌کرد. او در سال ۱۳۲۳ به همراه تعدادی از رهبران این مجمع توسط ارتش سرخ به تهران تبعید و املاک او بعد از قیام فرقه مصادره شد.

شورش، به میان آنان می‌رود.

مانمی خواهیم در این مورد بیش از این سخن بگوییم. اگر امضاکنندگان تلگراف به راستی افرادی فداکار و صادق بودند، باید در همان جلسه‌ی عمومی، در حضور هزار و پانصد شرکت‌کننده، اعتراض می‌کردند؛ چرا که اگر نه اکثر آنها اما بخش مهمی از ایشان در این جلسه حضور داشتند و تلگرافی هم که در آن جلسه به لندن مخابره شد، بدون اعتراض و به اتفاق آرا تصویب شده بود.

در میان امضاکنندگان تلگراف مخالفین، افرادی دیده می‌شوند که نام ایشان در اسناد هر دو طرف وجود دارد. فردی که خودش با رغبت و رضا اعلامیه‌ی درخواست تشکیل انجمن ایالتی و ولایتی را امضا می‌کند، اگر به شرافتش علاقه‌مند است نباید برخلاف آن کاری می‌کرد.

علاوه بر این در میان امضاها، امضای قاتلان و جانیان هم وجود دارد. «صادق مجتهدی» با دستان خودش سه نفر را به قتل رسانده و نه نفر را شدیدن مجروح کرده است. کسانی که امضای خود را در کنار امضای چنین جانمایی که دستشان به خون مظلومان آلوده است، می‌گذارند، قباح کاری را که انجام داده‌اند درک نمی‌کنند؟

همان طور که در شماره‌ی دیروز گفتیم، ما با شخصیت افراد کاری نداریم. ولی بعضی افراد هستند که نمی‌شود شخصیت آنها را برای مردم افشا نکرد. اگر جماعت بازاری «فقهی» را می‌شناختند قطعاً در دام او نمی‌افتادند.

جوانانی که تلگراف را امضا کرده‌اند، اگر می‌دانستند که امضای آنها به وسیله‌ی عوامل خائن دزدیده و در مقابل پول فروخته می‌شود، حتا نزدیک کسانی که برای تلگراف امضا جمع می‌کردند هم نمی‌شدند. متأسفانه حقیقت این است. ما خواستیم آن را آشکار کنیم و قضاوت را بر عهده‌ی وجدان افرادی طرف می‌گذاریم.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۳۰. چهارشنبه ۲۵ مهر ۱۳۲۴)

## باید فرمان انتخابات را خود مردم صادر کنند

مجلس چهاردهم قانون اساسی را پایمال کرد و بر بنیان محو آزادی با بهانه‌های مضحک، تشکیل شد. خائنانی که اکثریت فعلی [این مجلس] را تشکیل می‌دهند در میان دوراهی [آزادی یا استبداد]، راه ارتجاع و استبداد را انتخاب کردند. وکلای قلابی فعلی مانند روباه از فرصت‌هایی که به دستشان آمد، استفاده کرده و تصمیم گرفتند حق قانونی مردم را از آنها بگیرند. تکلیف ما روشن است. با تمام توان از حقوقمان دفاع و مشروطه را حفظ خواهیم کرد.

بر اساس قانون اساسی، مجلس نمی‌تواند تعطیل شود. ما اجازه نمی‌دهیم مجلس را تعطیل کنند. بنابراین باید در اجلاس عمومی کمیته‌ی مرکزی که در زمانی بسیار نزدیک تشکیل می‌شود، در این مورد مصوبه‌ی جدی تصویب کنیم.

برای آن که بتوانیم آزادی‌ای را که مردم آذربایجان به دست آورده‌اند، حفظ کنیم، اجازه نخواهیم داد قوانین مشروطه را که با خون سرخ جوانان نوشته شده است، نابود کنند. تمامی آزادیخواهان ایران چشم‌امیدشان به آذربایجان است. همه‌ی دموکرات‌های ایران منتظر کارهای ما هستند. فرقه‌ی ما اجازه نخواهد داد این امیدها بر باد رود، ما به این موضوع از اعماق قلبمان ایمان داریم. فرقه باید با شجاعتی مردانه پاسخ ضربه‌های خائنانه‌ی مجلس ارتجاعی را بدهد. مردم ما می‌خواهند انتخابات مجلس به فوریت برگزار شود. فرقه باید این قدم بزرگ را بردارد.

حق را نمی‌دهند، حق را باید گرفت و حفظ کرد. برای آن که مردم ما قادر شوند حقشان را بگیرند و آن را حفظ کنند، فرقه باید به سرعت تصمیمی جدی بگیرد و آن را اجرا کند. بگذار مرتجعان تهران تکلیف خودشان را بدانند. آنان قانون را از بین برده و مشروطه را کلن تعطیل کردند. بنابراین نمی‌توانند به کارهایی که ما در راه تجدید حیات آزادی و مشروطه انجام می‌دهیم، اعتراض کنند.

فرمان انتخابات را خود مردم باید صادر کنند. تهران خودش این راه را پیش پای ما قرار داده است. عناصر خائنی هم که با این موضوع مخالفت می‌کنند باید تکلیف خودشان را بدانند. این موضوع نه تنها برای آذربایجانی‌ها، بلکه برای همه‌ی مردم ایران حکم مرگ و زندگی را دارد. حقه‌بازهایی که به زور پول و حيله و نیرنگ به میدان آمده بودند، از تحقق آرمان‌های مردم شدیدن عذاب خواهند کشید.

آزادی قربانی طلب می‌کند. ما آماده‌ییم این قربانی‌ها را تقدیم کنیم. ارتجاع تشنه‌ی خونریزی است. ولی آزادیخواهان نباید بگذارند به این هدف دست یابد و [باید] آرزوهایش را بر باد دهند. ما باید انتخابات را آغاز و آن را به گونه‌ی دموکراتیک و بی‌طرفانه برگزار کنیم. بگذار مرتجعان تهران نمایندگانی را که از طرف مردم ما انتخاب می‌شوند، قبول نکنند. آن وقت تکلیف ما هم روشن می‌شود. ما امیدواریم این کار در دیگر نقاط ایران هم انجام شود. ولی می‌بینیم مانند همیشه، برداشتن قدم اول باز هم بر عهده‌ی آذربایجان گذاشته شده است. مسئله‌ی نیست، این کار پرافتخار را هم ما آغاز خواهیم کرد.

تکرار می‌کنم باید کنفرانس‌های فرقه که در محلات جریان دارد، به سرعت خاتمه یابد و اعضای کمیته‌ها که از روستاها و شهرها آمده‌اند و رهبران مسئول فرقه این تصمیم مهم را درک کرده و خودشان را آماده‌ی اجرای آن کنند.

علاوه بر این اعضای فرقه در برابر انجام وظیفه‌ی بزرگ آشکار کردن خیانت مجلس با تمام توان و آماده‌سازی افکار عمومی برای مبارزه در راه آزادی، قرار دارند. بگذار عناصر خائنی که با پول سیدضیا و توطئه‌ی بیگانگان به میدان آمده‌اند، ماسک‌هایشان را برداشته و شخصیت حقیقی خودشان را آشکار کنند. مردم توانایی مجازات چنین عناصر خائنی را دارند. مرتجعان و دشمنان آزادی‌امیدی به نجات نداشته باشند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۳۳. یکشنبه ۲۹ مهر ۱۳۲۴)

## صدر سقوط کرد

خبر سقوط کابینه‌ی صدر را رادیوها پخش کردند. این کهنه‌گرگ در پایان صدارتش یک ویرانه‌ی بزرگ از خود بر جای گذاشت. رؤسای کابینه‌های پوسیده و عقب مانده‌یی که پس از شهر یور [بیست] روی کار آمدند، همه همین مسیر را پیمودند. آنان هر کدامشان برای محو آزادی، از خود یادگاری به جای گذاشته‌اند و می‌توانند به انجام کاری که تاریخ را لکه‌دار کرده است، افتخار کنند!! اینک مروری بر مطبوعات تهران نشان می‌دهد که دو نفر بخت نخست وزیر شدن را دارند. یکی از اینها حکیم‌الملک است که پیر و از کار افتاده شده و گوشش ناشنوا است و دیگری نیز قوام‌السلطنه است که تنها چند سال از حکیم‌الملک کوچک‌تر است.

در مورد شخصیت نخست‌وزیر صحبت نمی‌کنیم. از نظر ما شخصیت صدرالاشرف، حکیم‌الملک و قوام‌السلطنه یکی است و اساسن از یک سرچشمه آب می‌خورند. ما گذشته‌ی این افراد معلوم‌الحال را به خوبی می‌شناسیم. اینان هیچ‌گاه به فکر برداشتن حتی یک قدم در راه سعادت ملت ایران نبوده‌اند و در تاریخ زندگی هر کدامشان لکه‌های خونین بزرگی وجود دارد.

اینک قوام‌السلطنه و یا حکیم‌الملک را به این دلیل بر سر کار می‌آورند که نقشه‌های خائنه‌یی را که دارند طرح کنند، لاپوشانی کنند و آزادیخواهان را اغفال نمایند. نیرنگ‌های اینان فوق‌العاده دقیق و استادانه است. اول یک قدم بزرگ به سوی ارتجاع برمی‌دارند، سپس برای تجدید قوا در ظاهر کمی هم عقب‌نشینی می‌کنند.

تا زمانی که موفق نشده بودند موضوع نفت را به آن صورت در مجلس مطرح کنند، با تمام توان از ساعد دفاع و تلاش می‌کردند او را بر سر کار نگاه دارند. هنگامی که مسئله آن طور که می‌دانیم تمام شد، «سهام‌السلطان بیات» را که به بی‌حالی، سستی و مهملی معروف است، بر سر کار آوردند و

به وسیله‌ی او موفق شدند سیاست انحصارطلبانه‌ی‌ی‌ را که در پیش گرفته بودند، لاپوشانی کنند. روی کار آمدن صدر هم مانند روی کار آمدن ساعد بود. باید پیش از رفتن متفقین عده‌ی‌ی‌ را راضی می‌کردند و مزاحمانی!! را که در برابر ارتجاع قد علم کرده بودند، از بین می‌بردند. وجود احزاب سیاسی و جمعیت‌های ملی که از آزادی موقتی زمان جنگ استفاده کرده و روز به روز به قدرتشان می‌افزودند، اندام آنان را به لرزه انداخته بود. با حضور متفقین برای آنان میسر نبود که جلوی این خطر را بگیرند.

آنان به خوبی می‌دانستند که اگر تحت این شرایط انتخابات برگزار شود، آزادیخواهان خواهند توانست موقعیت خوبی در مجلس به دست آورند. آنان ضرب‌شست و رشادت فراکسیون توده که بیش از هشت نفر نبودند را دیده بودند. بنابراین با تمام نیرو به صدر رسمیت بخشیدند و از وحشتی که او در خارج از مجلس ایجاد کرده بود، استفاده کرده و انتخابات را تا زمانی که می‌خواستند، عقب انداختند. امروز نیز به فکر تشکیل یک کابینه‌ی‌ی‌ مجلل که خاطر ایشان را از هر جهت آسوده گرداند، افتاده‌اند.

این کابینه از هر کسی که تشکیل شده باشد، نمی‌تواند کاری بیش از آنچه کابینه‌ی‌ی‌ بیات کرد، انجام دهد. از طرف دیگر در سیاست ایران آرام آرام وجود فرقه‌ی‌ی‌ ما و شعارهای عملی و جدی‌ای که پیگیری می‌کند، یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار به حساب می‌آید.

به گفته‌ی‌ی‌ پدرانمان بازی در آوردن خرس به خاطر یک گردو است. تهران تلاش می‌کند با مطرح کردن نامزدهایی چون حکیم‌الملک و قوام‌السلطنه به ما گردو نشان دهد. آن طور که شنیده‌ی‌ی‌یم در فکر دعوت بعضی افراد به کابینه هستند که زبان روسی می‌دانند و به این وسیله می‌خواهند خودشان را در چشم دوایر دیپلماتیک شوروی طرفدار یک سیاست پیشرو نشان دهند، ولی نمی‌توانند دم خروس را پنهان کنند.

در حالی که سیدضیا در مجلس سخنانی گفت که هیتلر و موسولینی جرأت نداشتند بگویند، اکثریت مجلس حتا به او اعتراض کوچکی هم نکرد. رییس دولت مورد اعتماد مجلسی که لیدرش آشکارا می‌گوید: «من برای سرنگونی رژیم باروسیه قرارداد بستم.» هر که می‌خواهد باشد، نمی‌تواند یک سیاست بیطرفانه داشته باشد. همه‌ی‌ی‌ اینها بازی و فریبکاری است. تنها زمانی در ایران یک حکومت ملی به وجود خواهد آمد که انجمن‌های ایالتی و ولایتی ایجاد شوند و مردم

بتوانند بدون آن که منتظر او امر تهران باشند، نمایندگان خود را انتخاب کرده و در مهلت قانونی مجلس را تأسیس کنند.

ما صراحت را می‌ستاییم. ستایش آشکار حقیقت حتا در برابر مرگ از خصوصیات آزادیخواهان آذربایجان است. در این راه امتحان‌هایی هم داده‌ایم.

امروز در ایران حکومتی ملی وجود ندارد. مجلس شورا هم یک نهاد ملی نیست. ایالت‌های جنوبی در دست بیگانگان است. تهران نیز در ظاهر با پول شاه اموراتش را می‌چرخاند ولی در حقیقت بازیچه‌ی بیگانگان شده است. روزی که ارتش سرخ پایش را از مرز بیرون بگذارد، ایالت‌های شمالی هم با زور سلاح وضعیتی مشابه پیدا خواهند کرد، جهنمی که ژاندارم‌ها از حالا در روستاهای آذربایجان برپا کرده‌اند برای اثبات این حرف کافی است. اگر کارها این طور پیش رود آینده‌ی مملکت، سیاه و وهمناک خواهد بود.

ارتجاع از آبرویش چشم پوشیده و آماده‌ی یک حمله‌ی بیرحمانه می‌شود. تلگراف‌های «آهی»<sup>۱</sup> و «تقی‌زاده»<sup>۲</sup> نشان می‌دهد که در پایتخت متفقان بزرگمان ترس از چنین مسئله‌ی به وضوح احساس می‌شود. ولی این چاره‌ی درد نیست. مردم باید خودشان فکری به حال خود کنند و درد خودشان را درمان نمایند.

قوام‌السلطنه‌ها و حکیم‌الملک‌ها امتحانشان را پس داده‌اند. نمی‌شود به آنان امیدوار بود و فرصت‌های با ارزش را از دست داد. تاریخ در حال تکرار است. ارتجاع تهران برای سرکوب انقلاب گیلان از نفوذ و وجهه‌ی ملی مرحوم مشیرالدوله<sup>۳</sup> استفاده کرد. آزادیخواه کبیر شیخ محمد خیابانی را به دست حاج مخبرالسلطنه که تظاهر به آزادیخواهی و دموکرات بودن، می‌کرد، شهید کردند. مردم ما باید همان راهی را بروند که سردار ملی پیش از رفتن به تهران می‌پیمود و باید او را سرمشق

۱ مجید آهی وزیر دادگستری دولت فروغی بعد از شهریور ۲۰ که در زمان نگاشتن این مقاله سفیر ایران در مسکو بود.

۲ سیدحسن تقی‌زاده در زمان نگاشتن مقاله سفیر ایران در لندن بود.

۳ حسن پیرنیا ملقب به مشیرالدوله از رجال سیاسی اصلاح طلب عصر قاجار بود که در دوران حکومت قاجاریه و به ویژه در سال‌های بحرانی این حکومت بارها رییس دولت شد. مشیرالدوله ضمن این که با معوق گذاشتن اجرای قرارداد ۱۹۱۹ و احاله‌ی آن به تصمیم مجلس توانست حمایت مخالفان قرارداد را جلب کند، تلاش کرد از طریق مذاکره به قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و جنبش جنگل در شمال ایران پایان دهد. در عین حال او با انتصاب حاج مخبرالسلطنه، که به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ معروف بود، به حکمرانی تبریز او را به همراه فوج‌های قزاق به آذربایجان گسیل کرد و خیابانی در نتیجه‌ی اعتماد به مخبرالسلطنه و مشیرالدوله با مقاومت اندکی شکست خورد و کشته شد. هم‌چنین مشیرالدوله ضمن تلاش برای شکاف انداختن در جنبش جنگل و جدا کردن میرزا کوچک خان از نیروهای رادیکال و جناح کمونیستی جنبش و نیز تلاش موفقیت‌آمیز برای قطع حمایت دولت شوروی از جنبش جنگل، دسته‌های ژاندارم و قزاق را برای سرکوب جنبش به گیلان و مازندران اعزام کرد.



خود قرار دهند.

تسلیم، نام دیگر نابودی است. ما باید حق مان را با نیروی ملت خودمان به دست آوریم. تلگراف‌های خائنه‌یی که به وسیله‌ی دلالان بازاری فرستاده می‌شود، نمی‌تواند ما را از راهی که در پیش گرفته‌ایم، منحرف کند. آتش‌هایی که ژاندارم‌ها در روستاها برمی‌افروزند به غیر از تحریک حس انتقام‌جویی دهقانان هیچ ثمره‌یی برای خائنان نخواهد داشت. صبر خلق به پایان رسیده است.

دست‌های خائنی که به سوی مشعل آزادی دراز می‌شوند، بریده خواهند شد. مردم پهلوانان دروغینی را که از پشت به آزادی خنجر می‌زنند به صورت بی‌رحمانه‌یی مجازات خواهند کرد. دشمنان ما با رفتارهایی که شایسته‌ی پست‌تر از خودشان است، روز انتقام ملت را نزدیک می‌کنند. ما انکار نمی‌کنیم که به عشق انتقام زندگی می‌کنیم.

اشتباه نشود، صحبت در مورد انتقام شخصی نیست. ما با کسی دشمنی و عداوت شخصی نداریم و اتفاقن در مورد مسائل شخصی طرفدار عفو و اغماض هستیم، ولی نمی‌شود از انتقام مردم صرف نظر کرد. مادریکی از شماره‌های گذشته گفته بودیم: «اگر تهران راه ارتجاع را در پیش بگیرد، خدا حافظ! ما به سوی آزادی خواهیم رفت.» در شماره‌ی امروزمان این گفته را تکمیل می‌کنیم.

اگر مستبدان تهران و تبریز که تلاش می‌کنند مردم را در اسارت نگاه دارند، راه اختناق را در پیش گیرند و مردم را به چنین مسیری هدایت کنند، خلق از آنان انتقام خواهد گرفت. این انتقام بسیار شدید خواهد بود. خائنان چهل سال تمام آزادی ما را حراج کرده و با سرنوشت مردم ما بازی کرده‌اند. باید انتقام چهل ساله‌ی خون‌های ریخته، خانواده‌های از هم پاشیده و زحمت‌کشان گرسنه مانده‌ی روستاها و شهرها را از خائنان گرفت.

عناصر خائن، منفعت‌پرست و دروغ‌گو که می‌گویند: «من همه‌ی ثروتم را در راه تحدید آزادی صرف خواهم کرد.» بدانند که خلق آذربایجان تا زمانی که یک قطره خون هم در بدن داشته باشد از راهی که انتخاب کرده است باز نخواهد گشت و ثروت ایشان را تبدیل به سرب کرده و بر سرشان خواهد کوبید.

ما اشتباه مرحوم خیابانی را تکرار نخواهیم کرد. برای خائنان پاسخ دیگری به جز مرگ نخواهیم

داشت. مردم برای گرفتن حقشان از قربانی دادن نمی‌هراسند. ملتی که حاضر نباشد قربانی بدهد لیاقت آزادزیستن را ندارد.

تهران هم دلش را به تلگراف پنج - شش خائن خود فروخته خوش نکند. ما برای عملی کردن آرمانمان به موضوعات کوچکی چون تعویض کابینه‌ها اهمیت نمی‌دهیم و روی حرف‌های خائنان حساب باز نخواهیم کرد.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۳۶. چهارشنبه ۲ آبان ۱۳۲۴)

## شعارهای دوره‌ی دوم

شعار امروز ما تشکیل سریع انجمن‌ها و برگزاری سریع انتخابات مجلس پانزدهم است. این یک حرکت بزرگ سیاسی است. این کار می‌تواند فرقه‌ی ما را به مردم نزدیک‌تر و آن را در مقام حقیقی‌اش یعنی رهبری مردم تثبیت کند.

هیچ حزب سیاسی نمی‌تواند تنها به پشتوانه‌ی اعضای خودش به خواسته‌هایش برسد. بیش از پیش با کارهای مردم درگیر شدن، به دست آوردن درک عمیق‌تری از آرمان‌های مردم و تلاش برای عملی ساختن آنان، حزب را به مردم نزدیک‌تر می‌کند و حزب می‌تواند از قدرت شکست‌ناپذیر مردم بیشتر استفاده کند. ما از فعالان فرقه می‌خواهیم، در دوره‌ی دوم چنین کنند.

هر چه کوتاه‌تر سخن بگوییم بهتر است، از اولین وظایفی که در دوره‌ی دوم بر عهده‌ی ما قرار دارند اول: مستحکم کردن رده‌های پایین تشکیلات یعنی حوزه‌ها و کمیته‌های حومه در همه جا. دوم: فهماندن معنای انجمن‌ها و انتخابات مجلس به مردم به وسیله‌ی میتینگ‌های بزرگ و کنفرانس‌های وسیع و آماده کردن آنان برای مبارزه در این راه. در یک کلام دوره‌ی سازماندهی خاتمه یافته و دوره‌ی تبلیغات و عمل آغاز شده است. از امروز فرقه در راه کسب قدرت سیاسی مبارزه می‌کند. قدرت سیاسی در سایه‌ی قدرت انجمن‌ها و انتخاب شدن اشخاص دموکرات و آزادیخواه به نمایندگی مجلس به دست می‌آید. این را هیچ یک از اعضای فرقه نباید فراموش کنند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۵۱. یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۲۴)

## گردهم آیی های بزرگ مردمی

در شهرهایمان برای بحث درباره‌ی تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و آغاز انتخابات مجلس، گردهم آیی های بزرگ مردمی تشکیل شده است. نظارت بر این جلسات را تشکیلات فرقه بر عهده دارد که از میان مردم برای هدایت این نهضت برآمده است. طبق اطلاعاتی که به دست آورده‌ایم چنین جلساتی در قصبات و دهستان‌ها هم تشکیل شده است. با این کار مردم آذربایجان ثابت کردند که ملتی پویا هستند. پس از تشکیل فرقه مأموران جاهل و نادان حکومت تهران برای بریدن پرو بال این نیرو در روستاها به تدابیری وحشیانه و تحقیر انسان‌ها دست یازیدند. خوشبختانه اقدامات آنها به نفع فرقه تمام شده است، اهالی روستاها را به ما نزدیک می‌کند و به این وسیله فرقه‌ی ما به سرعت در روستاها ریشه می‌دواند.

درست است که صدها سال زحمتکشان روستایی برای گریز از ظلم ژاندام‌ها اجبارن در کوهستان‌ها زندگی می‌کردند. درست است که ما نتوانسته‌ایم به روستاییانی که با اهل و عیالشان به فرقه پناهنده شده‌اند، کمک زیادی بکنیم، ولی روستاییان فهمیده‌اند که فلاکت و بدبختی آنان موقتی است و اگر انجمن‌های ایالتی و ولایتی به وجود بیایند، می‌توانند به چنین جنایت‌هایی در مدت زمانی اندک خاتمه دهند. به همین دلیل است که روستاییان هم با تمام نیرو خواهان انجام این کار در اسرع وقت هستند.

ما می‌دانیم که نیروهای ارتجاعی‌ای که مردم ما را در اسارت نگاه داشته‌اند، با همه‌ی توانشان از تلاش برای جلوگیری از پیوستن مردم به یک تشکیلات ملی فروگذار نخواهند کرد. ولی در سایه‌ی گام‌های صحیح و متین فرقه آرزوهای آنان بر باد خواهد رفت و امیدشان به یأس بدل خواهد شد. اینک در سرتاسر آذربایجان دو جریان وجود دارد، یکی مأموران دولت که می‌خواهند مردم را منکوب و محدود و مال و مکنت کسب کنند و دیگری نیروهای ملی که برای عملی کردن اصول

آزادی و دموکراسی تلاش می‌کنند. جریان اول چون بر ظلم و بیدادگری استوار است روزبه‌روز ضعیف‌تر و از میدان خارج می‌شود و دومی در نتیجه‌ی مبارزه‌ی قهرمانانه‌اش برای تأمین سعادت و خوشبختی انسان‌ها، قدرت کسب کرده، پیش می‌رود و با گرد آوردن مردم بر محور خویش بنای قدرت ملی‌ای را که در پیش است، مستحکم‌تر می‌کند. زمان اجرای شعارهایی که حرکت کبیر ملی، پیش از این برای تأمین آزادی مطرح کرده بود، فرارسیده است. اینک گوشی برای شنیدن تهمت‌ها و افتراهای پیشین وجود ندارد. دو ماه و نیم فعالیت جدی چهره‌ی اتهام‌زنندگان را آشکار و اثبات کرده، راهی که فرقه برگزیده، راه درستی است.

اینک همه می‌دانند که فرقه‌ی دموکرات برخلاف آنچه دشمنان می‌گویند به نفع استقلال و تمامیت ارضی ایران تلاش می‌کند. اینک دوست و دشمن فهمیده‌اند که مفهوم خودمختاری ملی، تجزیه نیست. هیچ‌کس خواهان جدایی آذربایجان از ایران نبوده است. کسی نمی‌خواهد میهنش را به بیگانگان بفروشد. این حرف‌ها تهمت‌های خائنانه‌ی است که از جانب مرتجعان برای تحدید آزادی مطرح می‌شود.

بسیار ساده و طبیعی است که خلق آذربایجان می‌خواهد امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌اش را، خودش اداره کند. مردم آذربایجان با زور بازوی شان برای گشودن راه‌های تکامل و ترقی خودشان تلاش می‌کنند.

هدف میتینگ‌ها، گردهم‌آیی‌ها و اجتماعاتی که سرتاسر آذربایجان را فرا گرفته نیز همین است. تا به امروز درباره‌ی آزادی، برابری و دموکراسی سخنان لذت‌بخش بسیاری گفته و وعده‌های شیرین زیادی داده شده بود. مردم دیگر نمی‌توانند حرافی‌ها را باور کنند. آنان حق دارند که عمل بخواهند. تا به امروز احزابی که با نام‌های گوناگون پدید آمده بودند، نتوانسته‌اند کار عملی به مردم نشان دهند. فرقه‌ی مامی خواهد این شعارها را عملی کند، هدف میتینگ‌ها نیز همین است.

مردم آشکارا خواهان تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی هستند و برای جلوگیری از پایمال شدن قانون اساسی، برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم را طلب می‌کنند و از فرقه انتظار دارند که هدایت این امور را بر عهده بگیرد. معنای تداوم میتینگ‌ها و دمونستراسیون‌های امروز آذربایجان، این است.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۵۴. چهارشنبه ۲۳ آبان ۱۳۲۴)

## درباره‌ی مذاکرات انجام شده با نماینده‌ی حکومت مرکزی

حکومت تهران ملغمه‌ی عجیبی است. از یک طرف برای حل مسئله یک مأمور عالیرتبه را به شهرمان می‌فرستد و مذاکره با هیأت نمایندگان ما را رسمن آغاز می‌کند و از طرف دیگر در مجلس و مطبوعات علیه حرکت ملی ما هیاهوی شدیدی به راه انداخته و دست استمداد به سوی دول بیگانه دراز کرده است و با استمداد از بیگانگان حق حاکمیت مردم ایران را مختل می‌کند.

ما به آقای بیات، نماینده‌ی دولت مرکزی، آشکارا مصوبات خلل ناپذیر و اعلامیه‌یی که مجلس مؤسسان ملی ما که در سایه‌ی عزم و اراده‌ی ملتمان پدید آمده، به سرتاسر جهان فرستاده را شرح دادیم و گفتیم: زمانی که ما خودمختاری داشته باشیم می‌توانیم مذاکره با نماینده‌ی دولت را آغاز و حدود ارتباطی را که با مرکز خواهیم داشت، تعیین کنیم. تا این مسئله‌ی اساسی مورد قبول قرار نگیرد مذاکرات و صحبت‌ها فایده‌یی نخواهد داشت.

آقای بیات شخص به حقوق ما معترف بود و با وجود آن که پرنسیب و اصول فکری ما را صحیح می‌دانست، نتوانست در مورد آن سخن روشنی بگوید. او می‌خواست با حرف، هدف ما را عوض کند و عنوان خودمختاری را از بین ببرد. صحبت‌های او قطع صدای وجدانش نبود، بلکه مانند هر انسانی که اختیارات محدودی دارد و دست و پایش بسته است کوشش می‌کرد، ولی درجا می‌زد و برای تلف کردن وقت در مورد جزئیات، مباحثات طولانی انجام می‌داد.

در نهایت نمایندگانمان وضعیت را همان گونه که هست به او نشان دادند و برای اینکه به او بفهمانند ملت می‌تواند حق خودش را بگیرد و در این راه با تمام وجودش وارد مبارزه شده است،

گفتند: «مردم چونان یک تن واحد به پا خاسته، حکومت ملی خود را تشکیل داده و سرنوشت خودشان را در اختیار گرفته‌اند. همه‌ی مردم پشتیبان حکومت ملی (هیأت ملی) هستند که از سوی کنگره‌ی ملی (مجلس مؤسسان) تشکیل شده است. امروز صبح مجلس ملی افتتاح خواهد شد و حکومت قانونی و رسمی ما تشکیل خواهد گردید و مشروط به آن که از ایران جدا نشود، اداره‌ی امور داخلی آذربایجان را آغاز خواهد کرد. این موضوع در زمان لازم به تهران اطلاع داده شده بود. اما حکومت تهران با وقت تلف کردن، به فکر لاپوشانی این موضوع است. این سیاست احمقانه‌ی است، اگر حکومت مرکزی دستی را که ما به سویس دراز کرده‌ییم پس بزند، بعد از این دیگر دستی دراز نخواهد شد و این هم به عنوان یکی از خیانت‌های بزرگ و اساسی حکومت مرکزی ثبت خواهد گردید. آذربایجان استعداد و لیاقت خود را نشان داده، در مدتی اندک فرقه‌ی بزرگ و حکومتی مطمئن پدید آورده و می‌تواند از آن پاسداری کند.

بالاخره مذاکرات بدون آن که به نتیجه‌ی مشخصی برسد، خاتمه یافت و ثابت شد که در حقیقت دولت، آقای بیات را نه برای حل این مسئله که برای بستن چشم‌های مردم و تیره کردن اوضاع به آذربایجان اعزام کرده بود.

حسن نیت آقای بیات و تمایل ایشان به انجام چنین کارهایی برای وی جز تأسفی تلخ، نتیجه‌ی در بر نداشت. چرا که آب از سر چشمه گل آلود است. «فهیمی»<sup>۱</sup> و امثال او می‌خواستند چون همیشه در این شطرنج هم، به دست این مهره برنده شوند.

بیات کسی نبود که در بازی مهارت نداشته باشد، ولی کیشی که طرفین پیش از شروع بازی اعلام کرده بودند، میدان بازی او را تنگ کرده و وادارش نموده بود برای نجات از مات شدن به پات شدن راضی شود. یک شطرنج باز می‌داند که در شطرنج، پات یعنی شانه خالی کردن. حکومت مرکزی بازی را باخت.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۷۵. دوشنبه ۱۹ آذر ۱۳۲۴)

۱ خلیل فهیمی ملقب به فهیم الملک یکی از استادان آذربایجان پیش از حکومت فرقه‌ی دموکرات بود. وی جمعیت آذربایجان را که در آن افرادی چون میرزا علی شیبستری (که بعدها از رهبران بلندپایه‌ی فرقه شد) فعال بودند، متلاشی کرد و برای مقابله با شاخه‌ی حزب توده در تبریز و دیگر نواحی آذربایجان، اتحادیه‌های کارگری قلابی می‌ساخت و اشرار و راهزنانی نظیر، جمشیدخان اسفندیاری، سردار نصرالله یورتچی، امیرجعفر اصلانی، منصور اصلانی و حسین بیدقی را مسلح می‌کرد تا دهقانان عضو حزب توده را غارت کنند و به قتل رسانند.



## باید بازار تجاری پیدا کنیم

مرتجعان تهران که در میدان سیاست مغلوب شده‌اند، اینک نغمه‌ی تازه ساز کرده‌اند و می‌خواهند روحیه‌ی مردم را با ایجاد بحران اقتصادی، ضعیف کنند. بنابراین تلاش می‌کنند ثروت ما را به شیوه‌های گوناگون به تهران ببرند. حکومت ملی چون در هر کاری از روی نقشه و محاسبات دقیق حرکت می‌کند، در این جبهه هم متانتش را از دست نداده و با خونسردی قدم به پیش می‌گذارد. این را باید همه یک بار برای همیشه بدانند که مشکلات موقتی، ما را از راهی که در پیش گرفته‌ایم باز نخواهد داشت. ما از مشکلات و سختی‌ها نمی‌هراسیم و به خوبی می‌دانیم که هیچ‌کاری بدون رنج انجام نمی‌شود و هیچ ملتی بدون تحمل زحمات و مشقات به سعادت نرسیده است. بدبختی بزرگ یک ملت آن است که در برابر مشکلات دست و پای خودش را گم کند و از اندیشیدن تدبیری برای حل مشکلات ناتوان باشد. دولت ملی و فرقه‌ی ما هم همواره مشکلات را در نظر داشته و نشان داده است که می‌تواند با سینه‌ی فراخ به سوی خطرات برود و برای رفع آنها تدابیر جدی بیاندیشد.

البته بحران اقتصادی و مالی بسیار سخت و سنگین است. اما موفق خواهیم شد در سایه‌ی جدیت فرقه و اراده‌ی دولت آن را هم از بین ببریم.

عجالتن ما به سیاست‌های اقتصادی تهران با تدابیر بسیار خشنی پاسخ می‌گوییم و حتا اگر لازم باشد تمامی مرزها را خواهیم بست و اجازه نخواهیم داد حتا یک دینار کالا [از آذربایجان] خارج شود. بگذار مرتجعان تهران و خائنانی که سرمایه‌ی آذربایجان را به تهران می‌برند، تکلیف خودشان را بفهمند، دندان طمع‌شان را بکشند و سر جای خود بنشینند. برای توسعه‌ی تجارت و رونق بازار، دولت ملی با تمام توان تلاش کرده و خواهد کرد. مخصوصن برای تقاضای مالکان

و تجار در مورد یافتن بازارهای خارجی، دولت اهمیت بسیاری قائل است. برای انجام این تقاضا باید با جدیت تلاش کرد. امروز آذربایجان می‌تواند خیر و شر خودش را تشخیص دهد. آذربایجان یک حکومت ملی، مجلس ملی و فرقه‌ی ملی و در یک جمله یک مرکز ثقل و رهبری فهمیده دارد، نمی‌شود آن را به زور از میدان بیرون یا با کلاهبرداری‌های اقتصادی و مالی مجبور به تسلیم کرد. ما با در نظر گرفتن تقاضای مالکان و تجار نه تنها منافع اینان بلکه منافع مردم را در نظر می‌گیریم. به این دلیل که رکود تجارت می‌تواند مسبب از پافشاری مردم شود.

اگر دولت موفق شود بازارهای خارجی پیدا کند و با دول همسایه قراردادهای تجاری ببندد نه تنها برای شهری‌ها بلکه برای روستاییان هم بسیار مفید خواهد بود.

ما باید همان‌طور که در سیاست از پنجه‌ی قهار ارتجاع تهران خلاص شده‌ایم، در اقتصاد و تجارت هم از اسارت رها شویم و احتیاجات مالی خودمان را تأمین کنیم. نمی‌شود در انجام این کار حتایک آن غفلت کرد. میهنمان غنی ولی ملتمان فقیر است. باید ملتمان آماده‌ی فداکاری‌های بزرگی برای رفع این نقصان عظیم باشند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۰۱. سه‌شنبه ۲۵ دی ۱۳۲۴)

## مرگ را می‌پذیریم ولی عقب‌نشینی را هرگز

آزادبخوانان تهران که از درک معنای حقیقی قدم بزرگی که خلق ما در راه آزادی برداشته است، عاجزند، به عقیده‌ی خودشان در دو مسئله‌ی اساسی به ما ایرادات بزرگی می‌گیرند. یکی از اینها تأکید بر زبان آذربایجان و دومی تأکید بر ملیت آذربایجانی‌ها است.

ما این ایراد را از همه‌ی فارس‌های متعصب که خودشان را آزادیخواه می‌دانند، شنیده‌ایم و پاسخمان نیز بسیار ساده بوده است. آذربایجانی‌ها فارس نیستند و اکثریت آذربایجانی‌ها زبان فارسی را نمی‌فهمند، هیچ‌کس نتوانسته و نخواهد توانست به زور این زبان را به آذربایجانی‌ها تحمیل کند.

در آذربایجان خانگی پیدا نمی‌شود که ساکنان آن آذربایجانی باشند، اما به صحبت با زبان دیگری غیر از زبان آذربایجان رغبت نشان دهند. مرحوم حاج امام‌جمعه‌ی خوئی پس از چهل سال زندگی در تهران نتوانسته بود تکیه کلام خودش «پی او غلان» [هی پسر] را ترک کند و به جای آن یک کلمه‌ی مناسب فارسی به کار برد. این موضوع در تهران به ضرب‌المثل بدل گشته است. در خود تهران بیش از صد هزار نفر وضعیتی مشابه حاج امام‌جمعه دارند و همه‌ی اینان در بین خودشان ترجیح می‌دهند به زبان آذربایجان صحبت کنند و از تکلم به این زبان لذت می‌برند. اگر یک آذربایجانی صد سال هم خارج از آذربایجان بماند از نظر اخلاق، روحیات و طرز تفکر، آذربایجانی است، او میهن خودش، خانه‌ی اجدادی خودش را دوست دارد و از به یاد آوردن آن افتخار می‌کند. باید به آزادیخواهان فارسی که برای آذربایجان دل می‌سوزانند بگوییم: شما اگر بتوانید از منویات درونی آذربایجانی‌هایی که به وحشت انداخته و به تهران کشیده‌اید، آگاه شوید، از دیدن عشق آنها به آذربایجان حیرت‌زده خواهید شد. چرا که شما علاقه‌ی بی‌میهن خود ندارید. آذربایجانی‌ها

همان گونه که از هیچ نظر به شما شباهت ندارند در مورد عشق به وطن نیز شبیه شما نیستند. شما نمی‌توانید آنها را بشناسید. چرا که از احساسات و غرور ملی‌ای که در نهاد ایشان وجود دارد، در شما اثری نیست. درست است که آذربایجانی‌ها تا زمان آغاز نهضت دموکراتیک در مورد ملیت خودشان کم سخن گفته بودند، ولی در عمل همواره خودشان را ملتی مستقل دانسته، مرتجعانی را که دایه‌ی مهربان‌تر از مادر شده‌اند را دروغگو پنداشته و زندگی تحت حاکمیت ایشان را ننگ و عار محسوب کرده‌اند.

بروید در محلات جنوبی و کوچه‌های کارگرنشین تهران عمیقن تحقیق کنید، با وضعیت زحمتکشان و انسان‌های قهرمانی که از گوشه‌گوشه‌ی آذربایجان برای به دست آوردن کفی نان مهاجرت کرده و در این اماکن، با فقر و نداری زندگی می‌کنند، آشنا شوید و بفهمید که چرا ما ایشان را یک ملت که دارای حق اداره‌ی امور خودشان هستند، می‌دانیم.

روزنامه‌ی «کیهان» که در تهران منتشر می‌شود سرمقاله‌ی شماره‌ی ۸۶۳ خودش را تحت عنوان «پیام به پیشه‌وری» خطاب به من نوشته است، من چون نمی‌خواهم خودستایی کنم و برای سخنان مثبتی که در مورد من نوشته‌ی ارزشی قائل نیستم، در این مورد صحبت نمی‌کنم. اصلن مرتجعان، آذربایجانی‌ها را در مقایسه با خودشان نفهم و بی‌ادب می‌دانند و حتا از این که روی آنان اسم‌هایی می‌گذارند که شایسته‌ی خودشان است، خجالت نمی‌کشند. آقای که در کیهان مقاله نوشته است هم با همین خیال می‌خواسته زیر بغل من هندوانه بگذارد.

بگذار ریاکاری و دورویی برای تهرانی‌ها بماند. ما صریح سخن می‌گوییم و حيله‌گری‌های آنان نمی‌تواند ما را به اشتباه بیاندازد. پیام فرستادن برای پیشه‌وری فایده‌ی ندارد. نهضت بزرگی را که در آذربایجان به وجود آمده پیشه‌وری ایجاد نکرده، این نهضت در اثر غریورسایی به وجود آمده که از اعماق روح و جان مردم برخاسته است. پیشه‌وری و هم‌زمان او نیز چون مردم را دوست دارند و سعادت آنها را آرزو مندند، نمی‌توانستند تنها نظاره‌گر این نهضت باشند. پیشه‌وری یک روزنامه‌نگار ساده است. ولی او همواره از کسانی بوده که چون اندیشه‌اش را از مردم گرفته، احتیاجات آنان را می‌فهمد و دردهایشان را می‌شناسد و سعادت مردم را هدف خود می‌داند.

اشتباه آقای «نوشاد» نویسنده‌ی روزنامه‌ی کیهان در این است که او علل پیوستن پیشه‌وری را به نهضت آزادیخواهی ملی آذربایجان در خسارت‌هایی که مرتجعان در طول مبارزه به او زده‌اند یا

در خیانت‌هایی که مرتجعان در مورد او روا داشته‌اند، جستجو می‌کند. این تحقیر کردن پیشه‌وری است. پیشه‌وری و افرادی که چون او خادم مردمند، احساسات شخصی خود را در مبارزات سیاسی دخالت نمی‌دهند. چنین کاری شایسته‌ی افراد حقیر و جاهل است.

من زندان یازده ساله‌ی پهلوی و اقدامات مسخره و کودکانه‌ی مرتجعان مجلس بر علیه اعتبارنامه‌ام را دیر زمانی است که از یاد برده‌ام، ما امروز مشغول انجام کار بزرگی هستیم، وقتی برای یادآوری گذشته نداریم. حتا در آن روزهای سیاه من با هدف انتقام شخصی زندگی نکرده‌ام و می‌توانم این را با افتخار بنویسم، وجدان من در این مورد راحت و آسوده است. متظاهرين به آزادیخواهی می‌خواهند به مبارزه‌ی ملی خلقمان جنبه‌ی شخصی بدهند و آن را با معیارهای خودشان بسنجند. مبارزه‌ی ما شخصی نیست و قصد گرفتن انتقام شخصی از هیچ‌کس را نداریم. در سیاست نمی‌شود با اندیشه‌ی انتقام مشغول شد. صحبت در مورد اخلاق شخصی پیشه‌وری نیست. ما بعد از خواندن چنین نوشته‌هایی بر روزنامه‌نگاران تهران که بیهوده تلاش می‌کنند ما را تطمیع کنند، خشم می‌گیریم و می‌نویسیم تا روحیه‌ی آنان را تضعیف کنیم.

مثلن کیهان می‌نویسد: «شما اگر از زبان و ملیت آذربایجان صرف نظر کنید می‌توانید تبدیل به یک کوچک‌خان، یک ستارخان، یک خیابانی شوید.» من همواره نام شخصیت‌های بزرگ را با احترام بر زبان آورده‌ام اما هرگز نمی‌خواهم از آنان تقلید کنم. چرا که من برای شهرت تلاش نمی‌کنم، من یک عضو عادی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان هستم و آرزو می‌کنم نهضت مردمان به نام فرقه‌ی ما تمام شود و من هم به نام کبیر فرقه افتخار کنم. از این گذشته پاداشی که تهران به افراد فداکاری چون ستارخان، خیابانی، کوچک‌خان و محمدتقی‌خان [پسیان] داده است، پاداشی نیست که بتوان بر آن غبطه خورد. من ابدن نمی‌توانم فکر کنم که ای کاش مانند «لنین» یا «مصطفی‌کمال» شوم. چرا که شخصیت‌هایی چون «لنین» در هر محیطی پدید نمی‌آیند و «آتاتورک» نیز در شرایط دیگری زاییده شده بود.

«بیایید پایتان را از این دایره‌ی کوچک که دور خودتان کشیده‌اید، بیرون بگذارید و این مرزی را که میان آذربایجان و دیگر نقاط ایران کشیده‌اید، از میان بردارید. تا کوچک‌خان یا ستارخان یا خیابانی، یا لنین و یا آتاتورک شوید.» این را یکی از آزادیخواهان تهران نوشته است. این ثابت می‌کند که آنها افرادی بسیار زبون و عاجزند، به اراده و نیروی خود اعتمادی ندارند و به دنبال یک منجی

خارجی می‌گردند. این بزرگ‌ترین بدبختی یک ملت است. کسانی که دیروز رضاخان را منجی خود می‌دانستند، امروز از پیشه‌وری می‌خواهند که دایره‌ی را که دور خودش کشیده، بشکنند و ایشان را آزاد کند. این بدبختی بزرگی است که ملت‌های بیدار و آگاه از شنیدن آن نفرت دارند. پیشه‌وری نیز از این که در چنین وضعیت مسخره‌ی گرفتار آمده، خجالت می‌کشد.

درست است که پیشه‌وری یکی از ریش‌سفیدان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان محسوب می‌شود و مجلس ملی به او اعتماد کرده و وی را بر صدر حکومت ملی نشانده است، ولی او فرد خودسری نیست. او یک سرباز ساده‌ی فرقه و ملت است. او ابتدا مطابق با دستور مردم و سپس بر اساس آرمان خودش فعالیت می‌کند.

می‌بینیم که ساده‌لوحان هنوز هم قدرت مردم را درک نکرده‌اند. آنان فکر می‌کنند که شهرت پیشه‌وری و یا اعتمادی که مردم به او دارند بر اساس نقشه‌ی که او پیش از این کشیده بود، به وجود آمده است و یا این که نزد او تلاش برای پیشبرد مبارزه جای خود را به تلاش برای برتری خودش داده است.

در اینجا دکاوت و روحیه‌ی متعالی خلق آذربایجان آشکار می‌شود. آذربایجانی‌ها هیچ‌گاه از یک نفر انتظار ندارند نجاتشان دهد و به هیچ‌کس نمی‌گویند: «مرزها را باز کن و برای ما ستارخان و مصطفی‌کمال شو.» ساده‌لوحانی که شرایط را نمی‌فهمند از گفتن چنین حرف‌هایی خجالت نمی‌کشند و حتا جسورانه آن را در سرمقاله‌ی خود هم منتشر می‌کنند. آنها نمی‌خواهند بفهمند که قدرت و نیروی ما از خصوصیات مبارزه‌ی ملی است. آنچه که خلق آذربایجان را متحد و آنها را جذب فرقه‌ی دموکرات کرده است، همان شعارهای ملی است که فرقه مطرح می‌کند.

ما کم به نام ایران سخن نگفته‌ایم. هنوز تلگراف‌های بی‌شماری که حزب توده به تهران ارسال کرده بود، فراموش نشده است. اینها امایی نتیجه بود. تهران نمی‌تواند به ما آزادی بدهد. ما می‌فهمیم که با وجود به دست آوردن این آزادی در آذربایجان، اسارت ملی مردمان به قوت خود باقیست. ما نمی‌توانیم به رنج دادن کودکان هفت ساله‌ی که تازه زبان باز کرده‌اند به وسیله‌ی تدریس زبانی که نمی‌فهمند، نام آزادی نهیم. یک خلق پنج میلیونی را به زور به تابعیت حاکمیت ارتجاعی یک خلق دیگر در آوردن، آزادی نیست. انکار ملیت جماعتی که در طول قرن‌ها قهرمانانه مبارزه کرده است به خاطر خوش آمد سه نفر، شایسته‌ی انسانیت نیست. کسانی که می‌خواهند رنگ

و بوی ملی را از حرکت بزرگی که ما آغاز کرده‌ایم، بگیرند، تلاش می‌کنند که مردمان را خلع سلاح کنند. ماسک‌های آزادیخواهی اینان نمی‌تواند ما را اغفال کند. آزادیخواهان نمی‌توانند خواهان تسلط یک ملت بر ملتی دیگر باشند. نمی‌شود با سخن سرایی آزادیخواه شد. انسان‌های آزادیخواه نباید حقیقت را انکار کنند. حقیقت همان حقوق ملی، زبان ملی، آداب و رسوم ملی، اخلاق ملی، استعداد ملی و تاریخ ملی آذربایجانی‌ها است. آزادیخواهان تهران با انکار ملیت ما دارای روحیه‌ی خشن و مستبد شده‌اند و ثابت کرده‌اند از مرتجعان هم مرتجع‌ترند. مردم آذربایجان قدرت خود را در اتحاد و آزادی ملی نشان داده‌اند. اینک آذربایجان سرزمینی است که خلق قهرمانش لیاقت خود را برای اداره‌ی امورش به سرتاسر جهان اثبات کرده است. تبریز به سیاست‌های خائنانه‌ی مرتجعین توجهی نمی‌کند و از هر جهت از تهران جلوتر است.

امنیت، آسایش، وفای به عهد، ارزانی، مبارزه با بیکاری و تدابیر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، مردم را در آینده روز به روز بیشتر امیدوار خواهد کرد. در قلمرو حکومت تهران اما ناامیدی قطعی و عمیقی حکم می‌راند. ملتی که مأیوس باشد، محکوم به انقراض است. یک ملت انقلابی اما بر مشکلات گوناگون غلبه کرده و زندگی می‌کند و در راه عملی کردن آرمان‌هایش از هیچ فداکاری‌ای دریغ نمی‌کند.

اینک ما هر روز و هر ساعت به پیش می‌رویم. اما تهران تحت سایه‌ی سیاه مرتجعان و حرافانی که تلاش می‌کنند خود را آزادیخواه بنمایانند به سوی فلاکت سقوط می‌کند. ما قسم خورده‌ایم که این مبارزه‌ی ملی را تا آخر ادامه دهیم.

مرگ را می‌پذیریم ولی عقب‌نشینی را هرگز!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۰۹. پنجشنبه ۴ بهمن ۱۳۲۴)



## درباره‌ی مسائل اساسی فرقه و دولت در اجلاس عمومی کمیته‌ی مرکزی

اجلاس پیشین نشست عمومی کمیته‌ی مرکزی تحت چه شرایطی برگزار شد؟

اجلاس پیشین نشست عمومی کمیته‌ی مرکزی در شرایط دشواری تشکیل شده بود. در آن زمان روستاییان و شعب فرقه به وسیله‌ی جلادان ژاندارمری تحت تضيیقات و فشارهای سنگینی بودند. هر روز صدها روستایی از ظلم ژاندارم‌ها فرار کرده، به کمیته‌های فرقه پناه می‌آوردند و کمک و یاری طلب می‌کردند. زندان‌ها با بهانه‌های گوناگون از روستاییان بازداشت شده، لبریز بود. القصه تمامی دستگاه دولت برای منکوب کردن فعالیت‌های ملی ما برپا خاسته بود. حکومت تهران برای منحل کردن تشکیلات فرقه و حذف و از صحنه خارج کردن رهبران آن با تمام قدرتش تلاش می‌کرد و در این راه از هیچ جنایتی روی گردان نبود.

تشکیل دسته‌های فدایی تازه آغاز شده بود. این نیروی ملی که امروز قدرت بزرگی به دست آورده و اندام مرتجعان تهران را به لرزه انداخته است، تازه پامی گرفت. حتی این مسئله آن قدر کوچک و آن قدر ساده بود که ما جرأت نکنیم در اجلاس کمیته‌ی مرکزی در خصوص آن اطلاعات جامعی ارائه بدهیم. بنابراین نشست عمومی پیشین یک نشست تاریخی بود. در این نشست، فرقه حرف قطعی خودش را زد و فرمان حمله به جای دفاع صادر کرد. می‌توانم افتخار کنم که در آن جلسه به پشتوانه‌ی توجه و اعتماد فرقه به نشست عمومی، آغاز دوره‌ی جدید در مبارزه‌ی ملی خودمان را اعلام و برآورده شدن آرمان‌هایمان را آرزو کردم. اگر فراموش نکرده باشید آن روز من به روشنی گفتم که، دوره‌ی دفاع، خیلی وقت پیش گذشته است. اکنون ما به قله‌ی کوه رسیده‌ایم و مقصد و

هدف در مقابل چشمانمان است. نیروهای فدایی مقابله با جنایات بیش از حد ژاندارم‌ها را آغاز کرده بودند و به روستایی اجازه‌ی انتقام گرفتن داده شده بود. آن روز فرقه و خیزش ملی در معرض خطر بزرگی بود. در شهرهای مهم آذربایجان و مناطق نظامی، قوای نظامی تحت امر دولت جنایتکار و ارتجاعی تهران فرمان سرکوب خیزش ما را داشت.

در تبریز، اردبیل، میاندوآب، شاهین دژ و سایر مناطق، قوای ارتش نسبت به ما موضعی خصمانه گرفته بودند. نیروهای سرتیپ درخشانی،<sup>۱</sup> سرهنگ وره‌رام<sup>۲</sup> و سرهنگ زنگنه<sup>۳</sup> مصمم بودند، میهنمان را در دریایی از خون و آتش غرق کنند. در چنین زمانی نشست عمومی کمیته‌ی مرکزی به ما فرمان حمله داد و آغاز مبارزه‌ی ملی برای آزادی را به تمامی اعضای فرقه اعلام کرد. بنابراین در صفوف فرقه فعالیت نظامی آغاز گشت، تمامی اعضای مورد اعتماد تشکیلات مسلح شدند و هسته‌های اولیه و بنیان دسته‌های فدایی تشکیل شد. مطابق تصمیم صریح نشست عمومی کمیته‌ی مرکزی، تمامی خلق خروشیدند، بر پا خاستند و احقاق آرمان‌های ملی‌شان را آغاز کردند.

### تشکیل دسته‌های فدایی

درباره‌ی دسته‌های فدایی متأسفانه تا این زمان بسیار کم شنیده شده است. شرح حال این تشکیلات یکی از پرافتخارترین صفحات تاریخ ملی ما را تشکیل می‌دهد. تشکیلات فداییان در روندی کاملن طبیعی از درون خیزش خلق زاییده شد. در این جریان انکار فداکاری‌های تشکیلات فرقه که به قصد انتقام گرفتن در روستاها به میدان آمده بود، لزومی ندارد. درست است که روستایی به جان آمده از ظلم ژاندارم‌ها برای کم کردن شر او، سلاح به دست برای مبارزه قیام کرده بود، ولی سازمان دهنده‌ی او، رهبری کننده‌ی او و هدایت کننده‌ی او به سوی هدف صحیح، قهرمان‌های تربیت شده در سازمان‌های محلی فرقه‌ی ما بودند.

من اعتراف می‌کنم که در فعالیت‌های فداییان نقصان‌های بزرگی هم بوده است. در بسیاری از مناطق عناصر کثیف و بیگانه اقدام به سوءاستفاده از این نام مقدس کرده‌اند. حتی در بعضی

۱ سرتیپ علی اکبر درخشانی، فرماندهی لشکر سه تبریز که موافقت‌نامه‌ی با پیشه‌وری امضا و مطابق آن پادگان تبریز از مقاومت در برابر قیام فرقه خودداری کرد. او در تهران به همین اتهام محاکمه شد، دو سال و ده ماه به زندان رفت و از ارتش اخراج شد. بعدها در هفت فروردین ۱۳۵۷ به اتهام ارتباط با کا.گ.ب توسط ساواک بازداشت و همان شب در شرایط نامعلومی در زندان درگذشت. اتهام ارتباط او با سرویس اطلاعاتی اتحاد شوروی هرگز ثابت نشد.

۲ سرهنگ کریم وره‌رام رییس ستاد لشکر آذربایجان در دوران قیام فرقه‌ی دموکرات.

۳ سرهنگ احمد زنگنه، فرماندهی تیپ رضاییه در دوران قیام فرقه بود. او بعد از سقوط پادگان «رضاییه» در دادگاه فرقه محکوم به اعدام شد اما در نهایت او را با چند روستایی زندانی هوادار فرقه که پیش از قیام به تهران منتقل شده بودند، معاوضه کردند.

مناطق برای کمک‌رسانی‌های داوطلبانه‌ی اهالی به نیروهای فدایی که شبانه‌روزی خواب و گرسنه بودند؛ غارت انبارها و یا مصادره‌ی موقتی اسب‌های بعضی ارباب‌ها دیده شده است. اما این عمومیت ندارد، در عمومیت فدایی‌ها در بسیاری مواقع در حالی که گرسنه و محتاج بودند، به اموال مردم طمع نکرده‌اند و خودشان را از مال دنیایی نیاز نشان داده‌اند.

در کمیته‌ی فرقه‌ی ما از لیاقت نشان دادن بعضی فدایی‌ها و رفتارهای پاکشان اطلاعاتی وجود دارد که در دیگر مواقع باور کردن آن غیرقابل قبول است. آیا این که فدایی‌های گرسنه و فقیر پول زیادی را که به دست‌شان رسیده است، می‌آورند و به ادارات دولتی تحویل می‌دهند از اتفاق‌های نادر نیست؟

اینک آنچه را که تشکیلات فداییان باید انجام دهد، قید می‌کنیم: امروز در بسیاری جاها دیده می‌شود که رهبران فدایی‌ها در حیطه‌ی وظایف خود عمل نمی‌کنند. پس از آن که حکومت ملی در مدتی اندک آغاز به ایجاد ارتش ملی کند، به فوریت جلوی این اعمال گرفته خواهد شد و این نقصان تأسف‌انگیز نیز رفع خواهد گردید، به همین دلیل برخی از فداییان برای حفظ امنیت و وطنمان عضو تشکیلات نظمیه خواهند شد.

با در نظر گرفتن این که تشکیلات ژاندارمری اصولن علیه آزادی بود، حکومت ملی آن را منحل کرد. ژاندارم چه در دوران رضاخان و چه پس از سقوط او، برای تحت ظلم و اسارت نگاه داشتن روستاییان نقش جلاد را بازی کرده است.

در یک مملکت قانون مدار امنیت داخلی بر عهده‌ی یک تشکیلات غیرنظامی وابسته به وزارت داخله گذارده می‌شود. در واقع ژاندارم‌ها یا مأموران نظمیه، ضابطان انتظامی عدلیه به شمار می‌روند. در اینجا اما همه چیز برعکس این است، ژاندارمری به دلیل آن که یک سازمان مستقل نظامی است تابع وزارت جنگ بوده و مستقیم برای غارت مملکت بنا به اراده‌ی دیکتاتورها، نیت فاسد آنها را اجرا می‌کند.

ما از این پس، این تشکیلات را برای همیشه نابود و مدفون می‌کنیم که مبادا ناگهان جان بگیرد و بر پا بایستد. به جای آن نیز نظمیه به عنوان شعبه‌ی از وزارت داخله تشکیل می‌شود. باید امنیت روستاها نیز مانند شهرها بر عهده‌ی آنان گذارده شود. به نظر می‌رسد واجب است که عده‌ی از فداییان محلی صادق استخدام و در اختیار وزارت داخله گذاشته شوند. بقیه‌ی فداییان نیز یا جذب

ارتش می‌شوند یا به مرور زمان به شغل‌های شخصی خود باز می‌گردند. بدین ترتیب در روستاها و شهرها وضعیت عادی به وجود خواهد آمد.

زمانی که ما تشکیل سازمان فداییان را آغاز کرده بودیم برای تشکیل حکومت ملی پیشنهاد‌های گوناگونی وجود داشت. بعضی اعضای فرقه، قیام در یک روز معین، اشغال ادارات دولتی و انحلال و خلع سلاح ارتش را پیشنهاد می‌کردند. بعضی‌ها نیز رسیدن به این هدف بزرگ را به وسیله‌ی تلگراف زدن به تهران و برگزاری تظاهرات و میتینگ‌های بزرگ در کوچه و خیابان ممکن می‌شمردند. حتا تا اولین گردهمایی عمومی، بعضی اعضای فرقه‌ی ما کمیته‌ی مرکزی را به محافظه‌کاری متهم می‌کردند و می‌گفتند به دلیل برگزار نشدن میتینگ و تظاهرات اعضای فرقه از شور افتاده‌اند و رو به ناامید شدن می‌روند. اگر در اندک زمانی تظاهرات و دموستراسیون‌ها را آغاز نکنیم، ارتجاع تشکیلات ما را تمام منحل خواهد کرد و بساطمان را بر خواهد چید. از سوی دیگر در خود کمیته‌ی مرکزی هم بدینی روز به روز بیشتر می‌شد و اعضای جدی فرقه رها کردن روستاییان به حال خود و رسیدگی نکردن به دردهای آنان را به رخمان می‌کشیدند و با بیان این که ما بازی را باختیم، خشم خودشان را تخلیه می‌کردند.

ما بی‌توجه به این نارضایتی‌ها به پا گرفتن تشکیلات فداییان بسیار امید بسته بودیم. سخن‌های تلخ برخی اعضای فرقه را که از بطن قضایای خبر بودند به دل نمی‌گرفتیم و اساس کارمان را استوارتر می‌کردیم. آن روز ما احساس می‌کردیم که مردم با ما هستند و از ما حمایت خواهند کرد، ولی اگر ما عجله کنیم و علنی شویم یا با برگزاری میتینگ و دموستراسیون دشمن را هشیار کنیم، ایجاد هرج و مرج را بهانه می‌کنند و جلوی فعالیت‌های ما را می‌گیرند. در نتیجه مردم مرعوب و ناامید می‌شوند و از ما فاصله می‌گیرند. به همین دلیل انتقادهای تلخ و اعتراض‌های شدید را نادیده می‌گرفتیم و در کمال خونسردی مردم را سازماندهی و برای سازماندهی دسته‌های فدایی تحت رهبری اعضای باایمان فرقه تلاش می‌کردیم. در نهایت، خروش خلق از درون خودش آغاز شد و تمامی میهنمان را در نوردید، قلعه‌های قشون ارتجاع را مانند نگین انگستری در میان گرفت و در مقابل قدرت ملی ما، به عقب‌نشینی وا داشت.

### درباره‌ی تشکیل دولت

سرعت قدم‌های برداشته شده برای تشکیل دولت ملی ما، یکی از اتفاق‌های بی‌نظیر در تاریخ

جهان است. اگر فعالیتیمان از طریق انقلاب و کودتا آغاز شده بود شاید زمانی که ما صرف کرده‌ییم، زیاد به نظر می‌آمد. مسئله در اینجا است که ما به تمام معنی در پیش بردن این راه از طریق تشکیلات موفق شده‌ییم. باید به کمک‌های بزرگی که در این راه به وسیله‌ی تشکل‌های مردمی به ما شده است، اشاره کنیم. میتینگ‌ها و امضاهایی که در آنها جمع‌آوری شده بود، ثابت می‌کرد که دل‌های مردم با ما است و آن‌گاه که بخواهیم برپا می‌خیزند و ما را همراهی می‌کنند.

بعد از دو هفته آماده‌باش، میتینگ‌هایی که در یک روز معین در تمامی روستاها و شهرهای آذربایجان برگزار شد، قدرت بزرگی را که فرقه به دست آورده بود، اثبات کرد. قطعنامه‌هایی که در این میتینگ‌ها روی پارچه‌ها نوشته شده بود، متجاوز از صدها هزار امضا دارد، که اینها اسناد موزه‌ی ملی آذربایجان به حساب خواهد آمد. باور کنید اگر تمایل و توجه مردم نبود جمع‌آوری این همه امضا در مدتی اندک امکان نداشت. شمار شرکت‌کنندگان در میتینگ‌های گذشته به میلیون‌ها نفر رسیده بود و از این طریق شعارهای ما مبنی بر آزادی ملی از سوی همه‌ی مردم مطرح می‌شد. فرقه و کمیته‌ی مرکزی همیشه به این کار بزرگ تاریخی افتخار خواهند کرد.

غیر از میتینگ‌ها، تشکیل بلافاصله‌ی کنگره‌ی بزرگ ملی و نامگذاری آن به عنوان مجلس مؤسسان کاری تاریخی بود. چنان‌که می‌دانید در این کنگره بیش از هفتصد نماینده شرکت کرده بودند. این از نقطه‌نظر سازماندهی شایان توجه است. از بخش‌های دوردست آذربایجان نمایندگان گردآمده بودند. تشکیل کنگره‌ی ملی از کارهای انجام‌ناپذیر به نظر می‌آمد. در این جا نیز سازماندهی عظیم و نظمی شدید حاکم بود.

اعضای فعال و قهرمان فرقه در این راه فداکاری‌های بزرگی کردند و بیش از توان انسانی شایستگی نشان دادند. مصوبه‌های کنگره نیز فوق‌العاده مهم و فوق‌العاده با ارزش است. در اینجا نیز دولت ملی شعار مجلس ملی و حکومت ملی را مطرح کرد.

عجبا! اگر عامل متحد کردن هفتصد نفری که از همدیگر شناخت کمی داشتند اراده و آرمان ملت نبود، پس چه بود؟

در حالی که گردش کار کنگره، فوق‌العاده متین و منظم بود، مصوبه‌های آن نیز فوق‌العاده با معنی بود. پس از آن که کنگره‌ی ملی دولتمان را بنیان نهاد، اعلامیه‌ی تاریخی هم برای این که آن را به تمامی دنیا بشناساند، شایان اهمیت است. ما این بیانیه را به قصد اتمام حجت برای مجلس

ملی ایران و شاه هم فرستادیم تا شاید از خر شیطان پیاده شوند و حقوق و آزادی‌های ما را تصدیق کنند. ولی ارتجاع تهران مانند همیشه که با هر نوع آزادی مخالف بود، چشم‌ها را باز نکرد و از دیدن حقیقت سر باز زد و نخست‌وزیر در عوض پاسخ‌گویی به بیانیه‌ی ما، رهبرانمان را ماجراجو خواند و جنبشمان را تهدید به سرکوبی قهرآمیز کرد. ما راه دیگری نداشتیم، و وظیفه داشتیم کارمان را بدون تهران به انجام برسانیم، و وظیفه داشتیم آزادی ملی خودمان را تأمین کنیم. به همین دلیل بدون آن که دیگر منتظر پاسخ بمانیم، سومین قدم بزرگ را برداشتیم و انتخابات مجلس ملی را آغاز کردیم. این امتحان بزرگی برای فرقه و مردم بود و فرقه‌ی ما و مردم از این امتحان سربلند بیرون آمدند. علی‌رغم زمان کم انتخابات مجلس و عدم آمادگی فرقه و علی‌رغم تهدیدها و تطمیع‌ها، صدها هزار نفر از اهالی در انتخابات شرکت کردند. شمار رأی‌دهندگان در برخی مناطق صدها برابر بیشتر از انتخابات دوره‌های گذشته بود. همه‌ی مردم، طبقات و اصناف با دادن رأی که بدان باور داشتند، پذیرش شعارهای ما را نشان دادند.

شرکت مادران و خواهرانمان در انتخابات، اتحاد مردمان و مدرن شدنشان را اثبات کرد. در نهایت هم‌زمان با تشکیل مجلس ملی که آرمانمان بود حکومت ملی نیز تشکیل شد. در حالی که اولین نشست مجلسمان در شهر تبریز تشکیل شد با تسلیم ارتش و در اختیار گرفتن ادارات توسط حکومت ملی، یک عید بزرگ میهنی شکل گرفت.

مجلس ملی در اولین نشست خود مصوبه‌های پرمفهومی داشت. در زمانی اندک، لوایح قانونی بسیاری را تصویب کرد، بنای دولت ملی را مستحکم نمود و نظامنامه‌ی داخلی خودش را مطالعه و تصدیق کرد. البته مجلس برای آذربایجان تشکیلات بی‌سابقه‌ی بود. این تشکیلات رفته رفته تکمیل خواهد شد و به شکل منظمی در خواهد آمد. لوایح قانونی‌ای که با عجله تنظیم شده است، نمی‌تواند بدون نقص باشد. ولی در زمانی بسیار اندک کارروال عادی خود را خواهد یافت و تمامی نواقصمان رفع خواهد شد.

#### حکومت ملی و مسائل اساسی‌ای که پیگیری کرد

حکومت ملی روزی که تشکیل شد، برنامه‌ی خود را تقدیم مجلس ملی کرد. این برنامه در راستای شعارهایی که فرقه تا آن روز منتشر و تبلیغ کرده بود، تنظیم شد. در این برنامه در درجه‌ی اول ساختار دولت و نزدیک شدن تشکیلات دولت و مردم، زدودن نظام پوسیده و فاسد دولتی پیشین و برپا

داشتن آن از روی [الگوی] نظام‌های دموکراتیک قید شده بود. این نیز تنها به وسیله‌ی تشکیل انجمن‌ها ممکن می‌شد. به همین دلیل پس از اصلاحات اساسی اقدام به این کار شد. امیدواریم تا بیستم این ماه در تمامی آذربایجان موفق به تشکیل انجمن‌های بلوک‌ها، محلات و ولایات بشویم. این عملی بسیار با ارزش و بسیار بزرگ است. به این وسیله مردم مستقیم در حکومت شرکت می‌کنند و اعمال مأموران دولت را تحت نظارت خود می‌گیرند. از این گذشته انجمن‌ها از جهت نشر دانش سیاسی در میان مردم و رشد دادن آنها از جهت سیاسی بسیار ارزشمندند، بعد از انجمن‌های بلوک مسئله‌ی تشکیل انجمن‌های دهستان به میان می‌آید که این هم شاید پس از کمی مطالعه عملی شود. آنچه بیش از این اهمیت دارد مسئله‌ی قبولاندن حکومت ما به جهان است. در این خصوص حکومت ملی با تمام توانش در حال تلاش است.

مادرگردهمایی وزرای دولت‌های متحد که در مسکو تشکیل شده بود، شرکت و ساختار حکومت ملی خودمان و آرمان‌های مردم آذربایجان را معرفی کردیم، این که حل مسئله‌ی آذربایجان فقط حق خلق آذربایجان است را به تمامی دنیا فهماندیم و باز هم حکومت ملی در این راستا تلاش می‌کند. علاوه بر این در برنامه‌ی دولت، اصلاحات اقتصادی بسیاری قید شده بود. در این عرصه در نتیجه‌ی سیاست‌های خائنانه‌ی حکومت تهران به دشواری‌های بزرگی برخوردیم. اولن به وسیله‌ی مأموران خائن و بیش از ایشان برخی تاجران خیانتکار قسمت مهمی از پول نقدی را که در آذربایجان بود به تهران بردند. چون نگذاشتند ما تنها پول کالاهایی که در تهران می‌فروشیم را به میهنمان بازگردانیم، با قصد چپاول کردن و تخلیه‌ی آذربایجان یک بحران موقت در بازار پدید آوردند.

این عمل در فعالیت‌های دولت تأثیر دارد. به دلیل کمبود نقدینگی‌ای که نزد مردم است، جمع‌آوری مالیات و یا نقد کردن اموال تجاری‌ای که در اختیار دولت است، به آسانی ممکن نمی‌شود. به همین دلیل در اجرای قسمت‌های دیگر برنامه‌ی اخلاص ایجاد شده است. از این پس دولت از یک سو برای تهیه‌ی پول نقد و از سوی دیگر برای یافتن راه‌هایی برای تجارت تدبیرهای جدی خواهد اندیشید. حتا اگر زمانش فرارسد تقاضای تجار و مالکان را عملی کرده و با ممالک خارجی حاضر به عقد قرارداد مستقیم خواهد شد. ما بسیار خوب می‌دانیم حفظ حکومت مشکل‌تر از به دست آوردن آن و از همه‌ی اینها دشوارتر به وسیله‌ی حکومت، مردم را به سوی ترقی و پیشرفت سوق دادن



است. اینک به فداکاری‌های بزرگ و سازماندهی‌های بزرگ استعدادها بیش از پیش احتیاج است. مسئله‌ی امروز یافتن افراد کارآمد و مجرب برای مشکل عظیم گرداندن ادارات دولتی است. کارمندان قدیمی هدف و آرمان ما را درک نمی‌کنند. این نگرانی، آنها را بیشتر خشکانده و فاسد کرده است. آنها زمانی که فشار کم باشد سردرگم می‌شوند و در می‌مانند. کارمندان جدید نیز اولن تعدادشان بسیار کم است، ثانیین اکثر آنها با کارهای اداری آشنا نیستند. به این دلیل آنچه برای فرقه بسیار مهم تلقی می‌شود، مسئله‌ی آموزش کارمندان باسواد است. به همین دلیل در ادارات دولتی فرقه تنها می‌تواند هدایت کارها را در دست داشته باشد. پس از آن که ما دولت را در اختیار گرفتیم اشتباهات بسیاری اتفاق افتاد. بعضن تشکیلات فرقه اداره‌ی حکومت را در انحصار خود در آورده بود. این می‌تواند برای فعالیت‌های ما ضرر بسیاری داشته باشد. باید به فوریت جلوی این اعمال گرفته شود. در برخی اماکن فدایی‌ها در کارهای فرقه و حکومت دخالت می‌کنند و خودسرانه کارهایی انجام می‌دهند، باید این اعمال نیز پایان یابد. فرقه باید مردم را به رعایت نظم و قانون عادت بدهد. در مملکتی که امنیت و قانون نباشد، آزادی نیز نمی‌تواند [وجود داشته] باشد. ما باید به واسطه‌ی برابر فرض کردن مردم در پیشگاه قانون، برادری حقیقی و برابری واقعی به وجود آوریم. ایستادگی در برابر امتیازات شخصی و گردن کلفتی‌ها مبارزه‌ی جدی و بی‌امان می‌خواهد. فعالیت‌های فرقه و فعالیت‌های دولت باید از یکدیگر جدا شوند. همچنین کارمندیک وزارتخانه در کارهای کارمندان وزارتخانه‌های دیگر، دخالت نکند.

### مسئله‌ی دانش و فرهنگ

کارهای روزمره ثابت می‌کند که مردم برای آن که حاکمیت حقیقی خود را از دست ندهند باید باسواد شوند. در مورد روش‌های گذشته به اندازه‌ی کافی بحث شده است، اکنون سخن گفتن از آینده ضرورت دارد. ما بسیار کم به کارهای فرهنگی اهمیت می‌دهیم. تعداد محصلان کلاس‌های شبانه بسیار کم است. بسیاری از کسانی هم که دوره‌ی تحصیلی را گذرانده‌اند در زندگی شخصی و کارهای اداری بسیار ضعیفند. ما باید برای تربیت جوان‌هایمان برای بر عهده گرفتن مشاغل و رفع احتیاجات برنامه‌ریزی کنیم. در این مورد بسیار ضعیف عمل شده است. وزارت معارف باید در سال تحصیلی پیش‌رو در برنامه‌اش اصلاحاتی اساسی بگنجانند. درباره‌ی تأسیس دانشکده‌ی ملی قدم‌های جدی برداشته شده است. این آرمان بزرگ اگر عملی شود، پیش‌روی مردمان راه‌هایی

برای ترقی گشوده خواهد شد. ما مخصوصن به تشکیل رشته‌ی تربیت معلم در دانشکده اهمیت می‌دهیم. چرا که معلم، اساس است. بدون معلم فرهنگ نمی‌تواند ترقی کند. تأسیس رشته‌های کشاورزی و پزشکی نیز از جمله مسائلی است که به اقتضای احتیاجاتمان مطرح خواهد شد.

کار بسیار و میدان وسیع، فقط کادر فعال می‌خواهد که از این وضعیت مساعد استفاده بکند. در حالی که مشغول مسائل مربوط به تشکیلات فرقه هستیم، باید برای این کار هم اهمیتی جدی قائل شویم. در هر زمینه‌ی به افراد مجرب احتیاج داریم و بدون ایشان کاری از پیش نخواهیم برد.

### مسائل مهم پیش روی فرقه و دولت

فرقه در عرض پنج ماه کارهای بزرگی انجام داده و در نهایت یک دولت دموکراتیک ملی و مردمی به تمام معنی مدرن که پشتیبانش باشد، به وجود آورده است. پنج ماه پیش از این در میان ابرهای اوهام خرافاتی که مطبوعات مرتجع تهران و فارس‌های متعصب ایجاد کرده بودند، ادعای ملت بودن و دولت داشتن برای آذربایجانی‌ها کاری ساده نبود. اینک ملت‌مان را بیش از پیش به اثبات رسانده‌ایم و دولت‌مان را بر یک بنیان ملی تأسیس کرده‌ایم. رفته‌رفته مردم و ملل خارجی عادت می‌کنند این نام‌ها را بشنوند.

دولت ملی آذربایجان یک حقیقت است، حکومت تهران به وسیله‌ی سیاست جاهلانه‌ی خودش کار ما را آسان کرده است. به تعویق انداختن انتخابات مجلس تازمانی که ارتش متفقین در ایران هستند و تعیین «فرخ»<sup>۱</sup> به عنوان والی آذربایجان با اختیارات وسیع، پرده را بر انداخت. گسیل داشتن ارتش برای قلع و قمع کردن فداییان و سخن‌های ناروایی که در مجلس شورا و مطبوعات بر علیه ما بیان می‌شد، ما را بسیار کمک کرد. به همین دلیل خلق‌مان ایمان آورد که به این آسانی به او آزادی و خودمختاری داده نخواهد شد و خودش چاره‌ی یافت و دولت ملی را پدید آورد. البته این نیز کافی نبود. حکومت باید بر اساس قانونی استوار تشکیل شود. ما مخصوصن در مجلس مؤسسان (کنگره‌ی ملی) لایحه‌ی قانون اساسی‌ای را که آماده کرده بودیم، به بحث گذاشتیم. آن زمان بر این گمان بودیم که شاید حکومت ارتجاعی تهران چشم باز کند و با دیدن حقیقت، دولت ملی ما را تأیید کند. امروز اقداماتی که این حکومت در خارج و داخل بر علیه ما انجام داده، آشکار گشته است. حکومت تهران از انکار ملیت ما خجالت نمی‌کشد. گویا که این دولت نمی‌تواند به

۱ سیدمهدی فرخ ملقب به معتصم‌السلطنه، نماینده‌ی مجلس که در ۲۰ شهریور ۱۳۲۴ از طرف دولت صدر به عنوان استاندار آذربایجان منصوب ولی پیش از آنکه به آذربایجان برسد از سمتش برکنار شد.

گونه‌بی دیگر رفتار کند. ما نمی‌توانیم بنشینیم و دست روی دست بگذاریم. باید کاری را که آغاز کرده‌ایم به پایان بریم، اساس تشکیل دولتمان را تعیین کنیم و خلق را به سوی هدفش رهنمون شویم. بالاتکلیف ماندن بی‌معناست. لازم است در زمانی بسیار نزدیک دومین مجلس مؤسسان را فراخوانیم و قانون اساسی میهنمان را تصویب کنیم. در این خصوص دولت و مجلس ملی هم پیمان شده‌اند. برای تنظیم لایحه‌ی قانون اساسی، یک هیأت بزرگ انتخاب شده و کارش را آغاز کرده است. این قانون باید مطابق با قوانین کشورهای دموکراتیک نوشته شود. تصمیم‌گیری آخر با مردم است، مردم سخن خود را به وسیله‌ی مجلس مؤسسان خواهند گفت: «آذربایجان از آن آذربایجانی‌هاست!» اما شعار باید با عمل همراه باشد. ماتحت قیومیت ملل بیگانه نخواهیم رفت. بگذار این شعارها در تاریخ خلق ما ثبت شود. وظیفه‌ی بزرگی که بر عهده‌ی فرقه و دولت قرار دارد، احقاق این شعار است.

مردم لیاقت و استعداد خود را نشان داده‌اند. روستاییان که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند برای رسیدن به این آرمان مقدس سلاحشان را چون جانشان حفظ می‌کنند. از این پس مسائل بزرگی پیش روی ما قرار دارد مانند به‌نظم کشیدن فعالیت‌های کشاورزی، سالم‌سازی روابط دهقان و ارباب، تقسیم کردن املاک ارباب‌هایی که به دشمنان آذربایجان ملحق شده‌اند و همچنین تقسیم زمین‌های دولتی میان روستاییان. در عمل دیده شد که انجام این کار مسئله‌ی بغرنج است و می‌تواند اختلاف‌های بسیاری میان روستاییان ایجاد کند. اطلاعات زیادی در دست نیست، کارمندان خبره و متخصص برای تقسیم زمین‌ها و دادن آنها به روستاییان به تعداد لازم وجود ندارند. از روز تأسیس حکومت، وزرات کشاورزی مشغول این کار است. هنوز تدوین یک لایحه‌ی صحیح و کامل ممکن نشده و برای این کار از سازمان‌های محلی فرقه کمک‌های جدی انتظار می‌رود. اصلن اصول فعالیت‌های تشکیلات فرقه باید عوض شود. باید موضوع تبلیغات تشکیلات با اصلاحاتی که دولت مشغول آنهاست یکی باشد. بیش از این سخن‌سرایی از هیأت حاکمه زاید است. برشماری جنایت‌های حکومت استبدادی مردم را قانع نمی‌کند. باید عملن کارهای خوب دولت ملی را نشان بدهیم. بگذار مردم حرکت به سوی سعادت را که انتظار می‌کشند، احساس کنند. فرقه باید در فعالیتش این حقیقت را مشعل راه قرار دهد.

بعد از همه‌ی اینها مسئله‌ی دفاع از میهنمان مطرح می‌شود. فداییان همان طور که در بالا گفتم

خدمات بزرگی انجام دادند ولی به پشتوانه‌ی آنها ایستادگی در برابر دشمنی منسجم امکان ندارد. بدانیم که دشمن در خواب نیست. او با کمک دول امپریالیست بیگانه، آماده‌ی محو کردن آزادی ما و زدودن ملیت‌مان از روی زمین می‌شود. ما نمی‌توانیم یک لحظه هم غفلت کنیم، به همین دلیل باید ارتش ملی منظم تشکیل دهیم. به همین دلیل فرقه باید به طور جدی آماده باشد. افراد صادق را برای انجام وظیفه‌ی ملی بسیج و یک ارتش ملی مدرن ایجاد کند. این مسئله‌ی بزرگی است که پیش‌روی فرقه قرار دارد. ما همیشه گفته‌ایم، آزادی را نمی‌دهند، پس باید آن را بگیریم. ما این کار را انجام داده‌ایم، ولی کافی نیست. مهم پاسداری از آزادی به کف آورده و استفاده کردن از آن است. اینک فرقه باید برای این امر آماده شود و آمادگی در این زمینه برابر است با تشکیل ارتش ملی.

علاوه بر این سازماندهی متشکل فرقه و تصفیه‌ی آن از عناصر ناباب مسئله‌ی است با اهمیت بسیار زیاد. امروز فرقه‌ی ما دولت را هدایت می‌کند و اعضای آن با جلب اعتماد مردم، در جامعه نام و شهرت به دست می‌آورند. بنابراین هر کسی می‌تواند و سوسه شود که در فرقه نفوذ کند. عناصر نفوذی و خائن از طریق عضویت در فرقه به ادارات دولتی راه پیدا می‌کنند و در نتیجه‌ی رفتارهای خائنانه‌ی آنها مردم از دولت فاصله می‌گیرند، به همین دلیل باید در پاک بودن تشکیلات فرقه در همه جا دقت زیادی صورت گیرد.

گذشته از همه‌ی اینها لازم است فرقه در امر اطلاع‌رسانی تقویت شود. هر کدام از اعضای فرقه باید با تاریخ فرقه‌ی ما، شعارها و وظایف پیش‌روی آن آشنا باشد و اهداف و مقاصد فرقه را بفهمد. این هم کار آسانی نیست. هنوز در میان اعضای کمیته‌ی مرکزی کسانی یافت می‌شوند که اسناد رسمی را که از سوی دولت منتشر شده خوانده‌اند اما نفهمیده‌اند. اعضای عادی فرقه نیز به باور من در این مورد بسیار ضعیفند. پس جدن لازم است این نقصان را رفع نماییم.

بگذار هر یک از اعضای فرقه هر چه از اولین بیانیه‌ی فرقه تا پیمان نامه‌ی اجلاس عمومی امروز منتشر شده است را بخواند، بفهمد و بتواند درباره‌ی آن سخن بگوید. این موضوع در داخل فرقه اصلاحاتی بزرگ و حتی انقلابی بزرگ ایجاد می‌کند و باید این را انجام داد.

می‌بینید که پیش‌رو، کارهای بزرگ و مسائل دشواری قرار دارد، اما به محض آگاهی از آنها می‌توانیم در سایه‌ی علم، اتحاد و همبستگی افراد فرقه، آنها را رفع کنیم.

موضوع دیگر این که فرقه باید میان خلق آذربایجان و ملت‌هایی که مشغول مبارزات ملی هستند اتحاد ایجاد کند. در این زمینه همکاری برادرانه با کردها و جلب اعتماد آنها از وظایف جدی ماست. باید برخی نارضایتی‌ها را که در این خصوص میان اعضای فرقه ایجاد شده، رفع کرد. علاوه بر کردها باید برای اتحاد ارمنی‌ها و آسوری‌ها با فرقه تلاش کرد. این ملت‌ها نیز باید در آذربایجان آزاد زندگی و به زبان ملی خود امورشان را اداره کنند. حکومت ملی ما هیچ نوع اسارت ملی را تحمل نخواهد کرد. باید همان گونه که آزادی را برای مردمان می‌خواهیم امکان آزادی ملت‌های دیگر را نیز فراهم کنیم.

### درباره‌ی مالیات

ما باید تأکید زیادی روی مالیات داشته باشیم گرچه این موضوع تا به امروز چندین بار گفته شده است.

ما مالیات را به این دلیل می‌گیریم که به وسیله‌ی آن احتیاجات میهنمان را رفع کنیم و درست به همین دلیل لازم است که مالیات‌ها به زودی جمع‌آوری شوند، در یک مکان تمرکز یابند و برای رفع نیازهای میهنمان مصرف شوند. آقای حبیب‌الهی گفتند که در روزنامه‌ی «آزیر» تا به امروز مقالات بسیاری علیه مالیات بردرآمد نوشته شده است، اما این طور نیست. ما از اول طرفدار پرداخت مالیات بردرآمد بوده‌ایم. اما «دکتر میلیسپو»<sup>۱</sup> علاوه بر جمع‌آوری مالیات در مسائل سیاسی هم دخالت می‌کرد و سعی می‌کرد آزادی ما را محدود کند و ما همواره مخالف کارهای خلاف اداره‌ی مالیات بردرآمد بوده‌ایم. ما در دوره‌ی که روزنامه‌ی «آزیر» منتشر می‌شد در کنار دفاع از مالیات بردرآمد با فعالیت‌های سیاسی «میلیسپو» مبارزه می‌کردیم. قانون مالیات بردرآمد در زمان جنگ، قانونی عادلانه بود. مالیات گرفتن از درآمدها و سودهای غیرعادی صحیح بود. کسانی که از جنگ سواستفاده کرده و ثروت هنگفتی به دست آورده بودند برای شانه خالی کردن از این مالیات عادلانه، تلاش می‌کردند تا میان مردم فساد و فتنه تولید کنند.

من در تهران از تاجری لوازم‌التحریر می‌خریدم. بعدها دیدم که او تجارت خانه‌اش را به چندین

۱ آرتور میلیسپو، اقتصاددان آمریکایی که پس از شهریور ۱۳۲۰ با تصویب مجلس به مدت ۵ سال به عنوان رئیس کل دارایی ایران با حقوق ۱۸ هزار دلار در سال، خانه‌ی مسکونی و دریافت هزینه‌ی مسافرت به آمریکا و مسافرت‌های داخلی، استخدام شد. با تصویب وزیر دارایی به وی اختیار تام در تنظیم بودجه‌ی کل کشور، تجدید سازمان وزارت دارایی و سایر دوایر وابسته، استخدام مستشاران به تعدادی که صلاح بداند، ترفیع و تنزیل رتبه‌ی کارمندان و انتقال یا معافیت از خدمت آنان، داده شده بود.

مغازه تقسیم کرده است تا به این شیوه مالیات نپردازد.

در اینجا نیز بعضی‌ها هستند که این کار را می‌کنند و هنگام [پرداخت] مالیات داد و فریاد راه می‌اندازند تا شاید مالیاتشان را ندهند. اما اگر مالیات جمع‌آوری نشود، کارها درست نمی‌شود و ما نمی‌توانیم میهنمان را اداره کنیم. بگذار کسانی که هنگام جنگ، خون خلق را در شیشه کرده‌اند از درآمدهای نامشروع میلیونی‌شان کمی هم برای آسایش مردم و آبادی میهنشان مصرف کنند. آنها دار و ندار میلیون‌ها انسان را به یغما برده‌اند و حالا باید مالیاتشان را عادلانه پرداخت کنند. اما هنگامی که مالیات می‌گیریم نباید به هیچ‌کس توهین کنیم، ما مانند مأموران نظام پیشین با مردم بد رفتاری نمی‌کنیم. ما اگر مالیات نگیریم نمی‌توانیم احتیاجاتمان را رفع کنیم، نمی‌توانیم دانشگاه درست کنیم. به همین دلیل فرقه باید در برابر کسانی که علیه پرداخت مالیات تبلیغ می‌کنند، بایستد و به مردم لزوم پرداخت مالیات را تفهیم کند.

افراد بسیاری هستند که در نظام پیشین اگر از آنها مالیات می‌خواستند، های و هوی و داد و فریاد راه می‌انداختند و از پرداخت آن شانه خالی می‌کردند. ما پیش از این اصراری بر گرفتن مالیات از این افراد نداشتیم چرا که می‌دانستیم این مالیات‌ها پس از جمع‌آوری، از مردم دزدیده می‌شود و صرف رفع احتیاجات مردم نخواهد شد. اما ما امروز مالیات می‌گیریم که برای مردم دانشگاه، جاده، کارخانه و بهداشتی بسازیم. شاید زمانی که بنا شد مالیات جمع‌آوری شود، مأموران مالیاتی رفتار خوبی نداشته‌اند، ولی این موضوع عمومیت ندارد. مالیات زمان جنگ یک مالیات قانونی است. آنگاه که بعضی‌ها میلیون‌ها تومان پول به جیب می‌زدند، هزاران کودک فقیر و زن بی‌چیز شب‌ها تا صبح در برابر مغازه‌های نانوائی صف می‌ایستادند، هزاران انسان از گرسنگی و بیکاری جان می‌سپردند. اینک باید آنان مالیات عادلانه‌ی درآمدهای بی‌حدشان را پرداخت کنند و ما هم این مالیات‌های مشروع را حتماً خواهیم گرفت. (تشویق حضار)

(روزنامه‌ی آذربایجان، دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۱۰ و ۱۱۲. یکشنبه و سه‌شنبه ۷ و ۹ بهمن ۱۳۲۴)

## به همه، به همه، به همه

هموطنان عزیز!

تا به امروز وظایف افتخارآمیزی را که تاریخ بر عهده‌ی ما محول کرده با سربلندی انجام داده‌ایم و توانسته‌ایم آرمان تأسیس فرقه‌یی بانفوذ و حکومتی ملی و در یک کلام «دولت ملی» را عملی سازیم. در این راه همه‌ی مردم به پا خاستند و با تمامی توان کوشش کردند. در آذربایجان حتایک شهر، یک روستا، یک محله، یک خانه و یک کلبه هم یافت نمی‌شود که ساکنانش در راه به دست آوردن این حقوق قانونی فداکاری نشان نداده باشند. دشمنان مردم از انکار نهضتی که خلق به وجود آورده، عاجزند. علاقه و احساساتی که هزاران مرد، زن، پیر و جوان در انتخابات مجلس ملی از خود نشان دادند، پایه و اساس آزادی ملی ماست. از این پس دولت ملی آذربایجان حقیقتی است که تداوم بقای آن یکی از آرمان‌های مهم عناصر دموکرات و عدالت‌طلبان حقیقی است. مردم ما در این زمینه قابلیت و استعداد شگرفی از خود نشان داده‌اند.

ما اکنون نزدیک به دو ماه است که بدون توجه به مبارزه‌ی شدیدی که مرتجعان تهران و مستبدان حامی ایشان در سرتاسر جهان، علیه ما انجام می‌دهند، حکومت ملی را با لیاقت اداره کرده‌ایم و به زودی موفق خواهیم شد تدابیری جدی برای پیشرفت و آسایش مردم بیاندیشیم.

مردم ما چه با پیوستن به صفوف فرقه، چه با اجرای قوانین دولت ملی و چه با تأیید قوانین مصوب مجلس ملی، اتحاد و یگانگی خودشان را ثابت کرده‌اند. بعد از این آذربایجان سرزمینی به تمام معنا آزاد است. این سرزمین می‌خواهد پابرجا بماند و پیشرفت کند. ما باید این را برای مردمان ممکن کنیم.

بگذار مردم آذربایجان که سال‌ها در آتش رنج و مشقت و گرسنگی و فقر سوخته‌اند، با شنیدن این



مژده ببینند که درهای سعادت به رویشان گشوده شده و شاد شوند و نسل‌های آینده ایمان بیاورند که زندگی شایسته‌ی انسان ممکن است.

هموطنان عزیز!

شما به خوبی می‌دانید که پس از به دست آوردن آزادی و حقوق باید آن را حفظ و از آن برای سعادت مردم استفاده کرد. فرقه‌ی دموکرات و حکومت ملی آن‌گاه که زمان انجام این وظیفه‌ی مقدس فرا رسد، به شما نشان خواهند داد که از آزادی چون مردمک چشمشان محافظت می‌کنند. این انتظار تاریخ از ماست!

ما باید تمام توانمان را صرف دفاع از وطنمان کنیم. فداییان ما نیروهای مسلح منظم دولت ارتجاعی را به زور سلاح و ادار به عقب‌نشینی و خروج از خاک مقدسمان کردند. اینک هزاران جوان و فرزند رشیدمان در کوه‌ها، دره‌ها، بیابان‌های بی‌نشان، بر روی برف‌های سپید مشغول پاسداری از آزادی ما هستند. هنوز نعره‌ی تفنگ‌های آنان در گوش مرتجعان تهران طنین دارد. هنوز نام قهرمانان آذربایجان وجود تمامی مرتجعان ایران را به لرزه در می‌آورد. هیچ‌کس نمی‌تواند این را انکار کند، ولی این کافی نیست.

دشمنان آزادی به این سادگی ما را به حال خود رها نخواهند کرد. آنان می‌خواهند پس از این که از تبلیغات خائنه و بندوبست‌های دیپلماتیک در خارج از ایران مأیوس شدند، مسلحانه علیه ما اقدام کنند و مردممان را و ادار به زانو زدن نمایند و آنها را مجدداً اسیر کنند. این را هیچ‌وقت فراموش نکنید.

هموطنان عزیز!

ما به دنیا ثابت کرده‌ایم که طرفدار صلح و آشتی هستیم. حتا راضی نیستیم قطره‌ی خون از دماغ کسی ریخته شود. ولی ارتجاع خون می‌خواهد، اشک چشم طلب می‌کند و از آه و ناله لذت می‌برد. ما دیگر گوسفند نیستیم که خودمان را دست و پا بسته تسلیم جلادان کنیم. ملل بیدار، ملل قهرمان و ملت‌هایی که راه آزادی و سعادت خود را می‌دانند شعاری ساده ولی مهم دارند: اگر زندگی می‌خواهی، آماده‌ی مرگ باش!

ما حتا نباید یک لحظه این شعار را از خاطر ببریم، در برابر سلاح باید با سلاح ایستاد و پاسخ ارتش را باید با ارتش داد.

مردم ما عاجز و زبون و بیچاره نیستند. دلاوری‌های تاریخی آنان هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. حتا امروز هم اگر نام اردوی قزلباش به گوش فرماندهان مغرور و مقتدر برسد، ایشان به احترام سر خم می‌کنند. آذربایجان چون یک بار چنین اردویی زاییده، باز هم می‌تواند چنین اردویی را پدید آورد. این مادر قهرمان با پرورش فرزندان دلاور امتحانش را پس داده است.

آذربایجان دیاری خاموش است، ولی آن‌گاه که طوفان دهشت‌آورش برپا شود، جهان را با فریادش بیدار و بشریت را وادار به آگاهی خواهد کرد. این از آن مواردی است که تاریخ بر صحت آن شهادت خواهد داد.

هموطنان عزیز!

فرقه‌ی ماکه رهبری مردم را بر عهده دارد و حکومت ملی ماکه برای تأمین سعادت مردم می‌کوشد، شما را دعوت می‌کند که از آزادی خودتان پاسداری کنید. هر آذربایجانی باید از امروز در این راه کوشش کند. ما نمی‌توانیم آزادی را بدون داشتن یک ارتش مسلح، منظم و ملی به دست آوریم و این نیز آن‌گاه ممکن می‌شود که همه‌ی مردم سلاح به دست بگیرند، بنابراین فرقه و دولت همه‌ی آذربایجانی‌هایی را که قادر به برداشتن سلاح هستند، به صفوف ارتش مردمی فرامی‌خواند. بگذار مردم صدای دعوت دولت ملی‌ای را که انتخاب کرده و اموراتشان را به آن سپرده‌اند و فرقه‌یی را که به عنوان رهبر قبول کرده و به آن ایمان دارند، بشنوند و چونان یک تن واحد برپا خیزند.

بگذار احساسات عمومی‌ای که هنگام تشکیل دسته‌های فدایی ابراز می‌شد باز هم بیشتر شود. بگذار مادران، خواهران و مادر بزرگ‌ها باز هم جوانانمان را ببوسند و برای دفاع از وطن و آزادی راهی ارتش ملی کنند.

بگذار غریب‌شادی، سرتاسر آذربایجان را درنوردد، بگذار همه‌ی اعضای فرقه کارهایشان را موقتاً رها و با تشکیل میتینگ‌ها و گردهم‌آیی‌ها در روستاها، شهرها، کوچه‌ها و محله‌ها مردم را به انجام وظیفه‌ی ملی‌شان تشویق کنند. بگذار روحانیونمان در منابر و مساجد جوانان را به جهاد در راه دفاع از وطنشان دعوت کنند. بگذار این ملت به دنیا بفهماند که تا آخرین نفر از آزادی و استقلالش دفاع خواهد کرد. آذربایجانی‌ها با تشکیل دولت ملی حرف آخرشان را گفته و سرنوشت خویش را رقم زده‌اند. یازیستن با آزادی یا مرگ با افتخار.

این سخن آخر مردم ماست. مردمی که این سخن را به تمامی جهانیان اعلام کرده‌اند، نمی‌توانند

از قرارداد‌های حيله‌گرانه‌یى که در خارج از آذربایجان منعقد می‌شود، تبعیت کنند. آذربایجانى‌ها می‌میرند ولى از راهى که در پیش گرفته‌اند، باز نخواهند گشت. کسى که مرگ را می‌پذیرد، زندگی خواهد کرد و حقش را خواهد گرفت. ما زندگی کرده‌ییم، حقمان را گرفته‌ییم و چون مرگ را پذیرفته‌ییم می‌توانیم آن را حفظ کنیم چرا که از آن دست مردمانى نیستیم که از مرگ می‌هراسند. هموطنان! بگذارید انسان‌های زنده‌ی سرتاسر آذربایجان حتا سنگ‌ها و خاک‌های بی‌جان آن برای دفاع از رهایی ملی و طنمان سوگند یاد کنند. بگذارید دنیا بداند که ملت و میهن ما تنها نیستند. هموطنان عزیز!

زمان آن رسیده که قوانین مصوب مجلس ملی مان را که سمبل اراده‌ی ملتمان است، در مورد وظیفه‌ی ملی تشکیل ارتش مردمی، اجرا کنیم. برای اجرای این قانون به وزارت ارتش مردمی می‌سپاریم، کاری را که به آنها محول کرده‌ییم با جدیت آغاز کنند. فرقه‌ی ما، جوانان ما، پدر و مادر، خواهر و برادر، عروس و دختر، کودک و بالغ و بالاخره همه‌ی مردم در برابر یک امتحان قرار دارند. باید سعی کنیم از این امتحان بزرگ سربلند بگذریم. اینک باید سخنانتان و سوگندهایتان را در جلسات، اجتماعات و میتینگ‌ها، در عمل ثابت کنید. همه‌ی مردم باید بسیج شوند تا این وظیفه‌ی مقدس را آن‌گونه که شایسته‌ی نام آذربایجان است، به انجام برسانند. نیروهای فرقه و جمعیت‌های جوانان و زنان موظفند در این مورد تبلیغات جدی و گسترده‌یى انجام دهند. این کار بزرگ آغاز شده و با موفقیتی عظیم به پایان خواهد رسید. زنده‌باد مردمان!

زنده‌باد فداییانی که آزادی را برای مردم به چنگ آورده‌اند!

زنده‌باد ارتش ملی ما، مدافع این آزادی!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۲۰. پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۲۴)

## در سالن دانشسرا

من به قصد سخنرانی اینجانیامده بودم. ولی خواهران و دخترانمان باشایستگی و لیاقتی که نشان دادند من را مجبور کردند که از این احساسات تشکر کنم. در اینجا از حکومت ملی تشکر کردند. من باید بگویم که حکومت ملی از خلقمان جدا نیست. حال که شما از حکومت ملی سپاسگزاریید من نیز به نام حکومت ملی صمیمانه از شما سپاسگزارم. اینک تمام خانم‌ها و آقایان احساس کرده‌اند که راه ما، راه سعادت است.

من دو سال پیش از این، در همین مکان در جشنی شرکت داشتم. در جشن فارغ‌التحصیلان آن روز، سخنانی که گفته شد قوری وار و طوطی وار بود. اجازه‌ی سخن گفتن به زبان آذربایجان داده نمی‌شد و سخن گفتن به این زبان چونان عیبی به نظر می‌آمد. در آن شرایط من تحقیر شدم و تحت فشار روحی بودم. اینک اما می‌بینم که خوشبختانه در سایه‌ی فرقه‌ی ما، جوانان قهرمان و زنان فداکار ما، آن پرده‌ی موهوم، آن زنجیر پوسیده و آن تار عنکبوت، ویران شده است. زنان ما نشان دادند که خلق ما، خلقی مترقی و با استعداد است. و حقیقتن در این چند ماه اخلاق ملی ما به کلی دگرگون شده است. ما می‌گوییم شاید از آنانی که درهای منازل مردم را می‌شکستند به دلیل هراسشان خبری نیست، ولی چرا از دزدان نترس هم اثری یافت نمی‌شود؟ این نشان می‌دهد که در درون ملت ما یک انقلاب معنوی و یک تحول اخلاقی پدید آمده است. چندی پیش من بایک خارجی گفتگو می‌کردم، او می‌گفت: «من پیش از این دهقانان را چونان کسانی که در زیر باری سنگین خم شده باشند، سربه‌زیر و افسرده دیدم. اما اینک همان دهقانان بی‌توجه به کهنگی و پارگی لباس‌هایشان سرشان را بالا می‌گیرند و خودشان را انسانی مستقل می‌دانند.» از همین نکته می‌شود فهمید که خلق ما به شخصیت خود پی برده و شأن خود را فهمیده است. این ملت

را نمی‌توان بیش از این تحقیر کرد. حکومت ملی در مدتی اندک کارهای جسورانه‌ی انجام داده است. اولین بیانیه‌ی ما پنج ماه پیش از این منتشر شده بود. در فرقه‌ی ما اندک کسانی بودند که به اندازه‌ی امروز مردم به زبان آذربایجان رغبت نشان دهند. اما ما این مسئله را قهرمانانه حل و زبانمان را از اسارت رها کردیم.

یکی دیگر از گام‌های جسورانه‌ی که برداشته‌ییم آزادی زنان و شرکت دادن آنان در تمامی عرصه‌ها است. تصمیم جدی گرفتیم و گفتیم بگذار زنان هم در انتخابات رأی بدهند، نامزد انتخاباتی شوند، وکیل شوند و شاید در آینده وزیر زن هم داشته باشیم. زنان هم لیاقت خود را نشان دادند. نزدیک به چهار هزار نفر از زنان تبریز رأی دادند و به این وسیله شایستگی آذربایجانی‌ها به جهانیان ثابت شد.

خلق ما خلقی قهرمان است. اگر امروز ایران حکومتی دارد مدیون قشون قزلباش آذربایجان است. این حکومت را پنج - شش شیخ، با قدرت دهقانان آذربایجانی تأسیس کرده‌اند. آذربایجان قدرت بزرگی است تنها لازم است آن را به حرکت درآوریم و این کار را فرقه‌ی دموکرات انجام داده است. امروز در نقاط دیگر ایران ما احترام بسیاری به دست آورده‌ییم. آنان در روزنامه‌هایشان می‌نویسند: «رهبران مقتدر دموکرات بیایند و ما را نیز از اسارت رها سازند.» اما ما می‌گوییم که شما خودتان باید برای رهایی تلاش کنید. ما هم شما را یاری خواهیم کرد، اما ما به شما هیچ احتیاجی نداریم. شما باید این را بدانید که حتی اگر آزادی ملت ما را به رسمیت نشناسید، ما بدون شما هم به زندگی ادامه خواهیم داد. تنها چند ماه پیش از این، نظام پیشین به «کاظم شکم‌پاره‌ها»<sup>۱</sup> دستور می‌داد مقابل مدارس بایستند و معلمان و محصلان بی‌حجاب را آزار دهند. حکومت ما «کاظم شکم‌پاره‌ها» را مجازات کرد و مطبوعات مرتجع تهران آنان را وطن پرست نامیدند، حالا در سایه‌ی دولت ما امکان آزاد زیستن برای همه فراهم شده است. ما خودمان را به تمامی دنیا شناساندیم. در سراسر جهان رادیویی نیست که روزانه حداقل پنج - شش کلمه درباره‌ی آذربایجان سخن نگوید. ما در سرفراز کردن این نام موفق گشته‌ییم.

۱ کاظم خوشباور معروف به کاظم شکم‌پاره از شوران سابقه‌دار تبریز بود که به همراه سه نفر دیگر در ۸ دیماه ۱۳۲۴ به دست فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به حکم دادگاهی با ریاست عباس علی پنبه‌ای اعدام شد. روزنامه‌ی باختر در تاریخ ۲۶ دی همان سال زیرعکس جنازه‌ی این افراد نوشت: «گناه این افراد این بود که در موقع ورود قشون ایران به تبریز، سال گذشته در جلوی سربازان گوسفند قربانی کرده و با فریادهای زنده‌باد ایران از سربازان پذیرایی نمودند.»

ما این روزها کار بزرگی انجام داده‌ایم که تأسیس ارتش ملی است. ما جنگ را دوست نداریم، دیدید که انقلابی به این بزرگی را بدون خونریزی انجام دادیم، اما من گمان می‌کنم اگر بخواهند آزادی ما را لگدمال کنند شما هم چون ما بر پا خواهید خاست و در راه دفاع از ملیت و حاکمیت خودتان مبارزه خواهید کرد. (تشویق‌های طولانی و شدید)

من تصدیق می‌کنم که هیچ ملتی بدون دانش نمی‌تواند زندگی کند. دنیا بر پایه‌ی دانش و فرهنگ می‌چرخد. میهن ما باید در دست خودمان باشد تا بتوانیم مانند ملت‌های دیگر ترقی کنیم، برای همین هم باید مالیات جمع‌آوری و به مدارس داده شود. تمام اینها در صورتی عملی خواهد شد که حکومتمان در دست خودمان باشد. اگر این‌گونه نباشد، بیگانه نتایج زحمات و کارهای ما را به یغما می‌برد و برای خودش پارک و آپارتمان می‌سازد. همان‌گونه که در نظام پیشین اجازه‌ی آزاد زیستن، گردش درآمدن و جلسه گذاشتن را نمی‌دادند، این بار حتی اجازه‌ی عزاداری در مسجد را هم نخواهند داد. پس ما باید حکومت را حفظ کنیم و امکان آن را ایجاد کنیم که مردم استعداد خود را در زمینه‌های علمی و دیگر عرصه‌ها نشان دهند تا همه بتوانند از دستاوردهای آن استفاده کنند. امروز مسئله‌ی دانشگاه برای ما مسئله‌ی مهمی است. باید آن را تأسیس کنیم و تنها بدین وسیله است که معلمان، مهندسان و پزشکان با لیاقت خواهیم داشت. این کار را در صورتی می‌توانیم انجام دهیم که حکومت ملی پا برجا بماند. حکومت ما از مردم جدا نیست، از آسمان نازل نشده است، پدران و برادران خودمان آن را تشکیل داده‌اند. حالا تمامی درها به روی همه باز است، آذربایجان ما مملکتی غنی و ثروتمند است. معادن و کشاورزی آن امکان بزرگی برای ترقی دارد. تا به امروز فرصت استفاده کردن از این امکانات را نداده بودند. بگذار ملت ما از این پس ثروتمند شود.

ما باید به تئاتر اهمیت بدهیم. به خاطر همین هم حکومت ملی از بدو تأسیس به تقویت تئاتر پرداخت. اینک برای توسعه دادن تئاتر آذربایجان حکومت بودجه‌ی مناسبی تعیین کرده است. ملل پویا در سخت‌ترین لحظات جنگ هم از شاد بودن و شاد زیستن صرف نظر نکردند. اما ما همیشه گریه کرده‌ایم. بگذار بعد از این چهره‌ی خلقتان به جای گریستن، بخندد. اینک مردم ما متحد شده‌اند. ببینید که در پنج ماه گذشته هیچ جنایت بزرگی در تبریز اتفاق نیفتاده است. این نتیجه‌ی ترس نیست بلکه نتیجه‌ی صمیمیت و ایمان است. معلمان ما و ناشران فرهنگ ما باید حب وطن و عشق به آزادی را به کودکان معصوم و کوچک ما تزریق کنند تا ما ترقی کنیم. ما به این

ایمان داریم و شماتا نیرو دارید در این راه تلاش کنید و دولت نیز با تمامی آنچه در توان دارد برای شما امکانات فراهم خواهد کرد. (تشویق‌های شدید)

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۲۴. سه‌شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۲۴)



## در اولین کنفرانس دهقانی

زمانی که فرقه‌ی ماتشکیل شد وضعیت آذربایجان بسیار سخت و خفقان آور بود. ژاندارم‌ها، دسته دسته دهقانان را به زندان می‌انداختند و البته مقصودشان از این کار تیغ زدن دهقانان و تأمین پول تریاک خودشان بود. دهقانان نیز در همه جا به ما شکایت می‌کردند. ما نیز چند نفری از اعضای فرقه را برگزیدیم و برای پیگیری کار ایشان به عدلیه فرستادیم. همه می‌دانند که عدلیه در آن زمان به چه صورتی به کارهای ما رسیدگی می‌کرد. به همین دلیل هم فرقه برای خلاصی دهقانان از ظلم ژاندارم‌ها و سایر مأموران دولتی به دنبال راهی می‌گشت. این راه به سادگی یافت شد. ما به دهقانان گفتیم اگر آزادی می‌خواهید باید تفنگ به دست بگیرید. دهقانان توصیه‌ی ما را قبول کردند و ژاندارم‌هایی را که به جان و مال و ناموسشان تجاوز می‌کردند از روستا بیرون کردند. تجربه ثابت کرد که این کافی نیست. مأموران مرتجع در تبریز و سایر مناطق به این سادگی دست از سر روستاییان برنخواهند داشت.

به همین دلیل فرقه مجبور شد قدم دوم را بردارد که به دست گرفتن حکومت بود و این کار توسط دهقانانی انجام شد که سلاح به دست گرفته بودند. اینک دهقانان وظیفه‌ی بزرگی دارند و آن حفظ آزادی به دست آمده است. اکنون باید دهقانان در سایه‌ی اتحاد خود آن چنان قدرت بزرگی بیافرینند که هیچ کس جرأت زورگویی نداشته باشد. به این دلیل است که دهقانان ما باید فعالیت سیاسی کنند چرا که در نتیجه‌ی حکومت ملی ما به آنان ثابت شد که آزادی حقیقی دهقانان در گرو تأسیس و پشتیبانی از دولتی است که از آنان حمایت کند.

ما هنوز هم در میدان مبارزه هستیم. گرچه ما نمی‌خواهیم خونی بریزد - چون کشتن آسان و زندگی بخشیدن سخت است - اما اگر ما را مجبور کنند، امنیت را برقرار می‌کنیم و در این مبارزه

دهقانان هم‌پشتیان ما خواهند بود، چنان‌که تا به امروز بوده‌اند. دهقانان برای پاسداری از زمین‌هایی که به دست آورده‌اند و جب به جب از خاک آذربایجان دفاع خواهند کرد. چنان‌که همین حالا شادمانه می‌شنوید که در زنجان و مابین مراغه و میانه فداییان روستایی نیروهای ارتجاعی را شکست داده‌اند و مقدار زیادی هم غنائم جنگی به دست آورده‌اند. آری! دهقانان، نیک می‌دانند که برای حفاظت از زمینشان باید از آن چون مردمک چشمشان پاسداری کنند.

ما زمین را رایگان به دهقانان دادیم، ولی امسال نمی‌توانیم در زمینه‌های دیگر به آنان کمک کنیم. چرا که در روستا تنها زمین مطرح نیست بلکه لازم است به روستاییان یاری‌های دیگری نیز برسانیم و برای آنها تراکتور و سایر وسایل کشاورزی را تأمین کنیم. اما اینک حتی اگر زمین هم رایگان باشد چیزهای دیگر را نمی‌توانیم رایگان بدهیم. اگر بخواهیم این کار را بکنیم باید پول بیشتری از مردم بگیریم و این امکان‌پذیر نیست. البته در آینده به کمک بانک‌های کشاورزی این ماشین‌ها را می‌خریم و به صورت قسطی در اختیار دهقانان قرار می‌دهیم. این از مسائل اساسی‌ای است که پیش روی حکومت مقرر دارد. اگر دنیا ویران هم شود هیچ زورگویی نخواهد توانست این زمین‌ها را از دهقانان بگیرد. چنانچه اکنون حکومت تهران هم با اجبار سر تعظیم فرود آورده و می‌خواهد آن چنان که مسائل میان دهقانان و ارباب‌ها در آذربایجان به زور اسلحه حل شد، در سایر نقاط ایران هم این را عملی سازد. ولی آنها نمی‌توانند این کار را انجام دهند. حکومت ملی همواره پایر جا و برقرار خواهد ماند چرا که می‌تواند سعادت را که خلق می‌خواهد پدید آورد و این آرمان اوست. دهقانان از املاکی که تسخیر کرده‌اند نخواهند گذشت.

ما هیچ‌گاه اسلحه‌هایی را که در اختیار دهقانان است نخواهیم گرفت. بگذار دهقانان تفنگ‌هایی را که با آن آزادی را به کف آورده‌اند هنگام کار در مزارع نیز با خود داشته باشند. ما می‌دانیم دهقانان این سلاح‌ها را حتی به برادرانشان نیز واگذار نخواهند کرد. دهقانان به خوبی دانسته‌اند اگر آزادی حقیقی نداشته باشند، حتی نمی‌توانند در زمین‌های خود آزاد زندگی کنند. حالا خلق آذربایجان می‌داند که اگر حکومت در دست کسانی باشد که خودشان انتخاب کرده‌اند، بهروزی آنان امکان‌پذیر است. گمان می‌کنم که در این مورد آقای پادگان<sup>۱</sup> توضیحات لازم را داده‌اند. بگذار دهقانان بدانند

۱ صادق پادگان، جزو مهاجرانی بود که پیش از جنگ جهانی دوم از باکو به تبریز بازگشت و در بازار تبریز حسابداری می‌کرد. در نخستین کنگره‌ی حزب توده‌ی ایران شرکت کرد و عضو کمیته‌ی حزب در تبریز بود. پادگان در اوایل شهریور ۱۳۲۴ به جای علی امیرخیزی، دبیری کمیته‌ی ایالتی حزب توده در آذربایجان را عهده‌دار شد. او همان فردی بود که تصمیم این کمیته‌ی ایالتی را برای ادامه صفحه‌ی بعد

که زمین از آن خودشان است. حکومت تهران می‌خواست مسئله‌ی زمین‌های «خالصه» را با مشکل مواجه کند و ترتیبی بدهد که آنها نیز در اختیار ارباب‌ها قرار گیرد. ولی ما این مسئله را به فوریت و سادگی حل کردیم. ما به دهقانان گفتیم طناب را بردارید و زمین‌ها را تقسیم کنید. برای آن که حکومت دهقانی استوار گردد، زمین نیز از آن اوست. ولی در آذربایجان بعضی مالک‌ها هستند که تمامی دارایی آنان عبارت است از دو - سه دانگ از زمین‌های «خالصه» که آن هم بعد از گذشت چندین سال به دست آنان رسیده و حتی پولی را که بابت این زمین‌ها پرداخت کرده‌اند، به دست نیاورده‌اند. ما برای از بین بردن حق مالکانه از روی دفاتر تحقیق خواهیم کرد و پول این افراد را خواهیم داد. ما نمی‌خواهیم به کسی ظلم کنیم، ولی اجازه‌ی زورگویی و جنایت را هم نخواهیم داد.

مسئله‌ی دهقانان فقط زمین نیست، دهقانان ما باید تا آنجا که می‌توانند توتون، پنبه، چغندر قند، چای و گیاهان صنعتی و پرارزش و امثال اینها را کشت کنند. در نقاط دور دست آذربایجان حمل و فروش گندم و جوی کشت شده صرف ندارد، باید کشت و کار پرسودتری را آغاز کرد. ما باید تراکتور و سایر ماشین‌آلات کشاورزی را جایگزین خیشی کنیم که از زمان نوح بر جای مانده است. دولت می‌خواست که این موضوع را امسال عملی کند ولی به دلیل این که جنگ تازه پایان یافته، هزینه‌ی ماشین‌آلات این چنینی سنگین بود. برای همین، امسال را هم باید با صبر و انتظار بگذرانیم. امروز برای دهقانان آزادی بی‌حدی پدید آمده است. هر کس همان طور که می‌خواهد زندگی می‌کند و هر آنچه را که می‌خواهد می‌کارد و برداشت می‌کند. دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند به حقوق دهقانان تجاوز کند. ما اعتراف می‌کنیم که مسبب این آزادی، دهقانان هستند و اگر آنان نبودند این آزادی به دست نمی‌آمد. دهقانان، چون برپاکننده‌ی این حکومت هستند از آن پشتیبانی خواهند کرد. اگر وضعیت مانند گذشته بود، راه‌هایی که با برف زمستانی بند می‌آمد ماه‌ها باز نمی‌شد، ولی دهقانان ما با فداکاری نگذاشتند حتی یک روز این خط ارتباطی قطع شود. قدرت روستایی قدرتی بزرگ است، قدرتی سیل‌آسا که هیچ‌کس توان ایستادگی در برابرش را ندارد. تا زمانی که حکومت ملی

---

پیوستن به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به اطلاع کمیته‌ی مرکزی حزب توده و اجلاس فرقه‌ی دموکرات رساند. پادگان نماینده‌ی تبریز در مجلس ملی آذربایجان، عضو دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی فرقه و معاون پیشه‌وری در امور حزبی بود. پس از سقوط دولت فرقه به همراه دیگر رهبران به باکو رفت و در آنجا به عنوان دبیر تشکیلات در کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی باقی ماند. پس از مرگ مشکوک پیشه‌وری تا زمان ریاست جمهوری خروشچف، دبیر اول فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بود.

در آذربایجان پابرجاست، دهقانان برگزیده‌ترین جایگاه را خواهند داشت. برترین و حقیقی‌ترین فرمانروای آذربایجان دهقانان هستند، چرا که هرگاه به مشکلی برمی‌خوریم به آنان مراجعه می‌کنیم و آنان کسانی هستند که قدر آزادی را می‌دانند. اینک ما شمارا برای آموزش تقسیم زمین فرا خوانده‌ایم. نباید زمان تقسیم در روستاها میان رعیت‌ها نارضایتی به وجود آید. از این به بعد باید در روستاهای آذربایجان رعیتی وجود نداشته باشد و همه ملک، کشاورزی و زندگی خوبی داشته باشند. ما همگی برادریم، باید همه دست به دست هم دهیم و از آزادی خودمان حفاظت کنیم. بگذار ژاندارم‌ها و مرتجعان پاهای متعفنشان را در جایی که دهقانان آذربایجان زندگی می‌کنند، نگذارند.

بگذار حکومت تهران بفهمد که همه این حکومت را قبول کرده‌اند چرا که اداره‌کنندگان آن منتخبین حقیقی مردمند و در دستگاه دولتی ما دزدی جایی ندارد. ما می‌گوییم باید یک آذربایجانی در رأس این حکومت محلی باشد چرا که تنها، کسی که از میان خلق برگزیده شده خواسته‌های مردم را می‌داند. تا به امروز در تاریخ ایران و آذربایجان سابقه نداشته که مردم حکومتی را که می‌خواهند برپا دارند. درست است که بارها خلق آذربایجان قیام کرده و آزادی را به دست آورده است، ولی نتوانسته از این آزادی برای تأسیس حکومتی ملی استفاده کند. اما حکومت ملی ما ثابت کرد که می‌شود این کار را با موفقیت انجام داد. اینک در عرض این چهار ماه هیچ‌کس در طلب مرغ، تخم مرغ، کره و چیزهای دیگر مشقت بر در خانه‌ی دهقانان نکوبیده است. چهار ماه است که مردم ما آزادی و آسایش را تجربه می‌کنند. ما باید این آزادی را به کمک شما حفظ کنیم.

زنده‌باد آزادی و زنده‌باد پشتیبان حقیقی آن دهقانان غیرتمند ما!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۷۶. پنجشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۲۵)

## آنچه در کنفرانس شخصیت‌های با صلاحیت خلق آذربایجان گفته شد

هم‌وطنان عزیز و محترم! پیش از آن‌که به اصل موضوع بپردازم، اجازه می‌خواهم قدری درباره‌ی وضعیت موجودمان و آنچه سبب به وجود آمدنش شده است، توضیح دهم.

همه‌ی شما می‌دانید که فرقه‌ی مادر دوازدهم شهریور هم‌زمان با انتشار یک بیانیه‌ی تاریخی که از دوازده ماده تشکیل شده بود، آغاز به فعالیت کرد. مادر این بیانیه به صورتی صریح و آشکار مطرح کرده بودیم که می‌خواهیم درون مرزهای ایران، به شرط مراعات استقلال و تمامیت ارضی ایران، اداره‌ی امور داخلی خودمان را در دست داشته باشیم و خانه‌ی خودمان را با اراده‌ی خود اداره کنیم و فرهنگ ملی برخاسته از زبان مادری مان را متریقی و امروزی گردانیم. برای آن‌که سوتفاهم‌ها و جنگی میان هم‌وطنان پیش نیاید و در راستای تلاش برای رسیدن به هدف با صلح و آگاهی و بدون خونریزی و اغتشاش، به صورتی جدی تبلیغاتمان را آغاز کردیم تا مطالباتمان را به استناد قانون اساسی ایران و به واسطه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی به کف آوریم. در حالی که مردم ماکه سال‌ها محکوم به تحقیر نژادی، اسارت و توهین شده بودند از این شعار فرقه با رویی باز استقبال کردند و چون سیل به صفوف آن ملحق می‌شدند، حکومت ارتجاعی تهران و در عمومیت تمامی مأموران پست و خائن دولت که اسارت خلق را مایه‌ی سعادت و فرادستی خود می‌دانستند صدا در صدای عناصر مرتجع، مستبد و خودخواه در آویختند و برای آن‌که خواسته‌های ساده و طبیعی ما را منکوب و مشعل آزادی‌ای را که برافروخته بودیم خاموش کنند، در دنیا هیاهو به پا کردند. همان‌طور که می‌دانیم آوای آزادی که از مرکز میهنمان، از شهر تبریز برخاست بر هیاهوی

آنان و سخنان افتراآمیزشان چیره گشت و به سرعت، اول در داخل ایران و سپس در تمامی جهان منعکس شد.

هیأت حاکمه‌ی ایران که هر فعالیت مترقی را برابر با محو و اضمحلال خود می‌داند به وسیله‌ی تشکیلات دولتی که در کف اختیارش است، خواسته‌های قانونی و مشروع خلق مامبنی بر آزادی، خودمختاری، حق و عدالت را با اختناق، شلاق، حبس، تبعید و قتل و غارت‌های فجیع پاسخ داد. هنوز شهر یورماه به پایان نرسیده بود که در روستاها به ژاندارم‌ها و در شهرها به پلیس و قوای نظامی دستور داده شد به زور سلاح فرقه‌ی دموکرات را سرکوب و رهبران آن را توقیف نمایند و از بین ببرند. به همین دلیل تمامی آذربایجان را وحشت و اضطراب فرا گرفت. مخصوصن که مال و جان و حیثیت و ناموس اهالی روستاها به دزدان طمعکار و ژاندارم‌های کثیف، ناخلف و متعفن رژیم رضاخان سپرده شد. از این طریق بود که مبارزه‌ی جدی و شدید خلق آذربایجان آغاز گشت. مبارزه از چهارچوب فرقه و تشکیلاتش خارج شد و جنبه‌ی عمومی یافت. مردم، مبارزه برای رهایی از چنگال اسارت را آغاز کردند. این آرمان دیرینه‌ی آذربایجانی‌ها بود. کاسه‌ی صبر و تحمل آنان لبریز شده بود، آنان سال‌ها برای خاتمه دادن به خیانت‌ها، تحقیرها و توهین‌های مأموران کشوری و لشگری که از تهران برای پر کردن جیب‌هایشان فرستاده می‌شدند، در انتظار چنین روزی بودند. این تنها آرمان مردم آذربایجان نبود بلکه دردی رنج‌آور ولی مقدس بود که سال‌ها در سینه‌های ملت ایران وجود داشت. امروز هم خلق ایران به امید درمان این درد زندگی می‌کنند. خلق آذربایجان می‌دید که برآورده شدن این آرمان بسیار نزدیک است، او پشتیبانی جدی یافته و تشکیلات ملی خودش را به وجود آورده بود. او به زیبایی حس کرده بود که نقطه‌ی ثقلی استوار و رهبریتی تزلزل‌ناپذیر دارد. این نقطه‌ی ثقل و این رهبری همان فرقه‌ی ما بود. دشمنان ما حتی بسیاری از دوستانمان هنوز قادر به درک علل پیشروی سریع و رعدآسای ما در به دست آوردن قدرتی بزرگ نیستند، در حالی که این قضیه بسیار ساده و روشن است. آنچه موجب موفقیت ما شد این بود که با وجدان پاک و از صمیم قلب می‌خواستیم آمال و آرزوهای دیرینه و مقدس خلقمان را عملی سازیم. به همین دلیل زمانی که حملات و حشیانه‌ی دولت ارتجاعی و عناصر مرتجع علیه ما آغاز شد، مردم در خیزشی قهرمانانه پاسخشان را دادند و به قیمت اشک مادران، ناموس دختران و خون جوانان، ژاندارم‌ها و جلادهای حاکم را ابتدا در روستاها و سپس در شهرها کنار گذاشتند.

مردم به این وسیله ثابت کردند استعداد این را دارند که خودشان بر سرنوشتشان حکمرانی کنند. اما بیرون راندن جلادها از روستاها و مأموران دزد، کثیف و مرتجع از شهرها کافی نبود، لازم بود برای اداره‌ی امور به جای تشکیلات پوسیده‌ی دولت، تشکیلاتی پدید آید که بتواند احتیاجات مردم را تأمین کند و آرمان‌های آنها را عملی سازد. این مسئله در روندی طبیعی حل شد. بیانیه‌هایی که با صدها هزار امضا در گردهم‌آیی‌های مردمی مبنی بر درخواست آزادی ملی از تهران صادر شده بود و پیمان‌نامه‌هایی که در مورد درخواست خودمختاری و تشکیل حکومت ملی منتشر گشته بود چونان سیل به سوی تبریز سرازیر شدند. فرقه‌ی ما نیز نمی‌توانست نسبت به این درخواست درونی و واقعی مردم بی‌اعتنا بماند و آنها را به حال خود رها کند. به این دلیل به سرعت برای عملی کردن آرمان‌های گردهمایی‌های مردمی و جهت‌دهی اعتراض‌های مردم در ۲۹ آبان در تبریز خودش را مجلس مؤسسان خواند و بنای حکومت ملی را پی‌ریزی کرد، بیانیه‌ی تشکیل فوری مجلس ملی را صادر کرد و برای عملی کردن این بیانیه یک هیأت ملی انتخاب نمود و با فرستادن اعلامیه‌ی تاریخی و کبیرش برای مجلس ایران و نمایندگان دول خارجی، قانونی و مشروع بودن تأسیس حکومت محلی و آمادگی مذاکره با حکومت تهران بر سر این موضوع را اعلام کرد. بعد از این اعلامیه بود که میان آقای بیات،<sup>۱</sup> استانداری که از طرف حکومت تهران ظاهرین اختیارات فراوانی داشت و نمایندگان هیأت ملی در مورد درخواست‌های ما مذاکراتی آغاز شد. این مذاکره مقدمه‌ی مذاکرات امروزمان به حساب می‌آید. آقای بیات موافقتش را با انجمن ایالتی و ولایتی اعلام ولی اجرای آن را به تصویب مجلس شورای ملی محول کرد و نتوانست به ما پاسخی صریح دهد. خواسته‌های ما از او حفظ آزادی‌هایمان و تداوم فعالیت انجمن‌ها بود، اما وی قادر نبود چنین قولی به ما بدهد، به این دلیل مذاکره با تهران بی‌نتیجه ماند. همان طور که می‌دانید چون پس از تشکیل مجلس ملی و حکومت ملی ما، آقای بیات بیش از این کاری در آذربایجان نداشت، به تهران رفت. مذاکراتی که با بیات انجام شد به ما اثبات کرد که حکومت ارتجاعی تهران به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد آرمان‌های ما عملی شود، اما حتا اگر تک به تک مأموران‌ش هم تلاش کنند،

۱ مرتضی قلی بیات ملقب به سهام السلطنه، در اواخر سال ۱۳۲۳ به مدت دو ماه نخست وزیر ایران شد و در ۲۹ فروردین ۱۳۲۴ جای خود را به حکیمی داد. در هفدهم آذرماه همان سال به عنوان نماینده‌ی مرکز از جانب دولت حکیمی با هیأت ملی آذربایجان وارد مذاکرات بی‌سرانجامی شد. بیات بعدها پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در دولت زاهدی به سمت مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران منصوب گشت.



نمی‌توانند در برابر ما بایستند.

به همین دلیل ما به پشتوانه‌ی قدرت ملی خودمان در ۲۱ آذر مجلس ملی و حکومت ملی را تشکیل داده و با آزادی کامل آغاز به کار کردیم. من نمی‌خواهم از شور و شعفی که مردم هنگام تشکیل حکومت و مجلس ملی ابراز می‌کردند، سخن بگویم. فقط می‌توانم بگویم که آن روز همه‌ی مردم، خواه در شهرها و خواه در روستاها، به پا خاسته بودند و یک نهضت عمومی، یک قیام ملی، یک حرکت ملی به تمام معنی پدید آمده بود. از ۲۱ آذر تا به امروز تقریباً پنج ماه می‌گذرد. در این زمان اندک، حکومت ما به پشتوانه‌ی حسن توجه فرقه، مجلس ملی و مردمان کارهای بزرگی انجام داده است، اصلاحاتی اساسی آغاز کرده و به این وسیله خلقتان را جسارت بخشیده و به زندگی سعادت‌مند در آینده امیدوار کرده است.

قدم‌هایی که برداشته شده مانند تقسیم زمین‌های خالصه میان دهقانان، به راه انداختن چرخ کارخانه‌ها آن هم با جدیت تمام، مبارزه‌ی شدید با بیکاری، آباد کردن شهرها، سازماندهی منظم دسته‌های فدایی که برای پاسداری از امنیت و طمأنینه و آزادی ملی ما تشکیل شده‌اند و در نهایت معجزه‌ی تشکیل ارتش ملی در عرض دو ماه که ستون استوار آزادی ماست، هم‌چنین پیشرفت فرهنگ و بهداشت و تجارت و پیشگیری از ورشکستگی بازار، لیاقت ملت‌مان را برای اداره‌ی امور خودش ثابت کرد. از همه‌ی اینها مهم‌تر ایمان استوار و پیوندی خدشه‌ناپذیر است که میان مردم، حکومت و فرقه‌ی ما پدید آمده. اتحاد شکست‌ناپذیری که میان رهبران خلقتان دیده می‌شود، توانایی مردم ما را نشان می‌دهد. موفقیت‌های بزرگ خلق ما، رهایی ملت ایران را نیز نوید می‌دهد. ما این را به آشکاری در چهره و رفتار افرادی می‌دیدیم که هنگام ورود ما به تهران توانسته بودند از حلقه‌های ژاندارم‌ها و سایر محافظان رد شوند و خودشان را به ما برسانند. شعارهای آزادیخواهانی که موفق شده بودند به فرودگاه تهران بیایند، روح ما را به لرزه درآورد:

«شما ما را نجات دادید، شما خلق ایران را از اسارت رهایی بخشیدید، مراقب باشید اشتباه نکنید! آزادی ما به درستی حرکت شما وابسته است. زنده باد خلق قهرمان آذربایجان! زنده باد مشعل دار آزادی آزادیخواهان، آذربایجان!»

این شعارها تنها به دلیل سربلندی خلق آذربایجان، در نتیجه‌ی اداره‌ی امور خودش نبود، بلکه ثابت کرد مردم آذربایجان توانایی این را دارند که تمامی خلق ایران را رها سازند. ما هنوز

فراموش نکرده‌ایم شعارهای «بیاید ما را هم نجات دهید» را که از روزی که نهضت‌مان آغاز شد در روزنامه‌های تهران و سایر شهرهای ایران منتشر می‌شد. من متأسفم که در این جا مجبورم سخنان یکی از زمامداران ایران را بازگو کنم. در بخشی جدی و جذاب از مذاکراتمان صحبت از تعیین والی آذربایجان شد. آقای زمامدار گفت: «شما کسی را ندارید که بتواند والی شود» یقین دارم که شما به خوبی می‌دانید که من چه جوابی به او دادم پس نیازی به تکرار آن نیست. با این مثال می‌خواهم نشان دهم حکومت تهران در دست چه افرادی است و می‌خواهم بدانید شاید آن زمامدار این سخن را سهون نگفته است، بلکه فهم و درک او بیشتر از این نمی‌تواند باشد. مردم تهران قادر نیستند چنین زمامدارهایی را کنار بگذارند. حالا آیا چنین افرادی حق دارند به ما بگویند: «کارهای بزرگی را که آغاز کرده‌اید نیمه‌کاره رها کنید و زیر بیرق ماقرار گیرید، چون ما مرکز ایران محسوب می‌شویم و اشرف مخلوقاتیم»؟ آیا گفتن این حرف برای آن که روح لطیف انسانی را به سوی عصیان سوق دهد کفایت نمی‌کند؟

پس از این لازم است سخن یک ریاضی‌دان و دانشمند مشهور<sup>۱</sup> را تکرار کنیم که «با وجود این زمین می‌چرخد» یعنی خلق آذربایجان، خلقی متمدن، فداکار و شایسته است. او در عین حال که امور خودش را اداره می‌کند پرچمدار آزادی خلق ایران نیز هست.

بحث در مورد مذاکرات ما و تهران بود. همان طور که می‌دانید چون کابینه‌های صدر و حکیمی<sup>۲</sup> همچون کبک سرشان را زیر برف کرده و از دنیای بی‌خبر بودند، به فکر این بودند که با سلاح مقابل نهضت ما بایستند. از دیدگاه آنان خلق آذربایجان عبارت بود از دشمنان مردم، کسانی چون

۱ منظور گالیله است.

۲ ابراهیم حکیمی ملقب به حکیم‌الملک در ۲۹ فروردین سال ۱۳۲۴ نخست‌وزیر شد، ولی خیلی زود در ۱۴ خرداد همان سال، دولتش سقوط کرد. در ۷ آبان ۱۳۲۴ پس از سقوط دولت صدر باز هم بر سر کار آمد. در اواخر آبان حکیمی تصمیم گرفت برای سرکوب قیام‌کنندگان فرقه نیروهای نظامی را به آذربایجان اعزام کند و به حسن علا، سفیر کبیر ایران در واشنگتن هم دستور داد که از طریق وزیر امور خارجه‌ی آمریکا از دولت آن کشور، استمداد نماید. اما ارتش شوروی از ورود نیروهای نظامی به آذربایجان جلوگیری کرد. حکیمی تصمیم گرفت برای حل ماجرا به مسکو برود، ولی شوروی با درخواست او موافقت نکرد. حکیمی که نتوانسته بود به زور سرنیزه فرقه را سرکوب کند، تصمیم گرفت با اعمال فشار اقتصادی نیتش را عملی سازد، لذا موجودی شعب بانک ملی در آذربایجان را به تهران منتقل کرد و بیش از ۱۵۰ میلیون ریال مطالبات بازرگانان، شرکت‌ها و اشخاص را در تمام آذربایجان معوق گذاشت. دولت حکیمی تحت فشار افکار عمومی در اواخر آذرماه به وزارت کشور دستور داد برگزاری انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در سراسر کشور آغاز کند. کابینه‌ی حکیمی در بهمن ۱۳۲۴ سقوط کرد.

ذوالفقاری<sup>۱</sup>، میرجواد کور، ابوالقاسم جوان<sup>۲</sup>، امیر نصرت<sup>۳</sup> و صادق مجتهدی<sup>۴</sup>. به همین دلیل به جای شنیدن صدای حقیقت آن را پشت گوش می‌انداختند و احمقانه به امید ایجاد شورش در بین ما تلاش می‌کردند. در نهایت ضرب شستی که فداییان به آنها نشان دادند پوچ بودن رویاهایشان را روشن ساخت. بالاخره تهران فهمید که بازور نمی‌تواند در برابر اراده‌ی مردم آذربایجان مقاومت کند و در نتیجه در ارکان ارتجاع تزلزل ایجاد گشت و در نهایت با کمک عناصر آزادیخواه، کابینه‌ی حکیمی سرنگون شد و با اکثریتی اندک مجلس ارتجاعی کابینه‌ی قوام السلطنه را تشکیل داد. کابینه‌ی قوام السلطنه روش زور و خشونت را کنار گذاشت و چون با روش صلح‌آمیز پاسخ‌گویی خواسته‌های ما بود، دعوت رسمی او را قبول کردیم و به دستور حکومت و مجلس ملی برای به دست آوردن خواسته‌هایمان با شیوه‌های مسالمت‌آمیز، به تهران رفتیم.

این را باید همه بدانند که ما از تهران چیزی نمی‌خواستیم چرا که ما موفق شده بودیم آنچه

۱ محمودخان ذوالفقاری بزرگ خاندان ذوالفقاری از خوانین زنجان بود. وی در دوره‌ی حکومت فرقه بر آذربایجان نماینده‌ی حزب دموکرات ایران قوام السلطنه در زنجان بود. پس از اینکه فرقه در زنجان، قدرت را به دست گرفت، فراری شد و مدت‌ها به جنگ با فداییان و ارتش فرقه مشغول بود. از کمک‌های سرهنگ و هرام بسیار بهره‌مند شد و سرگرد تیمور بختیار، رییس بعدی سازمان امنیت آموزش تفنگ‌دارانش را بر عهده داشت. پس از فرار ذوالفقاری از زنجان، بخشی از خانه‌اش تبدیل به ستاد فرقه و بخشی دیگر تبدیل به سالن تأثر و موسیقی شد. پس از سقوط زنجان، محمودخان روی تراس خانه‌اش با در دست گرفتن یک جلد قرآن سوگند خورد که به خاطر این کتاب با فرقه جنگیده است. نیروهای او به فرماندهی خودش، دوشادوش ارتش وارد میانه شدند و در آنجا به کشتاری فجیع دست زدند. خاندان ذوالفقاری هم چنین نقش مهمی در همراهی با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زنجان داشتند. محمودخان پس از کودتای ۲۸ مرداد سه دوره‌ی متولی نماینده‌ی زنجان در مجلس شورای ملی شد و برادران دیگر او، مصطفی، ناصر، رضا و هدایت‌الله نیز در دوره‌های مختلف سمت‌هایی در مجلس، دربار و دولت داشتند. محمودخان پس از انقلاب ۵۷ ابتدا بازداشت شد ولی به سرعت با اعمال نفوذ برخی روحانیون بلندپایه از جمله سید هاشم موسوی آزاد و ظاهرین به تهران تبعید شد. او در نهایت در تهران، در سال ۱۳۶۶ و در منزلی که پس از مصادره‌ی خانه و املاکش از سوی بنیاد مستضعفان در اختیار او گذاشته شده بود، درگذشت.

۲ حاج ابوالقاسم جوان صاحب کارخانه‌ی قالی‌بافی در تبریز و از دشمنان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بود. او باشی که توسط او سازماندهی شده بودند در کشتار اعضای فرقه و غارت اموال آنان پس از سقوط دولت ملی آذربایجان سنگ تمام گذاشتند و از آن پس هر سال بخش اصلی برگزاری جشن سالروز سقوط فرقه بر عهده‌ی جوان بود که کارگران کارخانه‌اش را وامی داشت بالباس‌های متحدالشکل رژه برونند. به همین سبب بود که کسب و کار او رونق گرفت و به یکی از اصلی‌ترین تولید و صادرکنندگان قالی در سرتاسر ایران تبدیل شد. او در کارخانه‌اش بازداشتگاه خصوصی دایر کرده بود و کارگران ناراضی یا مخالفان حکومت شاه را در آن شکنجه و زندانی می‌کرد. جوان و او باشی که همواره در اطراف او بودند در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تبریز نیز نقش اصلی را ایفا کردند.

۳ امیر نصرت اسکندری بزرگ خاندان اسکندری از خوانین سراب بود که املاکی هم در اطراف تبریز داشتند. نماینده‌ی مجلس شورای ملی و از دشمنان فرقه‌ی دموکرات بود. نیروهای تحت امر او که بخشی از نیروی مسلح شبه‌نظامی‌ای بودند که در جریان نبردهای منتهی به سقوط دولت ملی آذربایجان پیشاپیش ارتش شاهنشاهی حرکت می‌کردند، در کشتار اعضا و هواداران فرقه در سراب نقش اصلی را بر عهده داشتند. به پیشنهاد او بود که در سال ۱۳۲۸ تعداد زیادی از ترک‌های آذربایجانی مقیم تهران که بخش عمده‌ی آن‌ها بعد از سرکوب فرقه به تهران گریخته بودند شناسایی شده و با کامیون‌های ارتشی به بیابان‌های جنوبی کرج و تهران تبعید شدند. اسکندری که از مخالفان دولت مصدق بود بعد از کودتای ۲۸ مرداد به سمت استانداری اصفهان منصوب شد.

۴ محمدصادق مجتهدی مالک روستای عجمی از محال هشتروند که دو ماه پیش از قیام فرقه‌ی دموکرات به همراه مباشر و چند نفر تفنگدار چهار نفر از روستایی‌های هوادار فرقه را به قتل رساندند.

می‌خواهیم را به دست آوریم. مسئله‌ی ما بر حذر داشتن افرادمان از جنگ و خونریزی بود و نیز این‌که ما فراموش نکرده بودیم هدف ما این است که آنچه را می‌خواهیم در مرزهای ایران عملی کنیم. می‌دانید که ما هنوز وزارتخانه‌های جنگ و امور خارجه را تشکیل نداده‌ایم. ارتش ما ارتش خلق نام دارد.

وظیفه و هدف ارتش خلق با ارتش دولتی متفاوت است، ارتش خلق قوایی است که برای تأمین آزادی ملی و حفظ امنیت داخلی تشکیل شده و پول و پرچم و نام ما همان چیزی است که در ایران وجود دارد. بنابراین چنین وضعیتی نمی‌توانست مدتی طولانی تداوم داشته باشد. بالاخره باید تکلیفمان را با حکومت مرکزی روشن می‌کردیم و برای آن‌که تکلیفمان مشخص شود دست صلح آقای قوام السلطنه را رد نکردیم و به تهران رفتیم. حتی خود من بی‌توجه به بیماری شدیدم و توصیه‌های رفقای صمیمی و پزشکان، برای زودتر حل شدن این مسئله شخص دعوت آقای قوام را قبول کردم و به همراه هیأت راهی شدم. چه در دیدارهای خصوصی و چه در دیدارهای رسمی ما گفتیم که مردم ما حاضرند با صلح و آرامش اختلافات را حل کنند. آقای قوام السلطنه و سایر نمایندگان دولت عمومن با سخنان ما موافق بودند ولی در عمل حاضر نبودند از حدود تصویب‌نامه‌ی هفت ماده‌ی دولت تجاوز کنند.

البته شما اعلامیه‌ی رسمی‌ای را که در مورد مذاکرات هیأت‌های نمایندگی منتشر شده، شنیده‌اید. چون ما معتقد به پنهان‌کاری سیاسی نیستیم تفصیل مذاکره را به دنیا اعلام کردیم و به دنیا فهماندیم که حکومت تهران از ما می‌خواهد مانند یک نیروی شکست خورده، بی‌قید و شرط تسلیم شویم و این موضوع وضعیتی مضحک ایجاد می‌کرد. ما گفتیم وقتی که تصویب‌نامه‌ی دولت مانند آیات آسمانی تغییر ناپذیر بوده است چرا با این اصرار ما را به تهران دعوت کردید؟ سخنان مقامات رسمی تهران همانند سخنانی بود که در تبریز از سوی آقای بیات گفته شده بود. آنان مانند همیشه از اصول و از قانون اساسی سخن می‌گفتند و تلاش می‌کردند با سفسطه روی موضوع سرپوش بگذارند.

ما روز اول گفتیم که ما سیاستمدار نیستیم ولی از قانون اساسی و سایر قوانین به اندازه‌ی کافی مطلعیم. ما می‌دانیم مهم‌ترین بندهای قانون اساسی تا به امروز مسکوت مانده است، ما از تغییر قانون اساسی در دوره‌ی دیکتاتوری رضاخان بی‌خبر نیستیم، ما سر منشأ این‌که ایران را بی‌قانونی

فرا گرفته است را می دانیم، ما از آمریکا نیامده‌ایم، ایرانی هستیم و از شیوه‌ی اجرای قوانین در ایران خبر داریم و این را نیز می دانیم که چه کسانی در ایران حکومت می کنند و نظر مردم ایران نسبت به آنها چیست. بیایید ساده صحبت کنیم. روزی خلق آذربایجان بر علیه استبداد قیام کرد، قانون اساسی را پدید آورد و حکومت ملی را بنا گذاشت، مرتجعان تهران این موضوع را نیم قرن مسکوت نگاه داشتند و به شیوه‌های متفاوت مردم را از حق حاکمیت بر سر نوشت خویش محروم ساختند. امروز هم دومین خیزش آذربایجان می خواهد همین حق را به دست آورد، شما تنها باید به این خواسته تن دهید. تقسیم زمین‌های خالصه و گرفتن زمین‌های دولت از دست غاصبین و تقسیم آن میان دهقانان و کشتکاران در قانون اساسی منع نشده است. قانون، اراده‌ی خلق است. دهقانان آذربایجان از این پیشتر حق خودشان را گرفته‌اند و با اراده‌ی خودشان زمین‌ها را تقسیم کرده‌اند. دولت نیز برای آن که تمامی ایران با آذربایجان یکی شود باید این کار را در تمامی ایالات و ولایات ایران عملی سازد.

ما حتا برای رفع اختلاف، گذشتی بزرگ کردیم و از عنوان حکومت و مجلس ملی صرف نظر نمودیم و گفتیم تنها به ما اجازه دهید مردم آذربایجان به وسیله‌ی انجمن ایالتی خودشان مأموران ادارات دولتی و والی ایالت را به دولت پیشنهاد کنند و حکم اینان از سوی دولت مرکزی صادر شود و اگر بخواهیم ساده بگوییم اینان آذربایجان را اداره کنند.

حکومت تهران نخواست همان طور که این حق را تنها برای «ملک مدنی»،<sup>۱</sup> «امیر نصرت» و «صمصام بختیاری»<sup>۲</sup> قائل است، برای آذربایجانی‌ها نیز به رسمیت بشناسد و می خواست اداره‌ی کل ژاندارمری را که با قانون اساسی مغایر است، یک نهاد قانونی جلوه دهد و نفوذ آن را که در آذربایجان تولید وحشت می کرد، احیا کند. ارتش خلق را نظام وظیفه‌ی عادی محسوب کرده بود و پیشنهاد می داد فرماندهان آن را از تهران تعیین کنند.

ما به خوبی می دانستیم که مردم آذربایجان به پهلوانان دروغینی که لباس افسری پوشیده و

۱ هاشم ملک مدنی، نماینده‌ی مجلس شورای ملی و اصلی‌ترین سخنگوی فراکسیون میهن در مجلس که اعضای آن عمدتاً از مناطق تحت نفوذ انگلستان انتخاب شده و به هواداری از سیاست‌های انگلستان در ایران مشهور بودند. سیدضیال‌الدین طباطبایی در دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی عضو همین فراکسیون بود. ملک مدنی در راه اندازی دسته‌جات مسلح در جنوب ایران دخیل بود.

۲ صمصام بختیاری از رهبران نهضت استعمار ساخته‌ی جنوب بود، که با پا در میانی انگلیس و با تحریک عشایر بختیاری و قشقایی هم‌زمان با نهضت آذربایجان شکل گرفت تا دولت مرکزی برای سرکوب فرقه‌ی دموکرات آذربایجان تحت فشار قرار بگیرد.

شخصیت حقیقی خود را در سوم شهریور بیست<sup>۱</sup> نشان داده بودند با چه دیدی می‌نگرد و می‌دانستیم که فرزندان ستارخان بیش از این تحمل ندارند که بقچه‌ی معشوقه‌های سرهنگ‌های تریاکی تهران را تا حمام حمل کنند. به همین دلیل پیشنهاد آنان را رد کردیم و گفتیم از جانب دولت چند نفر به آذربایجان بیایند و در اینجا مسئله با رضایت طرفین حل شود و باز هم به حکومت تهران یادآوری کردیم که ارتش آذربایجان، ارتش مردم و ارتش آزادی است. نمی‌شود آن را مجبور کرد که آزادی مردم را از میان بردارد. مردم ما در اداره‌ی ارتش خودش در نمی‌ماند. اگر تهران راست می‌گوید و آذربایجانی‌ها را ایرانی می‌داند، کسانی را که ما پیشنهاد می‌کنیم به فرماندهی ارتش برگزینند. این چیزی نیست که در مخیله‌ی آنان بگنجد. آنها ایران را تنها تهران و حکومت ایران را منحصر به چهار - پنج نفر می‌دانند.

یکی هم این که می‌خواستند بفهمانند فرماندهی کل قوا و بعضی مقامات غیرمسئول راضی به این کار نمی‌شوند. ما مسئله‌ی فرماندهی کل قوا را به موجب قانون مشروطه تفسیر می‌کنیم. از نظر ما فرماندهی کل قوا تنها می‌تواند جنگی را که مجلس شورای ملی تصویب کرده به خارجی‌ها اعلام و امضا کند. دخالت او در امور جاری مملکت به دلیل این که در این مورد غیرمسئول است با قانون مشروطه و آزادی هم مغایر است. رضاخان با استفاده از همین اختیارات فرماندهی، ریشه‌ی آزادی را در ایران سوزاند و کشور را به وضع فلاکت باری که می‌دانیم نشانند. امروز هم به وجود آوردن فرماندهی مطلق قوا برخلاف آزادی ایران و مردم ایران است و اگر مقامات غیرمسئول در این مورد اصرار داشته باشند پس از این در ایران حوادث بزرگی پدید خواهد آمد و معلوم نیست این طمع‌ورزی بتواند به نفع مقامات غیرمسئول تمام شود. در ظاهر ساده است که مسئله‌ی صلح را به این طریق با سفسطه آمیختند و ما را مجبور کردند پس از پانزده روز معطلی در تهران بدون هیچ نتیجه‌ی به آذربایجان بازگردیم.

خلاصه‌ی سخن این که هیأت حاکمه‌ی تهران تلاش می‌کند کارهای بزرگی را که ما آغاز کرده‌ایم به تمامی از میان بردارد و مانند پنج ماه پیش شهرهایمان را به قبرستان‌های متروک مبدل سازد و خلغمان را که به تازگی از ظلم و جور رهایی یافته، زیر پای ژاندارم‌ها و مأموران دزد، مخنث و جنایتکار له کند و از همه قابل توجه‌تر آن که بدبختانه قانون اساسی و سایر قوانین را هم برای

۱ سوم شهریور ۱۳۲۰ روزیست که ارتش‌های دول متفق، آمریکا، انگلیس و شوروی وارد ایران شدند و رضاخان که در اواخر سلطنتش به آلمان هیتلری متمایل شده بود، سقوط کرد. ارتشی‌های ایران در این روز از برابر ارتش‌های بیگانه گریختند.



رسیدن به این هدف آلت دست قرار داده است.

این مسئله، تنها مسئله‌ی آذربایجان نیست. صحبت در مورد شکوفایی اصول رهایی و دموکراسی در سراسر ایران است. آنچه که هیأت حاکمه، فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ تهران را به وحشت انداخته هم همین است. آنان تلاش می‌کنند تحت عنوان قانون اساسی حقوق مردم را پایمال کنند.

ما آدم‌هایی بسیار ساده هستیم ولی نه آنقدر ساده که نتوانیم بفهمیم که کاسه‌ی زیر نیم کاسه است. شاید ما سیاستمدار نباشیم اما از دیدن دم خروس هم عاجز نیستیم.

همه‌ی دعوا بر سر لحاف ملانصرالدین، یعنی زمین‌های تسخیر شده توسط دهقانان و حق حاکمیت گرفته شده توسط مردم است. این را مردم ایران با توجه به زوزه کشیدن‌های مطبوعات ارتجاعی و کاسه‌لیسان عناصر ارتجاعی تهران فهمیده بودند. صحبت درباره‌ی جدایی آذربایجان از ایران نیست، کسی هم این ادعا را ندارد. ما هرگز چنین حرفی را مطرح نکرده‌ایم. صحبت درباره‌ی اجرای اصول مشروطه و دموکراسی در ایران و عملی کردن برنامه‌ی اصلاحات بزرگی که ما آغاز کرده‌ایم، در سراسر مملکت است.

ما راه دیگری نداریم. اصلاحاتی را که آغاز کرده‌ایم از بین نخواهیم برد، تهران نیز باید حق حاکمیت مردم ایران را تصدیق کند و قدم‌های جدی برای نجات مملکت از فلاکت و هرج و مرج بردارد. آقای قوام السلطنه باید بداند که دنیا تغییر کرده و در ایران هم نسلی جدید به وجود آمده است.

نمی‌شود این نسل را با طرز تفکر و اصول نیم قرن پیش اداره کرد و باز هم این که احساس می‌شد در هیأت وزیران توافق نظر وجود ندارد و اصلن اکثر وزرا افرادی هستند که شخص آقای قوام السلطنه به ملاحظه‌ی مناسبات خصوصی و دوستانه به کابینه دعوتشان کرده است. اینها هم هر کدام سرشان به جایی بند است. حتا شایعاتی وجود دارد که همسران بعضی مردان تازه به دوران رسیده‌ی دربار بر اعضای دولت نفوذ دارند. تهران مرکز فساد است و واقعن مخوف و خطرناک که ایران را به سوی فلاکت و مردم ایران را به سوی گرسنگی، فقر و نداری می‌کشاند.

ما با این که طرفدار صلح و آشتی و تمامیت ارضی ایران هستیم اما نمی‌توانیم از تهران چنین چشم‌داشتی داشته باشیم. کابینه‌ی آقای قوام السلطنه آنگاه می‌توانست کابینه‌ی با دوام باشد



که با مردم آذربایجان کنار می‌آمدا اما متأسفانه تا به امروز موفق نشده است در این خصوص قدمی جدی بردارد. حسن ظن و فداکاری ما برای کابینه شانس بزرگ است که متأسفانه هنوز آقای قوام نمی‌تواند از آن استفاده کند.

می‌خواهم به شما بقبولانم که نظر شخصی بعضی از اعضای کابینه روی رفتار آقای قوام السلطنه تأثیری عمیق دارد. مثلن شاید یکی از وزرا به دلیل اجرای قانون ضدترياک ما، با آذربایجانی‌ها دشمن خونی شده است و نظرات اوست که در رفتار آقای قوام السلطنه منعکس می‌شود. متأسفانه دیگر فرصتی برای تحلیل ابلاغیه‌یی که آقای قوام السلطنه در مورد آذربایجان صادر کرده است، وجود ندارد. آنچه در این سند رسمی موجب حیرت ما شد، پیش کشیدن موضوع نفت و موضوع انتخابات و در حقیقت گرو نگاهداشتن آنها است. اولن مسئله‌ی نفت یک مسئله‌ی ساده‌ی مربوط به اقتصاد و سیاست خارجی است. مخلوط کردن این موضوع با مسئله‌ی آذربایجان با هیچ منطقی درست نیست، چرا که بالاخره حتا خود آقای قوام السلطنه هم تصدیق و اعلام کرده بود که مسئله‌ی آذربایجان یک مسئله‌ی ملی است.

هیچ کس از اعلام انتخابات آزاد در سرتاسر ایران ممانعت نخواهد کرد مگر این که تصور کنیم دولت می‌خواهد حوادث گذشته تکرار شود. مثلن می‌خواهد در آذربایجان هر جا که پول و زور و تهدید و تطمیع وجود دارد، یک عده دزد و مرتجع و خائن به نام نماینده‌ی مردم کرسی‌های مجلس را اشغال کنند.

اگر هدف این است، مردم آذربایجان با نفرت و انزجار چنین مجلسی را می‌نگرند و حتی خود آقای قوام هم نمی‌تواند انکار کند که این مجلس بزرگ‌ترین ضربه به تعهداتی خواهد بود که به اتحاد جماهیر شوروی داده است. با در نظر گرفتن تمامی اینها ما به مصلحت دولت می‌دانیم که مذاکره‌ی صادقانه با مردم آذربایجان را آغاز کند و از آنان نخواهد از چیزی دست بشویند که برای این مردم حکم مرگ و زندگی را دارد.

با وجود همه‌ی اینها ما هنوز از حل مسائل به صورتی صلح‌آمیز مأیوس نشده‌ایم و از جانب ما برای برهم زدن آرامش کنونی قدمی برداشته نخواهد شد. حتا فرستادن دسته‌های ژاندارم‌ها و سربازها به مرزهای ما نمی‌تواند ما را تحریک کند. گمان می‌کنم در آینده مرتجعان تهران، میرجواد کور، امیرنصرت و سایر دشمنان فراری مردم مثلن ذوالفقاری، وحشتی همانند آنچه ما امروز احساس

می‌کنیم را تجربه کنند. ما آنچه را که در دوره‌ی کابینه‌ی صدر و حکیمی گفته‌ییم تکرار می‌کنیم: مسلحانه آمدن به آذربایجان مانند بازی با آتش است! ما آقای قوام را عاقل‌تر از آن می‌دانیم که با دست خودش این حریق را شعله‌ورتر کند! اگر چنین مسئله‌ی پیش بیاید خلقدان از زن و مرد، چون یک تن واحد برپا خواهند خاست و دست‌های خائن و متعفن‌ی را که به خاکمان تجاوز کرده‌اند برای همیشه قطع خواهند کرد!

زنده‌باد اتحاد ملی خلق آذربایجان!

زنده‌باد فرقه‌ی ما، پدیدآورنده‌ی این اتحاد!

زنده‌باد ارتش رشید و فداییان قهرمان ما که دروازه‌های آزادی را به روی خلق‌های ایران می‌گشایند!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۹۹. چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵)

# در جشن فارغ التحصیلان دانشکده‌ی افسری تبریز

این سخنرانی به صورت گزارش تنظیم شده است

روز دوشنبه آذربایجان آزاد و دموکراتیک شاهد یکی از موفقیت‌های درخشان خود بود. در این روز دویست و پنجاه نفر از فرزندان رشید و قهرمان موطن آتش‌های مقدس به درجه‌ی افسری نائل شدند و آمادگی خود را برای دفاع از آزادی آذربایجان و سعادت ملی و حفظ تمامیت و استقلال ایران اعلام کردند.

این دانشکده در اولین دوره‌ی خود با اصول تربیتی درست، برای هدفی مشخص این افسران را تربیت کرده و برای خدمت به ملت و وطنمان به جامعه‌ی آذربایجان تحویل داده است. در مراسم ساده ولی پراحساس دیروز در چشم‌های مدعوین، اعضای حکومت ملی، رهبران فرقه‌ی دموکرات و استادان این دانشکده نور شادی می‌درخشید. فرماندهی این دانشکده بالحنی تأثیرگذار گزارش ساده‌ی خود را خواند. این جملات پرمعنا که نمونه‌ی درخشان از وضعیت نوین جامعه‌ی ماست، هنوز هم در گوش‌هایمان طنین دارد:

در این مدت کوتاه شاگردان دانشکده‌ی جنگ که از طبقات مختلف آذربایجان هستند با روحیه‌ی شاداب و اراده‌ی استوار، دشواری برنامه‌ی درسی را تحمل و از صبح تا شب برای آموختن برنامه‌های عملی خسته‌کننده تلاش کرده‌اند. هدف ایشان آمادگی برای فداکاری در راه وطن است.

افسرانی که دیروز تحصیلات خود را به پایان رساندند از طبقات مختلف آذربایجان برگزیده شده

بودند.

کسانی که در دوره‌ی گذشته برای معافیت فرزندانشان از خدمت سربازی تلاش می‌کردند، اینک با چهره‌ی خندان و ایمانی محکم پسرانشان را برای خدمت به وطن، در اختیار حکومت ملی قرار می‌دهند.

فرماندهی دانشکده‌ی جنگ بعد از مقایسه‌ی تعلیمات دانشکده‌ی افسری تهران با اینجا چنین نتیجه گرفت که شاگردان دانشکده‌ی افسری تهران زمان زیادی از دو - سه سالی را که دوره می‌بینند برای یادگیری مسائل پوچ و بی مصرف نظری هدر می‌دهند. به همین دلیل افسران جدید ما برای انجام وظایفی که از آنها انتظار می‌رود از هر حیث آماده‌اند و برای اعزام به مأموریت عجله دارند و از هم پیشی می‌گیرند.

آقای پیشه‌وری، نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان در میان احساسات و تشویق‌های رعدآسای مردم، در مورد موانع موجود در زمان تلاش برای افتتاح دانشکده‌ی جنگ چنین گفت: این ممکن است که ملتی پس از صدها سال در جازدن در نتیجه‌ی حرکتی قاطع و سریع به موفقیت‌های بزرگی نائل شود و بخواهد عقب‌ماندگی خود را جبران کند. این یک خیزش تاریخی است که ملت ما را به ترقی و موفقیت کنونی‌اش رسانده است. نیروی ملت مانند آتشفشانی خاموش است که اگر طغیان کند، قدرت زیادی خواهد داشت.

همین تأسیس دانشکده‌ی افسری یکی از موفقیت‌های بزرگ خلق ماست که بدون توجه به مشکلات مادی تشکیل شده است. این دانشکده موفق شد برنامه‌ی چهار ماهه‌ی خود را در دو ماه به پایان برساند. آماده‌سازی برای رژه در این مدت کوتاه کار بسیار سختی است ولی ملت ما با ایمانی محکم و در سایه‌ی اراده‌ی شکست‌ناپذیر خود این حرکت عظیم را با موفقیت انجام داد.

افسران جوان ما شیفته‌ی آزادی و مالک هدفی عالی و ایمانی راسخ هستند. آنان برای خدمت به میهن عزیزشان بی‌صبرند و در فداکاری، بایکدیگر رقابت می‌کنند. این نشان می‌دهد که خلق ما برای دفاعی عاشقانه از وطن، آزادی، زبان، آداب و رسوم خود آماده است. افسران جوان ما در ارتش آذربایجان خدمت خواهند کرد، ما این ارتش را به تهران نخواهیم سپرد. فرماندهان این ارتش آذربایجانی خواهند بود، این ارتش ضامن آزادی آذربایجان و استقلال ایران است.

ارتش ملی ما برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران در مقابل تجاوز و تعرض بیگانگان

آماده است. در عین حال ارتش آذربایجان نیرویی است برای دفاع از اصول دموکراسی در ایران. به همین دلیل است که افسران آزادیخواه و بیزار از رژیم فاسد و پوسیده‌ی تهران به آذربایجان آمده و به ارتش ما می‌پیوندند.

صدر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان از فرماندهان و مربیان دانشکده‌ی افسری تشکر کرد و در پایان سخنانش چنین گفت: ارتش ما از مردم جدا نیست. اصول ساده‌ی مسائل سیاسی را به افسران ارتش ما آموزش می‌دهند. هدف از آموزش‌های سیاسی تنها روشن کردن هدفی مقدس است که پیش‌روی مردم آذربایجان قرار دارد و آن هم دفاع از آزادی آذربایجان و استقلال و تمامیت ایران است.

مردم ما ارتش، یعنی برگزیدگان قهرمان و فداکار خود را دوست دارند. مردم ما معنای حقیقی دموکراسی و آزادی را درک کرده و با تمام نیرو از آن دفاع خواهند کرد. این چنین است که یک ملت همیشه به سربلندی خواهد زیست.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۲۰۵. چهارشنبه ۱ خرداد ۱۳۲۵)

## مسئله‌ی ایران و آذربایجان از دیدگاه ما

مصادف شدن حرکت ملی و دموکراتیک ما با پایان جنگ بزرگ جهانی [دوم]، موجب مباحث شدیدی در آشفته‌بازار سیاست جهانی شد. محافل دیپلماتیک و مطبوعاتی دولت‌های کوچک و بزرگ مانند هر مورد دیگری برای ماهی گرفتن از آب گل‌آلود و تأمین منافع خودشان در خیزش دموکراتیک ما، شایعات حیرت‌آور و اخبار شگفت‌انگیزی به خورد بشریت می‌دهند.

نهضت آذربایجان که امروز تنها نهضتی است که از تکامل و تعالی محیط داخلی ایران بهره‌مند است، به وسیله‌ی سیاستمداران منفعت‌جو که پشه‌یی را فیلی جلوه می‌دهند، به شکل یک ماجرای عظیم به دنیا معرفی شده است.

آژانس‌های جاسوسی مستقیم و غیرمستقیم مقاماتی که می‌خواهند ملل ضعیف را در اسارت نگاه دارند و خون ملل عقب‌مانده را مکیده و میهنشان را تحت استعمار قرار دهند، حتا از اینکه از این موضوع ساده یک جنگ بزرگ پدید آورند، واهمه‌یی ندارند. ما نمی‌توانیم از سخنانی‌های دایه‌های مهربان‌تر از مادر «حسین‌علا» که خود را سفیر ایران هم می‌خواند، یعنی نمایندگان انگلیس و آمریکا در شورای امنیت به سادگی بگذریم. در اینجا هم کاسه بودن نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی برای اخلال در حق تعیین سرنوشت ملت‌های ضعیف، به شکل دیگری بروز یافته است.

«علا» از آشکار شدن چهره‌ی واقعی خود که با رفتارش به عنوان نماینده‌ی حقیقی عناصر خائن و وطن‌فروشی که امپریالیست‌ها در کشورهای ضعیف تربیت می‌کنند، مشهور گشته است، خجالت نمی‌کشد و در نتیجه‌ی رفتار حقیرانه‌ی او نمایندگان بعضی دولت‌های بزرگ نزاکت بین‌المللی را زیر پا می‌گذارند و احساسات مردم صلح‌جوی ایران را جریحه‌دار می‌کنند.

این که «علا» پس از انتشار اعلامیه‌یی که در آن دولت ایران به وضوح تخلیه‌ی کشور را از سوی ارتش سرخ تأیید کرد، در یک مکان رسمی چون شورای امنیت برخلاف ابلاغیه‌ی رسمی دولت مطبوعه‌ش سخن می‌گوید و برای مسکوت ماندن مسئله در شورا تلاش می‌کند، نشان می‌دهد که در ایران به غیر از دولت رسمی، دولت دیگری هم وجود دارد که «علا» به پشتیبانی آن برای خاتمه دادن به حق حاکمیت مردم و استقلال مملکت فعالیت می‌کند.

تخلیه‌ی کامل ایران از سوی نیروهای شوروی حقیقتی است که حتی دیپلمات‌هایی که شورای امنیت را در حد قانونی ضد امنیت تنزل داده‌اند هم نمی‌توانند آن را به این صراحت انکار کنند. این که گفتگو‌هایی که در حال حاضر در شورای امنیت در جریان است در نوع خود کاری مشکوک و فوق‌العاده خطرناک است، به حقیقتی انکار نشدنی تبدیل شده و ماندگار می‌گردد. واقعن رفتار آقایانی که در شورای امنیت بازنده شده‌اند آنقدر بی‌نمک و بی‌مزه است که حتا افراد ساده هم احساس کرده‌اند که رفتار آنان آلوده به غرض‌های مسموم است.

البته ما چون مبدل به بخشی از سیاست مرموزی شده‌ایم که سعی می‌کند باز هم جهان را به دریای خون بدل سازد، نمی‌توانیم خونسرد باشیم ولی سخن از علاقه به اعتباری است که مستقیم از کار ما عاید و طنمان می‌شود.

ما همیشه گفته‌ایم و امروز هم تصریح می‌کنیم که ما جدن به استقلال و تمامیت ارضی ایران علاقه‌مندیم و اگر از هر جهت خللی بر آن وارد شود، شاید جدی‌تر و فداکارانه‌تر از ساکنان دیگر ایالت‌های ایران در برابر آن خواهیم ایستاد. در کنار این، از دفاع از ملتمان، زبانمان، آداب و رسوممان و ویژگی‌هایمان به شرط آن که خللی بر استقلال مملکتمان یعنی ایران وارد نکند، دست نخواهیم کشید. این با قانون و حق حاکمیت خلق‌های ایران مغایر نیست، بلکه برعکس، این که ما امور خودمان را اداره کنیم، می‌تواند موجب تسریع تکامل و ترقی ایران شود. نهضت ملی ما نیز از چارچوب محلی به درآمده و مقام پیش‌آهنگی مبارزات دموکراتیک ایران را به دست آورده است. امروز کم‌کم مردم ایران معنای حقیقی این نهضت را می‌فهمند.

مذاکراتی هم که در تهران آغاز شده است، سوتفاهماتی را که از جانب دشمنانمان به بهانه‌های گوناگون ایجاد شده، بر طرف کرد و میان مردم آذربایجان و ساکنان دیگر نقاط ایران حسن تفاهم پدید آورده است. بدون توجه به اعمال مذبح‌خانه‌ی مرتجعان داخلی و خارجی این حسن تفاهم



روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود و نتایج مثبتی به بار می‌آورد.

در چنین شرایطی، خارجی‌ها از داد و قال راه انداختن بیشتر و تلاش برای تبدیل این مسئله‌ی ساده به مسئله‌ی جهانی هدفی دارند که می‌تواند برای ایران زیان‌آور باشد. مخصوصاً رادیوی ترکیه بیش از همه حرارت به خرج می‌دهد تا فضا را متشنج کند. لحن این رادیو ما را وادار می‌کند که با جدیت در مورد این مسئله بیاندیشیم. افرادی که تا دیروز از نسبت دادن هر تهمت و افتزایی به ما پرهیز نمی‌کردند، اینک آذربایجان را به عنوان یک دولت مستقل جلوه می‌دهند و تلاش می‌کنند با تفاسیر ساختگی گوناگون در مورد گسترش نهضت‌مان در سرتاسر ایران، ذهنیت جهانیان را سیاه کنند.

این در حالی است که مادر همان روزهای آغازین نهضت دموکراتیک ملی مان نوشته بودیم که: «افندی‌های عثمانی بیهوده آب دهانشان را قورت ندهند، از این نمد کلاهی نسیب آنان نخواهد شد.» خواسته‌های آذربایجان هر چه که باشد مشروط به ماندن در داخل ایران است. به هر حال ما به هر زبانی که سخن بگوییم و هر هدفی که داشته باشیم بر اساس ایرانی بودن و در مرزهای ایران ماندن، خواهد بود. هر چه توافقات ما و حکومت مرکزی مستحکم‌تر می‌شود تشویش و اضطراب آنکارا هم شدیدتر می‌شود. به نظر می‌رسد بعضی از جاسوسان آمریکا هم از این موضوع راضی نیستند.

ما احساس می‌کنیم میان رادیوی آنکارا، جاسوسان آمریکا، حسین علا و اظهارات نماینده‌ی استرالیاکه در شورای امنیت ابراز وجود کرد، رابطه‌ی وجود دارد. به عقیده‌ی ما این رابطه یک رابطه‌ی تصادفی نیست. قطعاً تمامی اینها از یک سرچشمه آب می‌خورد و بر اساس تعالیمی است که نغمه‌های ناسازی را که روزبه‌روز هم شدیدتر می‌شود، سر می‌دهند.

گذشته از همه‌ی اینها ما همزمان با ادامه‌ی اصلاحات دموکراتیکمان نمی‌توانیم از تلاش برای حل اختلافاتمان با حکومت مرکزی از طریق صلح و آشتی، صرف‌نظر کنیم. حتا اگر خدای نکرده در سایه‌ی تحریکات خائنه‌ی عناصر ارتجاعی تهران قرار باشد مسئله را بازور سلاح حل کنیم، ما اجازه نخواهیم داد بیگانگان در امور داخلی ما دخالت کنند.

مرتجعان ترکیه اگر می‌خواهند مردم ترکیه را به آغوش استعمارگران آمریکایی بیاندازند ما نمی‌توانیم چیزی بگوییم، ولی مادر اندیشه‌ی جدا کردن آذربایجان از ایران نیستیم. ترک‌ها این

را بفهمند، صدایشان را بپُرنند و ما را به حال خود رها کنند. ما بارها تکرار کرده‌ایم که باید مسئله‌ی آذربایجان در آذربایجان و با دخالت مستقیم مردم آذربایجان حل شود.

این حق قانونی و مشروع خلق آذربایجان و ایران مسئله‌ی نیست که به شورای امنیت مربوط باشد. اگر قرار باشد در اختلافات داخلی همه‌ی کشورها شورای امنیت دخالت کند، آن‌گاه ما ایرانی‌ها چون جزو ملل متفق هستیم، می‌خواهیم که بر [سرکوب] اعتصابات که در آمریکا روز به روز شدیدتر هم می‌گردد، نظارت شود و اختیارات وسیعی که رییس جمهور آمریکا در دست دارد را هم مخل صلح و امنیت جهانی و هم ضربه‌ی بزرگ به رژیم‌های دموکراتیک می‌دانیم و مصلحت می‌دانیم که شورای امنیت این اختیارات را محدود کند. ما چون کشور کوچکی هستیم، این ادعایمان مضحک به نظر می‌آید. اما آیا دخالت در امور داخلی دولت ایران که دارای هزاران سال تاریخ و استقلال است آن هم از سوی استرالیا که هنوز استقلال واقعی ندارد و لیاقت داشتن استقلال را هم از خود نشان نداده، از تریبون شورای امنیت، مسخره نیست؟

مخالفت آمریکا با حرکت ساده و طبیعی مردم صلح‌جوی ما، برای ما مایه‌ی افتخار است و برای نمایندگان مطبوعات و دیپلمات‌هایی که با انگشت شرکت نفت آمریکا حرکت می‌کنند، یک سقوط اخلاقی است. چرا که آمریکا با سیاست استعماری‌اش و حرص و ولعی که برای انحصار نفت جهان به هر قیمتی از خود نشان می‌دهد، بشریت را به سوی خطری عظیم سوق می‌دهد.

ما شرقی‌ها پیش از شروع این جنگ نتوانسته بودیم آمریکا و فرهنگش را به اندازه‌ی کافی بشناسیم. حرکات جلفی که نظامیان آمریکا که مهمانان ناخوانده هستند، در پایتخت از خود نشان دادند و رفتار کثیف و حقیرانه‌ی که متخصصان مالی آنها در ادارات مالی ما داشتند، این فرهنگ مادی و بی‌روح را به ما نشان داد و زحمات و تبلیغاتی که نیم‌قرن مبلغان مذهبی آمریکا انجام داده بودند، در نظر مردم ایران به خوارترین درجات سقوط کرد. چون شرقی‌ها به معنویت بیشتر اهمیت می‌دهند، وقتی که حرص و ولع مادی آمریکایی‌ها را بالاخص در مورد نفت می‌بینند، از آنان روی برمی‌گردانند. نمایندگان که در شورای امنیت نشسته‌اند مانند ملانصرالدین معروف ما، خری را که خودشان سوارش هستند، نمی‌شمارند.

هیچ‌کس نمی‌تواند از نماینده‌ی آمریکا بپرسد که نیروهای آمریکا بر اساس کدام قانون و صلاحیتی وارد خاک ایران بی‌طرف شده‌اند؟ متخصصان آمریکایی با چه صلاحیتی خودشان را

مجاز می‌دانند که برخلاف وظایفشان در کارهای داخلی مردم ایران مداخله کنند؟ «شوارتسکف»<sup>۱</sup> کیست؟ از جان ایرانی‌ها چه می‌خواهد؟ اعمال خلاف قانونی که دکتر میلیسپو و سایر متخصصان آمریکایی در ایران انجام داده‌اند، هنوز از ذهن مردم ایران پاک نشده است. ما امروز به دایه‌های مهربان‌تر از مادر نیاز نداریم. ما خودمان میهنمان را هزاران سال اداره کرده‌ایم و از این پس هم اداره خواهیم کرد. هیچ نیروی خارجی نمی‌تواند ما را از این حق مشروعمان محروم کند. عمل خیانت‌آمیز «علا» هم برای ما تازگی ندارد. ما از نقشه‌های در دستور کار نیروهای ارتجاعی که تحت حمایت بیگانگان در پایتخت میهنمان فعالیت می‌کنند، بی‌اطلاع نیستیم. مردم ایران باید دیر یا زود تکلیف خودشان را با این عناصر روشن کنند.

اینان می‌خواهند ایران را تبدیل به دریای خون کنند. اینان افراد خودفروخته‌ی هستند که استقلالمان را از بین می‌برند و منابع طبیعی ما را تقدیم بیگانگان می‌کنند. اعمال غیرمسئولانه‌ی «علا» اوضاع را تیره‌تر می‌کند.

این کار، کسانی را که با شرایط ایران آشنا هستند و ادار می‌کند بیشتر بیاندیشند. مخالفت آشکارای یک مأمور با دستورات رسمی حکومت آقای قوام السلطنه که امروز قوه‌ی مجریه‌ی رسمی ایران شناخته می‌شود، حتا اگر مربوط به مقامات مخفی و غیرمسئول ایران باشد، باز هم برای مردم ایران حکم یک افتضاح بزرگ سیاسی را دارد.

اگر واقعن وزیر دربار سابق، «علا» به امر مقامات غیرمسئول رفتار می‌کند، این اخلاقی است در مشروطه‌ی ایران و قانون اساسی که به باور ما از جانب مردم ایران با خونسردی با این موضوع برخورد نخواهد شد.

اگر این مضحکه افشا شود کار به جاهای باریکی خواهد کشید که به عقیده‌ی ما مطابق با منافع ایران نیست. امروز باید ایران بدل به یک کشور دموکراتیک به تمام معنا شود و باید رژیم دموکراتیک بدون جنگ و خونریزی در سرتاسر ایران روی کار آید. اینک در ضمن پاسداری از آزادی ملی و داخلی خودمان، به سوی این هدف هم‌ره می‌سپاریم. ما هزاران دلیل و برهان برای ماندن در داخل مرزهای ایران و شریک شدن در سرنوشت مردمان در دست داریم. خاطر ترکیه‌یی‌ها و

۱ سرهنگ هربرت شوارتسکف مستشار آمریکایی ارتش ایران بود. او هنگام ورود هیأت ملی آذربایجان به تهران در مقام جلوگیری از حرکت استقبال‌کنندگان به سوی فرودگاه، دستور سرکوب خونینی را صادر کرد. وی بعدها به عنوان افسر عالی رتبه‌ی «سیا» از عوامل فعال در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

سایر دایه‌های مهربان‌تر از مادر آسوده باشد. آذربایجان در فکر جدا شدن از ایران نیست و نخواهد بود. ولی اداره‌ی امور خودش را به دست خواهد گرفت.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۲۱۲. پنجشنبه ۹ خرداد ۱۳۲۵)

## در آخرین جلسه‌ی مجلس ملی آذربایجان

آقایان محترم!

فکر می‌کنم سخنان امروز من مصادف است با زمانی که مردمان یک صفحه از مبارزه‌ی تاریخی‌اش را به پایان رسانده و دومین صفحه‌ی آن را گشوده است. زمانی که شما به من اعتماد کردید و انتخاب هیأت وزیران و معرفی آنان به مجلس برای اداره‌ی نهضت ملی مان را به من سپردید، چیزی به نام دولت در آذربایجان وجود نداشت. تشکیل دولت و اداره‌ی وزارتخانه برای همه‌ی ما کاری بی سابقه بود. من در میان کسانی که در نهضت دموکراتیک آذربایجان شرکت کرده بودند و در راه سعادت مردم فعالیت می‌کردند، کسی را پیدا نکردم که سابقه‌ی وزارت داشته باشد، به همین دلیل برای گسترش فرقه، افرادی جوان را انتخاب و برای وزارت به مجلس معرفی کردم. تجربیاتی که در تشکیلات منظم و وسیع فرقه و میدان مبارزه به دست آورده‌ایم به ما امکان داد فکر کنیم که وزیر شدن ربطی به اشرافیت و فعالیت طولانی در ادارات ندارد، به این دلیل محافظه‌کاری و ملاحظه را کنار گذاشتیم و از برداشتن قدم‌های جسورانه پرهیز نکردیم. من آزادیخواه و دموکرات بودن کسانی که به وزارت دعوت شده بودند را باور داشتم به خاطر همین از انتخاب آنان و سپردن سرنوشت مملکت به آنان نترسیدم. این عمل بی سابقه بود و در تهران و دیگر جاها بعید به نظر می‌آمد. ولی ما به این موضوع اعتنایی نکردیم و حکومت را تشکیل دادیم. از یاد نبریم که این حکومت، حکومتی معمولی نبود و حقیقتن شبیه به یک کمیته‌ی انقلابی بود. معمولن پس از انقلاب امکان ندارد که یک دولت معمولی بر سر کار آید. به همین دلیل انقلابیون برای اداره‌ی کارها و زمینه‌سازی برای تشکیل یک دولت قانونی، کمیته‌ی انقلابی موقتی انتخاب می‌کنند. اما ما این کار را نکردیم. به خاطر همین حکومت ما یک کمیته‌ی انقلابی نبود و چون از

جانب مجلس ملی انتخاب شد در صورت انقلابی بودن هم یک حکومت قانونی بود. تاریخ شگفتی‌های گوناگونی دارد. گاهی در تاریخ چنان حوادثی روی می‌دهد که در دنیای سابقه است. مثلن در روسیه در نتیجه‌ی انقلاب کبیر اکتبر حکومتی به وجود آمد که در دنیا نظیر نداشت. حکومتی که موجب اتحاد کارگران و دهقانان شد. انقلاب فرانسه هم منجر به تشکیل حکومتی به خصوص شد. می‌توان گفت که نظایر حکومت ملی ما هم در تاریخ بسیار کم است. آنچه که حکومت ما انجام داده و تدابیری که اندیشیده همه از طریق قانونی انجام شده است. ولی در شکل‌های انقلابی و هنگام انقلاب چنین حرکتی بسیار کم دیده شده بود.

مسبب این وضعیت رهبری درست فرقه‌ی ماست، انجام این کار در مجلس به دلیل تشکیل آن تحت رهبری فرقه نسبتن آسان بود. علاوه بر این همیشه میان مجلس و دولت و فرقه توافق نظر و صمیمیتی خدشه‌ناپذیر وجود داشته است. مثلن هیأت دولت ساعت ۴ بعد از نیمه‌شب تشکیل جلسه می‌داد و مجلس هم یک ساعت پس از آن لایحه‌ی پیشنهادی آن جلسه را تصویب می‌کرد و آن قانون همان روز اجرا می‌شد. مردم نیز در این موضوع همیاری بزرگی انجام دادند و یکی از علت‌های اساسی پیشرفت سریع کارهایمان همین است.

هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که روز ۲۱ آذر من برای حل بیش از بیست کار مهم تصمیم‌گیری کردم و موفق شدم برق‌آسا تصمیماتم را عملی کنم. هنگام گشایش مجلس در چند ساعت اول نظام‌نامه‌ی آن را نوشتیم و پس از افتتاح مجلس، توضیح در مورد تمامی مواد اساسنامه و تصویب آن بر اساس همان نظام‌نامه، هیأت رئیسه‌ی مجلس را انتخاب کردیم. در نهایت دولت ملی را تشکیل دادیم، برنامه‌ی آن را تنظیم کردیم، تقدیم مجلس نمودیم و آغاز به کار کردیم، آن هنگام در سرتاسر آذربایجان انگشت‌های ارتجاع به عنوان یک مهره‌ی بازیگر حضور داشت، مثلن در تبریز، ارومیه، اردبیل، شاهین‌دژ و سایر مناطق پادگان‌های ارتش برای دست و پنجه نرم کردن با ما آماده می‌شدند. آن روز که مشغول تشکیل دولت و مجلس ملی بودیم و همه از جنگ و زد و خورد هر آن شدیدتر می‌شد و مجلس ملی زیر صدای رگبار مسلسل‌ها و تفنگ‌ها به فعالیت خود ادامه می‌داد. اگر فراموش نکرده باشید به دلیل به بن بست رسیدن مذاکرات با سرتیپ درخشانی از شما برای اعلام جنگ رأی اعتماد خواستم و شما همگی برپا خاستید و برای دفاع از آزادی در خواست سلاح کردید. همه‌ی اینها کارهایی است که در داستان‌ها و افسانه‌های قهرمانان می‌نویسند و عقل آنها را

باور نمی‌کند. من جزو شعاردهنده‌های حراف‌نیستم ولی چون آخرین جلسه‌ی این دوره‌ی مجلس است، می‌خواستم کارهایی را که انجام داده‌ییم در تاریخ ثبت شود. بگذارید در تاریخ بنویسند که من برای جلوگیری از خونریزی در حالی که مشغله‌ی زیادی داشتم شش ساعت تمام با سرتیپ درخشانی مذاکره کردم تا توانستم آرمان خلقمان را عملی سازم. من از خودم تعریف نمی‌کنم. این موضوع ربطی به من ندارد بلکه نمونه‌ی از قدرت مردم و فرقه‌ی ما است. اینها قدرت، فعالیت و وحدت مردم و فرقه‌ی ما را اثبات می‌کنند. کاری که در آذربایجان آغاز شده است پشتوانه‌ی آهنین برای برپایی اصول آزادی و دموکراسی در تمامی ایران نیز است. صدها دلیل وجود دارد که این کار در تمامی ایران توسعه خواهد یافت و این محصول و نتیجه‌ی فعالیت‌ی قهرمانانه است.

آن زمان تمامی فرقه‌ی ما به پا خاسته بود، به همین دلیل ما با حفظ قدرت حیرت‌آوری که به دست آورده بودیم، برای عملی ساختن آرمان‌های آن شگفتی‌ها پدید می‌آوردیم و همان طور که می‌دانید بر اساس برنامه‌ی نوشته شده در بیست و یکم آذر کار را آغاز کردیم. در عرض یک روز حکومت پیشین را سرنگون ساخته و دولتی جدید تشکیل دادیم، اینک نیز موفق شده‌ییم پیشرفت‌هایی بسیار بیشتر از آن برنامه داشته باشیم. علاوه بر برنامه‌ی که اجرا کرده‌ییم تصمیم به ساختن چندین ساختمان بزرگ در مدتی اندک گرفته‌ییم که هر کدامشان یک میلیون تومان هزینه خواهد داشت، ولی با آغاز ساختن آنها برای تمامی بیکارانمان شغل ایجاد خواهد شد. اگر به یاد آورید زمانی که در آذربایجان سیصد هزار تومان عطیه‌ی ملوکانه داده شده بود که هیچ‌کس نفهمید در کجا خرج شد، اینک ما برای ساختن این ساختمان‌ها پنج میلیون تومان بودجه تخصیص داده‌ییم. این پول‌ها را مادر سایه‌ی فعالیت فرقه و در اثر اراده‌ی مردم از زیر خاک بیرون کشیده‌ییم، ما ثروتی جمع‌آوری کردیم که در فکر هیچ‌کس نمی‌گنجید.

این فقط نتیجه‌ی قدرت فرقه و حکومت ما بود که با اراده‌ی مردم ایجاد شده بود. این موضوع ثابت می‌کند که مردم باید امور خودشان را به دست افرادی بسپارند که خودشان انتخاب کرده‌اند. دولت تهران برای ما پولی بر جای نگذاشته بود. زمانی که ما حکومت را به دست گرفتیم در بانک دو میلیون تومان پول بود که ما برای تأمین حقوق همان آذرماه ادارات دولتی مجبور شدیم دو برابر آن را تهیه کنیم. آن زمان مرتجعان با سلاح و مطبوعات به ما حمله می‌کردند. ما مجبور بودیم که آزادی به دست آورده و حکومتی را که تشکیل داده بودیم، حفظ کنیم. سه ماه برای دفاع



از حکومت تنها از قدرت فدایی‌ها استفاده کردیم. اما نمی‌شد تنها با نیروی فدایی‌ها در برابر ارتشی منظم مقاومت کنیم، پس ناچار شدیم که ارتش ملی تشکیل دهیم برای انجام این کار هم پول لازم بود. اوایل با مشکلاتی روبرو شدیم ولی در زمانی اندک در کار، مجرب شدیم و مشکل تهیه‌ی پول را از میان بردیم. تداوم مبارزه برای ما به سختی انجام همه‌ی این کارها بود، حکومت میان دو گرایش مردد بود، یکی راست‌ها و دومی چپ‌ها. اگر به طبقات دارای گرایش اول یعنی متممکنان و سرمایه‌داران بیشتر تمایل نشان می‌دادیم، کارگران و دهقانان از ما می‌رنجیدند. اگر برعکس جانب کارگران و دهقانان را می‌گرفتیم، سرمایه‌داران علیه ما مبارزه می‌کردند و عده‌ی از فقرا هم آلت‌دست آنان می‌شدند، به همین دلیل راهی را انتخاب کردیم که منافع هر دو طرف حفظ شود. راست و چپ، هر دو، راه ما را قبول کردند و در نهایت به هر دوی آنان ثابت شد که قدم‌های برداشته شده از سوی حکومت ملی به راستی درست بوده است. مخصوصن دهقانان و کارگران دیدند که هیچ نیرویی به آنان نزدیک‌تر و دلسوزتر از فرقه‌ی دموکرات نیست.

حکومت ملی تنها سیستمی است که تلاش می‌کند خواسته‌های دهقانان و زحمت‌کشان را عملی کند. ما حقوق رعیت در برابر مالک و حقوق مالک در برابر رعیت را رعایت کردیم. ما تنها زمین‌های خالصه را که دارایی ملی مردم بود، میان دهقانان که صاحبان حقیقی آن هستند، تقسیم کردیم. ما حق مالکیت را حفظ کردیم و به مالکان باوراندیم که به فکر پایمال کردن حقوق آنان نیستیم. ما حتایک دقیقه هم در آسایش نبوده‌ایم، همواره کار کرده‌ایم و برای پیشرفت کار سازمانده‌ی نموده‌ایم. مسبب برداشته شدن قدم‌های بزرگ در همه‌ی زمینه‌ها، مخصوصن ایجاد تغییرات عظیم در اخلاقیات مردمان بوده‌ایم، مردم ما متمدن و با فرهنگ شده‌اند، مثلن در میتینگ‌ها و اجتماعات نظمی متین و دارای شعور دیده می‌شود. حتی کودکان کوچک که وقتشان را به کشتی در خاک و خل می‌گذرانند، اصلاح شده‌اند، دسته‌های منظم تشکیل داده‌اند و کارهای مفید انجام می‌دهند.

در بالا گفتم حکومت ملی یک کمیته‌ی انقلابی بود، ولی از جهات دیگر باید این حکومت را حکومتی به تمام معنی قانونی، رسمی و دموکراتیک بدانیم. چرا که ما در قدم اول به رفتار مطابق با قانونی که مجلس ملی تصویب کرده است، اهمیت دادیم و نخواستیم یک قدم خارج از مسیر قانونی برداشته شود. ماکاری نکردیم که حقی از کسی ضایع شود و همواره سعی کردیم در راهکارهایمان

صلح و مسالمت را در نظر بگیریم. از این جهت حکومت ملی یک کمیته‌ی انقلابی نبود بلکه یک حکومت قانونی بود. نظیر چنین حکومتی در تاریخ، کم بوده و می‌توان گفت این از شگفتی‌های تاریخ است که تنها هنگام انقلاب ناگهان پدیدار می‌شود و دیگران را حیرت زده می‌کند. کارهای ما موجب تعجب کسانی می‌شد که خارج از آذربایجان زندگی می‌کنند. ما چون خودمان درون این جریان هستیم عظمت کارهایی را که انجام داده‌ایم، درک نمی‌کنیم ولی این کارها کسانی را که از بیرون نظاره‌گر هستند به تعجب وامی‌دارد. ما در مدتی اندک با دستی خالی کارهای بزرگی انجام داده‌ایم.

کارهای بزرگی مانند: تأسیس بانک ملی، دانشگاه، سازمان رادیو، لوله‌کشی شهر، تأسیس ارتش ملی و مانند اینها انجام دادیم که به نفع همه‌ی مردم است، و این تنها می‌تواند نتیجه‌ی فداکاری و شهامتی فوق‌العاده باشد.

نمی‌خواهم در مورد علم، کشاورزی و بهداشت سخن بگویم، چرا که وزرا در این مورد به اندازه‌ی کافی توضیح داده‌اند. کارهای ما مبتکرانه بوده است و هیچ‌کدام آنها به کارهای تهران شباهت ندارد. مجلس ما شبیه مجلس تهران نیست. من و رفقای من هیچ‌کدام پیش از این وزیر نبوده‌ایم، تمامی اینها در سایه‌ی ابتکارات مردم پدید آمده است. کارهایی که ما انجام داده‌ایم در دیگر نقاط ایران انعکاس یافته و اینک تهران از کارهای ما تقلید می‌کند. چون تقسیم اراضی در آذربایجان عملی شده است، در تمامی ایران هم این کار انجام خواهد شد.

امروز ساکنان دیگر نقاط ایران آرزوی انجام کارهایی را دارند که در آذربایجان به آنها عمل شده است. اگر آنها می‌خواهند موفقیت‌هایی که ما به دست آورده‌ایم را به دست آورند باید زحمات بسیاری بکشند. اگر آنها می‌خواهند خودشان را با اتفاقاتی که در آذربایجان در جریان است هماهنگ سازند و اصلاحاتی را که در اینجا انجام می‌شود در موطن خودشان عملی کنند، باید کثافت را از گنداب‌هایی که آنها را احاطه کرده بزدایند. یعنی آب مانده‌ی حوضشان را تخلیه و آن را با آب تمیز و شفاف پر کنند. همان طور که اول گفتم روزی که حکومت تشکیل شد، رأی اعتماد خواستم و مجلس هم به من رأی اعتماد داد. پس اگر مسئله از طریق مسالمت‌آمیز حل نمی‌شد ما آن را با زور سلاح حل می‌کردیم. در این هیچ‌شکی نیست، چرا که مجلس و مردم پشتیبان ما بودند. لیکن در سایه‌ی حسن تدبیر و رفتار غیرمغرضانه‌ی ما از خونریزی جلوگیری شد.

نهیضت ۲۱ آذر مصادف شد با کوران شدید کشمکش‌های دیپلماتیک در دنیا. فعالیت هم‌زمان ما با این کوران که روز به روز هم شدیدتر می‌شد مسئله‌ی ما را در ردیف اول قرار داد و در نهایت مسئله‌ی آذربایجان اصلی‌ترین موضوع کشمکش‌های سیاسی و دیپلماتیک بین‌المللی شد. از طرفی استعمارگران گمان می‌کردند که اگر پس از پایان جنگ [جهانی دوم] خلق‌های مستعمرات آنها برای به دست آوردن استقلال و آزادی قیام کنند، می‌توانند سرکوبشان نمایند. به همین دلیل نهیضت آذربایجان، آنان را دچار هراسی شدید کرد و تصمیم گرفتند برای آن عنوانی جعلی بسازند. از طرف دیگر مرتجعانی که آب به آسیاب فاشیسم ریخته بودند، تصمیم گرفتند از نهیضت ما سواستفاده کنند و علیه شوروی دسیسه بچینند. به این دلیل سیاستمداران مرتجع جهان تلاش کردند مسئله‌ی ساده و داخلی ما را به یک ماجرای بغرنج بین‌المللی تبدیل کنند. مرتجعان داخلی نیز نمی‌توانستند با سلاح در برابر نهیضت ما بایستند چرا که آنان رو باهان ترسویی بیش نبودند، پس به وسیله‌ی دلالاتی چون «تقی‌زاده» و «علا» در لندن، واشنگتن و جلسات دیپلماتیک دیگر‌های وهوی راه انداختند و خواستند آب را گل آلود کنند. آنان مانند اربابانشان تلاش می‌کردند که نهیضت ما را تحت کنترل شوروی جلوه دهند و از نهیضت ما بر علیه شوروی سواستفاده کنند و برای مداخله در مسائل داخلی ایران به دست خارجی‌ها بهانه بدهند، شاید به این وسیله کمیته‌ی راهی ایران شود تا در حق حاکمیت ایرانی‌ها دخالت کند. اگر چه ما از کمیته‌هایی که آنها می‌فرستادند ترسی نداشتیم و این کمیته‌ها با اراده و ایمان پولادین خلق آذربایجان روبرو می‌شدند، ولی این موضوع می‌توانست ضربه‌ی عظیم به استقلال ایران باشد. ما شاهد کارهای مضحک بسیاری بودیم. مطابق با قرارداد‌ی که میان ایران و شوروی بسته شده بود، ارتش سرخ، ایران را تخلیه کرده بود، حکومت ایران هم به «علا»، سفیر کبیر رسمی ایران در آمریکا و نماینده‌ی ایران در شورای امنیت دستور داده بود که به دلیل تخلیه‌ی ایران از سوی ارتش شوروی، شکایت ایران را از شورای امنیت پس بگیرد. ولی این دلال خودفروخته علیه دولت خودش اقدام کرد و برای ایجاد فتنه و آشوب درخواست بررسی موضوع در شورای امنیت را داد. در نهایت مشت آهنین خلق آذربایجان دندان‌های او را خرد کرد و دولت مرکزی مجبور شد او را از نمایندگی ایران در شورای امنیت عزل کند.

من به خبرنگاران آمریکایی که در تبریز با من مصاحبه می‌کردند، گفتم که اگر ممکن بود من به

اروپا و آمریکا می‌رفتیم و ماهیت حقیقی نهضت آذربایجان و احساسات پرشور و پاک مردمش را به مردم آنجا می‌فهماندم. بالاخره در نتیجه‌ی سیاست صحیح اتحاد شوروی تیر مرتجعان به سنگ خورد و نتوانستند نهضت آذربایجان را به حساب اتحاد شوروی بگذارند. من در نتیجه‌ی رفتار دیپلمات‌های خارجی که همین چند وقت پیش با آنها تماس گرفتم، به این باور رسیدم که دولت‌های استعمارگر صداقت ندارند. آنها می‌خواهند یک ملت چند میلیون نفری را برای منافع خود و مقاصد شومشان قربانی کنند. هدف آنها تنها سودجویی، سودجویی و سودجویی است.

در چنین دریای طوفانی و خروشان، حکومت ملی موفق شد منافع و حقوق مردمش را تشخیص دهد و آنها را حفظ کند. ما در برابر تهمت‌های فتنه‌انگیزان ایستادیم و موفق شدیم در عرصه‌ی سیاست خارجی قدم‌های جدی و اساسی برداریم و تدابیر درست و عاقلانه‌ی به کار بندیم. ما اگر کمی تندروی می‌کردیم، بازنده بودیم و به همین دلیل با متانت بسیار رفتار کردیم.

ما استقلال ایران را تأمین و به آن خدمت کرده‌ایم. نهضت ما قدرت زیادی دارد و به همین دلیل ما توانستیم خواسته‌هایمان را به چنگ آوریم. آنچه که حکومت مرکزی را ترساند تنها نهضت آذربایجان بود. حتی کسانی که نه ماه با جدیت علیه ما مبارزه کردند اینک نهضت دموکراتیک ما را تحسین و برای گسترش آن به تمامی ایران تلاش می‌کنند و این در اثر سیاست عاقلانه‌ی ما و اقدامات درستمان است. حکومتی که ما تشکیل داده‌ایم بر اساس سیاستی پاک و مقدس بنا شده و آسایش و امنیت مردم در آن عملی گشته است.

برای حفظ استقلال ایران باید خلق‌های ساکن در دیگر نقاط ایران اقدامات آذربایجانی‌ها را سرمشق خود قرار دهند. نهضت ما به پایان نرسیده بلکه شکل مبارزه تغییر یافته است. بنابراین هر کس خیال می‌کند می‌تواند از این توافق سواستفاده کند و فکر می‌کند، می‌تواند به مردم ظلم کند، بداند که با چنین اشخاصی جدن مبارزه خواهد شد. آنها نمی‌توانند از دست مجازات مردم و قانون فرار کنند. ما نمی‌خواهیم مشوق مردم ایران برای انقلاب باشیم، بلکه آنان را دعوت می‌کنیم که در مملکت، اصول دموکراسی را عملی سازند.

**لازم است قدری هم در مورد وضعیت عمومی ایران سخن بگوییم**

در آغاز نهضت ملی ما، روزنامه‌های تهران برای شیطنت می‌نوشتند که اگر تهران به آذربایجان خوب می‌رسید و حاکم عادل به آنجا می‌فرستاد این ماجرا پیش نمی‌آمد، ولی حقیقت این نیست.

نهضت ما تنها نتیجه‌ی اراده و ایمان خلق آذربایجان بود.

آذربایجانی‌ها برای خود زبان، آداب و رسوم، تاریخ، ملیت و خصوصیتی دارند. مردم آذربایجان را نمی‌توان با خوزستانی‌ها، خراسانی‌ها و دیگر ملیت‌ها مشابه دانست. آنان همان‌طور که در عمومیت ایرانی‌اند، به‌طور اخص نیز آذربایجانی هستند. آن سیاستی که در خوزستان اجرا می‌شود، در اینجا قابل اجرا نیست. آذربایجانی‌ها در طول قرن‌ها می‌خواستند آزاد زندگی کنند. مردم آذربایجان می‌خواستند در سرنوشت خودشان سهمیم باشند. ایران تنها تهران نیست. باید در تنظیم سیاست تهران تمامی ایران تأثیر داشته باشد. آذربایجان به هر شکلی خصوصیات خود را حفظ خواهد کرد. نمی‌توان به زور، زبانی بیگانه را به کودک آذربایجانی شش ساله تحمیل کرد. این دعوای نان و حاکم خوب نیست. نهضت ملی ما به دلایلی بسیار عمیق‌تر به میدان آمده است. این نهضت تنها در اثر تعصب آذربایجانی بودن به وجود آمده است. جلوه دادن این نهضت به شکلی دیگر و به گونه‌ی دیگری آن را تعبیر کردن، احمقانه است. می‌دانید که در نتیجه‌ی جنگ [جهانی دوم] در ایران حکومت استبدادی سرنگون شد و به جای آن در ظاهر یک حکومت دموکراتیک روی کار آمد. ولی نمی‌شد این شیوه‌ی حکومت را دموکراسی دانست، چرا که با روی کار آمدن آن هیچ تغییری در دستگاه‌های دولتی داده نشد. ما نمی‌توانستیم به این دموکراسی ظاهری و هیأت حاکمه‌ی آن اطمینان کنیم. به این دلیل که تمامی اعضای مجلس سیزدهم و اکثریت انتخاب‌شدگان مجلس چهاردهم کسانی بودند که رضاخان آنها را در مجالس پیشین جای داده بود.

در حقیقت در ایران پس از رضاخان هیچ تغییراتی انجام نشده بود. فقط شکل استبداد تغییر کرده بود. در واقع به جای رضاخان افرادی حقیرتر و حریص‌تر از او، کسانی چون سهیلی‌ها، تدین‌ها، حکیمی‌ها، ساعدها و صدرا لاشراف‌ها نشستند. چنین وضعیتی خطری بزرگ علیه آزادی مردم ایران محسوب می‌شد و این هراس روز به روز بیشتر می‌گشت، چرا که پس از پایان جنگ متفقین از ایران خارج می‌شدند. تازمانی که آنها در ایران حضور داشتند مرتجعین مجبور بودند قدری ظاهرسازی کنند.

در چنین وضعیتی در ایران میان دو نیرو مبارزه‌ی شدید جریان داشت. از این دو نیرو تنها یکی باید می‌ماند. نیروهای مردمی هم هر روز ضعیف‌تر از روز پیش می‌شدند و نیروهای مرتجع چون

حکومت و پول و سلاح داشتند قوی تر می‌گشتند. آنان ظلم به دهقانان، توقیف روزنامه‌های آزادیخواه و بستن اتحادیه‌ها و تشکل‌های آزادی طلب را آغاز کرده بودند.

در چنین وضعیتی لازم بود برای آن که آزادی مردم ایران از بین نرود، چاره‌ی اندیشید. مبارزه برای آزادی، مبارزه‌ی مرگ و زندگی بود. آن زمان هر قدر ما و رفقایمان در این مورد می‌اندیشیدیم و صحبت می‌کردیم، به نتیجه‌ی دست نمی‌یافتیم.

در نهایت دیدیم که با حرف زدن نتیجه‌ی به دست نمی‌آید. باید در مقابل قدرت با قدرت ایستاد. بنابراین در دوازدهم شهریور با عده‌ی اندک، جسورانه قدم برداشتیم، پیش افتادیم و آزادی آذربایجان را اولین قدم برای تأمین آزادی تمام ایران در نظر گرفتیم. آن زمان ما آشکارا نوشتیم: برای آزادی تمام ایران ضروری است نهضت عظیم در آذربایجان پدید آید.

ارتجاع ایران به دست خلق آذربایجان سرنگون خواهد شد. بنابراین امروز می‌گوییم که آذربایجان ضامن آزادی ایران است. اگر پس از این مرتجعان قدرت بگیرند و حتایک ماده از توافق‌نامه‌ی را که امضا کرده‌ایم، دستکاری کنند ما باز هم بر خواهیم خاست و از آن دفاع خواهیم کرد.

ماد دیگری ارتجاع را برگردنمان تحمل نخواهیم کرد. باید در مقابل ارتجاع ایستاد. تاروژی که اعلامیه‌ی ما منتشر نشده بود ارتجاع از تلگراف‌ها و میتینگ‌ها نمی‌ترسید و برای خواسته‌های مردم اهمیتی قائل نبود. حتا اگر این اعلامیه در تنبان آنها کک هم انداخته باشد، به آن اهمیت ندادند و این هم یکی از موضوعاتی بود که در آن اعلامیه پیش بینی شده بود. ما از این موقعیت استفاده کردیم و تشکیلات فرقه را پدید آوردیم، با تشکیلات محلی حزب توده متحد شدیم و حزبی واحد و قدرتمند به وجود آوردیم. مرتجعان تاروژی که صدای تفنگ‌های فداییان ما را در مراغه، سراب، میانه و زنجان نشنیده بودند قدرت واقعی این اعلامیه را درک نمی‌کردند و از آن پس بود که آذربایجان به عنوان عاملی قدرتمند شناخته شد.

مرتجعان در ابتدا می‌خواستند با شیوه‌های گوناگون در برابر تشکیلات و نهضت ما ایستادگی کنند، به همین دلیل خود فروخته‌هایی چون «کاتوزیان»، «زنگنه» و «ورهرام» را به آذربایجان فرستادند، ولی نتیجه آن شد که ناامید شدند و ثابت شد که نمی‌شود نهضت مردمی را از بین برد.

این تجربه برای آنان یأس‌آور بود و ثابت کرد که این نهضت طوفانی بوده که از سینه‌های خلق آذربایجان برخاسته است. مبارزه‌ی ما برای پایان دادن به اسارت و ظلم ارتجاع بود. در این



مبارزه مردم پشتیبان ما بودند. در این زمان آزادیخواهان ایران هم حقانیت نهضت آذربایجان را فهمیده و آن را تقویت می‌کردند. ارتجاع نیز دست و پایش را گم کرد و به خارجی‌ها متوسل شد تا ماهیت نهضت ما را قلب کند و باهای و هووی آن را از بین ببرد. ولی ایمان و اعتقاد استوار مردم ما بر آنان پیروز شد. بنابراین بارأی اکثریت، آقای قوام السلطنه را به نخست‌وزیری رساندند تا شاید به وسیله‌ی او نهضت دموکراتیک آذربایجان را ارج نهند. این یک از خودگذشتگی نبود بلکه آنان مجبور به این کار شدند. مرتجعان فهمیده بودند که آقای قوام السلطنه در سایه‌ی تجربیاتی که همه به آن واقف هستند، می‌تواند برای راضی کردن آذربایجان راهی پیدا کند. البته روی کار آمدن آقای قوام السلطنه برای آنان یک موفقیت بود ولی باز هم در کابینه‌ی او مرتجعان ایران جمع شده بودند. آقای قوام مجبور بود که آنان را به کابینه دعوت کند. اگر این کار را نمی‌کرد نمی‌توانست رأی اکثریت را به دست آورد، این موضوع زبردستی آقای قوام السلطنه را نشان می‌دهد. در مجلس ایران گذشته از اهداف ارتجاعی، یک هدف خصوصی هم وجود دارد. این که هر کس تلاش می‌کند عوامل خودش را بر کارها بگمارد. آقای قوام چون بارو حیه‌ی نمایندگان آشنا بود، موفق شد از این موضوع استفاده کند. او غیر از این راه دیگری نداشت.

این کابینه داستان معروف ارا به راندن ماهی، اردک و خرچنگ نوشته‌ی «کریلوف»<sup>۱</sup> را به یاد می‌آورد. از این پس کسانی که در کابینه حضور دارند، باید بدانند در نتیجه‌ی نهضت آذربایجان بر سر کار آمده‌اند و مجبورند برای ما اعتبار قائل باشند. حتا در این کابینه افرادی هستند که زبان آذربایجان برایشان از مرگ بدتر است. با وجود این آنان نتوانستند جلوی پیشرفت و تدریس این زبان را در آذربایجان بگیرند.

اینک ما موفق شده‌ایم حق تحصیل کردن به زبان مادری مان را نه تنها در مدارس ابتدایی بلکه در مقطع متوسطه و آموزش عالی هم به دست آوریم. یکی دیگر از مسائل مهم، مسئله‌ی زمین است. ما در بیانیه‌ی ۱۲ شهریور تنها تقسیم زمین‌های خالصه و زمین‌های دشمنان مردم میان دهقانان را مطرح کرده بودیم. اینک در این زمینه در نتیجه‌ی مبارزه موفقیت‌های بسیاری به دست آورده‌ایم و تهران هم مجبور است از ما پیروی کند.

۱ ایوان آندریویچ کریلوف، نویسنده و روزنامه‌نگار قرن هجدهم و نوزدهم روسیه که بخشی از افسانه‌های مردم روسیه را در دوران خودش بازنویسی کرد. او مورد ستایش نویسندگانی مانند پوشکین و گوگول بود و لنین نیز گاهی در سخنرانی‌هایش از افسانه‌های او استفاده می‌کرد.



البته آنچه که آنها را مجبور کرده است این گونه رفتار کنند، سیاست درست و نهضت پر قدرت ماست. این موضوع در ارکان ارتجاع شکافی بزرگ ایجاد کرد. به این وسیله سنگ گرانی که چهل سال تمام جلوی رشد نهال انقلاب مشروطه را گرفته بود، حتاکمی هم که شده کنار زده شد. انقلاب مشروطه برای آن اتفاق افتاد که مردم حاکمیت خودشان را به دست بگیرند، ولی مرتجعان داخلی و خارجی آن را خفه کردند و حاکمیت از دست شاه مستبد به دست افراد مستبد افتاد. نهضت ما جنبش مشروطه را که چهل سال را کد مانده بود جانی دوباره بخشید. البته امروز ارتجاع به تمامی از میان نرفته است. بلکه آنان می خواهند باز هم در مجلس پانزدهم نفوذ کنند. آنان از تشکیلات فرقه‌ی مامی ترسند. نهضت ما در ایران بستری وسیع برای مبارزه ایجاد کرد. نهضت آذربایجان به فرقه و مردمی کبیر تکیه کرده است و این عاملی بزرگ برای پیروزی است. عامل دیگر طرفداری و جلب نظر دهقانان ایران در نتیجه‌ی قدرت روز افزون تشکل‌های آزادیخواه و تقسیم اراضی است. همان طور که گفتم یکی از شگفتی‌های تاریخ، مصادف شدن تشکیل دولت قوام السلطنه با تشکیل ارتش ماست.

آقای قوام السلطنه می خواست به مسکو برود تا فضای تیره‌یی را که از سوی زمامداران پیش از او در سیاست خارجی ایجاد شده بود، ترمیم کند. واقعن برقراری این روابط مسالمت آمیز با اتحاد شوروی بسیار مؤثر بود و در سیاست بین‌المللی موجب یک چرخش غیرمنتظره شد. این موضوع اعتبار و نفوذ قوام السلطنه را هم افزایش داد.

لازم است چند کلمه‌یی هم درباره‌ی توافق نامه سخن بگوییم

توافق نامه‌یی که تقدیم شما کردیم به سادگی پدید نیامد. هر ماده‌ی آن را مکرر حلاجی کرده بودیم. حکومت ملی آن قدر خودش را در برابر مردم و تاریخ مسئول می دانست که کار را آسان نگیرد و با تمام قدرتش از حقوق مردم دفاع کند. اجازه دهید پیش از آن که توافق نامه‌یی را که امضا کرده‌ییم بخوانم، در مورد ضمانت اجرایی آن کمی توضیح دهم.

اولن می دانید ما زمانی که این کار را آغاز کردیم هیچ قدرتی نداشتیم تا بتوانیم آن را به عنوان ضمانت اجرایی در نظر بگیریم. آن زمان ما هیچ واهمه‌یی به خود راه ندادیم و موفق شدیم آنچه را می خواهیم به دست آوریم. امروز هم ایمان داریم که می توانیم آن را حفظ کنیم. ثانیین اولین ضامن اجرای این توافق نامه مجلس ملی و مردممان هستند. این مجلس همواره پشتیبان دستاوردهایمان

خواهد بود. آذربایجان همواره از مجلس خودش دنباله‌روی خواهد کرد.

پشتیبان مردم و مجلس‌مان نیز فرقه‌ی ما خواهد بود. فرقه به هیچ وجه به مرتجعان امکان نمی‌دهد تا دستاوردهایمان را از بین ببرند. همان فرقه‌یی که این مجلس را به وجود آورده ضامن آن خواهد بود. پشتیبان دیگرمان نیروهای آزادیخواه داخل و خارج ایران هستند. آنان می‌دانند که اگر ما نباشیم آنها را هم از بین خواهند برد. آنها از ما حمایت می‌کنند و از ما انتظار یاری دارند و این یک پشتوانه‌ی قدرتمند است.

ضامن دیگر آزادی آذربایجان مجلس شورای ملی آینده است. بنابراین ما باید چنان نمایندگانی انتخاب کنیم که طرفدار مردم باشند. بی‌شک ما توانایی این کار را هم داریم. ما باید مجلس آینده را آن چنان تشکیل دهیم که بتواند مرکز ثقل آزادی باشد. هرگاه ما موفق شویم کاری کنیم که از آذربایجان و دیگر نقاط ایران عناصر آزادیخواه به نمایندگی مجلس انتخاب شوند، خواهیم توانست نیروهای ارتجاعی را شکست دهیم و در ایران آزادی ابدی را برقرار سازیم.

اینک در برابر ما دوراه وجود دارد؛ یا باید اکثریت مجلس را به دست آوریم و یا باید تنها با قدرت خودمان دستاوردهایمان را حفظ کنیم. اگر بخواهند به دستاوردهای ما تعرض کنند آن‌گاه مردممان با تمام نیرو مطالباتشان را به چنگ خواهند آورد.

من توانایی تشکیلات و فرقه‌ی خودمان را باور کرده‌ام. فرقه‌ی ما نهالی است که از ریشه‌های مشروطه روییده. من فکر می‌کنم نمایندگان برگزیده‌ی آذربایجان همه از آزادیخواهان خواهند بود. هیچ شکی نیست که فرقه‌ی ما افراد باایمانی را نامزد خواهد کرد. خلق فهمیده‌ی ما می‌داند اگر نیرویی باشد که بخواهد منافع آذربایجانی‌ها را حفظ کند همانا فرقه‌ی دموکرات آذربایجان است. باید در میان مردممان اتحاد، ایمان و برادری وجود داشته باشد. عدم اعتماد ما به همدیگر و عدم اتحادمان می‌تواند تقویت‌کننده‌ی اندیشه‌های ارتجاعی باشد، ما باید با تمام نیرو نگذاریم اتحادمان از بین برود. هر فردی که با اتحاد و اتفاق آذربایجانی‌ها مخالف باشد، بی‌رحمانه او را از بین خواهیم برد. این توافق‌نامه در نتیجه‌ی مبارزه‌ی ما به دست آمده است. در اینجا صفحه‌یی نوین از تاریخ مبارزه‌ی ما گشوده می‌شود، دستاوردهای نهضتمان در اینجا ثبت می‌گردد و مبارزه‌ی ما به دومین دوره‌ی خود پا می‌گذارد.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره ۲۳۶. پنجشنبه ۶ تیر ۱۳۲۵)

## در حوزه‌ی هفتم کمیته‌ی تبریز؛ شهر پرچم دار ستارخان

این سخنرانی به صورت گزارش تنظیم شده است

فرقه‌ی ما به دوره‌ی جدیدی از حیات خود پای می‌گذارد. در تاریخ فرقه تغییرات گسترده‌ی در حال وقوع است. بعد از این جدیت و فداکاری بیشتری لازم است. تا دیروز با اسلحه و تفنگ برای حفظ حقوق و آرمانمان تلاش می‌کردیم، از این به بعد با افزایش تبلیغات و مستحکم کردن تشکیلاتمان موفقیت‌های بزرگی به دست خواهیم آورد. حتی اگر فرقه‌ی ما در دوره‌ی حضور نه ماهه اش موفقیت بزرگی هم به دست آورده باشد، از این پس باید راهمان را با متانت بیشتری طی کنیم و دستاوردهایمان را با جدیت حفظ کنیم. این نیز فعالیت بیشتر و خودنمایی کمتر اعضای فرقه را طلب می‌کند.

سومین جلسه‌ی عمومی امروز مجلس به مسائلی که میان ما و تهران وجود دارد اختصاص یافته بود. بعد از نه ساعت مذاکره توافق‌نامه‌ی تصویب شد. سپس پیشه‌وری برای تشریح مذاکراتی که در تهران با قوام السلطنه انجام داده بود، اعلامیه‌ی هفت ماده‌ی در مورد آذربایجان، تکالیف سی و دو ماده‌ی ما و تقسیم اراضی گفت: خاک و زمین از آن کسی است که آن را می‌کارد، باید حق روستایی به خودش داده شود، او باید زمین را با کمک مادی و معنوی دولت مطابق با اصول پیشرفته و مدرن بکاردهد و از زمین استفاده کند تا به این وسیله ایران پیشرفت کند و نجات یابد.

مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی ارتش است. ارتشی که برای آزادی مردم به وجود آمده، باید برای حفظ آزادی ایران توسط افسران پاک اداره شود. این قشون در راه پایمال کردن آزادی ایران کاری انجام نمی‌دهد.

زمانی که در شهریور ۱۳۲۴ در اتاقی کوچک این فرقه را تشکیل دادیم تنها چند نفر بودیم، سپس آرام آرام تعدادمان به چهل نفر و پس از آن به تعدادی بسیار رسید. آن زمان تقسیم زمین‌های خالصه، تدریس به زبان مادری در مدارس و تخصیص ۷۵٪ درآمد آذربایجان به خود آذربایجان از اولین مواد اعلامیه‌ی دوازده ماده‌ی ما بود. در نتیجه‌ی نه ماه مبارزه‌ی متمادی موفق شدیم خواسته‌هایمان را به دست آوریم. از این پس در تمامی آموزشگاه‌هایمان خواه ابتدایی، متوسطه، عالی یا حتا در دانشگاه‌هایمان تدریس به زبان مادری انجام خواهد گرفت.

مسئله‌ی زمین هم چون شامل تمامی ایران می‌شد، حل گشت. روزی در مجلس تهران بودم. نماینده‌ی یکی از فراکسیون‌های مجلس پیشنهاد کرد که زمین به صورت رایگان در اختیار دهقانان قرار گیرد. (این به این معناست که دهقانان بدبخت روی زمین ارباب کلبه‌یی هم برای خودشان بسازند). به همین خاطر در مجلس هیاهوی بزرگی راه افتاد و کم مانده بود که آن فراکسیون از هم بپاشد. خلاصه، نماینده‌ی که این پیشنهاد را داده بود، مجبور شد آن را پس بگیرد. اما امروز دولت ایران برای هم‌رنگ کردن زمین‌های خالصه‌ی خودش با آذربایجان مجبور شده است آنها را در میان دهقانان تقسیم کند.

در مورد انتخابات هم تمام زنان ایران مانند زنان آذربایجان در تمام حقوق اجتماعی و سیاسی با مردان برابر خواهند شد. در خصوص انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم ما برای سایر برادران ایرانی مان امکان تشکیل انجمن‌هایی با اختیارات بسیار را تأمین خواهیم کرد. دولت تعهد کرده است هنگام افتتاح مجلس پانزدهم به سرعت طرح قانون انتخابات دارالشوراهای ایالتی و ولایتی و انجمن‌های شهر را تقدیم مجلس کند.

فرقه‌ی مردم آذربایجان و فداییان با شهامتش تنها متعلق به آذربایجان نیستند بلکه از خدمات تاریخی آنها برای ایران، سال‌ها، بلکه صدها سال یاد خواهند کرد. (تشویق‌های شدید و طولانی) مشروطه را به بهای خون سرخ هزاران نوجوان به دست آوردیم، ولی از ثمرات مشروطه آن طور که ملت ایران می‌خواستند استفاده نشد یا به بیان دیگر امکان چنین استفاده‌ی داده نشد.

کرسی‌های دارالشورایی که با سیل خون‌های ما تأسیس شد و قرار بود آتشی‌امید و خانه‌ی عدالت مردمان باشد چهل سال توسط جلادان ضدمشروطه‌یی که جان مردم را به لب رسانده و خونشان را مکیده بودند، اشغال شد.

پس از دادن قربانیان بسیار، صرف هزینه‌های زیاد و ریخته شدن خون برادرانمان این موفقیت را به کف آوردیم. هدف ما از هدای این خون‌ها بر آوردن آرزوهای ملت ایران بود و این هم مانند دیگر خواسته‌هایمان به دست آمد.

تمام این موفقیت‌ها در نتیجه‌ی سیاست درست مادر فرقه‌ی باشکوه‌مان به دست آمد. (تشویق‌های شدید و طولانی و فریادهای هورا)

حالا اجازه بدهید اعلامیه‌ی هفت ماده‌یی و ضمیمه‌ی پانزده ماده‌یی آن را بخوانم: حدود پنجاه نفر به تعداد نمایندگانمان افزوده خواهد شد. دولت متعهد شده است، پس از بازگشایی مجلس قانون انتخابات را مطابق با اصول دموکراسی به سرعت تقدیم مجلس کند. در قانون انتخابات، انجمن‌ها در همه جای ایران، مانند ما مطابق با اصول دموکراسی اختیارات وسیعی خواهند داشت. ما به خاطر این بسیار شاد و ممنونیم.

ما اساسن وزیر جنگ و وزیر خارجه نداشتیم بلکه وزارت ارتش خلق داشتیم، چراکه ما از ایران جدا نشده‌ایم. این حرف جلادهای مرتجعی است که مثل زالو خون مردم را می‌مکند و آنها را در اسارت نگاه می‌دارند. این تهمت و افترایی بیش نیست.

عایدات گمرک از آن دولت است. اما از درآمد گمرک آذربایجان ۲۵٪ به دانشگاه ملی آذربایجان داده خواهد شد که در ماه بین صد تا صد و بیست هزار تومان تخمین زده می‌شود. برای فرقه هم در سال، یک و نیم میلیون تومان تخصیص داده‌ایم. مدارک دانشگاه ما هم رسماً با مدارک دانشگاه تهران ارزشی یکسان خواهند داشت.

۵٪ از پول گمرک برای نوانخانه‌ها و ۵٪ برای آبادانی «شاه‌گلی»، گردشگاه و محل سیاحت اهالی شهرمان در نظر گرفته شده که اینها هم حدود چهل هزار تومان می‌شود. علاوه بر این پول، خودمان هم برای نوانخانه‌های تمامی شهرهای آذربایجان و آبادی شهرها پولی هنگفت اختصاص داده و پرداخت خواهیم کرد. باید نوانخانه‌های ما مانند نوانخانه‌های اروپا، نوانخانه به معنای واقعی کلمه شود.

شهرهایمان خیلی زود باید آباد شوند و از خرابه‌های کهنه‌ی یادگار ارتجاع هیچ نشانه‌ی باقی نماند. «شاه‌گلی» را مانند بیلاق‌های اروپا آباد خواهیم کرد. آنجا را به صورتی بنا خواهیم کرد که از سایر ممالک برای استراحت به اینجا بیایند. در آنجا همه‌ی امکانات استراحت و سرگرمی را فراهم خواهیم کرد. برای نوانخانه‌ها در هر نقطه‌ی آذربایجان فعلاً یک و نیم میلیون بودجه تعیین شده است.

از این پس فداییان ما، فرزندان عزیز دهقانان از روستاها و خانه‌های خود به عنوان نگهبان پاسداری خواهند کرد.

پس از این امور دهقانان را به خودشان خواهیم سپرد. بعد از این دهقانان در آذربایجان و ایران نام ژاندارم را که دست منحوس ارتجاع است، نخواهند شنید و سیمای شومش را نخواهند دید. می‌خواهم در مورد مسئله‌ی خمسه هم بگویم: خمسه‌ی‌ها هم از مردم آذربایجان جدا نیستند. زنجان هم مانند اینجا خواهد شد. خون و جانمان یکی است. بعد از این دشمنان ظالم خلق، کسانی مانند ذوالفقاری‌ها، یمینی‌ها،<sup>۱</sup> سلاح‌داری‌ها<sup>۲</sup> نخواهند توانست قدم به زنجان بگذارند. تمامی نیروهای فرقه در زنجان خواهند ماند. در مجلس هم تلاش خواهیم کرد جای هیچ نگرانی برای برادران زنجانمان وجود نداشته باشد و از هر جهت در امنیت به سر برند. با حضور رؤسای ادارات و هیأت رئیسه‌ی انجمن ایالتی، یک شورای ایالتی تشکیل خواهد شد و این شورا به امور آذربایجان رسیدگی خواهد کرد.

امروز در همه جای ایران حتا در تهران و مطبوعات تهران، شادی آزادیخواهان و دموکراسی‌طلبان قابل مشاهده است. به همین دلیل می‌شود به اینکه ایران از فلاکت نجات پیدا کند، امیدوار شد. دانشمان مطابق با یک برنامه‌ی دموکراتیک پیشرفت خواهد کرد. برادران اقلیت کرد، ارمنی و آسوری مادر آذربایجان از آزادی و تمام حقوقشان برخوردار خواهند شد. آنها هم در [زمینه‌ی] فعالیت‌های ملی و اجتماعی کاملن آزاد خواهند بود، در مدارسشان به زبان مادری خودشان

۱ هدایت‌الله خان یمینی‌افشار ملقب به یمین لشکر بزرگ خاندان یمینی‌افشار بود که از خوانین منطقه‌ی میان‌دوآب و شاهین‌دژ بودند یمین لشکر هم‌پیمان با ذوالفقاری‌ها به جنگ با فرقه مشغول بود و پس از تخلیه‌ی زنجان از سوی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، در روستاهای اطراف به کشتارهای بزرگی دست زد.

۲ یدالله خان بیگدلی معروف به یدالله خان اسلحه‌دار باشی بزرگ خاندان بیگدلی از خوانین خمسه و همدان بود. او در دوران حکومت پهلوی پدر و پسر سمت تشریفاتی اسلحه‌دار مخصوص دربار را داشت از هم‌پیمانان ذوالفقاری‌ها در جنگ با فرقه بود. یدالله خان برای کسب مجوز شرعی پیش از پیوستن به قشون خوانین نزد آیت‌الله بروجردی رفت و از او فتوای شرکت در جنگ با فرقه‌ی دموکرات را دریافت کرد.

تحصیل خواهند کرد و روزنامه‌ها و تئاترهایشان به زبان خودشان خواهد بود.

انجمن‌های شهرداری همان‌طور که ما برگزیده‌ییم خواهند ماند. زمانی که دولت، قانون انتخابات شهرداری‌ها را همان‌طور که ما مطابق با اصول دموکراسی اجرا کرده‌ییم، تقدیم مجلس کرد، اهالی ولایات و شهرهای ایران خدمت بزرگی را که آذربایجان به ایران کرده درک خواهند نمود.

ما باید چنان کسانی را راهی مجلس شورا کنیم که زحمات و سختی‌هایی که فداییان قهرمانان، ارتش خلقدان و فرقه‌ی فداکارمان تحمل کرده‌اند، قربانیانی که داده شده و خون‌هایی که ریخته شده است به هدر نرود! نمایندگان ما از فرقه‌ی دموکرات آذربایجان خواهند بود. نمایندگان ما باید کسانی باشند که به خلق ما ایمان داشته باشند، آنان را دوست بدارند، از آنان دفاع کنند و در راه عشق این مردم جان بدهند.

تا امروز برای ده‌هزار نفر از بیکاران اشتغال ایجاد کرده‌ییم. به زودی زود با آغاز ساختن بنای دانشگاه، موزه‌ی ملی، انجمن ایالتی آذربایجان و بانک آذربایجان و آغاز به کار کارخانه‌ها برای چهار - پنج هزار نفر دیگر هم شغل ایجاد خواهد شد.

ما برای ساختن این بناها فعلاً پنج میلیون تومان بودجه تعیین کرده‌ییم. با این که فرقه‌ی مادر شرایط بسیار سختی آغاز به کار کرده است، تا به امروز کارهای خیلی بزرگی انجام داده‌ییم. مثلاً در ابتدای نهضت‌مان در بانک تنها ۴ میلیون پول بود و در عین حال باید ۴ میلیون هم به کارمندان دولت می‌دادیم.

می‌شود گفت که از نظر مادی چیزی نداشتیم. حال این که امروز در سایه‌ی فرقه‌ی دموکرات نه تنها در تبریز بلکه در سایر شهرهایمان هم کارهای بزرگی انجام شده یا در حال انجام است. تا به حال بیست بیمارستان در شهرهایمان تأسیس کرده‌ییم که نزدیک هزار تخت‌خواب دارند. تا به امروز مجلس ملی دوازده میلیون تومان بودجه برای فعالیت‌های اجتماعی تصویب کرده است. اینک فرقه‌ی ما پله‌ی اول را رد کرده و روی پله‌ی دوم ایستاده است. از این پس لازم است باز هم با صبوری و متانت قدم برداریم چرا که وارد دوران تازه‌ای شده‌ییم. تا به امروز در دست اعضای فرقه‌ی ما تفنگ بود. از این پس برای تلاش در راه آبادانی شهرهایمان باید به جای اسلحه، بیل و کلنگ در یک دستمان و برای افزودن علم و تجربه و دانش، کتاب در دست دیگرمان باشد، تا



مردمان را به سوی سعادت رهنمون شویم.

ما باید در راه علم و تربیت تلاش کنیم. در راه، در خانه و در هر جای دیگر همه باید با تربیت و نزاکت رفتار کنیم تا مردم را با نزاکتمان، اخلاق زیبایمان و تربیت خوبمان جذب کنیم و آنان را به سعادت برسانیم.

زنده باد خلق ما! زنده باد فرقه‌ی ما!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۲۳۸. دوشنبه ۱۰ تیر ۱۳۲۵)

## پیام به اولین کنگره‌ی جوانان دموکرات آذربایجان

بسیار متأسفم که به علت بیماری نتوانستم در اولین کنگره‌ی جوانان مبارزمان شرکت کنم. بنابراین تبریکات صمیمانه‌ی خود را به کنگره می‌فرستم و علاقه‌مندی خود را برای موفقیت آن از صمیم قلب اعلام می‌کنم.

وظیفه‌ی‌ی که در برابر جوانان دموکرات قرار دارد تا بخواهی سنگین و تابخواهی جدی است. فرقه‌ی مادر نتیجه‌ی ده ماه مبارزه‌ی شدید به موفقیت بزرگی دست یافته است، مردم را سازمانده‌ی و مسیر گسترش این نهضت دموکراتیک را به سراسر ایران هموار کرده است.

جوانان باید با تمام توان مدافع موفقیت‌های به دست آمده باشند تا سعادت نسل‌های آینده را تضمین کنند. تشکیلات جوانان دموکرات در کنار آن که یک تشکیلات سیاسی است، باید دقت و توجه بسیاری نسبت به تعلیم و تربیت عمومی به خرج دهد. در دنیای امروز ملتی که دانش و علم ندارد نمی‌تواند سعادت‌مند شود. بعد از آن مسئله‌ی هدف و دانش سیاسی مطرح می‌شود. هر جوان آذربایجانی باید بداند می‌خواهد به کجا برسد، او باید بداند که برای چه مبارزه می‌کند. هیچ جمعیتی با حرکت کورکورانه به جایی نمی‌رسد و در بیابان‌های [پرسراب] سرگردان می‌شود.

هدف ما اول، تأمین آزادی خلق آذربایجان و سپس نجات دادن ایرانی‌ها از زیر یوغ ارتجاع به وسیله‌ی ایجاد رژیم دموکراتیک در سرتاسر ایران است.

جوانان، آینده‌ی ما هستند. ما همیشه به آنان با امیدواری می‌نگریم. اگر اصول تربیتی آنان صحیح باشد همه‌ی ما خوشبخت خواهیم شد و اگر خدای نکرده آنها در مسیرهای نادرست حرکت

کنند، تمامی زحمات مردم به هدر خواهد رفت.  
من این را که جوانانمان در مدتی اندک موفقیت‌های بزرگی به دست آورده‌اند، به خصوص این که  
توانسته‌اند اولین کنگره را تشکیل دهند، به فال نیک می‌گیرم و امیدوارم آنان هوا و هوس را کنار  
بگذارند و در مسیری درست مردمان را رهبری کنند و موفقیت‌های بزرگی به دست آورند.  
زنده‌باد رهبری‌کننده‌ی نسل جوان ما، تشکیلات جوانان دموکرات!  
زنده‌باد تأمین‌کننده‌ی آزادی مردم، فرقه‌ی ما!  
زنده‌باد آذربایجان، مادر باشکوه‌مان که خلقی قهرمان را در آغوشش پرورش داده است!  
زنده‌باد ایران و ایرانی‌هایی که در سایه‌ی زور بازوی قهرمانان آذربایجان از زیر یوغ ارتجاع رها  
خواهند شد!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره ۲۴۲. پنجشنبه. ۱۴ تیر ۱۳۲۵)

## نقادی بی رحمانه و مبارزه‌ی بی‌امان ضروری است

از بین بردن یادگاری‌های منحوس اصول استبداد کار بزرگی است. این میراث مسموم و کثیف علی‌رغم مبارزه‌ی شدید فرقه و قوای ملی ما هنوز در جامعه به اشکال گوناگونی تداوم دارد. همان‌طور که دزدی، اختلاس، رشوه‌خواری و ممانعت از اجرای قانون هنوز از بین نرفته است. سرپوش گذاشتن روی چنین اعمالی و ایجاد زمینه‌های استخلاص مرتکبین این جرائم هنوز مانند یک عمل مشروع تلقی می‌شود. هنوز هم مانند سابق افرادی بسیار بانفوذ و محترم برای رهایی مجرمین، جانباں و کسانی که به ضرر جامعه فعالیت می‌کنند، از چنگ قانون به طور خستگی‌ناپذیر به ادارات، محکمه‌ها، پزشکان و بالاخره به تمامی مقامات دون پایه و بلندمرتبه مراجعه می‌کنند و در نهایت به هر وسیله‌ی که بشود، اینها را پیش از آن که به مجازات قانونی برسند از زندان بیرون می‌آورند و به این وسیله در حالی که به ریش فرقه، قوای ملی، مأموران اجرای قوانین و کارمندان که بر اساس قانون قضاوت می‌کنند، می‌خندند، حرمت، نفوذ، آبرو و حیثیت خودشان را در جامعه حفظ می‌کنند. این درد بزرگی است و تازمانی که این درد درمان نشود نمی‌توانیم جامعه را از فساد و پوسیدگی نجات دهیم.

فکر کنید، بفهمید و ببینید دست‌وبال جانوران انگل و طفیلی‌ای که جامعه‌ی ما را تحقیر می‌کنند، به واسطه‌ی پول و ثروت عناصر کثیف، نالایق و بدطینت چقدر باز است و اینها برای ترک تازی چه میدان وسیعی را اشغال کرده‌اند. همه می‌دانند که فرقه و قوای ملی چه قدر برای انجام این وظیفه اهمیت قائل است، برای انجام این کار چقدر تبلیغات کرده و طبقات زحمتکش و فرودست چقدر مشتاق به انجام رسیدن این وظیفه هستند. همه می‌دانند رهبران ما و افسران آزادیخواه و وطن‌پرستی که دلشان برای ارتش می‌تپد، چقدر مراقب انجام صحیح این کار هستند.

بدون توجه به تمام اینها در همین چندروز اخیر سه نفر از فرزندان میلیونرهای شهرمان را به بهانه‌ی بیماری از پادگان مرخص کرده‌اند. مقامات صلاحیت‌دار ما این موضوع را به طور جدی تعقیب نموده‌اند، به پزشکی قانونی که می‌تواند این جوانان را دچار زحمت رشوه‌دادن و استفاده از نفوذ پدرانشان نکند، مراجعه کرده‌اند و این مرکز شهادت داده است که این جوانان گرفتار هیچ مرضی نشده‌اند. آقایان هم بیش از یک ماه است که از سربازخانه خلاص شده‌اند و به وسیله‌ی ثروت میلیونی پدرانشان در باغ‌های خلوت با عیش و نوش‌های کثیف و شرم‌آور وقت می‌گذرانند. متأسفانه در این جنایت اخلاقی و اجتماعی ردپای بعضی پزشکانی که خودشان را به فرقه منسوب کرده‌اند و به واسطه‌ی کارت فرقه دارای مقام شده‌اند هم دیده می‌شود.

یک مثال دیگر: همه می‌دانیم که تریاک سمی کشنده است. همه از قوانینی که فرقه و حکومت ما برای مبارزه و ریشه‌کن کردن این سمی که جامعه را آلوده می‌کند، تصویب کرده‌اند، اطلاع دارند. همین اواخر یکی از جانی‌هایی که بیست و هفت باتمان<sup>۱</sup> تریاک قاچاق کرده بود، به بهانه‌ی بیماری ابتدا به مریضخانه منتقل گشته و سپس در سایه‌ی پول و اعمال نفوذ، آزاد شده است و شاید هم باز همان کارهایش را ادامه می‌دهد.

اگر ما بیست و هفت باتمان را به زبانی قابل فهم برنگردانیم، اهمیت آن روشن نمی‌شود. بیست و هفت باتمان تریاک، بیست هزار گرم می‌شود. یک گرم تریاک برای مسموم کردن انسانی کاملن قوی و تندرست کافی است. می‌توان گفت این فرد به اندازه‌ی مسموم کردن بیست هزار آذربایجانی تریاک قاچاق کرده بود. این شخص، فرد محترمی هم هست. در بازار بدون خجالت بین مردم می‌گردد و با اشخاص محترم معاشرت می‌کند و تاجران بزرگ ما هم تجارت با او را کریه نمی‌دانند. عائله‌اش هم به زیرکی این فرد بی‌شرف افتخار می‌کند. می‌توان گفت قاچاق تریاک از دیدگاه ما کاری کاملن مشروع است!! چرا که همان طور که می‌دانید اکثر بازاری‌ها افرادی را که مشغول این کار هستند، می‌شناسند و کار آنان را قبیح نمی‌دانند. حکومت ملی از زمان تشکیل تا امروز چندین خروار تریاک کشف کرده است. این قاچاقچی‌ها در میان مردم زندگی می‌کنند.

یکی از دارو فروشان معروفی که داروی تقلبی می‌فروخت دستگیر شد، پزشکانی که کارت فرقه هم در جیب دارند او را از زندان به مریضخانه منتقل و محلی را برای ماندن این دزد دارو مهیا

۱ باتمان واحد سنتی آذربایجانی برای وزن است. پیش از استانداردسازی واحدها در ایران، باتمان در شهرهای مختلف معنای گوناگونی داشته است. مثلاً در تبریز هر باتمان معادل ۵ کیلوگرم بوده و در مرند ۱۰ کیلوگرم.

کرده‌اند که پیش از جنگ محل زندگی لردهای انگلستان، راجه‌های هندوستان و میلیون‌های آمریکایی بوده است و او در آنجا می‌خورد و می‌خوابد و کیف می‌کند.

همه می‌دانند که زمان جنگ بعضی از دارو فروش‌ها برای این که خون مردم را در شیشه کنند، چقدر بی‌شرفانه رفتار کردند و طمع کاری این افراد مسبب مرگ چند نفر از هموطنان بی‌گناهان شد. یکی از این دارو فروش‌ها چون روشن می‌شود که مقدار زیادی از داروهایی که به ارتش مردمی فروخته، تقلبی است، گیر می‌افتد. بدون توجه به قدرت و وساطت‌کننده‌ها، قوم و خویش‌ها، دوست و آشناها و بالاخره پول و سایر واسطه‌ها، این آقا از جانب محکمه‌ی قانونی محکوم می‌شود. پس از این است که همان طور که در بالا گفتیم او را از زندان بیرون می‌آورند، محل آبرومندانه‌ی در مریضخانه‌ی شهرداری برای او تدارک می‌بینند و از تهیه‌ی اسباب استراحت، حتا وسایل تفریح برای او مضایقه نمی‌کنند.

اینها مثال‌های ساده‌ی بود اما نظایرشان بی‌شمار است. پیش از این ما دستگاه حکومتی را مقصر می‌دانستیم و از آن انتقاد می‌کردیم. امروز هم همه از مبارزه‌ی جدی که دستگاه حکومتی ما مخصوصن فرقه با این اعمال انجام می‌دهد، آگاهند. در اینجا سؤال مطرح می‌شود: پس این اعمال از کجا و چه کسی نشأت می‌گیرد؟ البته حکومت سابق و اصول حکومتی‌اش در چنین جنایت‌هایی مستقیم مقصرند. چرا که در سایه‌ی آن رژیم اخلاق‌ها کاملن فاسد شده و کارمندان به انجام چنین اعمالی عادت کرده بودند. ولی این همه‌ی درد نیست. نوع تربیت افکار عمومی در اینجا نقش بزرگی دارد. در دوره‌ی گذشته به این مسئله هیچ اهمیتی داده نمی‌شد. اگر خیانت کار بدی محسوب می‌شد، اگر جامعه مختلسان، مأمورانی که از مقام خودشان سواستفاده می‌نمودند و کاسب‌ها و تجاری‌را که بر اساس قاچاق و تقلب معامله می‌کردند، طرد می‌کرد، اگر به پسران دزدها، قاچاقچی‌ها و سایر جنایتکاران دختر نمی‌دادند و با دخترانشان ازدواج نمی‌کردند، اگر همسایگی، خویشاوندی و دوستی با این افراد، ناشایست بود، آن‌گاه امکان نداشت آنها برای خلاصی بتوانند چنین تدبیرهایی را به کار بندند. دختران، زنان، فرزندان، مادران و خواهران جنایتکاران جرأت نمی‌کردند به ادارات دولتی بیایند و با خلاص کردن ایشان از چنگ قانون، آبروی رهبران مردم را ببرند. بلکه برعکس انتساب خود به این افراد کثیفی را انکار می‌کردند. حتی جسارت این که فامیل این افراد بر روی آنان باشد را به خود راه نمی‌دادند. چاره‌ی نیست، باید در جامعه این افکار

و اخلاق را پرورش دهیم.

بالاخره جامعه باید حاج‌آقایی را که پسرش را به واسطه‌ی پول از انجام وظیفه‌ی ملی‌اش فراری می‌دهد، طرد کند. باید آن پزشکی که پول گرفته است تا پسر میلیونی را از انجام وظیفه‌ی ملی معاف کند، نتواند در جامعه زندگی کند، در مطب او همیشه بسته باشد و هیچ‌کس برای طبابت به او مراجعه نکند. باید پزشکانی که به آبرو و حیثیت خود علاقه‌مندند، چنین همکارانی را میان خود نپذیرند. باید آن افسرانی که به انجام چنین اعمال خفت‌باری کمک می‌کنند، از خجالت به زمین فرو روند و از حمل پاگون‌هایی که افتخار و شرف ملت و مردم است، پرهیز کنند.

اینک وظیفه‌ی بسیار سنگین، بسیار بزرگ و بسیار مهمی که بر دوش مطبوعات ماقرار دارد، این است که در جامعه چنان روحیه‌ی و چنان اخلاق عمومی‌ای ایجاد کنند که بدکاران، دروغ‌گویان، دزدان، متقلبان، کسانی که از انجام وظایف ملی شانه خالی می‌کنند، رشوه‌خواران و کسانی که برای نجات ایشان تلاش می‌کنند، نتوانند خودشان را طاهر جلوه دهند و مجبور شوند محروم از حقوق مدنی، تنها، منفور و مطرود زندگی کنند.

برای انجام این کار مبارزه‌ی شدید و انتقادی بی‌رحمانه ضروری است. اگر چنین نشود مردم ما نمی‌توانند از حقوق و اختیاراتی که به دست آورده‌اند برای سعادتشان استفاده کنند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۲۳۸. دوشنبه ۴ شهریور ۱۳۲۵)



## باید با کلاهبرداری‌ها شدیدن مبارزه کرد

این اوآخر بعضی مقاطعه‌کاران حقه‌باز برای ایجاد مناسبات سیاسی و تجاری باتهران، خودشان را به ادارات تهران معرفی می‌کنند و به نام آذربایجان کلاهبرداری‌های بزرگی انجام می‌دهند. این کلاهبرداران اغلب افرادی هستند که در راه آزادی آذربایجان هیچ قدمی برنداشته و حتا در زمان لازم علیه آن اقدام هم کرده‌اند. اینان چنان افراد نیرنگ‌بازی هستند که حتا بدون خجالت به مؤسسات ملی ما مراجعت کرده، از عدم اطلاع رؤسای ادارات ما سوءاستفاده می‌کنند و سفارشات بزرگی می‌گیرند. سپس وسایلی را که پنج تومان خریده‌اند، صدتومان با اداره حساب می‌کنند. هم‌چنین از هرج و مرجی که در ادارات تهران وجود دارد استفاده کرده و به نام آذربایجان معاملات بزرگی انجام می‌دهند. با در نظر گرفتن این موضوع انجمن ایالتی آذربایجان به تمام ادارات بخشنامه کرد که از انجام چنین معاملاتی بدون داشتن مجوز رسمی انجمن خودداری کنند و اگر ادارات تهران چنین معاملاتی را بدون اطلاع انجمن ایالتی آذربایجان انجام دهند، مسئولیتش بر عهده‌ی خودشان خواهد بود و مردم آذربایجان در چنین مواردی خودشان را مدیون نخواهند دانست.

از این پس انتظار ما از مردمان، ادارات ملی مان، دموکرات‌های باایمانی که این نهضت را پدید آورده‌اند، سران فداییان که شبانه‌روز تلاش کرده و آزادی را با زور بازوی خود به دست آورده‌اند، این است که با چنین کلاهبرداری‌هایی جدن مبارزه کنند و قدر پول‌هایی را که مردم از راه داد و ستد به دست آورده‌اند، بدانند. فریب حیل‌های لاشخورهایی را که مانند مور و ملخ از تهران به اینجا سرازیر شده‌اند، نخورند و برای زبان‌بازی‌های ایشان ارزشی قائل نشوند.

حقه‌بازهایی که تا دیروز هزاران تهمت و افترا را به ما نسبت می‌دادند، نمی‌توانند امروز دایه‌های

مهربان‌تر از مادر ما شوند. ماهرکاری انجام دهیم با دست آذربایجانی‌های فداکاری که از جانشان برای آزادی مایه گذاشته‌اند و برای مردمان دل می‌سوزانند، انجام خواهیم داد. برای مقاطعه‌کاران حيله‌گر و دلالان عقب‌مانده در آذربایجان جایی برای عرض اندام نیست.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۲۸۴. سه‌شنبه ۵ شهریور ۱۳۲۵)

## « آذربایجان » آئینه‌ی موفقیت‌های ماست

بیش از سی سال است که من وارد عالم روزنامه‌نگاری شده‌ام. بسیار کم پیش آمده بود که نتوانم آنچه را می‌خواهم، بنویسم و نوشته‌هایم در جامعه تأثیر نگذارد. همواره هم در حالی که قلمم درباره‌ی مسائل روز می‌نوشت، هدفی را که در مورد تأمین سعادت مردم داشته‌ام، فراموش نکرده‌ام. در هر وضعیت و در هر شرایطی تلاش کرده‌ام، حقیقت حوادث را تصویر و به زبانی که مردم بفهمند قلم‌فرسایی کنم. به اعتراف دوست و دشمن نوشته‌هایم پر از صمیمیت بود و چون از دل بر می‌آمد لاجرم بر دل می‌نشست. نوشته‌هایم در تبلیغ و تشویق مردم بسیار مؤثر بود، چون حقیقت را بیان می‌کردم. فکر می‌کنم همه‌ی این موارد برای من موقعیت مهمی نزد آشنایانی که در عالم روزنامه‌نگاری داشتم، ایجاد کرده بود. علاوه بر همه‌ی اینها تنها به دلیل مقالاتی که در روزنامه نوشته‌ام می‌توانم بگویم که من هم موفق شده‌ام وارد جرگه‌ی روزنامه‌نگاران سیاسی شوم.

اگر از من بپرسند به کدام یک از کارهایی که در مقام رهبر نهضت ملی انجام داده‌ی، بیشتر افتخار می‌کنی؟ می‌گویم: «به مقالاتی که در روزنامه‌ی "آذربایجان" نوشته‌ام.»

«آذربایجان» به راستی سلاح مبارزه‌ی مردمان شده است. من به عنوان صدر فرقه بیشتر از همه توانسته‌ام از این سلاح استفاده کنم.

در دقایق فعالیت بسیار سنگین، بسیار جدی و بسیار شدید در نهضت‌مان برای روشن کردن سیاست فرقه و نزدیک کردن رهبری آن به اعضای فرقه و مردم، سر مقاله‌های «آذربایجان» را هر روز خودم با دست خود نوشته‌ام و حتا بسیاری اوقات تصحیح آخرش را هم خودم انجام داده‌ام و به این افتخار می‌کنم. اعتراف می‌کنم روزنامه‌ی «آذربایجان» تبدیل به نقطه ضعف من شده

است. مقاله‌های آن را با عشق نوشته‌ام و با عشق خوانده‌ام. حتا دوستان نزدیکم هم بارها این نکته را به من تذکر داده‌اند. حتا بعضی از ایشان مقاله نوشتن مرا در زمانی که نخست وزیر شدم، ایراد می‌دانستند. ولی من هیچ‌گاه نتوانسته‌ام از این روزنامه دست بکشم، بلکه با در نظر گرفتن این خرده‌گیری‌ها مقالاتم را بدون امضا یا به امضای دیگران چاپ کرده‌ام.

به نظر من روزنامه‌ی «آذربایجان» همان قدر که سلاح مبارزه‌ی بی‌امان است، آئینه‌ی کارهای فرقه و مردم هم شده است و من از نظراتی که در مورد نقصان‌ها و اشتباهات در آن منعکس می‌شود مانند دیدن لکه‌هایی در آئینه متأثر شده‌ام.

اینک «آذربایجان» وارد دومین سال فعالیتش می‌شود. من مقالات آن را بدون توجه به وظایف سخت و سنگینی که از اولین روزهای نهضت‌مان بر عهده داشته‌ام، نوشته و این روزنامه را اداره کرده‌ام. شش ماه تمام شبانه‌روز مراقب بوده‌ام که مقاله‌های آن به موقع نوشته شود و به موقع به دست مردم برسد. من زمانی که به یاد می‌آورم چه زحماتی برای انتشار، نوشته شدن مقالات و چاپ این روزنامه کشیده‌ام و چه بی‌خوابی‌هایی که تحمل کرده‌ام، وجدانم آسوده می‌شود چرا که این روزنامه در پیشرفت و تکامل نهضت ما نقش بزرگی بر عهده داشته است.

نویسندگان، خبرنگاران، مترجمان، حروفچینان، کارگران چاپخانه، توزیع‌کنندگان، فروشندگان و بالاخره همه‌ی ما افتخار می‌کنیم که موفق شده‌ایم و بزرگ و رسالتی را که فرقه بر عهده‌ی ما گذاشته بود با شرافت و افتخار به انجام برسانیم.

زنده‌باد روزنامه‌ی «آذربایجان»، سلاح مبارزه‌ی خلقمان و مشعل پیشاهنگ فرقه‌ی ما!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱ (۲۹۰). پنجشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۵)

## در سالن تئاتر دولتی به مناسبت جشن اولین سالگرد تأسیس فرقه

من این جشن را از سوی خودم و از سوی فرقه تبریک می‌گویم. ۱۲ شهریور به نظر من خیلی زود رسید. به یاد دارم که دوازدهم شهریور سال گذشته توانستیم در همین سالن با اجازه‌ی استثنایی آقای دکتر اورنگی<sup>۱</sup> برای اولین بار نمایندگان تمامی طبقات را گرد آوریم و اهداف فرقه را به مردم اعلام کنیم. ما آنچه را می‌خواستیم به مردم گفتیم. نواقص این اعلامیه را از آنان پرسیدیم و از ایشان خواهش کردیم که اگر موردی برای اصلاح در اعلامیه وجود دارد به ما بگویند تا آن را اصلاح و بعد منتشر کنیم.

من آن زمان در همین سالن نقشه‌ی ایران را تشریح کردم و گفتم که اصلاحات و آزادی ما درون مرزهای ایران متحقق خواهد شد. اینک یک سال از تأسیس فرقه‌ی ما می‌گذرد. در این یک سال به دنیا ثابت شده است که نهضت ما فقط برای اصلاح آذربایجان نیست بلکه برای تأمین استقلال کل ایران است. حالا دشمنان ما بدون توجه به این که ما از امتحان سربلند بیرون آمده‌ایم ما را تجزیه طلب و دشمن آزادی ایران می‌خوانند.

ما از طرفی خوشبختیم چرا که این افراد دشمنان مردم و کسانی هستند که مردم را در اسارت نگاه داشته‌اند. کارهای این افراد به تمامی دنیا فهماند، هنگامی که ایشان این حرف‌ها را می‌گویند

---

۱ حسین اورنگی، رییس بهداری آذربایجان پیش از به حکومت رسیدن فرقه بود. پس از قیام ۲۱ آذر وزیر بهداری دولت فرقه شد و در دوره‌ی وزارتش چندین درمانگاه جدید در تبریز ساخت. پس از سقوط فرقه چند روزی حبس شد و پس از محاکمه با سپردن تعهد آزاد گشت. بعدها مجدداً رییس بهداری آذربایجان شد.

تمامی مردم می‌دانند که این سخن‌ها هم افترا بی است مانند تهمت‌هایی که همواره برای منافع خودشان به دیگران می‌زنند. رادیو لندن هم‌زمان با مذاکرات نمایندگان ما و دولت تهران از قول ما در رادیو پخش کرد که گویا ما می‌خواهیم از ایران جدا شویم. رادیو دهلی نیز این حرف را تکرار کرد و روزنامه‌ی اطلاعات که در تهران منتشر می‌شود و سایر روزنامه‌ها نیز آن را با آب و تاب درج کردند. خوشبختی ما در اینجاست که تمام مردم ایران می‌دانند این افراد از کجاستور می‌گیرند و بیگانگان چنین شایعاتی می‌پراکنند تا در مورد اشغال خوزستان صحبت نشود. ما هم می‌گوییم: «گرچه سگ پارس می‌کند اما کاروان می‌گذرد.»

شمار کارهایی که ما انجام داده‌ایم بسیار است، دیروز دو مؤسسه‌ی بزرگ را افتتاح کرده‌ایم: یکی دانشکده‌ی مامایی است و آن یکی ارکستر ملی که در ایران نظیر ندارد. اینها حرف نیست بلکه عمل است و عمل همواره برتر از حرف بوده است.

عامل اساسی کارهایی که ما انجام داده‌ایم فرقه است. آن زمان فرقه شرایط را در نظر گرفت. ما احتیاجات مردم را درک نمودیم، آنها را در اعلامیه‌ی ۱۲ شهریور نوشته و منتشر کردیم. ما فکر کردیم که مردم پشتیبان ما هستند چرا که من می‌دانستم هیچ حزبی به تنهایی نمی‌تواند کاری انجام دهد و مردم باید پشتیبانش باشند. مردم باید به آن اطمینان داشته باشند. ما در اعلامیه‌ی ۱۲ شهریور شعارهایمان را در دوازده ماده نوشته و منتشر و وضعیت ایران و آذربایجان را تشریح کردیم. در آنجا هم مسئله‌ی اصلی، خودمختاری آذربایجان است. فکر می‌کردیم که اگر خودمختاری آذربایجان ممکن نشود نمی‌توانیم احتیاجات مردم را تأمین کنیم. تنها حکومت مردمی می‌تواند احتیاجات مردم را تأمین کند.

مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی ملیت آذربایجان است. این هم موضوع تازه‌ای نیست. حتی اگر به تاریخ مشروطه نگاهی بیاندازیم، فرمان مشروطه و تلگراف‌ها به نام ملت آذربایجان صادر شد ولی آن را لاپوشانی کرده و از بین بردند. این کار را دو جریان انجام دادند: متعصبان فارسی که گمان می‌کردند اگر مردم آذربایجان امور خودشان را اداره کنند، خللی در حاکمیت آنان ایجاد خواهد شد، بنابراین می‌خواستند جلوی اندیشیدن مردم را بگیرند. از طرفی هم مرتجعان آذربایجان می‌ترسیدند که مقام آنان از بین برود و نیروهای ارتجاعی تهران هم پشتیبان آنها بودند. مرتجعان آذربایجان بیش از هر کس دیگری علیه ما بودند. چرا که آنان می‌ترسیدند سرنوشت مردم از دستشان خارج شود. به

همین دلیل هم ما را تجزیه طلب خواندند، در صورتی که ما نمی‌خواستیم ایران را تجزیه کنیم. اگر ما خودمختاری داشتیم حکومت مرکزی ایران مستحکم‌تر می‌شد. اساس اعلامیه‌ی ما استقلال ایران بود.

زمانی که مردم آذربایجان مشروطه را به دست آوردند، مرتجعان می‌گفتند که آذربایجان می‌خواهد جمهوری تشکیل دهد و تهران هم از این موضوع می‌ترسید. در حقیقت نیز مردم آذربایجان بودند که مشروطه را گرفتند. انجمن‌های ایالتی آن زمان به انجمن‌های ایالتی امروز شباهتی نداشت. آن زمان حکومت مرکزی از انجمن‌های ایالتی می‌ترسید، آن روزها قانون اساسی را به تبریز فرستاده بودند تا مردم آذربایجان هم آن را تصدیق کنند. خائینی که بیش از سه - چهار نفر هم نبودند، می‌خواستند نهضت ما را سرکوب کنند و تلاش می‌کردند زبان مردم آذربایجان را انکار کنند. در حالی که مردم آذربایجان دارای زبان و ادبیات هستند. مسئله‌ی زبان مسئله‌ی بزرگی است. به دست آوردن این حق و مبارزه با مرتجعان شهادت می‌خواست، ما آن شهادت را نشان دادیم و نترسیدیم. (تشویق‌های شدید)

این یک مسئله‌ی سیاسی بود، در ابتدا تهران معنای این را نمی‌فهمید و آن را موضوعی معمولی می‌دانست. او فکر می‌کرد که این اعلامیه‌ها و تلگراف‌ها مثل گذشته در حد حرف باقی خواهد ماند و نمی‌خواست به آنها پاسخ دهد. آنها می‌گفتند نویسندگان این اعلامیه‌ها افراد مجهول‌الهویه‌ی هستند. تهران مسئله‌ی انجمن‌های ایالتی را قانونی منقرض می‌دانست. اما ما امروز موفق شده‌ایم رسماً آن را احیا کنیم.

مسئله‌ی دوم، مسئله‌ی زبان بود که برای ما حکم مرگ و زندگی را داشت، چرا که ما می‌توانستیم با مطرح کردن مسئله‌ی زبان مردم را به سوی خودمان جلب کنیم. به همین دلیل از همان ابتدا موضوع زبان را مطرح کردیم، تلاش کردیم کودکانمان را از یوغ زبان بیگانه برهانیم و به آن تاریخ‌نویسانی که تلاش می‌کردند زبان ما را از بین ببرند و می‌گفتند که اینان زبانی ندارند و زبانشان شعبه‌ی است از زبان فارسی، ثابت کردیم که زبان ما زبانی مستقل است.

زبان آذربایجان شعبه‌ی از زبان فارسی نیست، بلکه زبانی خاص است. درک این نکته حکم درک حقیقت را دارد. میان ما افرادی هستند که با وجود آن که زبان فارسی را بلد نیستند، می‌گویند: زبان ما فارسی است. من نمی‌گویم که فارسی زبان بدی است، ولی زبان من زبان آذربایجان است. آن



آذربایجانی که زبان خودش را انکار می‌کند اگر خائن نامیده نشود، پس چه نام دارد؟ ما برای خودمان افتخاراتی هم داریم. ما با تمامی مفتری‌ها مبارزه و آنها را برای همیشه مغلوب کردیم. مادر مذاکرات تهران موفق شدیم مصوب کنیم که در تمامی مدارس متوسطه و حتادر آموزشکده‌های عالی و ادارات به زبان آذربایجان مکاتبه شود. ما کار بزرگی انجام داده‌ایم و بر روی تبلیغات سیاهی که سال‌های سال ریشه دوانده بود خط بطلان کشیدیم. زبان ما را پیش از نهضت، آنقدر محدود کرده بودند که حتاتأثیرها هم به زبان فارسی اجرا می‌شد و به همین دلیل مردم رغبتی به دیدن تأثیر نشان نمی‌دادند. اما امروز مردم ما نسبت به موسیقی و تأثیر علاقه‌مند شده‌اند، چرا که امروز آنها را به زبان خودشان می‌شنوند. این حرکت بزرگ انقلابی توجه مردم را جلب کرد. یکی از دستاوردهای نهضت ملی ما حل مسئله‌ی زبان بود. نهضت ما به دلیل طرح مسئله‌ی زبان دارای شهرت و نفوذی جهانی شد. دنیا فهمید که یک جمعیت پنج میلیونی وجود دارد که به زبان خودش می‌نویسد و می‌خواند. اثبات این موضوع به جهان عملی قهرمانانه است. امروز ملت‌های تحت ظلم جهان ما را به دیده‌ی تحسین و به چشم یک منجی می‌نگرند. شرکت‌کنندگان کنفرانس [جهانی] صلح تنها نمایندگان خاور نزدیک نبوده‌اند، بلکه نمایندگان مطبوعات الجزایر و تونس هم به نمایندگان ما گفته بودند که کار بزرگ ما را تحسین می‌کنند. پس ما از هر چیزی بگذریم در مورد زبان هیچ گذشته‌ی نخواهیم داشت. در مبارزه‌ی سیاسی می‌توان پس و پیش رفت، اما از دست دادن سنگر اصلی در حکم شکست است. مسئله‌ی زبان هم یکی از اصلی‌ترین مسائل ماست و نمی‌شود آن را سرسری گرفت. یکی دیگر از مسائلی که در بیانیه مطرح کردیم مسئله‌ی زمین است. ما سعی کردیم که در اولین فرصت زمین‌های خالصه را تقسیم کنیم. اینک اکثریت مردم ایران دهقانان هستند. ولی چون به قانون مشروطه عمل نمی‌شده، مالکان با رأی رعیت‌ها وکیل مجلس می‌شدند اما در مجلس علیه دهقانان سخن می‌گفتند. ما در این نهضت به آنان فهماندیم چون دهقانان خانه ندارند، تمامی زمین‌های خالصه باید از آن دهقانان باشد. ما در این نهضت دهقانان را از دست ژاندارم‌ها خلاص کردیم. انقلاب مشروطه هیچ دستاوردی برای دهقانان نداشت، اما ما حق آنان را گرفتیم. در قانون مشروطه همه در پیشگاه قانون برابرند. ما به این قانون عمل کردیم. اختیارات ارباب را که حاکم مطلق روستاها بود، محدود کردیم و ژاندارم‌هایی را که با اربابان دست به یکی کرده و

به دهقانان ظلم می‌کردند، از میان بردیم، نهضت ما وضعیت روستاییان را از همه‌ی جهات بهبود بخشید.

یکی دیگر از مهم‌ترین مواد اعلامیه‌ی ۱۲ شهریور از میان بردن سیستم فئودالی بود. در نتیجه‌ی شعارهای ۱۲ شهریور بود که مردم ما را پشتیبانی کردند. زمانی که اعلامیه‌ی ۱۲ شهریور منتشر شد آن را تنها ۴۸ نفر امضا کرده بودند، حتا برخی از همین افراد به بهانه‌های مختلف کنار کشیدند، ولی بعد از انتشار اعلامیه، ده‌هزار نفر عضو فرقه‌ی ما شدند و حزب توده و شورای متحده‌ی مرکزی هم به ما پیوستند. بعد از یک ماه کنگره تشکیل دادیم و آن را خوب اداره کردیم. زمانی که کنگره تشکیل شد، اعضای فرقه حدود صد هزار نفر بودند. در این کنگره از ما سیصد سؤال پرسیده شد و در مورد آنها بحث کردیم.

آن روز ما از طرفی آزادیخواهان را جذب می‌کردیم و از سویی گفته‌هایمان را به کرسی می‌نشانیدیم. یکی از افتخارات ما این بود که فرد خائنی میانمان حضور نداشت. تمامی کارهای ما مطابق برنامه بود. حتا قیام ۲۱ آذر هم مطابق برنامه بود. عده‌ی فکر می‌کردند که ما کاری از پیش نخواهیم برد. ما اصرار داشتیم که تأسیس مجلس ملی مان پیش از کنفرانس لندن باشد و پیش از کنفرانس لندن هم تأسیس حکومت ملی را اعلام کردیم. سپس ما با حضور هفتصد نفر یک گردهمایی بزرگ مردمی برگزار کردیم و در این گردهمایی بنای مجلس ملی و حکومت ملی ما گذاشته شد. به این ترتیب بود که نهضت بزرگمان به نتیجه‌ی معینی دست یافت.

ما در انتخابات مجلس با اهدای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زنان قدم بزرگی برداشتیم. ما در مذاکرات با تهران هم شرط کردیم که این قانون را به صورت لایحه به مجلس داده و تصویب کنند.

ما حد نصاب سنی حقوق انتخاباتی جوانان را از ۲۷ سال به ۲۱ سال تنزل دادیم و قانونی تصویب کردیم که نمایندگان آذربایجان در مجلس ۴۲ نفر باشند. حفظ امنیت نیز یکی دیگر از کارهای افتخارآمیز ما است که در جهان بی‌نظیر بود. سپس آبادسازی شهرها را آغاز کردیم و قیمت خواربار را کاهش دادیم. در نتیجه‌ی این کارها بود که مردم از ما طرفداری کردند. اگر نمی‌توانستیم به وعده‌هایمان عمل کنیم امروز هیچ‌کس از فرقه پشتیبانی نمی‌کرد. اینک سر بلندیم که به گفته‌هایمان عمل کرده‌ایم. به این دلیل مردم ما را باور کرده و به ما اعتماد دارند. (تشویق حضار)

هم‌باورهای عزیز! وظایف ما به پایان نرسیده است. امروز ما باید سعادت خلق را بیش از پیش تأمین کنیم و مردم را از فلاکت، رهایی بخشیم. پیش از این می‌گفتیم قدرت در دست ما نیست، اما امروز که قدرت داریم باید ضامن سعادت و بهروزی مردم باشیم. نباید از یاد ببریم که بعضی روزنامه‌های آزادیخواه تهران مانند رهبر، ایران ما، ظفر و دیگر نشریات کمک‌های بلاعوضی به نهضت ما کرده‌اند. می‌توان گفت آنان ستون دوم نهضت ما هستند. اینک ما باید از آنان قدردانی کنیم و به آنان نشان دهیم که خلق ما، مردمی حق‌شناسند. هر کس در راه منافع مردم ما قدمی بردارد ما به جای آن ده قدم برمی‌داریم و هر کس هم ضد آن اقدام کند مردم نفرتشان را نثارش خواهند کرد و برای از میان برداشتنش تلاش می‌کنند.

حالا ما دو شعار داریم: اول صورت قانونی دادن به آزادی‌ای که به دست آورده‌ایم و گسترش تشکیلاتمان! دوم ایجاد آزادی و دموکراسی در سرتاسر ایران!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱/ پنجشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۵)

## در جلسه‌ی فعالان فرقه‌ی شهر تبریز

مردم آذربایجان بعد از ۱۲ شهریور هر روز دقایقی تاریخی را از سر گذرانیده‌اند. بیش از یک ماه است که نمایندگان مردم ما در تهرانند. آنان درباره‌ی عملی ساختن و تکمیل توافق‌نامه‌یی که میان دولت مرکزی و آذربایجان امضا شده است، مذاکره می‌کنند. در مورد بعضی مواد این توافق‌نامه به توافق رسیده‌اند. اما بعضی از مواد آن بلا تکلیف مانده است. می‌بینیم که مسئله خیلی هم ساده نیست. مذاکراتی که میان ما و دولت انجام شده، مسئله‌یی بسیار مشکل و حساس است. ارتجاع از طرق گوناگونی می‌کوشد که جلوی پیشرفت نهضت آذربایجان و نهضت دگرگونی طلبی را که در سایه‌ی این نهضت پدید آمده و در حال تسری به تمام ایران است، بگیرد. عناصر مرتجع خودشان هم می‌دانند، تا زمانی که آذربایجان وجود دارد آنان نمی‌توانند حکومت کنند ولی بعضی‌هایشان این را علنی می‌گویند و بعضی‌های دیگر نمی‌گویند. اولین باری که مذاکرات ما و تهران آغاز شد، مسئله‌ی خوزستان را مطرح کردند. آنان می‌گفتند اگر ما این حقوق و امتیازات را به آذربایجان بدهیم، خوزستان هم همین‌ها را خواهد خواست. محافل ارتجاعی برای ایجاد مانع در برابر نهضت ما، در خوزستان به اقدام‌های گوناگونی دست می‌یازند. اتحادیه‌ی اعراب ایجاد می‌کنند و این اتحادیه‌ی دروغین به دول عرب شکایت می‌کند و می‌خواهد خوزستان را از ایران جدا کرده و به ممالک عرب ملحق کند. در عین حال مرتجعان می‌خواهند ما را تجزیه طلب جلوه دهند. ولی ما هیچ‌گاه شعاری مبنی بر جدایی از ایران نداشته‌ایم. ما هر چه خواسته‌ایم در داخل [مرزهای] ایران خواسته‌ایم، این دشمنان ما هستند که می‌خواهند برای از بین بردن نهضت آذربایجان، خوزستان را از ایران جدا کنند. بهانه‌هایی که دشمنان ما می‌آورند و مطرح کردن مسئله‌ی خوزستان، یکی از نشانه‌های ظهور ماجراجویی سیاسی است. آنان می‌خواهند بگویند که شما از نهضت آذربایجان

صرف نظر کنید و گرنه خوزستان از ایران جدا خواهد شد.

علاوه بر این در تهران نیروهای گوناگونی هستند که گرچه سخنانشان با هم فرق می‌کند اما هدفشان یکیست. یکی از سخنانشان این است که برای تهدید آذربایجان در شرایطی که نمایندگان آذربایجان در حال مذاکره‌اند، می‌گویند: در آذربایجان هنوز هم تقسیم اراضی ادامه دارد. باید آذربایجان از تقسیم اراضی صرف نظر کند. در حالی که یکی از دلایل این که نهضت آذربایجان به عنوان یک نهضت دموکراتیک شناخته شده، حل مسئله‌ی زمین به نفع مردم و دهقانان است، از این گذشته تقسیم اراضی به طور کامل انجام شده و این نیز جزو حقوق مسلم خلق آذربایجان است، ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به روستاییان بگوییم زمین‌هایی را که گرفته‌بید، بازگردانید. همان طور که گفتیم تقسیم اراضی تمام شده و زمین‌هایی که از آن دشمنان خلق آذربایجان است و همین طور زمین‌های خالصه تقسیم شده و این مسئله حل گشته است. کسانی که این مسئله را مطرح می‌کنند کاری از پیش نخواهند برد. دهقانان پشتیبانان سرسخت نهضت ما هستند. یکی از شخصیت‌های اجتماعی دنیا و شارحان لایق مسائل ملی و اجتماعی می‌گوید: «نهضت دموکراتیک ملی، نهضت دهقانان و روستاییان است.» وقتی که می‌گوییم نهضت ملی، انگار گفته‌بیم نهضت دهقانان. من می‌دانم که در آینده، خلق ایران در اتحاد با مردم آذربایجان، ریشه‌ی فتودال‌های بزرگی که زمین‌هایشان را غصب کرده‌اند و مانع ترقی ایران شده‌اند را از خاک در آورده و ایشان را از بین خواهند برد. (تشویق‌های شدید)

پیش از این گفتم که بخشی از مذاکراتمان با موفقیت انجام شده ولی در بخش‌های دیگر به پایان نرسیده است. نیروهای ارتجاعی از راه‌های گوناگون بر دولت اعمال نفوذ می‌کنند و اقداماتی برای ایجاد فتنه در دیگر نقاط ایران و سرگرم کردن دولت انجام می‌دهند. اقداماتی از این دست بر مرکز تأثیرگذار است. نمی‌گذارند دولت مرکزی خواسته‌های مردم آذربایجان را با رضایت اجابت کند و می‌خواهند این طور نشان دهند که دولت چون با خطری بزرگ مواجه است، نمی‌تواند مسئله‌ی آذربایجان را به تمامی حل کند. امروز نمایندگان مادر تهرانند و به افتخار آنان جشن‌ها و مهمانی‌های گوناگون برگزار می‌شود و در همه جا صحبت از ائتلاف است. هنگامی که نماینده‌ها از تبریز حرکت می‌کردند ما به آنها سپرده بودیم در تهران به آزادیخواهان بفهمانند که اگر ایشان به راستی حاضر باشند بر اساس یک پرنسیب دموکراتیک فعالیت کنند، ما آمادگی ائتلاف با آنها را

داریم. ما این سخن را با صراحت به حزب توده‌ی ایران و حزب ایران و هم‌چنین به حزب دموکرات هم گفته‌ایم. ما می‌دانیم که در هر ائتلافی یک هدف واحد وجود دارد. یک گروه برای وجود منافع مشترک در مبارزه‌ی آمادگی ائتلاف با گروهی دیگر را دارد. امروز هم ائتلاف نیروهای آزادیخواه ایران باید حول همین هدف باشد. ما باید بدانیم با چه کسانی و برای چه ائتلاف می‌کنیم. اینک در ایران دو نیرو در برابر هم قرار دارند. یکی مردم که نیروهای آزادیخواه رهبری آنان را بر عهده دارند و در فکر آزادی مردم، رهایی آنان از ظلم و فشار و برقراری حاکمیت مردم هستند. و دومی یک عده انگلند که می‌خواهند مردم تحت ظلم باشند و در برابر نیروهای آزادیخواه ایستاده‌اند و می‌خواهند مردم را در اسارت نگاه دارند. هدف از ائتلاف نیروهای آزادیخواه از بین بردن نیروهایی است که تهدیدی برای آزادی مردم به شمار می‌آیند.

ما گفته‌ایم به نیروهایی که با ارتجاع مبارزه می‌کنند کمک خواهیم کرد. ولی درست در لحظات پایانی بعضی حوادث اتفاق می‌افتد که ما را به ائتلاف بدبین می‌کند. مثلن حزب توده با حزب دموکرات ایران ائتلاف می‌کند و وزیران توده‌یی در کابینه شرکت می‌کنند. ولی در همین حال می‌بینیم که در مازندران، مشهد، گیلان، اصفهان، شیراز، کرمانشاه، یزد و به طور عام در جنوب رهبران حزب توده بازداشت، زندانی و تبعید می‌شوند، مطبوعات آنان ممنوع می‌گردد و کلوپ‌هایشان را غارت می‌کنند و می‌سوزانند.

در حالی که دولت از دو گروه تشکیل شده، چه طور می‌شود که اعضای نیرویی را که در دولت حضور دارند، دستگیر می‌کنند. این کذب بودن سخنان و پوچ بودن ادعاهایی را که در مورد ائتلاف می‌شود، ثابت می‌کند. ما می‌گوییم که با حزب دموکرات ایران ائتلاف می‌کنیم و این اجازه را به نمایندگانمان داده‌ایم، اما از طرفی هم می‌بینیم در رشت و گیلان مأموران دولتی عده‌یی را مسلح کرده‌اند، جوخه تشکیل داده‌اند و غافلگیرانه به فداییان ما حمله می‌کنند. ما با آنها می‌جنگیم و از جیب کشته‌هایشان کارت‌های حزب دموکرات ایران پیدا می‌شود. مثلن از جیب یکی از آنها کاردتی پیدا شده است که به شماره‌ی ۳۴۹۷ در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۲۵ برای عضو حوزه‌ی شماره‌ی ۱۵۷ با امضای آقای عباس شاهنده، مسئول تشکیلات حزب دموکرات ایران صادر شده است. این افراد جسارت به خرج می‌دهند و مسلحانه با دسته‌های فداییان پشتیبان نهضت دموکرات آذربایجان درگیر می‌شوند. ما وقتی این را می‌شنویم ظنن می‌شویم و شک می‌کنیم. ما می‌گوییم اگر دولت

قدرت دارد چرا چنین اتفاقاتی روی می‌دهد؟ چرا در جنگل‌های گیلان عده‌بی مسلح می‌شوند و به فداییان آذربایجان حمله می‌کنند؟ ما اینها را می‌گوییم و هر روز با این افراد درگیر می‌شویم. ما به دولت می‌گوییم باید جلوی این کارها را بگیرید، چرا که فردا دیگر ما به شما اعتماد نخواهیم کرد. اگر دولت خبر دارد پس چرا این وضع پیش آمده و اگر خبر ندارد پس این کارها چیست؟ در رشت و گیلان افرادی که مسلح شده‌اند، به ما هجوم می‌آورند و امنیت مردم را از بین می‌برند. ما می‌گوییم: اگر دولت امروز جلوی این کار را نگیرد، ممکن است در آینده در نتیجه‌ی تحریک و دسیسه‌چینی، گروه‌های دیگری سربلند کنند و این کارها را تکرار نمایند. حوادثی که اتفاق می‌افتد اعتمادی را که ما به ائتلاف و حسن نیت دولت داریم کم می‌کند.

اگر یک نفر از رفقای ما بدون خبر مرکزیت فرقه کاری انجام دهد، ما او را به محکمه‌ی فرقه تحویل می‌دهیم و اگر در محکمه مجرم شناخته شود، از او می‌پرسیم که تو چرا تابع دستورات فرقه نیستی؟

فرقه مسائل ملی را درک می‌کند و رهنمون‌های سیاسی به مردم می‌دهد. یکی از رهبران اجتماعی ساختار تشکل‌ها را این‌گونه تصویر می‌نماید: مردم و تشکیلات مانند یک کارخانه هستند که یک موتور بزرگ دارد و تسمه‌هایش عبارتند از اتحادیه‌ها، تشکیلات جوانان، تشکیلات زنان و جمعیت‌های فرهنگی. وجود اینهاست که موتور مردم را به حرکت وامی‌دارد. اگر تسمه‌ها کار نکنند، تمام کارخانه از کار می‌افتد. باید اتحادیه‌ها و تشکیلات جوانان وجود داشته باشند و بسیار هم قوی باشند. بعضی‌ها فکر می‌کنند که همه‌ی مردم آذربایجان باید عضو فرقه‌ی دموکرات شوند، ولی این شدنی نیست. اندیشه‌های اجتماعی گوناگونی وجود دارد. در یک گروه کسانی عضو می‌شوند که هدف و اندیشه‌اش را قبول دارند. در اتحادیه همه‌ی کارگران در یک جا جمع می‌شوند، اتحادیه می‌تواند از حقوق اقتصادی آنها دفاع کند به همین دلیل همه‌ی کارگران عضو این اتحادیه می‌شوند، ولی همه‌ی آنها نمی‌توانند عضو فرقه‌ی دموکرات شوند. باید اتحادیه و تشکیلات جوانان به طور جدی برای ارتباط مردم و فرقه فعالیت کنند. تا به امروز این طور بوده است که هر تشکیلاتی وظایف خودش را می‌داند و در آن محدوده فعالیت می‌کند. مثلن بر اساس خواسته‌های مردم، فرقه تصمیم گرفته است زمین‌ها تقسیم شوند. این تصمیم به اطلاع انجمن‌ها رسیده است و به دستور انجمن‌ها، به دست فرماندارها و بخشدارها این مسئله حل شده



است. هیچ‌گاه یک تشکیلات در کارهای تشکل‌های دیگر دخالت نکرده است. ممکن است یک نفر در نتیجه‌ی علاقه‌ی که به آرامش خود و خانواده‌اش دارد، برای شرکت نکردن در جلسات و حوزه‌های فرقه، عضو فرقه نشود، ولی در دیگر بخش‌های اجتماعی مردم را از خدمت خود محروم نکند.

در نهضت ما بخش وسیعی از مردمان با وجود آن که عضو فرقه نبوده‌اند، برای به کف آوردن آزادی، فداکاری‌های عظیمی کرده‌اند. این نشان می‌دهد که نهضت آذربایجان تنها نهضت فرقه‌ی دموکرات نیست بلکه نهضت مردم آذربایجان است. ولی در این نهضت، فرقه در نتیجه‌ی اعتمادی که مردم به آن دارند، نقش رهبری را بر عهده دارد. باید تلاش کنیم اعتماد مردم به ما بیشتر شود. اعضای فرقه باید برای آن که بتوانند دردهای مردم را بشنوند و علاجش را بیابند، افرادی کارآزموده، سیاسی و آگاه باشند. ما تشکیلاتی لازم داریم که اعضای فداکار و منظم باشند. عده‌ی هستند که سیاهی لشکر می‌خواهند، ولی این اشتباه است. ما سیاهی لشکر نمی‌خواهیم. ما اعضای کم‌اما فداکار، جدی و صمیمی می‌خواهیم. یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی جهانی گفته است: «کمیت اعضای یک حزب مهم نیست ولی کیفیت آن اهمیت زیادی دارد.» ما همیشه باید این شعار را در نظر بگیریم. ما باید افرادی داشته باشیم که شعارهایمان را بفهمند. ما باید معلومات سیاسی رفقای عضو فرقه را بالا ببریم، باید رفقا برنامه‌ی فرقه را خوب بفهمند و بتوانند تشخیص دهند کدام ماده چه کارکردی دارد.

من هنگام گفتگو با خبرنگاران روزنامه‌های تهران که در ۱۲ شهریورماه به آذربایجان آمده بودند، می‌گفتم: شما تئوری‌ها را می‌خوانید و در روزنامه‌ها می‌نویسید ولی نمی‌دانید که در کجا و به چه شکلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. تکرار کردن تئوری‌های مارکسیسم و سوسیالیسم برای مارکسیست و سوسیالیست بودن کافی نیست، عملی کردن آنها شرط اصلی است.

بر همین اساس دانستن برنامه و نظامنامه‌ی فرقه یا داشتن کارت عضویت آن برای فرقه‌چی بودن کافی نیست. باید زمان و طریق عملی کردن برنامه، نظامنامه و شعارهای فرقه را بدانیم. مثلاً اگر بگوییم بهداشت مردم آذربایجان را به سرعت تأمین خواهیم کرد، این سخن، تو خالی است. ولی فرقه و مردم ما با جدیت تلاش می‌کنند این کار را عملی کنند. پیش از نهضت ما، در بیمارستان‌های آذربایجان جمعی هفتاد تخت‌خواب بود، اینک اما هشتصد تخت‌خواب وجود دارد.

اینها نتیجه‌ی فعالیت ما است. کارهایی که برای بهبود بهداشت مردم می‌کنیم هر روز بیش از دیروز با سرعت پیشرفت می‌کند. باید سنگی برداشت که بتوان زد، سنگ بزرگ نشانه‌ی نزدن است. باید شعاری داد که عملی کردن آن ممکن باشد، بعضی گروه‌ها هستند که مدتی طولانی شعاری را تکرار می‌کنند ولی از طرز اجرای آن و زمان اجرای آن چیزی نمی‌گویند. ولی ما وقتی گفتیم: «مردم آذربایجان باید به زبان خودشان تحصیل کنند.» اول روش اجرای آن و زمان آن را روشن کردیم و مردم برای اجرای این شعار به فرقه روی آوردند و این شعار را در عمل هم اجرا کردیم. ما گفتیم باید قانونی بین مالک و رعیت وجود داشته باشد. بر اساس این شعار روستایی می‌فهمد که نباید به مالک جوجه، روغن، عیدی، بهره‌ی مالکانه، یونجه‌ی اسب و چنین چیزهای نا عادلانه‌ی بدهد و مالک حق ندارد از او بیگاری بکشد، او را کتک بزند، فحش دهد و حبس کند. ارباب هم می‌فهمد که دهقان باید مقدار معینی بهره دهد و هیچ‌کدامشان از حدود قانونی که میان مالک و رعیت حاکم است، خارج نمی‌شوند.

امروز شعار اصلی ما قانونی کردن آزادی به دست آورده و گسترش آن به تمامی ایران است. ما نمی‌توانستیم از همان آغاز نهضت شعار گسترش آزادی به سرتاسر ایران را مطرح کنیم. آن زمان ما می‌گفتیم: با بیرون آذربایجان کاری نداریم، چرا که ما را نمی‌شناختند و ما هم مردم را با همین شعار جذب کرده بودیم. مردم شعارهای ما را قبول کرده و برای استحکام نهضت ما به ما کمک می‌کردند. ولی امروز می‌شود شعار گسترش آزادی به سرتاسر ایران را داد. چون که نهضت ما در همه جای ایران طرفدارانی دارد. نه تنها در ایران بلکه در همه جای جهان نهضت ما را می‌شناسند. ما با این شعار بر طرفدارانمان افزوده‌ایم و به نیروهای آزادیخواه ایران هم کمک کرده‌ایم. اگر این شعار عملی شود و زمانی در رشت و قزوین فردی آزادیخواه حاکم گردد و یار رئیس پلیس آزادیخواه باشد، هیچ‌گاه به فداییان ما حمله نمی‌شود. وزیران توده‌ی عضو کابینه چون آزادیخواه هستند، هیچ‌گاه راضی نمی‌شوند ارتش برای سرکوب ما فرستاده شود. یکی از دلایل مهم بودن آزادی ایران برای ما این است که اگر در سرتاسر ایران آزادی حاکم نباشد، آزادی ما دائماً در خطر خواهد بود.

وقتی ما شعاری می‌دهیم بر اساس تئوری‌های عملی است که در اجرای آنها موفق می‌شویم. نه تنها رهبران بلکه تمامی اعضای فرقه باید تجربیات سیاسی به دست آورند. وقتی که می‌گوییم: باید

به دستاوردهایمان شکل قانونی بدهیم، باید اعضای فرقه معنی آن را بفهمند. اینک امضای آقای قوام السلطنه یا مظفر فیروز کافی نیست چرا که باید آن را مجلس هم تصویب کند. خواسته‌های آذربایجان باید در مجلس تصویب شود، باید مجلس آنها را قبول کند و به صورت قانونی درآورد. حالا انتخابات پیش روست. ما نمی‌دانیم آزادیخواهان موفق می‌شوند یا نه. ما ایمان داریم که مردم آذربایجان به کاندیداهای فرقه رأی خواهند داد. ما در دور اول ۲۲ نفر و در دور بعد هم همین تعداد از آزادیخواهان را بر خواهیم گزید. باید دید آیا در دیگر نقاط ایران هم این اتفاق می‌افتد یا نه؟ احزاب آزادیخواه ایران به نهضت آذربایجان نزدیک می‌شوند. آنها می‌دانند که نه حزب توده، نه حزب ایران و نه حزب دموکرات نمی‌توانند در آذربایجان کاندیدا معرفی کنند. نفوذی که فرقه‌ی ما به دست آورده برای سعادت مردم آذربایجان است. آنان می‌خواهند از نفوذ فرقه در خارج آذربایجان استفاده کنند. حزب دموکرات ایران می‌گوید ما به نهضت آذربایجان نزدیک‌تر از دیگرانیم تا آن را مرتجع ندانند. حزب ایران می‌گوید ما نزدیک‌تریم و احزاب دیگر هم همین حرف را می‌زنند. این نتیجه‌ی اعمال فرقه است. این احزاب تلاش می‌کنند تا از نفوذی که فرقه‌ی ما به دست آورده مانند یک سرمایه‌ی بزرگ استفاده کنند. معلوم نیست تمامی وکلای مجلس آینده با شعار قانونی کردن دستاوردهای ما موافق باشند. باید تلاش کنیم در انتخابات به کاندیداهای ما رأی زیادی داده شود، انتخابات را خوب برگزار کنیم و همه‌ی مردم در آن شرکت کنند تا قدرت نهضت ملی ما آشکار شود. باید دنیا بداند که خلق آذربایجان دارای شعور سیاسی هستند. اگر در انتخابات پیشین شورای متحده‌ی مرکزی و حزب توده شرکت نمی‌کردند، در تبریز حتا هزار نفر هم رأی نمی‌دادند، به این دلیل که کاندیداهای دیگر تنها ۸۰۰ رأی آورده بودند. اما زمانی که ما مجلس ملی خودمان را تشکیل می‌دادیم در تبریز بیست و چهار هزار نفر رأی دادند، دیگر آرای روستاها را نادیده بگیریم. این نشان می‌دهد که مردم از نظر سیاسی پیشرفت کرده‌اند. در انتخابات ما، بازاری‌ها هم به ما رأی داده بودند. حتا کسانی که همواره رأی دادن در انتخابات مجلس را حرام می‌دانند هم به ما رأی دادند. این نشان می‌دهد که نهضت ما یک نهضت حقیقی و دموکراتیک است. باید مردم را سازماندهی و علاقه‌مند کنیم، حساسیتشان را افزایش دهیم و آنها را آماده کنیم تا رأی ما در انتخابات آینده بیش از یک میلیون باشد.

پس از پایان انتخابات مبارزه‌ی ما در مجلس ادامه خواهد داشت. ما می‌گوییم باید در تمامی

مدارس آذربایجان از مدارس ابتدایی و متوسطه گرفته تا آموزشکده‌های عالی به زبان آذربایجان تدریس شود. آنان به آسانی حاضر نمی‌شوند خواسته‌هایی مانند این را تصویب کنند. بعضی‌هایشان وقتی مسئله‌ی زبان مطرح می‌شود حرفی نخواهند زد، اما می‌گویند به زلف یار گیر ندهید، یعنی حداقل با مسئله‌ی زمین کاری نداشته باشید. بعضی‌هایشان هم وقتی مسئله‌ی زبان مطرح شود اخم خواهند کرد. حتا بعضی آزادیخواهانی که به آذربایجان می‌آمدند وقتی مسئله‌ی زبان مطرح می‌شد، اخم می‌کردند. این مسائل جزو تلاش‌های مادر آینده برای شکل قانونی دادن به دستاوردهایمان است. باید اعضای فرقه این را بفهمند، باید همه خوب بفهمند، همه آگاهی سیاسی داشته باشند، همه در جای خود، مردم را هدایت کنند. باید یک تشکیلات منظم به وجود آورد، تنها با دستور دادن کاری از پیش نخواهد رفت. لازم است اعتماد مردم را جلب کنیم. کارهایی که فرقه انجام داده است تنها برای دموکرات‌ها نیست، زمانی که مرامنامه‌ی فرقه نوشته می‌شد تنها دموکرات‌ها در نظر گرفته نشده بودند، بلکه سعادت مردم آذربایجان منظور نظر بود.

ما خیابان‌ها را آسفالت می‌کنیم، دانشگاه تأسیس می‌کنیم، مؤسسات بهداشتی می‌سازیم، ارکستر ملی فیلامونیک راه می‌اندازیم، اینها همه برای مردم است. باید همه فعالیت کنند تا امور اجتماعی پیش برود. ناپلئون می‌گوید: «سربازی که برای ژنرال شدن تلاش نکند، سرباز بدی است.» چرا که برای ژنرال شدن باید فعالیت کرد، فردی که فعالیت نکند هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. هر عضو فرقه باید به مردم خدمت کند و اعتماد آنان را جلب نماید. جلب اعتماد مردم با رفاقت‌های یک روزه تفاوت دارد.

هر روز به من هزاران عریضه می‌رسد، ولی اکثر آنها تقاضاهای شخصی هستند که نمی‌توانیم به آنها ترتیب اثر بدهیم چرا که آن وقت رسیدگی به امور عمومی مردم و فرقه عقب می‌افتد. ما وظایفی را که نسبت به مردم داریم با جدیت انجام می‌دهیم. وقتی که ما می‌گوییم آزادی را در تمام ایران برقرار خواهیم کرد، باید این وظیفه‌ی سنگین را انجام دهیم. این وظیفه‌ی بزرگی است که در برابر هر عضو فرقه قرار دارد. ما اگر به وظیفه‌ی خود به خوبی عمل نکنیم، تاریخ ما را تقبیح خواهد کرد. هر قدر هم که کارهای بزرگی انجام دهیم، آخر کار برای مردم مهم است. باید رفاقت این را بفهمند و در نظر بگیرند.

تک به تک اعضای فرقه باید بفهمند وظایف سنگینی بر دوش دارند. عضو فرقه شدن، داشتن

کارت عضویت نیست بلکه کار کردن است. من صورت منفی‌اش را گفتم جنبه‌ی مثبتش را هم می‌گویم. خلق ما خلقی قهرمان است، او فعالیت می‌کند. اما باید تلاش نماییم و بیش از این دردها را درمان کنیم. عضوهای فاسد بدن را بریده و از بین ببریم تا به سایر اعضا سرایت نکند. باید فرقه‌ی ما تا هست پاک باشد تا اعتماد مردم را هر چه بیشتر به خودش جلب کند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۱۷ (۳۰۶). سه‌شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۲۵)

## به مناسبت پرده برداری از مجسمه‌ی شیخ محمد خیابانی

با مطرح شدن افرادی چون شیخ محمد خیابانی، اندیشه و ملیت خلقی مطرح می‌شود. اگر آذربایجانی‌ها افتخاراتی دارند، خودشان آن را به دست آورده‌اند. گام‌هایی که ستارخان سردار ملی، باقرخان و شیخ محمد خیابانی در راه مشروطیت برداشته‌اند، هیچگاه از یاد نمی‌رود. هر گاه نام آذربایجان و تبریز برده می‌شود، نام پرافتخار آنان نیز به میان می‌آید. مردم هنگام بردن نام آذربایجان آنان را به دیده‌ی احترام می‌نگرند. ما باید نشانه‌های آنان را تا ابد حفظ کنیم. خصوصاً نشانه‌های شیخ محمد خیابانی را که بسیار باارزش است. اگر سردار ملی، ستارخان با قدرت سلاح نام آذربایجان را سرافراز کرد، سخنرانی‌های عالمانه‌ی شیخ در این خصوص تأثیر بیشتری داشته است. شیخ متفکر بزرگی بود. هنگامی که انسان سخنرانی‌های او را می‌خواند، چیزهای تازه‌ی می‌آموزد. حرف‌های او بسیار پر مفهوم و عمیق هستند. یاوه‌گویی در سخنان او بسیار کم است. لیکن پیشنهادهای عملی بسیاری دارد. با کمال تأسف باید قید کنیم که محیط زندگی شیخ مساعد نبوده است. آن زمان آزادیخواهان هنوز امتحان نشده بودند و در حالی که شیخ خودش از روی ایمان و اعتقاد مبارزه می‌کرد، بعضی در میان دوستان او کسانی حضور داشتند که هم‌زمان با همکاری، از پشت به او ضربه می‌زدند. به باور من سرانجام قیام شیخ هر چه هم که باشد، در ایران هنوز از اهمیت بسیاری برخوردار است. نهضت ما متمم همان نهضت است. شیخ نمی‌توانست خواسته‌های ما را آشکارا مطرح کند، چون شرایط مکانی و زمانی این اجازه را به او نمی‌داد. هنگامی که روزنامه‌ی «تجدد» را مرور می‌کنیم این موضوع به وضوح دیده می‌شود.

شیخ در سخنرانی‌هایش همواره از آذربایجان نام می‌برد. ملت آذربایجان ملتی خاص هستند. حتی در تلگرافی که از طرف مظفرالدین شاه در اوایل مشروطه برای آذربایجانی‌ها فرستاده شده عبارت انجمن ملی آذربایجان ذکر گشته است.

کسروی حتا اگر نهضت آذربایجان را منفی بداند، در تاریخی که نوشته است به خوبی نشان می‌دهد، مردم آذربایجان در واقع همواره خصوصیات خود را حفظ کرده‌اند و به راستی یک ملتند. محیط زندگی شیخ اجازه نداده که او اینها را آشکارا بگوید، گفته‌های شیخ مقدمه‌ی خواسته‌های ماست. اینک ما خاطره‌ی سه شخصیت بزرگ را ماندگار کرده‌ایم. اگر رشادت را در نظر بگیریم ستارخان قهرمان بوده است. او در برابر دشمن تسلیم نشد. اما اگر اندیشه و معلومات را در نظر بگیریم شیخ دارای مقامی فوق‌العاده رفیع است. سردار رشید بوده است، شیخ در حالی که این خصوصیت را داشت، فردی عالم هم بود. شاید شیخ اصلن مرد نبردهم نبوده ولی محرک تفنگ‌چی‌ها بوده است. شیخ پیش از قیام هم مشهور بوده و سخنرانی‌های شیخ بسیار معروف بوده است. خصوصن در دوره‌ی مشروطه که جریان‌ات ارتجاعی در مجلس حضور یافتند، شیخ علیه آنان سخنرانی‌های شدیدی می‌کرد. سخنرانی‌های شیخ در ضمن تند بودن منطقی هم بود. متأسفانه باید گفت او تنها بود آن چنان که انگار در بیابانی خشک با گلی برخورد کنی، شیخ گلی این چنین بود. این نهضت منحصر به شیخ و اطرافیان او بود. آن زمان شیخ نمی‌توانست به اطرافیانش اعتماد کند، چرا که در میان آنان خائینی حضور داشتند. به ویژه بعد از روی کار آمدن رضاخان این مسئله بیشتر آشکار شد.

همان طور که گفتم شیخ مانند گلی بود که در بیابانی خشک روییده باشد. بسیار کم بودند کسانی که تمامی مفاهیم سخنرانی‌های شیخ را بفهمند. شیخ خودش هم این را احساس می‌کرد. او همواره در سخنرانی‌هایش از اتحاد، انضباط و صداقت سخن می‌گفت. به این دلیل که تعداد زیادی از افرادی که دوره‌اش کرده بودند، قابل اعتماد نبودند. یکی از نواقص دوره‌ی شیخ عدم وجود تشکیلات بود. درست است که در آن زمان حزب وجود داشت، ولی نه به مفهوم امروزی آن. حکومت نیز در دست مرتجعان بود. علاوه بر این یکی دیگر از نواقص آن نهضت این بود که حرکت‌ها فقط به نام شیخ تمام می‌شد. شیخ در آن زمان تنها بود، مجبور بود هر کاری را خودش انجام دهد و تلگراف‌ها و نامه‌ها را خودش پاسخ گوید، در نتیجه‌ی همین بود که آن نهضت زود از بین رفت. اگر تشکیلات



پرقدرتی وجود داشت، نهضت آن قدر سریع سرکوب نمی‌شد. این را هم باید بگوییم که شیخ کمی به مرتجعین اعتماد داشت. مثلن می‌گفت که حاج مخبر السلطنه دموکرات است، شیخ اگر او را خوب می‌شناخت به این آسانی کشته نمی‌شد.

بعد از جنگ جهانی اول خیانت و ثوق الدوله اعتماد مردم را از احزاب سلب کرد، حزب دموکرات آن زمان به دو جناح تقسیم می‌شد. و ثوق الدوله عده‌یی از آزادیخواهان، افرادی مثل سیدضیا و ملک‌الشعراى بهار را فریفته بود. در نتیجه‌ی همین، اخلاق آنها فاسد شده بود. بعضی اعمال نتیجه‌ی اخلاق فاسد اینان بود. این انحطاط حتا سبب روی کار آمدن رضاخان هم شد. همان طور که گفتم این تفرقه افکنی‌ها اعتماد مردم را از احزاب سلب کرده بود. نهضت ما به این دلیل با موفقیت به پیروزی رسید که تشکیلاتی محکم و با دیسیپلین داشتیم. ما توانسته‌ایم با انضباط مستحکم و در سایه‌ی خدمت به خلق، اعتماد ایشان را نسبت به فرقه افزون کنیم. ما در اولین کنگره تصمیم گرفتیم هر کسی را که به فرقه خیانت کند، اعدام کنیم و این تأثیر بزرگی داشت. درست است که خرابکاری‌های گوناگون کوچکی می‌شود، ولی آشکار می‌گردد، مردم با آن مخالفت می‌کنند و آن را از میان برمی‌دارند. یکی دیگر از دلایل پیشرفت نهضت ما این است که افکار مردم را آینه‌ی اعمال خودمان می‌دانیم و آن گونه که مردم می‌خواهند رفتار می‌کنیم. در زمان شیخ این عملی نبود. زمان شیخ در شش ماه یک قدم هم برای اصلاحات برداشته نشده بود. نهضت دموکراتیک امروزی آذربایجان برخلاف گذشته هر دقیقه در حال عمل کردن است. امروز در راستای آبادی شهرهایمان اقدامات جدی انجام می‌گیرد، خیابان‌های جدید و بناهای نوین ساخته می‌شود، خیابان‌های شهرهایمان آسفالت می‌گردد و این برای آبادانی اهمیت بزرگی دارد. به این ترتیب پاکیزگی و نظافت شهر تأمین می‌شود، ثانیاً از جهت تبلیغات هم اهمیت زیادی دارد، اکنون سیاسیونی که از خارج می‌آیند، می‌بینند که ما واقعاً کار می‌کنیم. آنها می‌بینند که ما کارهای تازه‌یی انجام می‌دهیم. ما مجسمه‌ی قهرمانانمان را می‌سازیم. آثارشان را جاودانه می‌کنیم، با نشان دادن اینها می‌خواهیم مردم ارزش کسانی را که در راه آنان فداکاری کرده‌اند، بدانند. ساختن مجسمه‌ی ستارخان، باقرخان و شیخ محمد خیابانی مردم را به شوق می‌آورد و در آنها حس آزادی و وطن خواهی ایجاد می‌کند.

پس از نهضت مشروطه «دوچه‌چی» به عنوان محله‌یی مرتجع مشهور بود. اما این درست

نیست، به اینجا توجه نشده بود. یک محله به خودی خود نمی‌تواند مرتجع شود، آن هم محله‌ی فقیرنشینی مثل «دوه‌چی». اینک مادر «دوه‌چی» مدرسه‌احداث می‌کنیم. در برابر مدرسه‌ی جدیدی که در دست‌احداث است هر روز، از صبح تا شب پانصد نفر به تماشا می‌ایستند و علاقه‌ی بسیاری نشان می‌دهند. چرا که در آینده‌ی نزدیک فرزندان آنها در اینجا درس خواهند خواند. مردم این را می‌بینند، فرقه‌ی ما را باور و از ما پشتیبانی می‌کنند. اصلاحاتی که اینک در روستاها انجام شده در زمان شیخ نشده بود. زمانی که شیخ سخنرانی می‌کرد، مردم گرد او جمع می‌شدند و ابراز احساسات می‌کردند، شیخ هم این را باور می‌کرد. اما چون آن احساسات آنی بود، پس از آن که مردم به خانه‌هایشان می‌رفتند از بین می‌رفت و خاموش می‌شد.

باید روحیه‌ی آزادگی را در مردم بیدار و تقویت کرد. برای این موضوع باید تشکیلاتی مستحکم و قدرتمند به وجود آورد که محیط و شرایط مناسبی پدید آورد و از احساسات مردم استفاده کند. چنان تشکیلاتی که در صفوف آن آزادیخواهانی متین و ثابت‌قدم تربیت شوند. ولی در آن دوره چون چنین تشکیلاتی وجود نداشت، چنین محیطی هم به وجود نیامده بود.

اینها نافی شخصیت بزرگ شیخ نیست. ما باید از این عبرت بگیریم. اکنون وضعیت ما از سرتاسر ایران بهتر است. در شیراز، خوزستان و دیگر نقاط اتفاقاتی می‌افتد. از نظر ما هنوز برای ابراز عقیده در این مورد زود است و به موقع فرقه‌ی نظرش را اعلام خواهد کرد. ما ایمان داریم که سنگینی [و تمایل] ما به هر سو که باشد، آن طرف پیروز می‌شود.

میان نهضت ما و نهضت خیابانی تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. در نهضت خیابانی مردم تحت رهبری یک تشکیلات منظم مبارزه نمی‌کردند. ولی نهضت فعلی ما را فرقه‌ی دموکرات آذربایجان که دارای انضباطی آهنین و قدرتی زیاد است، رهبری می‌کند. فرقه‌ی ما با عمل کردن به گفته‌هایش اعتماد مردم را جلب کرده و آنها را مطابق با یک تاکتیک صحیح هدایت می‌کند.

مردم ما با ساختن مجسمه و مقبره‌ی قهرمانان آزادی و ثبت فداکاری‌های ایشان به شکلی که لایق آن هستند، وظیفه‌ی خود را نسبت به قهرمانانش انجام داده‌اند. این در عین حال نشانگر این است که مردم از کسانی که در راه آزادی فداکاری می‌کنند، قدر دانند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۲۳ (۳۱۶). یکشنبه ۱۴ مهر ۱۳۲۵)

## به مناسبت افتتاح دانشگاه

به باور من مؤسسه‌یی که امروز افتتاح شد، مؤسسه‌یی بود که اگر یک سال پیش از این درباره‌اش حرف می‌زدیم تعجب‌آور به نظر می‌رسید، ولی اکنون مادر سایه‌ی قدرت مردمان موفق به انجام کارهای بزرگی شده‌ایم. روشن بگوییم اینک خلق آذربایجان افتخار می‌کند که به راحتی خیابان‌ها را آسفالت می‌کند، دانشگاه می‌سازد و آب لوله‌کشی را به شهرها می‌آورد. در زمانی که در دیگر نقاط ایران امنیت نیست، دزدی و فساد حکم می‌راند و بیکاری و گرسنگی زندگی مردم را تهدید می‌کند، مردم آذربایجان به سوی ترقی و پیشرفت می‌روند.

دموکراسی عبارت است از حکومت مردم بر مقدرات خویش و زندگی مردم در شرایطی حقیقتن آزاد. مادر سایه‌ی آزادی‌ای که به چنگ آورده‌ایم مراحل تکامل و ترقی را به سرعت طی می‌کنیم. حتی اگر ما بمیریم دستاوردهایمان حفظ خواهند شد و آیندگانمان مانند ملتی متمدن زندگی خواهند کرد.

ما این دانشگاه را برای شهرت افتتاح نکرده‌ایم. امروز اهالی روستاها و قصبات پزشک ندارند. ما را احتیاج و اदार کرده که این دانشگاه را تأسیس کنیم و در مواقع لازم از پزشک‌هایی که در اینجا تحصیل کرده‌اند برای حفظ سلامتی مردم استفاده کرده و بهداشت و سلامتی مردم را تأمین کنیم. رییس دانشگاه در سخنرانی‌اش با خوش بینی گفت: «وسایل تحصیل دانشجویان از هر جهت آماده است.» ولی به عقیده‌ی من این طور نیست، به عقیده‌ی من ما باید زحمات فراوانی متحمل شویم، گرسنه بمانیم، تشنه بمانیم تا بتوانیم افرادی مفید تحویل دهیم.

آذربایجان سرزمین ثروتمندی است. ولی ثروتش در زیر خاک مانده و ما نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم. ما فرزندانمان را آموزش می‌دهیم که برای ملت و میهنمان مفید باشند. معلمان ما زحمات بسیاری متحمل شده‌اند. البته بعضی‌هایشان هم هستند که از انجام وظیفه‌شان خالی می‌کنند.

از این پس ما مجبوریم از همه‌ی معلمان استفاده کنیم، چون به اندازه‌ی کافی معلم نداریم. مادر دانشگاهمان معلمانی پرکار تربیت می‌کنیم که مردم از آنها استفاده کنند. ما از روی احتیاج و ادار به انجام این کار شده‌ایم. مردم ما با استعدادند. استعداد و نبوغ تنها در اثر احتیاج بروز می‌یابد. احتیاج، مسبب اختراعات و اکتشافات علمی مختلفی شده است. مردم ما به معلمان و پزشکان با معلومات نیاز دارند. این دانشگاه هم براساس همین نیاز پدید آمده است، چنانچه در این نهضت، ما کارهای دیگر را هم از روی نیاز انجام دادیم. تنها نیاز!

همه‌ی مردم ایران نیازمند یک دموکراسی حقیقی و همگی خواهان رهایی از دست حکومت‌های فاسد گذشته هستند. مردم آذربایجان، پیشگام نهضت دموکراسی ایران که از هر چیزی حساس‌تر و واجب‌تر است، بودند. من می‌دانم کسانی که در شیراز زندگی می‌کنند یا کسانی که در دیگر نقاط زندگی می‌کنند نیز نیاز به نهضتی چون نهضت آذربایجان دارند. آنان آرزو می‌کنند که خلق آذربایجان ایشان را از ظلم خان‌های قلدر و اصول فئودالیسم نجات دهد.

مادر آذربایجان در هر عرصه‌ی موفق به انجام کارهای بزرگی شده‌ایم. ما جلوی بیکاری و بحران اقتصادی را گرفته‌ایم. ولی بر دیگر نقاط ایران بیکاری حکمرانی می‌کند. ما اگر نمونه باشیم ثابت می‌کنیم که تحت اصول دموکراتیسم؛ انجام اصلاحات، ترقی و زندگی با عدالت و قانون ممکن است. ما با کارهای مترقی این چنینی و اجرای عدالت و قانون توانایی‌های خودمان را به جهان اثبات می‌کنیم. در حالی که در دیگر مناطق ایران هزاران پرونده در عدلیه راکد مانده است، در عدلیه‌ی ما پرونده‌ی راکدی وجود ندارد.

ما می‌خواهیم پیشرفت کنیم. هر قدر که ما پیشرفت کنیم برای دیگران و دول همسایه مفید خواهد بود. در صورتی که ما بتوانیم در زمینه‌ی صنعتی پیشرفت کنیم، برای همه‌ی دولت‌ها از نظر تجاری و بین‌المللی محیطی آزاد ایجاد می‌شود. ما در فکر از میان بردن مشروطیت ایران نیستیم. ما مشروطه‌ی حقیقی می‌خواهیم. خواسته‌های ما مانند خواسته‌های یک فرد ساده و عادی است. ما خواهان پیشرفت و سعادت ایران هستیم. بنابراین ما از تمامی محصلان و جوانان روشن‌اندیش انتظار داریم که قدم‌های سریعی بردارند. من خود نیز فعالیت خواهیم کرد و در دانشگاه تدریس خواهیم نمود. زنده باد خلقمان و همتش!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۳۴ (۳۲۳). دوشنبه ۲۲ مهر ۱۳۲۵)

## در جلسه‌ی اعضای فعال شاخه‌ی تبریز فرقه‌ی دموکرات آذربایجان که در ساختمان تئاتر دولتی تشکیل شد

لازم است زمانی که توافق نامه‌ی ما و حکومت مرکزی تکمیل شد در مورد انتخابات سخن بگوییم. انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی برای مردم آذربایجان به منزله‌ی آغاز حل یک مسئله‌ی سیاسی است. ما اگر در این دوره قانون انتخابات را مراعات و نمایندگانی را که مردم می‌خواهند، انتخاب کنیم برای پاسداری از آزادی مان قدمی بزرگ برداشته‌ایم.

دشمنان مردم آذربایجان و نهضت ملی همان دشمنان آزادی و استقلال ایران هستند. آنان از آزادی مردم آذربایجان می‌ترسند چون آن را ضامن آزادی ایران می‌دانند. این است که در هر مرحله از مبارزه‌ی ما با چهره‌های گوناگون ظاهر می‌شوند و تهمت‌زدن و لجن‌پراکنی را شروع می‌کنند. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس اینان می‌توانند تحرکات خود را آغاز کنند، علیه انتخابات هیاهو کرده و شروع به افترازنی و دروغ‌گویی کنند.

ما تلاش خواهیم کرد که در اجرای همین قانون فعلی انتخابات که اشتباه‌هایی هم دارد، اخلاقی پیش نیاید تا به این وسیله جلوی بهانه‌ها و حرف و حدیث‌های دشمنان آزادی گرفته شود. ما تلاش خواهیم کرد همه، امکان شرکت در انتخابات را داشته باشند و انتخابات کاملن آزادانه برگزار شود. ما نشان خواهیم داد که انتخابات در آذربایجان با زور و پول و تهدید انجام نمی‌گیرد بلکه مردم با آزادی کامل افراد مورد اطمینانشان را انتخاب خواهند کرد. ما این گونه نشان خواهیم داد که متحد هستیم. این امتحان بزرگی برای ما است.

ما خودمان را امتحان کرده‌ایم. باید برای موفقیت در انتخابات تمامی تشکیلاتمان، تبلیغات جدی و وسیعی را آغاز کنند. چون انتخابات مخفی است ممکن است در آن تقلب شود، اما باید دانست که انسان‌ها گوناگونند، بعضی‌ها از ترس، دزدی نمی‌کنند، بعضی‌ها دزدی را از نظر دینی درست نمی‌دانند، عده‌ی زیادی هم در برابر وجدانشان شرمند می‌شوند و دزدی و تقلب نمی‌کنند. هر آذربایجانی باید برای حفظ آزادی‌اش در انتخابات، خود را در برابر وجدانش مسئول بداند. ما در انتخابات نباید از تهدیدها بترسیم و تحت تأثیر قرار بگیریم. باید به افراد شناخته شده و مورد اعتمادی که به آزادی مردمان علاقه‌مندند، رأی دهیم، کسانی که میان مردم حرمت ندارند، به مردم خدمت نکرده‌اند و بازور و دزدی بر صدر حکومت نشسته‌اند، باید بدانند که چون ایشان در میان مردم حرمت و نفوذی ندارند، مردم حرف‌هایشان را گوش نخواهند داد و تابع قوانینی که وضع می‌کنند، نمی‌شوند. این انتخابات باید تفاوت بسیار زیادی با انتخابات دوره‌های گذشته داشته باشد و نباید اجازه داد که روستاییان را مانند گوسفند، دسته دسته پای صندوق بیاورند و از آنان رأی بگیرند.

به خوبی به یاد دارم در انتخابات دور چهاردهم مجلس، روستاییان روستای «علی شاه جنوبی» را در حالی پای صندوق می‌آوردند و به زور ایشان را مجبور به رأی دادن می‌کردند که آدم‌های ابوالحسن ثقه‌الاسلام و کدخدا از جلو و قلچماق‌های روستا دورادور ایشان را محاصره کرده بودند. ما اجازه‌ی چنین کارهایی را نخواهیم داد. بلکه انتخابات کاملن آزادانه برگزار خواهد شد. تشکیلات فرقه تبلیغاتی را در شهرها و روستاها شدت خواهد بخشید، کاندیداهایمان را به مردم معرفی کرده و به همه خواهد فهماند، اینان چگونه انسان‌هایی هستند. در چنین شرایطی مردم می‌دانند به چه کسی رأی می‌دهند و به فردی که می‌خواهند رأی خواهند داد.

در انتخابات دور چهاردهم مجلس با وجود همه‌ی سختی‌ها و بدون توجه به کمبود امکانات تبلیغاتی و فشارها و موانعی که از سوی مرتجعان بر سر راه ما ایجاد می‌شد، تحت تأثیر تبلیغات، مردم شانزده هزار رأی به ما دادند. مردم کاندیدایشان را شناختند و بعد به او رأی دادند، در آن دوره تعداد رأی کسانی که بازور تفنگ و شلاق و پول کار می‌کردند به تعداد رأی ما نرسید. آن وقت اعتبارنامه‌ی کاندیدایی را که در تمامی نقاط آذربایجان مورد اعتماد مردم بود، مجلس ارتجاعی چهاردهم رد کرد و کسانی را به عنوان نماینده قبول کرد که به زور پول و تهدید رأی آورده بودند

و مورد اعتماد مردم آذربایجان نبودند. اینک هراسی وجود ندارد و شرایط برای ما مساعد است. بنابراین ما خواهیم توانست کاندیداهایمان را به مردم معرفی کنیم تا مردم به ما و به کاندیداهایی که می‌خواهند رأی دهند.

هر عضو فرقه باید بداند که قدرت و تداوم نهضت ما وابسته به فعالیت فرقه و مخصوصن رهبران فرقه است. ما از مجلس انتظار نداریم ما را نجات دهد، بلکه این انتظار را از مردم داریم. به مجلس نماینده می‌فرستیم چون این یک مسئله‌ی مهم سیاسی است و با آزادی ما ارتباط مستقیم دارد. وکیلان ما اگر مورد پشتیبانی فرقه و مردم نباشند هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند. در شرایطی که نمایندگان ما سعی می‌کنند دستاوردهایمان را به صورت قانونی تدوین کنند، اگر یک حزب با انضباط آنان را کمک نکند هیچ کاری از پیش نخواهند برد.

تاریخ نشان داده است که احزاب و جمعیت‌هایی که درونشان فاسد و پوسیده است، در روزهای سخت، زیر فشار از بین می‌روند. اما احزاب با انضباط و متشکل در روزهای سخت در برابر مسائل و مشکلات بزرگ انسجام بیشتری می‌یابند و آن مشکلات را حل می‌کنند. در ۲۱ آذر همه‌ی رفقای ما فدایی بودند و فعالیت می‌کردند. رفقای داشتیم که چندین روز نمی‌خوابیدند، بزرگ و کوچک نداشتیم، همه تلاش می‌کردند، فعالیت می‌کردند. چون که در وضعیت خطیری بودیم و اعضای فرقه این را به خوبی احساس کرده و برای رفع آن متحد شده بودند. اگر آن زمان فرقه‌ی ما فاسد بود مردم پراکنده می‌شدند و انقلابمان نتیجه‌ی بی‌دستی نمی‌آورد، اما فرقه‌ی ما مستحکم بود. مادر نتیجه‌ی اتحاد و صمیمیتی که بین اعضای فرقه وجود داشت، موفق شدیم. امروز فرقه‌ی ما مستحکم‌تر است. اینک ما با مرکز توافق نامه نوشته‌ییم. فرقه‌ی ما آزادی را تأمین خواهد کرد، بنابراین همه تلاش می‌کنند که فرقه اتحاد درونی خودش را بیش از پیش مستحکم کند و فعالیتش را ادامه دهد.

انتخابات پیش روست. باید بعد از انتخابات دستاوردهایمان را به شکل قانونی درآوریم و آن را در سرتاسر ایران عملی سازیم. این است که همه باید تلاش کنند تا این وظیفه‌ی سنگین انجام شود. اینک وضعیت ما بسیار خوب است. اگر ما فعالیت حوزه‌ها را در نظر بگیریم، خواهیم دید احساسات خوب مردم نسبت به فرقه باز هم بیشتر شده است. خصوصن کمیته‌های شهر بسیار مرتب شده‌اند و در روستاها نیز همین طور است.



ما باید به مردم نشان بدهیم که نماینده، هر کسی که باشد، عضو فرقه یا دیگری، اگر نیت سواستفاده از مقامش برای خیانت به مردم را داشته باشد، با او مبارزه بی قاطع و آشتی ناپذیر خواهیم کرد. نماینده باید قوانینی را که در مورد بودجه، امنیت و مسائل دیگر انجمن ایالتی آذربایجان وجود دارد، بدون چون و چرا اجرا کند. در چنین زمانی افراد صادق و دورو از هم تشخیص داده می‌شوند و افراد دورو کنار گذاشته می‌شوند. من دفعه‌ی پیش در سخنرانی‌ام گفته بودم که هیچ ترسی از کم بودن اعضای فرقه نداریم. مشکل‌های اجتماعی به سان تسمه ما را به مردم وصل کرده‌اند. تسمه‌هایی چون تشکیلات جوانان، اتحادیه‌ی کارگران و کلوپ زنان. این تشکل‌ها مردم را هدایت می‌کنند. مردم پشتیبان ما هستند. اگر کسی هم پیدا شود که با اعمالش مردم را از فرقه ناراضی کند ما او را از صفوف خود خواهیم راند.

ما امروز افتخار می‌کنیم که در شرایطی سخت، آن زمان که ارتجاع با تمام قدرت بر آذربایجان حکمرانی می‌کرد، در آذربایجان یک سازمان فدایی مسلح به وجود آوردیم که حتی یک نفر از اعضای آن خیانت نکرد. اگر یک خیانت کوچک انجام می‌شد، می‌توانست در برابر مبارزه برای آزادی خطر و موانع جدی ایجاد کند. این در جهان بی نظیر است که در تشکل‌هایی که برای کارهای جدی و بزرگ آماده شده‌اند، خائنی پیدا نشود. استواری و فداکاری فداییان نتیجه‌ی ایمان و اشتیاق به آزادی آذربایجان بود.

بعضی افراد هستند که در شهر شایعات گوناگونی می‌پراکنند که گویا جنگ خواهد شد و یا در تهران حلوا پخش می‌کنند و پول روی زمین ریخته است. عده‌ی هم این حرف‌ها را باور می‌کنند، کارشان را رها کرده، دار و ندارشان را می‌فروشند و به تهران مهاجرت می‌کنند. به تهران می‌روند، می‌بینند نه از پول خبری هست، نه از حلوا. نمی‌توانند کار پیدا کنند، آنچه را هم که با خود برده‌اند خرج می‌کنند و با دست خالی به آذربایجان باز می‌گردند و در به‌در اداره‌ها و سازمان‌ها می‌شوند تا کار پیدا کنند. باید اعضای فرقه، حوزه‌ها و کمیته‌های محلی فرقه با چنین شایعاتی که موجب در به‌در شدن مردم می‌شود، مبارزه کنند و به مردم بفهمانند که ما با بیکاری مبارزه می‌کنیم، آزادی‌های فردی را محترم می‌شماریم و به هیچ‌کس اجازه‌ی ظلم به کسی را نمی‌دهیم، در تهران دقیقن عکس این شرایط وجود دارد.

امروز نمی‌توانند مانند دوره‌ی رضا شاه به مال و ناموس مردم تجاوز کنند. در دوره‌ی رضا شاه از

ترس یک پاسبان و ژاندارم کسی جرأت نفس کشیدن نداشت. امروز چنین نیست، ما امنیت داریم. اگر به شخصیت کسی توهین شود او را به عدلیه ارجاع می‌دهیم. باید شخصیت مردم محترم شمرده شود. در دیگر نقاط ایران این امنیت وجود ندارد. یک ژاندارم تریاکی می‌تواند حیثیت یک انسان با شرافت را از بین ببرد. ما امنیت داریم. افراد ناخلف بسیار کم هستند و با همان تعداد کم هم مبارزه می‌شود. اما در تهران و دیگر شهرهای ایران هدف هیأت حاکمه دزدی و سرکار گذاشتن مردم است. در اینجا هر کسی برای مردم کار کند، مردم به او احترام می‌گذارند. در اینجا افرادی که برای پول کار می‌کنند بسیار کمند، وقتی کسی می‌بیند هنگامی که برای مردم کار می‌کند، مردم از او تقدیر می‌کنند و به او احترام می‌گذارند، افتخار می‌کند، تلاش می‌کند، فداکاری می‌کند تا نزد مردم و فرقه اعتبارش را افزایش دهد. این یکی از موفقیت‌های ما و جریانی بسیار سالم است. در تهران و دیگر نقاط ایران چنین نیست، هر کس برای خودش کار می‌کند و هدفش حقه‌بازی و رشوه‌خواری است. در آنجا همه برای منافع شخصی خودشان تلاش می‌کنند.

در آذربایجان وضعیت غیر عادی نیست. وضعیت اقتصادی ما بسیار خوب است. ما تلاش خواهیم نمود و سختی‌ها را رفع خواهیم کرد. بعد از جنگ گذشته من دیدم صدها نفر از گرسنگی می‌مردند و از بین می‌رفتند. باید شکرگزار باشیم که اینک چنین وضعی نیست. امروز وضعیتمان نسبتن خوب است. ما جلوی تهدید گرسنگی و قحطی را گرفتیم. از روستاها گندم را جمع‌آوری می‌کنیم، در روستاهایی که زمین‌هایشان توسط دهقانان مصادره شده هم گندم را می‌گیریم و پولش را به دهقانان می‌دهیم تا در آینده بتوانند لوازمی را که برای دامداری و کشاورزی لازم است، تهیه کنند.

یکی دیگر از وظایف مهمی که در برابر ما قرار دارد مسئله‌ی انتخابات است. باید اعضای فرقه اعتماد مردم را جلب کنند تا ما بتوانیم به درستی این وظیفه را انجام دهیم. باید انتخابات به سرعت و منظم انجام شود. این کلیات مسئله‌ی است که در برابر ما قرار دارد. شما باید در مورد جزئیات آن صحبت کنید. هر منطقه‌ی خصوصیات خاص خودش را دارد. باید ریش سفیدان محلی را دعوت کرده و نواقص آنجا را رفع کنیم. در ضمن باید با کسانی که عضو فرقه نیستند تماس گرفت، حرف‌هایشان را گوش داد و مسائل روز را به آنان فهماند، سیاست فرقه را در خصوص انتخابات برای آنان تشریح و آنان را آماده‌ی انتخابات کرد. ما باید تمام جزئیات را در نظر بگیریم. باید چنان

افرادی انتخاب شوند که در راه مردم از پول و مقام بگذرند. من در آخرین جلسه‌ی مجلس ملی خودمان گفتم: حفظ شرف در جایگاه ریاست مسئله‌ی مهمی است. انسان حقیقی کسی است که رییس شود و مردم را نفروشد. اگر در آذربایجان یکی از کارمندان دولت برخلاف آرمان‌های ما فعالیت کند و شاخ و شانه بکشد، مردم شاخ او را خواهند گرفت و وی را به زمین خواهند کوبید. به این وسیله آزادی ما حفظ خواهد شد. نمایندگان ما باید افرادی باشند که میان ریاست و مرگ بتوانند اعتقاداتشان را انتخاب کنند. باید نمایندگان ما از میان مردم و افرادی باشند که بتوانند اعتماد مردم را جلب کنند.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۳۷ (۳۲۶). پنجشنبه ۲۵ مهر ۱۳۲۵)

# در ضیافتی که به مناسبت انتخابات هیأت دبیران شعبه‌ی مرکزی آذربایجان جمعیت فرهنگی ایرانیان علاقه‌مند به اتحاد شوروی در خانه‌ی فرهنگ شوروی برگزار شد

فعالیت انجمن با مشارکت خانم‌ها و آقایانی که در اینجا حضور دارند انجام شد. گزارش‌هایی که از کارهای انجام گرفته توسط انجمن داده شد نیز تنها حکم یک یادآوری را داشت. چرا که وسعت فعالیت‌هایی که انجمن در هر عرصه انجام داده است موجب می‌شود شرح آن در این ضیافت زمان زیادی بخواهد. تردیدی نیست که فعالیت انجمن پیش از نهضت ملی ما بسیار وسیع بود. ولی در نتیجه‌ی نهضت ما این فعالیت‌ها تکمیل تر شد.

در تأسیس مؤسسات علمی و فرهنگی امروز ما و حتی می‌توانم بگویم در تشکیل دانشگاه ملی ما «جمعیت فرهنگی علاقه‌مندان»، خانه‌ی فرهنگ، مدرسه‌ی شوروی در تبریز و تک به تک اهالی شوروی به صورت تنگاتنگ یاری رسان بودند. علاقه‌های فرهنگی میان مردم آذربایجان و خلق‌های اتحاد شوروی بسیار دیرینه است. لیکن این علاقه سازماندهی نشده بود. همان‌طور که همه می‌دانند زمانی بود که بسیاری از آذربایجانی‌ها در بخش‌های مختلف اتحاد شوروی زندگی می‌کردند و این سبب گسترش فرهنگ این دو سرزمین، هم میان مردم ایران و هم بین خلق‌های شوروی می‌شد. می‌توان گفت آذربایجانی‌ها کسانی بودند که بخش مهمی از ادبیات ایران را در شوروی رواج دادند. در نتیجه‌ی بازگشت همین آذربایجانی‌ها به وطن خودشان، در آذربایجان نویسندگان، ادیبان، دانشمندان و هنرمندان روس و شوروی شناخته شدند. در نهایت علاقه‌ی

فرهنگی سازماندهی نشده‌یی که بین مردم دو سرزمین دوست و همسایه وجود داشت، امروز به وسیله‌ی این جمعیت سازماندهی شده است. «جمعیت فرهنگی علاقه‌مندان اتحاد شوروی» در مدت زمانی اندک چنان کارهای مهمی را آغاز کرده است که در یک موقعیت عادی سال‌ها وقت می‌خواست تا انجام شود. در گرماگرم یک مبارزه و فعالیت سیاسی پرشور تأسیس یک مؤسسه‌ی فرهنگی بزرگ مانند تئاتر ملی بسیار دشوار بود، ولی ما حاضر و آماده‌ی آن را در سایه‌ی کوشش‌های جمعیت تحویل گرفتیم.

اگر این جمعیت نبود ما در عرصه‌ی فرهنگی به این زودی چنین رشدی نمی‌کردیم، در حالی که فرقه‌ی ما مشغول مسائل سیاسی بود، جمعیت فرهنگی اینها را پدید آورد. این است که باید از جانب خلق آذربایجان و فرقه به خاطر این موفقیت بزرگ از جمعیت تشکر کنیم. این جمعیت در حالی که مردمان را با فرهنگ شوروی آشنا می‌کرد، امکانی پدید آورد که روشنفکرانی که مردم ما را نمی‌شناختند تک‌تک با آذربایجانی‌ها آشنا و با ایشان از نزدیک دوست شدند. پیش از تشکیل «جمعیت فرهنگی علاقه‌مندان» میان روشنفکران آذربایجان، دوستی و علاقه‌ی حقیقی وجود نداشت. امروز نقش و فعالیت این جمعیت برای ایجاد این دوستی و محبت برای ما بسیار ارزشمند است. سال گذشته ارتش سرخ اینجا بود. هنرمندان و موزیسین‌های آنها از جمیع جهات به ما کمک فرهنگی می‌کردند. امروز ما باید خودمان چنین فضایی را پدید آوریم. آن زمان وضعیت ما شکل دیگری داشت. امروز باید یک شرایط عادی به وجود آوریم. این است که چون فعالیت جمعیت بسیار گسترده‌تر و مهم‌تر از گذشته شده است، باید علاوه بر اساسنامه یک برنامه‌ی حقوقی هم تنظیم کند.

این که جمعیت، ارکستر و تئاتر ملی را به دولت تحویل داده است کافی نیست، بلکه باید بعد از این تنگاتنگ‌تر و جدی‌تر ما را یاری کند. اینها هنرهایی هستند که باید هنرستان داشته باشند، ولی ما امروز چنین هنرستان‌هایی نداریم. بنابراین باید به وسیله‌ی «جمعیت فرهنگی علاقه‌مندان» استادانی پیدا کنیم و هنرستان‌هایی تشکیل دهیم تا هنرهای زیبای ما بر یک پایه‌ی علمی پیش رود. در این باره باید هیأت مدیره فعالیت بیشتری انجام دهد و کار را نه در حرف بلکه در عمل پیگیری کند. علم مسئله‌ی کوچکی نیست. تمامی رشته‌های هنر وابسته به آن است. موسیقی، احساساتی را که نمی‌توانیم به زبان بیاوریم بیان می‌کند. موسیقی چیزی عمیق است که روح ما را

تغذیه می‌کند. بنابراین نباید به ارکستر ملی کفایت کنیم و باید برای گسترش موسیقی، هنرستان تشکیل دهیم. اینها نهال‌های کوچکی است که ما کاشته‌ایم و حالا باید به آنها رسیدگی کنیم. همان طور که آقایان گفتند جمعیت تبدیل به یک تشکل ملی شده است. باید مردم بفهمند کدام یک از همسایگان‌شان برای سعادت آنها تلاش می‌کنند و کدام‌شان به این مردم پشت پا می‌زنند. نهضت مانهضتی مترقی و فرهنگی است. براساس همین نهضت، اینک در مدتی اندک میهنمان پیشرفت‌هایی مانند تأسیس دانشگاه، ارکستر ملی، تئاتر ملی و آسفالت خیابان‌ها و لوله‌کشی آب شهرهایمان داشته است.

دوستی ما با اتحاد شوروی ضامن استقلال ایران است، بنابراین پیمان دوستی ایران و اتحاد شوروی باید ابدی باشد. ما می‌توانیم با استفاده از فرهنگ اتحاد شوروی به وسیله‌ی جمعیت، قدم‌های بزرگی در راه پیشرفت مردمان برداریم. اینک روشنفکران و دیگر اقشار ایران به ما به چشم یک نیروی فرهنگی و مترقی نگاه می‌کنند. ما برای پیشرفت فرهنگمان باید به اندازه‌ی لازم از فرهنگ مترقی شوروی استفاده کنیم. در جنگ [جهانی دوم] پیروزی اتحاد شوروی تنها مدیون اسلحه‌اش نبود، بلکه ادبیات، فرهنگ، شعر، داستان و در عمومیت تمدنش هم در این پیروزی تاثیر داشت. در دوره‌ی جنگ پزشکان اتحاد شوروی کارهای خارق‌العاده‌ی انجام دادند. پزشکان ما باید از دانش پزشکی شوروی استفاده کنند. در حالی که بار سنگین جنگ مدت‌زمانی طولانی بر دوش اتحاد شوروی بود، آنها در سایه‌ی تمدن و فرهنگ مترقی‌شان پیروز شدند. بنابراین نمی‌توان استفاده از چنین فرهنگ مترقی‌ای را مدنظر نداشت. در برابر هیأت جدید وظیفه‌ی نوین قرار دارد. این هیأت باید با استادان جدید، کلاس‌های موسیقی، ادبیات و پزشکی تشکیل دهد و تلاش کند در راه سعادت مردمان فعالیت‌ی وسیع انجام دهد.

من ایمان دارم که هیأت جدید خواهد توانست جوانان و روشنفکران آذربایجان را به صفوف این جمعیت جلب کند.

زنده‌باد «جمعیت فرهنگی علاقه‌مندان» و کسانی که در آن فعالیت می‌کنند!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۴۲ (۳۲۱). چهارشنبه ۱ آبان ۱۳۲۵)

## در ساختمان تئاتر دولتی

نمایندگان ماهمان طور که آقای پادگان توضیح داد توافق نامه‌ی جدیدی امضا کرده‌اند. توافق نامه همان است که ما در اینجا امضا کرده بودیم. بعضی مسائل مانده بود که نمایندگانمان آنها را حل کرده‌اند. یکی از این مسائل، مسئله‌ی زنجان بود. ما برای این که بهانه‌ی مرتجعان را از ایشان بگیریم با مسئله‌ی [تخلیه‌ی] زنجان موافقت کرده‌ایم. ما از ابتدا گفته‌ایم که هیچ‌گاه خواهان جدایی از ایران نیستیم و این را باز هم تکرار می‌کنیم. همان طور که می‌دانید هدف ما از همان اوایل نهضت این است که این آزادی را، که باریختن خون‌های ما به دست آمده، به سرتاسر ایران گسترش دهیم. می‌بینید که علیه ما حرکات تحریک‌کننده‌ی گوناگونی انجام می‌دهند، تا ما خشونت نشان دهیم. در اطراف گیلان خان‌ها را علم می‌کنند، دسته‌های ذوالفقاری اقدام به غارت می‌کنند و هزاران اقدام دیگر انجام می‌دهند. ولی ما متانت‌مان را حفظ می‌کنیم.

ماگرچه در مورد مسئله‌ی [تخلیه‌ی زنجان از ارتش ملی] راضی شده‌ایم ولی رابطه‌ی خود را با زنجان قطع نخواهیم کرد. تشکیلات فرقه‌ی مادر آنجا به فعالیتش ادامه خواهد داد. ما می‌خواهیم صداقت‌مان را نشان دهیم. مسئله‌ی ما مسئله‌ی حدود مرزها نیست، مسئله‌ی ما آزادی است. روزنامه‌های ارتجاعی که درباره‌ی مسئله‌ی زنجان الم‌شنگه به راه انداخته‌اند، می‌خواهند آب را گل‌آلود کنند. ما از اول گفته‌ایم: آزادی آذربایجان زمانی محفوظ خواهد ماند که در سرتاسر ایران آزادی محقق گردد. ما می‌بینیم وضعیت امروز بهتر از وضعیت سه ماه پیش است. مرتجعانی که فرار کرده بودند در تهران روزنامه تأسیس می‌کنند و تهمت‌های ناشایستی به خلق آذربایجان و نهضت آذربایجان می‌زنند. مسئله‌ی جنوب مسائل بسیاری را آشکار کرد. در جنوب عشایر را مسلح کرده و نامش را «نهضت ملی» گذاشته‌اند.



بعد از جنگ، مرتجعین در ایران ترک تازی می‌کنند. اگر نهضت آذربایجان نبود این اتفاق زودتر از این می‌افتاد. من به این موضوع ایمان دارم که دیر یا زود لانه‌ی مرتجعین بانیروی مردم ویران خواهد شد. از این پس ما نمی‌توانیم نظاره‌گر آتش ارتجاعی باشیم که در استان مرموز برمی‌افروزند. آنها مستقیم آزادی ما را هدف قرار داده‌اند. در ورق‌پاره‌های ننگینشان به ما تهمت می‌زنند و علیه ما اقدام می‌کنند. این تهمت‌ها و توطئه‌ها، یادآور تهمت‌هایی است که به اتحاد شوروی می‌زدند. در آن زمان به اتحاد شوروی هزاران تهمت ناروا می‌زدند و می‌گفتند که در اتحاد شوروی مدرسه وجود ندارد، انسان‌ها لخت می‌گردند و گوشت هم را می‌خورند. در سرتاسر جهان، مطبوعات فاشیست چنین دروغ‌هایی می‌گفتند و می‌خواستند با وحشی‌انمودن مردم شوروی امکان اجرای اهداف شوم خود را فراهم آورند. ولی امروز دروغ‌های ایشان برای همه آشکار شده است. اینک همان سیاست از جانب روزنامه‌های مرتجع تهران علیه ما اجرا می‌شود. با هزاران تهمت و افترا به میدان آمده‌اند. به گفته‌ی آنها در آذربایجان خواربار نیست، امنیت نیست، روستاییان را آزار می‌دهند، در کوچه‌ها سرانسان‌ها را می‌برند و گوشتشان را می‌فروشند.

در حالی اینها دروغ‌هایشان را چاپ می‌کنند که دولت چشم‌هایش را بسته و به این روزنامه‌ها اجازه‌ی افترازی می‌دهد. به موجب قانون، روزنامه‌هایی که به ما تهمت و افترا می‌زنند، باید تعقیب و مجازات شوند. اما فعلاً کسی نیست که از طرف دولت به ایشان تذکر دهد. سید ضیا و جمال امامی،<sup>۱</sup> مرتجعین خیانتکاری که توسط دولت بازداشت شده بودند، بار دیگر به عنوان قهرمانان ملی مطرح شده‌اند و روزنامه‌ها عکس‌هایشان را با آب‌وتاب چاپ می‌کنند. همین روزنامه‌ها از نسبت دادن هر افترايي به مردم آذربایجان، نهضت آذربایجان و رهبران آن هیچ‌پرهیزی ندارند. اینان می‌خواهند به این وسیله از آزادی ایران جلوگیری کنند. مادر هر شرایطی توافق‌نامه‌یی را که امضا کرده‌ایم اجرا خواهیم کرد، چون که اولن این توافق‌نامه، توافق‌نامه‌یی است که احتیاجات مردم را تأمین می‌کند و ثانین ما گفته‌ایم که آزادی آذربایجان را به سرتاسر ایران گسترش خواهیم داد و مردم آذربایجان اگر عهده‌ی ببندند، به آن عمل خواهند کرد.

۱ جمال امامی از موسسین و رهبران حزب عدالت، نماینده‌ی مجلس شورای ملی و از مخالفان پره‌های وهوی حزب توده‌ی ایران بود که در دوران نخست‌وزیری قوام‌السلطنه برای جلب رضایت حزب توده به همراه سیدضیالالدین طباطبایی و چند نفر دیگر مدتی بازداشت شد. امامی بعدها هرچند از طرف شاه مامور مذاکره با محمد مصدق برای قبول پست نخست‌وزیری شد و در مجلس نطق غرابی در دفاع از نخست‌وزیری او انجام داد اما در دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی رهبری مخالفان دولت را در دست داشت و نقش مهمی در سقوط دولت مصدق ایفا کرد. امامی از عوامل شناخته‌شده‌ی انگلستان در ایران بود.

شرایط امروزی نیروهای ارتجاعی پایدار نخواهد ماند. مبارزه‌ی ما به صورت عملی تداوم خواهد یافت. ما برای سازماندهی تلاش خواهیم کرد، تبلیغات خواهیم نمود و با تقویت نیروهای آزادیخواه در برابر مرتجعین خواهیم ایستاد. ما می‌گوییم: از دستاوردهایمان صرف نظر نمی‌کنیم و از آنان به صورت جدی پاسداری خواهیم کرد. این را باید همه‌ی مرتجعان بدانند. عناصر ارتجاعی در تلاشند تا اکثریت مجلس را به دست آورند و این احتمال هم وجود دارد، چرا که در جنوب بیگانگان اوضاع را شدیدن تحت کنترل دارند و آنجا را تحت فشار نگاه داشته‌اند. بنابراین اجازه نمی‌دهند که افراد علاقه‌مند به استقلال و آزادی ایران در آنجا انتخاب شوند. در بعضی مناطق جنوب فئودال‌ها را مسلح کرده‌اند. در چنین شرایطی معلوم است که عناصر ملی نمی‌توانند انتخاب شوند.

مطابق اخباری که به مرکز می‌رسد حکومت نظامی اعلام و تشکیل میتینگ در کارخانه‌ها را ممنوع کرده‌اند. در آنجا امکان فعالیت آزادانه برای آزادیخواهان وجود ندارد. در این وضعیت انتخابات در دیگر نقاط به غیر از آذربایجان قانونی برگزار نخواهد شد. بنابراین می‌توان گفت که مرتجعان موفق خواهند شد به صورت غیرقانونی خودشان را به مردم تحمیل کنند. این خطری است که ما از حالا احساس می‌کنیم. می‌توانم با افتخار بگویم که تنها در یک مکان انتخابات آزاد برگزار خواهد شد، آن هم در آذربایجان. ما به رفقای فرقه تأکید می‌کنیم که ما در انتخابات باید آزاد و قانونی عمل کنیم. ما این را اثبات خواهیم کرد. ما به هیچ وجه اجازه نخواهیم داد که در انتخابات اعمال غیرقانونی انجام شود. ما در مجلس، بیست و یک نماینده خواهیم داشت که از حقوق ما دفاع کنند.

بعضی‌ها گمان می‌کنند که مجلس مشکلات ما را حل خواهد کرد، ولی این اشتباه است مشکل ما به دست افکار عمومی حل خواهد شد. ما نمی‌توانیم از حالا بگوییم که مجلس آینده مشکلات ما را صددرصد حل خواهد کرد. ممکن است خواسته‌های ما به مذاق عده‌ی خوش نیاید. بنابراین ما روی یاری‌های فرقه حساب باز می‌کنیم. باید فرقه‌ی ما مردم را آنچنان سازماندهی کند که در برابر هر حادثه‌ی احتمالی، مردم بتوانند خودشان از حقشان دفاع کنند. من فکر می‌کنم خلق آذربایجان قادر است این وظیفه‌ی افتخارآمیز را با شرافت انجام دهد.

تکرار می‌کنم برعکس آنچه که دشمنان می‌گویند ما نمی‌خواهیم از ایران جدا شویم. خواسته‌های ما همان آرمان‌های مردم است. نهضت ما، حرکتی دموکراتیک است. این نهضت برای این به

وجود آمده که جلوی اعمال زشت و ناپسند را بگیرد.

نهضت ما بر اساس احتیاجات مردم به وجود آمده است. مرتجعان فراموش کرده‌اند که آنچه در آذربایجان اتفاق می‌افتد عکس‌العملی است به اعمال مرتجعان تهران. آشکارا می‌گویم مرتجعان در تلاشند نهضت آذربایجان را به کمک مرتجعان بیگانه سرکوب کنند. ولی این شدنی نیست. نمی‌شود با هیاهو صدای مردم را خفه کرد. تهران باید بفهمد، یک سال است که آذربایجانی‌ها آزاد زندگی می‌کنند.

اینک آذربایجانی‌ها مصالح خودشان را خوب می‌فهمند. آنان شاهد انجام کارهای بزرگی بوده‌اند. مادر راه سعادت مردم قدم‌های بزرگی برداشته‌ایم. دیگر نمی‌شود این مردم را سرکوب کرد. نمی‌شود با نوشتن و انتشار دروغ در روزنامه‌ها مردم را ترساند. کسانی که از تهران مستوفی‌ها را به عنوان حاکم برای ما تعیین می‌کنند، در اشتباهند، چنین عناصر کثیف و مرتجعی نمی‌توانند اراده‌ی خودشان را به ما تحمیل کنند. ما متحد با آزادیخواهان تهران، با مرتجعان مبارزه‌ی بی‌امان خواهیم کرد. مبارزه‌ی راه‌های گوناگونی دارد. زمانی با سلاح، زمانی با زبان و زمانی با صبر و تحمل می‌شود مبارزه کرد. می‌بینید که امروز چقدر به ما تهمت می‌زنند. ما ایستادگی می‌کنیم. ما نمی‌خواهیم به دست آنان بهانه بدهیم. حاضر نیستیم که برادرکشی به راه بیفتد و این یک عمل قهرمانانه است.

با این اعمال نمی‌توانند ما را تحریک کنند. ما به عمل، بیشتر اهمیت می‌دهیم چرا که باید دستاوردهایمان را حفظ کنیم. این کاری عظیم است. مردم و فرقه‌ی ما در این مورد امتحانی بزرگ داده‌اند. همان طور که در ۲۱ آذر موفق شدیم از برادرکشی جلوگیری کنیم، پس از پیروزی انقلاب هم مسائل گوناگونی در برابرمان قرار داشت، اما ما با رفتاری عادلانه اعتماد مردم را جلب کردیم و مردم از ما پشتیبانی کردند. ما تلاش خواهیم کرد پیش از هر چیزی توان فرقه‌ی خود را بیافزاییم و اتحاد فرقه، اعتمادی را که مردم به کمیته‌ی مرکزی دارند و روحیه‌ی اعضای فرقه را تقویت کنیم. از سوی دیگر تلاش خواهیم کرد، آزادیخواهان بیرون از آذربایجان را تقویت کرده و از نظر معنوی به آنان کمک کنیم، هدف ما از ائتلاف همین است. ما می‌خواهیم آزادیخواهان را تقویت کنیم، آنان امید بسیاری به ما دارند. امروز نهضت آذربایجان نفوذ زیادی دارد. مرتجعان این را می‌دانند

۱ عبدالله مستوفی یکی از استانداران آذربایجان پیش از حکومت فرقه‌ی دموکرات بود که در دوره‌ی صدارتش حتی تکلم به زبان ترکی ممنوع شد. وی آنقدر ترک‌های آذربایجان را تحقیر می‌کرد که نام سرشماری تبریز را «خرشماری» گذاشته بود.

و به همین دلیل به ما تهمت می‌زنند. در مورد ائتلاف احزاب آزادیخواه باید گفت که این ائتلاف در آزادی ایران تأثیر شگرفی خواهد داشت. امروز مبارزه چنین صورتی دارد.

سال گذشته ما سرگرم مسائل خودمان بودیم ولی اینک این گونه نیست. اینک مبارزه عمومیت یافته است. شاید مرتجعان بخواهند در زنجان به رفقای ما تعرض کنند، ولی ما چنین امکانی به آنها نخواهیم داد. ما از رفقایمان دفاع خواهیم کرد. ما به وسیله‌ی مذاکره با دولت و در روزنامه و رادیو از رفقای خودمان کاملن پشتیبانی و دفاع خواهیم کرد، مرتجعان تلاش می‌کنند وضعیت آذربایجان را وارونه نشان دهند. ولی وضعیت امروز ما نسبت به دو ماه پیش بسیار بهتر است.

ما دو ماه پیش رفقای باایمانمان را به روستاها فرستادیم. آنان به دهقانان گفتند: برای حفظ آزادی ای که به دست آورده‌ایم، باید به شهرها کمک کنیم. در نتیجه ما موفق شده‌ایم غله‌ی را که احتیاج داشتیم تأمین کنیم. حالا وضع غله هر روز بهتر می‌شود. امروز ما آذوقه‌ی شش ماه را در شهر داریم. اگر گندم‌هایی را هم که در اطراف داریم به شهر بیاوریم دیگر هیچ نگرانی‌ای نخواهیم داشت. بگذار مرتجعان تهران بگویند در آذربایجان نان نیست. ولی زمانی که ما به مردم نان می‌دهیم آنان به افترای مرتجعان خواهند خندید، امنیتمان مانند سابق بسیار مستحکم است. در حال حاضر در اداراتی که فساد در آنها موج می‌زد، از کارهای سابق اثری نیست. سیاست صحیح فرقه‌ی ما میان ملیت‌هایی که در آذربایجان زندگی می‌کنند، دوستی پابرجا برقرار می‌سازد. رابطه‌ی ما با کردها بسیار خوب است. ما به آنها از هر جنبه‌ی کمک کرده‌ایم و کمک خواهیم کرد. آنان به مردم ما ایمان آورده‌اند. در نتیجه‌ی سیاست درست فرقه، دوستی ما هر روز مستحکم‌تر از پیش می‌شود. آنان به فرقه‌ی ما اعتماد دارند.

یکی از مسائل مهم ایران مسئله‌ی ایلات است. مرتجعان بیگانه همواره از ایلات استفاده کرده‌اند. چنانچه مسئله‌ی جنوب، این را ثابت کرد. اما ما این مسئله را حل کرده‌ایم. ما به کردها بسیار کمک کرده‌ایم. آنان با ما مانند برادر رفتار می‌کنند. سال‌ها میان مردم آذربایجان و کردها نفاق ایجاد کرده بودند. ولی فرقه‌ی ما در نتیجه‌ی مبارزه‌ی یک ساله میان این دو ملت برادری مستحکمی به وجود آورده است. این درستی سیاست فرقه را نشان می‌دهد و ما باید از این دستاورد پاسداری کنیم. ما برای آنان مدرسه تأسیس و ایشان را در اداراتمان استخدام می‌کنیم. آنان در مجلس نمایندگانی خواهند داشت. این گونه میان مردمان اتحادی پابرجا به وجود می‌آید. زمانی

که اشغالگران آلمانی به فرانسه حمله کرده بودند یک نویسنده‌ی فرانسوی نوشته بود: «هنوز دیوار و ستون‌های دیوار محکمند». دیوار و ستون‌ها از نظر او، مردم و نفرت ایشان نسبت به فاشیسم بود. ستون‌های ما هم محکم است. نفرت مردم از ارتجاع روز به روز بیشتر می‌شود. احساسات ملی مردم ضامن آزادی ماست.

مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی ایام عزاداری است. ما با اعتقادات مذهبی مردم مخالف نیستیم، ولی تلاش خواهیم کرد دشمنان مردم از این اعتقادات سواستفاده نکنند. سال گذشته ۲۱ آذر مصادف بود با روز تاسوعا و در این روز بود که انقلاب ما با موفقیت انجام شد. مردم هم مشغول عزاداری بودند. آن زمان من می‌شنیدم افرادی که منسوب به فرقه نبودند از نهضت ملی مردم طرفداری و در مساجد و منابر برای پیشرفت نهضت‌مان دعا می‌کنند. مردم احساس کرده بودند که ما با اعتقادات مذهبی آنان مخالف نیستیم. ولی این عزاداری هر چقدر معقول باشد، همانقدر بر ابهتش افزوده می‌شود. ما تلاش خواهیم کرد دشمنان مردم از این عزاداری‌ها استفاده‌ی سیاسی نکنند. مرتجعان می‌خواهند از این موضوع سواستفاده کنند. افراد کثیفی که از آذربایجان رانده شده‌اند، آنانی که دهقانان را غارت می‌کردند، می‌کشتند و دار و ندارشان را به یغما می‌بردند اینک در فکر این هستند که تحت لوای مذهب دوباره در اینجا حضور پیدا کنند. من ایمان دارم که روحانیون عاقل و مدبر ما اجازه‌ی این کار را نخواهند داد. روحانیون آذربایجان به خوبی می‌دانند رضاخان زمانی که حکومتش را تأسیس کرد برای اغفال مردم خودش پیشاپیش دسته‌های عزاداری راه می‌افتاد. بعدها مسجدها را بست و علما را تحقیر کرد. روحانیون به خوبی می‌دانند که دیکتاتوری به صلاح آنان نیست. دیکتاتورها برای اغفال مردم ابتدا خودشان را افرادی علاقه‌مند به مذهب جلوه می‌دهند ولی سپس علیه مذهب اقدام می‌کنند. این را با چشم خویش دیده‌ایم. گمان می‌کنم روحانیون هم به خوبی می‌دانند که برای هدایت مردم به راه نیک، آزادی لازم است. اگر آزادی باشد آنها هم امکان دعوت مردم به راه حق را دارند. سیاست ما با احساسات مردم مخالف نیست. عزاداری مسئله‌ی مهمی است. اینک مرتجعان تهران تلاش می‌کنند از این مسئله سواستفاده کنند. ولی نمی‌توانند از این طریق سودی ببرند. من فکر می‌کنم روحانیون ما انسان‌هایی فوق‌العاده خوب و متین هستند و تجربه نشان داده است که آنان هیچ‌گاه بر ضد نهضت آزادی طلبی مردم ما نبوده‌اند. به همین دلیل فرقه‌ی ما برای ایشان عزت و احترام زیادی قائل است. مردم ما از آن

جهت که مردمی هوشیار، صادق و باایمان هستند آلت دست مرتجعان نخواهند شد و مخصوصن روحانیونمان از ارتجاع دوری می‌گزینند.

هم‌رزمان عزیز! باید کوشش کنید تا بین مردم اتحاد ایجاد نمایید. باید کاری کنید که در میان مردم نفاق پیش نیاید. ما می‌گوییم باید به هر چیزی که مورد قبول اکثریت است، احترام گذاشت. ما به مرتجعین امکان گل‌آلود کردن آب را نخواهیم داد. بنابراین توافق نامه‌یی را که امضا کرده‌ایم، مو به مو اجرا خواهیم کرد. ما تعصب و علاقه‌یی را که در میان مردم نسبت به فرقه به وجود آمده، باور می‌کنیم. ما در عین حال برای پاسداری از آزادی خودمان، تلاش خواهیم کرد این آزادی را در سرتاسر ایران برقرار سازیم. درست است که این کار سخت است اما ما آن را با فداکاری عملی می‌کنیم. اینک وظایف ما عبارت است از: فعالیت جدی در حدود قانون برای انتخابات، حفظ اتحادمان و اجرای جشن ۲۱ آذر آن گونه که در شأن این روز باشد.

راهی که کمیته‌ی مرکزی می‌پیماید، راهی روشن است. اعضای فرقه باید با متانت و فداکاری هر لحظه برای رسیدن به هدف تلاش کنند. فراموش نکنید که برای حفظ آزادی ایران باید مسئولیتی را که در برابر تاریخ داریم با شرافت انجام دهیم. (تشویق حضار)

من امیدوارم دموکرات‌های آذربایجان فداکاری‌ای را که خلق ایران از آنان انتظار دارند، با شرافت نشان دهند. (تشویق‌های شدید)

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۶۶ (۳۵۵). جمعه ۱ آذر ۱۳۲۵)

## به کجا و برای چه می آیند؟!

مرتجعان کهنه کاری که شش ماه تمام با حيله، نیرنگ و تردستی هایی همسان ماجراجویان سعی می کردند، وقت کشی کنند، در نهایت مجبور شدند چهره‌ی حقیقی خودشان را آشکار کنند.

رییس دولت نیز که عبارات «حسن نیت» و «حل مسالمت آمیز» را به خورد مردم می داد و پشت پرده ماجراهای دیگری را تدارک می دید، حرف آخرش را زد. آخرین اعلامیه‌ی او مکارانه بود و در عین حال آنقدر سبک مغزانه که همه‌ی جهان را به خنده وا خواهد داشت.

همه می دانند که ما چند روزی است زنجان را تخلیه کرده ایم، اما نه با جنگ. زمانی هم که این کار را انجام می دادیم هیچ ملاحظه‌ی شخصی در میان نبود. بلکه من چند روز پیش از این در گردهم آیی اعضای فعال فرقه گفته بودم چون ما وظیفه‌ی خود می دانیم توافق نامه‌ی بی را که امضا کرده ایم، با صداقت و صمیمیت اجرا کنیم، این کار را انجام خواهیم داد.

آقای قوام السلطنه می خواست در اعلامیه‌ی آخرش این گونه جلوه دهد که او زنجان را با جنگ، اشغال کرده است. در حالی که همه می دانند تخلیه‌ی مسالمت آمیز نیروهای ما از زنجان با آب و تاب در روزنامه‌های ارتجاعی که به وسیله‌ی همکاران قوام به صورت مستقیم و غیر مستقیم علیه ما تجهیز و تحریک شده اند، نوشته و منتشر گشته است.

لازم نیست خیلی دور برویم. مردم فراموش نکرده اند که خود او در بازگشت از سفر لاهیجان در کرج با بیان این مطلب به خودش می بالید و سعی می کرد مانند کودکان ذوق زده خود شیرینی کند. رجز خواندن، ستون های ارتش را به شهری بی دفاع گسیل داشتن و آن را «اشغال ظفر مندانه» محسوب کردن تنها شایسته‌ی پهلوانان دروغین است.

آقای قوام برای سرپوش گذاشتن روی اعمال ددمنشانه‌ی خود، درباره‌ی تخلیه‌ی روستای



زرین آباد افسانه‌ها ساخته و با لحنی شایسته‌ی مفتریان بی‌وجدان، فداییانمان را زیر باران تهمت و افترا گرفته است. در حالی که فداییان بسیار پیش‌تر زرین آباد را تخلیه کرده بودند. اتفاق کارهای شایسته‌ی بی‌ناموسان که او می‌خواست به فداییان ما نسبت دهد، همان کارهایی بود که دسته‌های «یمین لشکر» و «ذوالفقاری» که مستقیم و غیرمستقیم به وسیله‌ی دولت تجهیز شده‌اند، پس از آن که ما زرین آباد و اطراف آن را تخلیه کردیم، انجام دادند.

آقای قوام نباید فراموش کند که آذربایجانی‌ها صلح را با التماس از او نخواستند. برعکس؛ او خودش به وسیله‌ی واسطه‌های گوناگون به ما مراجعه می‌کرد تا با ماسک صلح و مسالمت ما را اغفال کند و بعد چنین علم‌شنگه‌ای به راه بیاندازد.

آذربایجانی‌ها نه زانو زدند و نه التماس کردند. آذربایجانی‌ها هیچ‌گاه چنین ننگی را تحمل نکرده‌اند و نخواهند کرد. آنان تنها برای جلوگیری از برادرکشی و به خاطر اصرار و سماجت نخست‌وزیری که خودش را متکی به احزاب آزادیخواه و ملی نشان می‌داد، تن به مذاکره دادند و توافق نامه‌ی ۲۳ خرداد را امضا کردند.

همه‌ی دنیا می‌دانند که ما چون احساس کرده بودیم این فرد برای از بین بردن آزادی ما تلاش می‌کند، مذاکرات تهران را قطع کرده و به تبریز برگشتیم. همه‌ی دنیا می‌دانند که این فرد برای راضی کردن ما و برای جلب اعتماد مردم ما، چهار نفر از سران احزاب آزادیخواه و دموکرات را به کابینه‌اش دعوت کرده بود و عذر‌ورایی را که علن با مذاکرات ما مخالفت می‌کردند، خواسته بود. همه‌ی دنیا می‌دانند که ما برای اتمام حجت راضی شدیم نمایندگانمان بیش از دو ماه در تهران معطل شوند.

خود آقای قوام هم نمی‌تواند انکار کند که مادر حالی که مکر و خدعه‌های او را می‌شناختیم، برای جلوگیری از برادرکشی حاضر شدیم گذشت‌های بزرگی از خود نشان دهیم. او به خوبی می‌داند ما برای آن که مذاکرات به نتیجه‌ی مثبتی دست یابد، چه فداکاری‌هایی کرده‌ایم. در چنین وضعیتی آیا رجزخوانی و صحبت کردن از ستون‌های ارتش مضحک نیست؟

اگر ما خودمان به نیروهای فدایی و قزلباش دستور نمی‌دادیم، زنجان را تخلیه‌کنند، آیا برای ارادل و اوباشی که ذوالفقاری و سایر مرتجعان سازماندهی کرده بودند، امکان‌پذیر بود که تحت حمایت ارتش شاهنشاهی و افسران فرماندهی کل، خانه‌ی دموکرات‌های آذربایجان را غارت و

ایشان را قتل عام کنند؟

اگر ما به «حسن نیتی» که آقای قوام السلطنه بسیار از آن سخن می‌گفت استناد نمی‌کردیم، آیا نوکران ذوالفقاری که یک سال پیش از این با جوشش کین و نفرت خلق، چون روباهی فراری شده بودند، جرأت می‌کردند بر روی روحانی بزرگی چون شیخ محمدعلی آل اسحق<sup>۱</sup> دست بلند کنند؟ باکشتن این مرد، آقای قوام چهره‌ی حقیقی خودش را نشان داد و نقشه‌هایش را فاش کرد. قاتلانی که یک پیشوای بزرگ دینی را شهید کرده‌اند چرا از عقاید مذهبی مردم سخن می‌گویند؟ آذربایجانی‌ها هیچ‌گاه از نقشه‌های مرتجعان تهران غافل نبوده‌اند.

ما اینهارا برای ثبت در افکار عمومی مردم ایران و جهان می‌نویسیم، آقای قوام السلطنه اشتباه می‌کند، او قدرت واقعی نهضت ملی را درک نکرده است. او عادت کرده است وزن همه را با واحد اندازه‌گیری خودش بسنجد. نهضت آذربایجان، نهضت مردم است و چون قدرتش را از مردم گرفته، کسانی که مردم را دوست ندارند، به قدرت مردم واقف نیستند و هر حرکتی را با میزان الحراره‌ی ماجراجویی که در دست دارند، تخمین می‌زنند، نمی‌توانند قدرت واقعی آن را درک کنند. ریشه‌ی نهضت آذربایجان، بسیار پر قوت و عمیق است. ریشه‌های آن را باید در اعماق روح مظلومین و سینه‌های خلق‌های ایران جستجو کرد. آقای قوام اشتباه می‌کند، مردم ما برای رویارویی با هر پیش‌آمدی آماده‌اند. مردم ما سوگند یاد کرده‌اند از آزادی‌ای که به دست آورده‌اند، محافظت کنند.

آقای قوام و مرتجعانی که اطرافش را گرفته‌اند، مانند ملانصرالدین خری را که خودشان سوارند، نمی‌شمارند. آنان از شش ماه پیش تلاش می‌کنند بر روی سخنانی که در طول مذاکره با ما، گفته‌اند و نامه‌ها و تلگراف‌هایی که فرستاده‌اند، سرپوش بگذارند. حتماً امر به خودشان هم مشتبه شده است

۱ شیخ محمدعلی آل اسحق خویینی زنجانی از روحانیون به نام خویین و زنجان بود. او یکی از روحانیونی بود که پس از قیام فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با فرقه و دولت ملی همکاری می‌کرد. این دسته از روحانیون که در برابر روحانیون بزرگی که اغلب املاکی هم داشتند و علیه فرقه موضع گرفته بودند، از فرقه و جنبش آذربایجان دفاع می‌کردند به «آخوندهای سرخ» (قیرمیزی مالا) معروف بودند. محمود طالقانی که به طرفداری از قشون ذوالفقاری در زنجان حضور یافته بود نقل می‌کند که آل اسحق در برخی سخنرانی‌هایش لنین را با پیغمبر اسلام و قیام فرقه را با قیام حسین بن علی مقایسه کرده است. پس از تخلیه‌ی زنجان توسط فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و پیش از ورود ارتش شاهنشاهی به زنجان، قوای شبه‌نظامی ذوالفقاری وارد زنجان شدند و کشتار اعضا و هواداران فرقه‌ی دموکرات را در شهر و روستاهای اطراف آغاز کردند. شیخ محمدعلی آل اسحق، که سردفتر دفتر ثبت اسناد رسمی زنجان واقع در سبزه میدان بود، یکی از اولین کسانی بود که توسط او باش مسلح ذوالفقاری در محل کارش ابتدا به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در نهایت با ضربات متعدد چاقو به قتل رسید. جنازه‌ی او را از طبقه‌ی دوم ساختمان به خیابان پرت کردند و جنازه‌اش تا ساعت‌ها وسط خیابان مانده بود.

و چنین فکر می‌کنند که انکار حقیقت و قلب آن به وسیله‌ی ورق‌پاره‌هایی که افراد نوظهور منتشر می‌کنند، به آسانی میسر است.

ما به خوبی می‌دانیم که آقای قوام و عناصر ارتجاعی می‌خواهند دیکتاتوری را برقرار سازند. ما به خوبی فهمیده‌ایم که آقایان در فکر از میان برداشتن مشروطه و همین قانون اساسی ناقص هستند. ما به خوبی فهمیده‌ایم که آنها می‌خواهند مجلسی‌آکنده از نوکران پست و رذل و حقیر ایجاد کنند و به دست آن ریشه‌ی آزادی را در ایران بخشکانند. ما به خوبی می‌دانیم که آنان از مبارزات آزادیخواهانه‌یی که روزبه‌روز شدیدتر می‌شود به وحشت افتاده‌اند و برای این که جلوی آن را بگیرند حاضرند به هر نامردی‌ای دست بزنند. ما به خوبی می‌دانیم که تا به امروز تنها سرنیزه‌ی ارتش ملی آذربایجان و فداییان آذربایجان در برابر وحشی‌گری‌ها و خونریزی‌های آنان ایستاده است.

برای ما از روز هم‌روشن‌تر است که همه‌ی مردم و آزادیخواهان ایران فعالیت‌های حکومت ما را با دقت تعقیب می‌کنند. آنان همواره آرزو دارند که ما فریب حيله‌ها و نیرنگ‌ها را نخوریم. آقای قوام السلطنه با بیرون کردن وزرای آزادیخواه از کابینه زیر پای خودش را خالی کرد و با اقدام علیه ما از نظر اخلاقی خلع سلاح شد.

بگذار همین‌طور باشد. ما تأسف نمی‌خوریم، تأسف ما تنها از این است که در نتیجه‌ی سیاست ارتجاعی و غرض‌ورزی‌های آقای قوام السلطنه، وطنمان آبستن ماجراهای خون‌آلودی است. اما ما بر سوگندی که خورده‌ایم وفادار خواهیم ماند و هر چند نفر هم که از ما کشته شوند، کسانی را که مسلحانه به خاکمان تجاوز کرده‌اند و می‌خواهند آزادی ما را با سرنیزه از بین ببرند، با قدرت بازوی مردم منکوب کرده و وادار به عقب‌نشینی خواهیم کرد. این حرف اول و آخر ماست: «مرگ را می‌پذیریم ولی عقب‌نشینی را هرگز.»

اگر آقای قوام السلطنه برخلاف توافق‌نامه‌یی که قبول کرده‌ایم فرمان حمله به آذربایجان را صادر کند، فداییان و ارتش ملی ما مجبورند شدیدن مقاومت کنند.

بگذار دنیا بداند ما همان‌طور که حاضر به هر فداکاری‌ای در راه صلح و آشتی هستیم، آماده‌ایم برای به خاک مالیدن پوزه‌ی کسانی که آزادی ما را پایمال کنند، فداکاری‌های بزرگی از خود نشان دهیم.

نیروهای مسلحی که به آذربایجان تعرض می‌کنند، تنها می‌توانند از روی جسد زنان و مردان

سرتاسر آذربایجان که برای دفاع از وطنشان سلاح برداشته‌اند، پیشروی کنند. کسانی که دولت را تشویق می‌کنند ارتش را به آذربایجان بفرستد، فراموش نکنند که هر سکه‌یی دورو دارد. جماعتی که تحت تأثیر احساسات ملی و عشق آزادی به هیجان آمده‌اند، می‌توانند حمله‌ی تعرض‌کنندگان را شکست دهند و پیشروی هم بکنند. آنان از یاد نبرند، روزی که شایعه‌ی حمله‌ی نیروهای فدایی به قزوین در تهران راه افتاد با چه عجله‌یی چمدان‌هایشان را جمع کردند و آماده‌ی فرار شدند. ما می‌خواستیم این مسئله بدون خون و جنگ حل شود. ما آرزو می‌کردیم جنگ داخلی به راه نیافتد. ما می‌خواستیم خواسته‌هایمان را به سادگی و از طریق قانون به دست آوریم. ما تصور می‌کردیم که چشم‌های زمامداران بیشتر باز شده است. ما فکر می‌کردیم شیپور نهضت ما طبقات حاکمه‌ی ایران را از خواب بیدار کرده و آنان متوجه خطرات سیاستی که در پیش گرفته‌اند، شده‌اند. اینک آقای قوام السلطنه برخلاف این تصورات رفتار می‌کند ما هم برای هر پیش‌آمدی آماده‌ییم. بگذار این‌گونه شود، شاید دعای مظلومین مستجاب گردد. شاید روز انتقامی که خلق ایران سال‌ها منتظر آن بوده، فرا رسیده است. اینک که آقای قوام السلطنه تحت تأثیر تلقینات عناصر ارتجاعی این‌گونه می‌خواهد، خوش باد. بگذار این صفحه‌ی پرافتخار تاریخ به نام فرقه‌ی دموکرات آذربایجان گشوده شود.

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۶۸ (۳۵۷). دوشنبه ۴ آذر ۱۳۲۵)

## در برابر ساختمان کمیته‌ی مرکزی

هموطنان عزیز!

باز هم یکی از روزهای تاریخی خلق آذربایجان فرا رسیده است. سال گذشته در همین شب، یعنی شب تاسوعا مردم آذربایجان موجودیت خودشان را اثبات کردند و امکان یافتند خودشان را به تمام جهان بشناسانند. در عرض این یک سال مردم آذربایجان ثابت کردند در طول تاریخ مشعلدار آزادی بوده‌اند.

مادر مدتی اندک کارهای زیادی انجام داده و ثابت کردیم که مردمی آزاد، توانایی انجام هر کاری را دارند. مردممان از همه‌ی طبقات، با وحدتی خلل ناپذیر، محکوم بودن آن حاکمیت کهنه و پوسیده را ثابت کردند.

شهرهایمان که در اثر سیاست‌های شوم گذشته تبدیل به ویرانه گشته بود، آباد شد، نهادهای ملی به وجود آمد و مردم بر سرنوشت خویش حاکم شدند. چنین است که امروز مردممان خودشان را آزاد و خوشبخت می‌دانند و اصلاحاتی را که در نظر دارند، همان طور که خودشان می‌خواهند، عملی می‌کنند. ما به زبان خودمان مدرسه‌ها، نشریات و کانون‌های بزرگ فرهنگی پدید آورده‌ایم و این یک معجزه است. ما می‌توانستیم کارهای بزرگ بسیاری انجام دهیم ولی مرتجعانی که از آزادی ما به وحشت افتاده بودند، سر ما را کلاه گذاشتند. گفتند که ما می‌خواهیم همه جا آزاد باشد و آزادی شمارا به سرتاسر ایران گسترش دهیم. هشت ماه ما را معطل کردند. هشت ماه ما را با دروغ‌هایشان سرگرم کردند. ما می‌دانستیم که آنها دروغ می‌گویند، ولی گفتیم بگذار دروغ‌های اینان به تمامی جهانیان اثبات شود، بعد از هشت ماه دروغ گفتن اینک می‌خواهند آزادی ما را به زور سرنیزه از ما بگیرند. آنان فراموش کرده‌اند که خلق آذربایجان دیگر تن به اسارت نخواهد داد. (تشویق حضار)

آذربایجانی‌ها سختی‌های بسیاری دیده‌اند و ظلم و تعدی زیادی به آنها شده است ولی هیچ وقت شهامت خود را از دست نداده‌اند. اینک آنها ما را بر سر یک دوراهی قرار داده‌اند: آنان می‌خواهند تحت پوشش تأمین امنیت برای پایمال کردن آزادی ما، ژاندارم‌های جلاد را وارد اینجا کنند و یا مردم آذربایجان را از داشتن نماینده در مجلس محروم سازند. ولی این گونه نخواهد شد. مردم آذربایجان آزادی‌شان را از دست نخواهند داد و دهقانان آذربایجان زمین‌هایشان را پس نخواهند داد (تشویق حضار) مرتجعان و ژاندارم‌هایی که خون دهقانان را می‌مکند دیگر به اینجا پای نخواهند گذاشت. مردم ما دیگر بار اسیر نخواهد شد.

ترس آنان تنها از مسئله‌ی آذربایجان نیست، آنان از آزادی مردم ایران به وحشت افتاده‌اند. فرماندهان و اداره‌کنندگان ارتش آنها ماهیتی ارتجاعی دارند. ولی اداره‌کنندگان ارتش آذربایجان فرماندهانی هستند که در ارتش آزادی و مبارزه برای آزادی متولد شده‌اند و به همین دلیل پیشروی کرده و آنها را نابود خواهند کرد. (تشویق حضار)

هر آذربایجانی یک سرباز است. آنان به فرقه و آزادی خودشان علاقه دارند و به هر قیمتی از آن دفاع خواهند کرد.

جنایاتی که دولت در زنجان مرتکب آن شده، ناجوانمردانه است. شما به یاد دارید که قوای دولتی که تسلیم ما می‌شدند، بدون توجه به ظلم‌ها، تعدی‌ها و تجاوزهایشان، پارابلوم افسران و اثاثیه‌ی منزلشان را پس داده، با احترام آنها را به راه می‌انداختیم و وسایل رفتنشان را فراهم می‌کردیم. ولی آنها در زنجان اهالی بی‌سلاح را کشتند، کودکان را زیر پایشان خفه کردند، به ناموس دختران جوان تجاوز کردند، عمامه‌ی روحانیون را بر گردنشان پیچانده و در کوچه‌ها روی زمین کشیدندشان. حکومت آنان حکومتی پوسیده و جنایتکار است. این حکومت باید سرنگون شود. ما به جای آن یک حکومت ملی برپا خواهیم کرد. (تشویق‌های شدید)

هموطنان عزیز!

تاریخ و وظیفه‌ی بزرگی بر عهده‌ی ما گذاشته که عبارت است از تأمین آزادی خلق ایران. (در میان تشویق‌های شدید همه یک صدا فریاد می‌زنند: آماده‌ییم)

سربازان و فداییان آذربایجان اینک در سرمای شبانگاهی، در کوه‌ها و دشت‌ها از آزادی شما حفاظت می‌کنند. شما هم بکوشید به آنها کمک کنید. (فریاد جمعیت: آماده‌ییم، کمک خواهیم)

کرد) از این پس مردم آذربایجان در راه آزادی، مبارزه‌ی بی‌امان خواهند کرد. مردم باید متحد شوند. باید تمامی طبقات متحد علیه ارتجاع مبارزه کنند.

ما با شرف خواهیم زیست، ملتی که مرگ را نپذیرد نمی‌تواند آزاد زندگی کند. مردم ما خلقی قهرمان هستند. آنان از دشمن نمی‌هراسند دشمنان در برابر مردمان زانو زده و تسلیم خواهند شد. (تشویق حضار) شما فراموش نکنید که ستارخان به همراه عده‌ی کمی قیام کرد. ما برای حفظ آزادی‌مان نیروی شکست‌ناپذیر، تشکیلاتی وسیع و در رأس آن فرقه‌ی مستحکم و باایمان داریم. در چنین شرایطی هیچ خطری ما را تهدید نمی‌کند. فداییانمان، سربازانمان و اگر لازم شود اعضای کمیته‌ی مرکزی ما از شما دفاع خواهند کرد. به هیچ‌وجه امنیت از بین نخواهد رفت. من سال گذشته، هنگامی که قیام آغاز شد گفتم: کسانی که به فکر تجاوز به مال مردم هستند، اول باید از روی جنازه‌های ما عبور کنند و همان‌طور که دیدید هیچ ناامنی‌ای وجود نداشت. من باز هم می‌گویم که ناامنی وجود نخواهد داشت. به کسانی که امنیت ما را به مخاطره می‌اندازند، هر کس که باشند رحم نخواهیم کرد.

زنده‌باد کسانی که در سنگرها از آزادی ما حفاظت می‌کنند: فداییان قهرمانان!

زنده‌باد زبان، تاریخ و خصوصیات ملی خلقمان!

زنده‌باد آزادی و طرفدار حقیقی آن: ملت آذربایجان!

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۷۷ (۳۶۶). شنبه ۶ آذر ۱۳۲۵)



## سخن آخر

در نهایت حکومت تهران ماهیت خودش را آشکار کرد. ما از اول هم فریب این حکومت را نخورده بودیم. ما می دانستیم مرتجعانی که سال ها خون مردم ایران را مکیده بودند، از هیچ چیز بیشتر از آزادی نمی ترسند. بنابراین مترصد فرصتی برای تحدید آزادی هستیم. ما برای هر فداکاری و گذشتی آمادگی داشتیم. ما سعی می کردیم مرتجعانی که می خواستند آتش جنگ داخلی را روشن کنند، بهانه بی نداشته باشند. ما می خواستیم در صلح، آزادی را به سرتاسر ایران گسترش دهیم. ولی مرتجعان از اجرای نقشه های شومشان صرف نظر نکردند و در نهایت با رفتاری مغایر با وجدان، دست خودشان را برای همه ی جهان رو کردند.

به این هم کفایت نمی کنند و هر چه بیشتر رو می دهی، آستر هم می خواهند. تلگراف از پس تلگراف چون بارانی می بارد و قوام فتنه کار که حرمت نان و نمک امپریالیسم را پاس می دارد، مردممان را تهدید می کند که نیروهای «تأمینات» را به آذربایجان خواهد فرستاد. این نیروهای تأمینات تنها از جهت حفظ منافع ارتجاع حافظ امنیت محسوب می شوند. امروز آقای قوام السلطنه که به رییس کل و رییس دولت مشهور شده و این عنوان آلت دست ارتجاع گشته است، باید بداند که ما با هیچ کس تعارف نخواهیم داشت. ما حرف هایمان را زده ایم. ما حاضر شدیم هر گذشت و اغماضی را انجام دهیم. اینک اما باید کسانی که به فکر فریب دادن ما بودند به اشتباه خودشان پی ببرند. ما از ترس ژاندارم و توپ و تفنگ، آزادی را از دست نخواهیم داد. ما ژاندارم های تریاکی را از خیلی وقت پیش می شناسیم. ما ماهیت ارتش ارتجاع را می دانیم.

خلق آذربایجان همان طور که آزادی را به دست آورده، از آن پاسداری خواهد کرد. اینک همه ی ما در راه دفاع از وطنمان برپا خاسته ایم و آماده شده ایم که تا آخرین قطره ی خونمان از وطنمان

دفاع کنیم.

هزاران تلگرافی که به اداره‌ی ما می‌آید، نفرتی را که مردمان نسبت به دولت ارتجاعی تهران دارند به وضوح نشان می‌دهد. مردم ما، مرد و زن آمادگی خودشان را برای اعزام به جبهه اعلام می‌کنند. آنان در تلگراف‌هایشان از رهبر فرقه اجازه می‌خواهند که دشمنان آزادی را مجازات کنند. آنان منتظر دستور فرقه هستند و سوگند خورده‌اند که این فرمان مقدس را اجرا کنند.

مرتجعان آرزو دارند باز هم با حيله‌گری و ترساندن مردم آذربایجان عمر نکبت بار خودشان را تداوم بخشند. ولی این بار خلق آذربایجان به دشمنان آزادی چنین امکانی نخواهد داد. این دفعه ما حسابمان را با کسانی که سال‌ها آزادی مردم ایران را غصب کرده‌اند، کاملن تصفیه خواهیم کرد. بگذار هیأت حاکمه‌ی غاصبی که چون زالو خون مردم را می‌خورد، بادست خود، گور خودش را بکند. این بار تنها مسئله‌ی آزادی مردم آذربایجان در میان نیست بلکه مسئله‌ی آزادی خلق‌های ایران مطرح است. این بار مردم ایران در همه جا خائنان را مجازات خواهند کرد.

ما باز هم سخن آخرمان را می‌گوییم: حتا اگر همه‌ی ماکشته شویم، آزادی مان را از دست نخواهیم داد.

اگر دشمن به ما حمله کند مردمان با سرنیزه، توپ، تفنگ، بیل، کلنگ، پتک، شن‌کش، پارو، کاردک، سنگ و مشت پاسخ آنها را خواهند داد.

حکومت تهران رجزخوانی نکند. مشعل آزادی‌ای که در آذربایجان می‌درخشد بی‌شک سرتاسر ایران را روشن خواهد کرد و مرتجعانی که در چند قدمی زوال و سقوط قرار دارند، از اجرای نقشه‌هایی که کشیده‌اند، مأیوس خواهند شد.

آنان نمی‌توانند زمانی که نفرت خلق ما و همه‌ی مردم ایران آشکارا به جوش آمده، با افسون اعلامیه و تلگراف، نیت‌های شوم خودشان را به اجرا درآورند. مردم ما آماده‌ی دفاع هستند. مردم ما از کشته شدن و کشتن نمی‌هراسند. مرتجعانی که گوش‌هایشان کرو چشم‌هایشان کور است، باید یک بار برای همیشه ما را بشناسند. خلق آذربایجان گفته است که: «مرگ را می‌پذیریم ولی عقب‌نشینی را هرگز»

(روزنامه‌ی آذربایجان. دوره‌ی دوم. شماره‌ی ۷۵ (۳۹۴). سه‌شنبه ۱۲ آذر ۱۳۲۵)

## ضمیمہ



## ما می خواستیم فقر نباشد

گفت و گو با روح الله صفدری

حمیدرضا عسگری نژاد. هژیر پلاسچی

به نقل از پیش شماره‌ی دوم مطبوعه‌ی هفتگی موج بیداری. دی ۱۳۸۲



اشاره: روح الله صفدری، یا آنگونه که رفقاییش او را صدا می‌زنند آقا روح الله زمانی که در ۱۸ سالگی به حزب توده‌ی ایران پیوست کارگر چاقوسازی بود و هنوز هم چاقوساز است. چاقوهایی می‌سازد از فولاد آبدیده و شاخ گوزن ولی کسی آنها را نمی‌خرد که بازار پر شده از چاقوی چینی ارزان. چاقوهای آقا روح الله فقط و فقط مشتری‌های مخصوص خودش را دارد. او تقریباً تمام زندگی‌اش را مبارزه کرده و سال‌های طولانی در به در بوده و نیمه مخفی زندگی کرده است. حالا در آن مغازه‌ی کوچک چاقوسازی این آتش‌ها زیر خاکستر کوره هنوز روشن مانده‌اند.

### آقا روح الله شما فعالیت سیاسی را از چه زمانی شروع کردید؟

من از سال ۱۳۲۲ عضو حزب توده‌ی ایران شدم. فعالیت فرقه‌ی دموکرات تقریباً از اواخر سال ۲۳ یا اوایل ۲۴ شروع شد و در کمیته‌ی تبریز حزب تصمیم گرفته شد که ما به فرقه‌ی دموکرات بپیوندم و کلن کارت‌های حزب توده عوض شد. آن زمان من سن و سال کمی داشتم، ۱۹ ساله بودم. مدتی در دفتر فرقه کار می‌کردم، سه ماه هم در شهرداری در قسمت بلیط سینما و گمرک کار می‌کردم. با این که در فرقه سمتی نداشتم، با سران فرقه در تبریز به دلیل سابقه‌ی فعالیت مشترک، رابطه‌ی نزدیکی داشتم. پیشه‌وری، الهامی، صادق پادگان و غلام‌یحیی مرا می‌شناختند. یک مدرسه هم قرار بود بعد از ۲۱ آذر تاسیس شود که افراد فعال بروند در آنجا و دوره‌ی نظامی‌گری ببینند و قرار بود که من هم بروم.

### اعضای فرقه در زنجان چه کسانی بودند؟

دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو که الان در آلمان است صدر فرقه‌ی دموکرات بود، احمد صفرچی عضو کمیته بود، صفرخان شکارچی بود، نظر منفرد که نقاش بود، بابازاده، یونس علیزاده، حسین بابایی که الان هم زنده است، ابراهیم فرجی عضو کمیته بود، ابوالفضل رئوفی بود که بعدن پاهایش را بریدند و مدتی شهردار بود، محسن خان وزیر بود که کشتندش، هادی خان وزیر بود که اینها عضو کمیته بودند.

### پاهای آقای رئوفی را چرا بریدند؟

از اینجا که ما رفتیم، در خلخال عده‌ی از عشایر شورش کرده بودند. به این گفتند برو سرکوبشان کن که شکست خورده و فرار کرد و تا سال ۳۲ که به نام اوستا عباس بنایی می‌کرد، بازداشت نشد. پس از ۳۲ در تبریز با ۱۷ قبضه اسلحه بازداشت شد و سر خم نکرد. پیش از انقلاب که آمده بود زنجان به شوهر خواهرش، آقای مهندسی، گفته بود که بیاید دنبال من. آمد، گفت: رفیق رئوفی آمده می‌گوید فلانی بیاید، بینمش. آنجا تعریف کرد که: در دوره‌ی بختیار که مرا گرفتند، با غلتک پشت بام زدند یک پایم را از زانو شکستند. پس از چند روز من در بیمارستان به هوش آمدم. یواش یواش پایم سیاه می‌شد. بعد از چهار سال آن یکی را هم شکستند. تقریباً بعد از ده سال آزادش کردند که رفته بود رومانی و پاهایش را از ته بریده بودند. یک بار هم بعدها در اصفهان بازداشت شد که دو سال در زندان ماند.

### از زن‌ها کسی فعال نبود؟

بودند اما در زنجان زن‌ها خیلی کم بودند. خانم حکیمه بلوری بود، خانم‌های دارابی بودند، مهین و آزاده که الان آمریکاست. یک عده هم از زنان کارگران راه‌آهن، نرگس خانم و چند نفر دیگر بودند. خانم بلوری خیلی فعال بود و دل می‌سوزاند. خانم آزاده هم فعال بود، به هر حال فقط یک حوزه داشتند.

## فرقه چه زمانی حکومت را در زنجان به دست گرفت؟

فرقه‌ی دموکرات در ۱۷ آبان ۱۳۲۴ حکومت را به دست گرفت. در اینجا همه‌ی ادارات، شهربانی، ژاندارمری و فرمانداری را به دست گرفتند. حکومت اوایل آنقدر ضعیف بود که برای روشن کردن بخاری هیزم نبود. هیزم را مانسیه گرفتیم. مادر فرمانداری بودیم، بعد آمدیم به خانه‌ی ذوالفقاری‌ها که فرار کرده بودند. در وضعیت بسیار بدی به سر می‌بردیم. کسی هم پول نداشت، صحبت حقوق هم نبود. البته یک مدتی که گذشت، از تبریز یک پول بسیار جزئی آمد که با آن در مهمانخانه‌ی استانبول نهار و شام می‌دادند. بعد از دو ماه، ذوالفقاری‌ها جنگ اولشان را آغاز کردند. نیرو هم که نبود در برابر اینها بایستد، روستاها را غارت می‌کردند. بعدن، از تبریز و میانه غلام‌یحیی تعدادی فدایی آورد و در مقابل ذوالفقاری‌ها ایستادند که نتوانند پیشروی کنند و دوباره به زنجان بیایند. بعدن گمرک‌خانه گذاشتند. دهاتی‌ها که از بیابان بار می‌آوردند، از آنها دو قران پول گمرک می‌گرفتند، با اینها و نیز حق عضویت اعضا که هر کس به اندازه‌ی وسعش پرداخت می‌کرد، مخارج تامین می‌شد. حکومت که پا گرفت، آبادانی را شروع کرد. یعنی آن روز که زنجان را گرفتیم، نان ۴ قران بود و حکومت گفت که باید ۲ قران بفروشید. قیمت‌ها را بسیار پایین آوردند. گفتند از آستارا تا قروه هر کسی بتواند تجارت کند، آزاد است. اما اگر آن ورتر رود و اگر گرفته شود، پس داده نخواهد شد. تا عید که شدت جنگ کمتر شد. در عید، آسفالت خیابان پهلوی (امام‌امروزی) را شروع کردیم. جای همین بانک ملی، یک سینما در حد سینماهای تهران درست کردیم. در عین حال، پولی برای پرداخت به فدایی‌ها نبود. تا عید همه کج‌دار و مریز گذران کردند. عید به هر یکشان یک تن گندم دادند، ۳۰ کیلو شکر، ۴۰ گز پارچه. این حقوق آنها بود. سربازخانه هم در عید تشکیل شد. یک عده افسران که از تهران فرار کرده بودند و یک عده از بچه‌ها هم چهار ماه در تبریز دوره دیدند و سربازخانه تشکیل شد. فدایی‌ها را یواش‌یواش در اداره‌ها و این‌ور و آن‌ور پخش کردند تا ارتش را قوی کنند. همه چیز دقیق شد. حقوق‌ها از نو تکمیل شد، به هر کس به اندازه‌ی خودش حقوق می‌دادند. حقوق رئوفی ۴۰ تومان بود که ۴ تومانش را برای گداخانه می‌گرفتند، ۲ تومان حق عضویت و ۴ تومان هم بلیط سینما می‌دادند که پول نداشت سیگار بخرد. برای آن آدم‌هایی که در انقلاب شرکت کرده بودند، تقریباً یک ماه بعد از عید از تبریز مدالی آمد که رویش نوشته شده بود: «۲۱ آذر». به یک عده از اعضای شهربانی هم درجه دادند.



اهداف فرقه‌ی دموکرات چه بود؟

روستایی‌ها و کارگرها در رنج بودند. در عین حال، حزب توده هم که نمی‌توانست انقلاب کند. حزب مبارزه‌ی پارلمانی می‌کرد، اما فرقه‌ی دموکرات می‌توانست انقلاب مسلحانه کند. در کل ایجاد حکومت خلقی بود و حمایت از دهقان‌ها و کارگرها. به همین دلیل تا عید همه‌ی زمین‌ها را تقسیم کردند.

ولی عده‌ی از خان‌ها هم با فرقه همکاری می‌کردند؟

بله اشرف همایونی، ضیایی‌ها، برهان السلطنه، وزیر‌ها از رهبران فرقه بودند. فرقه هم زمین‌های مخالفین را تقسیم می‌کرد، با اینها فعلم کاری نداشت.

چرا زمین‌های اینها را هم تقسیم نکرد؟

چون اینها خودشان در فرقه بودند و نمی‌توانستند مانند سابق از مردم بهره‌کشی کنند.

یعنی فرقه در این مورد تبعیض قائل می‌شد؟

نخیر. اگر آنها برمی‌گشتند، کاری به کارشان نداشتیم. حتا فرقه این را اعلام کرد و چند نفر از برادران ذوالفقاری، مثل حمیدخان، هم داشتند برمی‌گشتند.

خب ببینید، شما برای دفاع از حقوق دهقان‌ها قیام کرده بودید. ولی زمین‌های خان‌هایی را که با

فرقه همکاری می‌کردند، تقسیم نمی‌کردید؟

چون اینها زمین را به نوعی اداره می‌کردند که به روستاییان هیچ ظلمی نشود. می‌گفتند: گندم می‌خواهید؟ بیاید، بدهیم. زمین را هرچقدر می‌خواهید، بکارید.

یعنی مالکیت این خان‌ها اسمن بود، ولی رستم در دست روستاییان بود؟

بله. حتا اگر ذوالفقاری‌ها هم می‌آمدند، با املاک آنها هم فعلم کاری نداشتیم.

### آقا روح‌الله، فرقه در زنجان چند نفر را اعدام کرد؟

فرقه در زنجان ۱۰ نفر را اعدام کرد. یکی دادستان بود به نام مهدی قلی شاه‌رخی که فرقه‌چی‌ها را زیاد اذیت و آزار می‌کرد. یکی ادوارد دندان‌ساز بود که برای ذوالفقاری‌ها اسلحه تهیه می‌کرد و خودش هم آنگونه که می‌گویند جاسوس انگلیس بوده است. دیگری علی اکبر خان توفیقی بود که الان مجسمه‌اش را گذاشته‌اند جلوی شهرداری. یکی هم حسینقلی بود که کدخدای ذوالفقاری‌ها در چیبر بود و خیلی آدم ظالمی بود. اینها سری اول بودند. ۴ نفر در جبهه دستگیر شدند که زنجانی بودند، به نام‌های اصغر، سید علی اکبر، حمید و حبیب. دو نفر دزد هم بودند، یکی ابی پسر حاج خیر علی که در محله‌ی دباغ‌ها پدر مردم را درآورده بود و آدم قلدری بود، یکی هم مهدی پسر ملان که اول کارگر چاقوسازی بود و بعدن دزد قهاری شده بود. اینها را گرفتند، بردند زندان. گفتند ما به شما کار می‌دهیم. یک عده گفتند ما کار می‌کنیم اما این دو نفر قبول نکردند و گفتند: یا باید دولت هر ماه به ما ۱۲۰ تومان حقوق بدهد یا ما دزدی می‌کنیم. جواب شنیدند: "حکومت ملی به کسی باج نمی‌دهد". اینها آوردند در سبزه میدان دار زدند.

### فرقه توفیقی را چرا اعدام کرد؟

او قبلاً از روسیه هنگام تشکیل حکومت بلشویکی پول گرفته بود، آمده بود اینجا تشکیلات را راه بیندازد، اما با پول‌ها برای خودش ده خریده بود. خودش هم شدید مخالف فرقه بود. مثلن موقع جنگ برای ذوالفقاری‌ها پول جمع می‌کرد و می‌فرستاد. همیشه هم در اطراف حکومت چرخ می‌زد. سال‌ها در انجمن شهر بود و یک مدتی هم شهردار شده بود.

### تصمیمات فرقه را چه کسانی می‌گرفتند؟

در تبریز کمیته‌ی مرکزی به صورت شورایی تصمیم می‌گرفت. البته در مسائل داخلی شهرها، کمیته‌های ایالتی تصمیم می‌گرفتند. ولی برای کارهایی که جنبه‌ی ملی داشت، در تبریز تصمیم‌گیری می‌شد و می‌فرستادند.

رهبران فرقه در زنجان چه کسانی بودند؟

صدر فرقه در زنجان، همان طور که گفتم، دکتر جهانشاهلو بود. رهبری فداییان با سرهنگ مرتضوی از افسران فراری مشهد بود و سرهنگ قاضی هم در ارتش بود.

زلفعلی قلی‌زاده در زنجان چه سمتی داشت؟

یک زمان این را موقت رئیس شهربانی کردند. چون سواد نداشت، بعد از مدتی خسروخان دارایی را جایگزینش کردند. زلفعلی هم چون شغلش را گرفتند، قهر کرد و از فرقه جدا شد و رفت مشغول همان گاریچی‌گری شد.

فرقه در زنجان روزنامه هم منتشر می‌کرد؟

بله. روزنامه‌ی "آذر" را سعیدخان وزیری منتشر می‌کرد که بعدها از ابهر یک دوره نماینده‌ی مجلس شد و الان حقوق نمایندگی را دارند از او پس می‌گیرند.

آقا روح‌الله، مردم از فرقه حمایت می‌کردند؟

یک عده آدم‌های روشن‌فکر حمایت می‌کردند. یک سیاهی لشکر هم با فرقه بد بودند. مثلن اگر از مخالفین پرسید، می‌گویند که اینها غارت می‌کردند. چیزی نبود که غارت کنند. خانه‌ی چه کسی را غارت می‌کردند؟ از کجا چیزی بردند؟ اتفاق کارگر که کار می‌کرد، پانزدهم ماه پولش را می‌دادند. می‌گفتند شاید نتوانست از کسی قرض کند.

اول صحبت‌هایتان گفتید که حکومت ضعیف بود. علت این ضعف چه بود؟ شما بی‌برنامه عمل

کرده بودید؟

ببینید، در زنجان خیلی زود انقلاب شد. یعنی اول در میانه بود، بعد زنجان، بعد سراب و بعد از ۷-۸ روز در تبریز. روزی که ما اینجا را گرفتیم، انگار همین الان به من یک اسلحه داده باشند. نه در جیب‌مان پولی بود، نه چیزی داشتیم برای فروختن و نه کارخانه‌یی بود. آدم‌های انقلابی هم که از تجار نبودند. اکثرن کارگرها و دهقان‌ها بودند. اما تا ۲۱ آذر آنقدر حکومت تکمیل شده بود که

فرقه در تبریز خودش پول چاپ کرده بود و به ازای هریک تومان پول فرقه می‌توانستید ۱۱ قران خرید کنید.

### فرقه تا کی در زنجان حکومت کرد؟

تا زمانی که ارتش آمد به زنجان. جماعت فرار کردند به میانه. در آنجا کمی مقاومت کردیم. اما ارتش هواپیما داشت. از آنجا رفتیم تبریز تا ۲۱ آذر که حکومت فرقه در تبریز هم سرنگون شد. شخصی‌ها ریختند خانه‌ها را غارت کردند. آدم‌ها را کشتند، جنایت‌های زیادی اتفاق افتاد. یک عده، مثلن پیشه‌وری و غلام‌بچی به شوروی رفتند. یک عده هم کشته شدند. مثلن فریدون ابراهیمی که دادستان کل بود و صادق انصاری را که مازور بود، به دار کشیدند. سرهنگ مرتضوی و سرهنگ قاضی را هم با گلوله زدند. آدم‌های بسیاری از بین رفتند. مردم دچار فقر و فلاکت شدند. گرسنه ماندند، خانواده‌هایشان پراکنده شد، بچه‌ها مردند. عمر انقلاب با فجایع بسیاری به سر آمد. جماعت باز هم فرار کردند، رفتند تهران و این‌ور و آن‌ور. یک عده زندانی شدند مثل صفر قهرمانی که بیچاره ۳۲ سال زندان کشید. گرچه سمت بسیار مهمی نداشت اما روی حرفش ایستاد. دکتر جاوید و یک عده‌ی دیگر را هم مدتی زندانی کردند. در کل اکثر آن‌هایی که آدم‌های با وجهه‌ی بودند را قلع و قمع کردند و کشتند.

### آقا روح‌الله، فکر می‌کنید چرا حکومت فرقه فقط یک سال دوام داشت؟

در ایران سابقه‌ی انقلاب بسیار کم بود. این در واقع اولین انقلاب کاملن مردمی بود که سعی می‌کرد مالکیت را از بین ببرد. آدم‌ها ۸ ساعت کار کنند، ظلم و ستم نباشد، فقر نباشد، دزدی نباشد. آنقدر دقیق بود که یک نفر یک چوب را هم نمی‌توانست جابه‌جا کند. الان می‌گویند غارت می‌کردند، در حالی که رییس ما، آقای رئوفی؛ همان‌طور که گفتم پول نداشت سیگار بخرد، با این‌که آدم بسیار فعالی بود. در عین حال، آن‌هایی هم که این حکومت را حمایت می‌کردند، در واقع به خاطر منافع خودشان از این حکومت حمایت می‌کردند.

### دقیقن حکومت فرقه از کجا حمایت می‌شد؟

اگر اصل حکایت را بخواهی، این را از آذربایجان شوروی حمایت می‌کردند. آنها عقیده‌شان بر این بود که به وسیله‌ی حکومت فرقه جلوی پیشروی آمریکایی‌ها را بگیرند تا آنها خودشان را جمع و جور کنند و آمریکا نتواند نفت‌های قفقاز را اشغال کند. بالاخره در اینجا حکومت ضعیف شده بود. تازه جنگ تمام شده بود، ۴۵ میلیون تلفات داده بودند. دولت ایران هم با آنها مذاکره کرد و قول داد که اگر دست بردارند، ارتش را به آذربایجان نفرستد. شوروی‌ها هم تازه یک جنگ ۴-۵ ساله را از سر گذرانده بودند و دیدند نمی‌توانند باز هم درگیر شوند. یک دفعه گفتند در عرض سه روز فرار کنید. آنها که رفتنی بودند، رفتند. آنها هم که رفتنی نبودند، دچار بلا شدند. البته حمایت آنها هم حمایت مستقیم نبود. حتا در آنجا عده‌ی هم مخالف بودند و می‌گفتند در آذربایجان وقت انقلاب نیست.

### پس به نظر شما فرقه هیچ ضعفی نداشت؟

ضعف که بود اما سعی می‌کردند رفعش کنند. مثلن یک عده آدم‌های سوءاستفاده‌گر بودند که به مرور زمان تصفیه می‌شدند. فرقه یک روزنامه دیواری منتشر می‌کرد که هر هفته از رییس تا پیشخدمت و جاروکش، هرکس خوب بود یا بد بود، آنجا می‌نوشت. نقاشی‌اش را هم می‌کشیدند. از ترس این روزنامه دیواری هیچ‌کس نمی‌توانست خطا کند. یک نقد علی توکلی بود که مهمانخانه داشت در راه آهن. زمانی بود که دکتر جهانشاهلو به تبریز رفته بود و رئوفی موقتین صدر کمیته بود. بچه‌ها در مقابل مهمانخانه‌ی این نان می‌فروختند. این یکی شان را هل داده بود، نان‌هایش را زمین ریخته بود. هفته‌ی بعد، نقاشی نقد علی را کشیده بودند و نان‌های روی زمین و بچه‌بی که افتاده بود. آمده بود، داد می‌زد: "بابا چرا مرا این طور بی‌آبرو می‌کنید؟" رئوفی می‌گفت: "رفیق نقد علی این عملت است". در عین حال من خودم در حوزه از رئوفی انتقاد می‌کردم که رفیق این کار را چرا انجام داده‌بی. مثل حالا نبود که از هیچ‌کس نشود انتقاد کرد. انتقاد آزاد بود. از ترس این انتقادها، همه سعی می‌کردند کارشان را درست انجام دهند.

### این حق انتقاد برای مخالفان هم بود؟

مخالفان ما به جای انتقاد، شورش می‌کردند. در ضمن حکومت هم یک حکومت حقی بود.

### ذوالفقاری‌ها چقدر در شکست شما نقش داشتند؟

ذوالفقاری‌ها اولش اصلن نتوانستند مقاومت کنند. آنها در جنگ‌های اول شکست خوردند و به همدان و بیجار فرار کردند و این آخر هم اگر حکومت مرکزی حمله نمی‌کرد، عشایر و مخالفین نمی‌توانستند کاری کنند. ما که شکست خوردیم، ذوالفقاری‌ها زودتر از ارتش به زنجان آمدند، در میانه مردم را غارت کردند، کشتند و به جان و مالشان تجاوز کردند.

### بعد از سقوط فرقه شما چه کردید؟

مصیبت ما زیاد بود. ما از اینجا تا میانه پیاده رفتیم. یک عده‌ی هم به اندازه‌ی ۱۴ واگن به سرهنگ بوساقی نامی که با ارتش آمده بود زنجان، ۱۷ هزار تومانی که فرقه داشت را رشوه دادند و با واگن رفتند. از جمله حکیمه بلوری و شوهرش محمدباقر قنبری. من از میانه به تبریز رفتم. در تبریز یک جایی تعیین شده بود که آنجا می‌ماندم. حدود ۴۰۰ نفر بودیم که قرار شد ما را به "بدرآباد" تبعید کنند. بیشتر این تعداد هم زن و بچه بودند. تا سه ماه در تبریز در شرایطی خیلی بد، خیلی بد، خیلی بد ماندیم. در آنجا یک حاج محمدحسین وطن بود که هر روز برای همه چای و نقری دو نان سنگک می‌آورد. بعدن تهدیدش کردند که چون با متجاسرین همکاری می‌کنی، دکانت را داغان خواهیم کرد. بچه‌های کوچک که زیاد هم بودند، از گرسنگی می‌مردند. خلاصه، وضع مان خیلی بد بود.

### آقا روح‌الله، بدرآباد کدام طرف است؟

بدرآباد از همدان آن‌ورتر است. یک پادگان نظامی بود که بنا بود ما را ببرند آنجا، که من بایک بند و بستی فرار کردم. ما چرا این بود که مادرم آمد، مرا برد شهربانی. یک سرهنگی بود در شهربانی که مادرم فحشش داد و گفت: "یک بچه‌ی ۱۲ ساله مگر چه کرده است، ما مهمان بودیم اینجا." سرهنگ گفت: "هر جایی که مهمان بودید، بروید یک کاغذ بیاورید، ما خلاصش کنیم." پاسبانی به نام حیدری نامه نوشت که اینها در خانه‌ی ما مهمان بودند. ما رفتیم، یک عکس انداختیم. برایم گذرنامه صادر کردند و آمدم زنجان. روز بعد زنجان ماندم و بعد به تهران رفتم.

در زنجان فرقه که سقوط کرد، چند نفر از فرقه‌چی‌ها را کشتند؟

ما فرار کردیم ولی بعدن شنیدیم که دو، سه نفری را گویا کشته‌اند. یکی علی کچل بود که با چاقو کشته بودندش، چند نفری را دار زدند. شیخ محمد خوئی بود که با ما همکاری می‌کرد، در ضمن گویا دعوای ملک هم با ذوالفقاری‌ها داشت. ذوالفقاری‌ها به محض ورود به زنجان گفتند او را از طبقه‌ی دوم محضرش به پایین پرت کنند. اما خانه‌های بسیاری غارت شد.

از زنجان چه کسانی به شوروی رفتند؟

افراد زیادی رفتند. اما از رهبران دکتر جهان‌شاهلو و غلامحسین خان اوصانلو رفتند. در واقع هرکسی نزدیک مرز بود، فرار کرد. یک عده دستگیر شدند، یک عده هم نتوانستند بروند.

شما چرا نرفتید؟

یک ارمنی بود به نام وارطانیان که زنجانی هم بود. این معاون فرقه بود. بعدها سرگرد و رئیس پلیس راه آهن شده بود. من در تبریز رفیقی داشتم در کمیته‌ی مرکزی که زنگ زد و گفت فوراً بیا پیش من. من داشتم می‌رفتم، دیدم این آمد و گفت: "فردا ارتش می‌آید. من خودم دیدم دکتر الهامی هم رفت." تا ما برسیم به کمیته‌ی مرکزی، حکومت نظامی شد. نگو که دارند می‌روند. رفتیم یک گوشه‌ی نشستیم، سه چهار نفر از بچه‌ها هم آمدند. این یواشکی پا شد، به بهانه‌ی حیاط رفتن فرار کرد. من ماندم. آن موقع هم حکومت نظامی شده بود. هرکسی می‌خواست برود، رفته بود و ما هم بی‌خبر بودیم.

بعد از این که فرقه شکست خورد و شما به تهران رفتید، باز هم به فعالیتتان ادامه دادید؟

بله، من سال ۱۳۲۵ به تهران رفتم. کلوپ‌های حزب توده فعال بود. تا ترور شاه در سال ۲۷ در کلوپ‌ها فعالیت می‌کردم. بعد هم مخفی بودم تا سال ۳۲ و زمان مصدق. بعد از کودتا فرار کردم و در مرز روسیه بازداشت شدم.



### بعد از انقلاب ۵۷ چطور؟

نخیر. رفقا آمدند، گفتم دیگر کار من نیست. عباسعلی بحری آمد دنبال من، گفتم من نمی‌آیم. هر وقت امور را به دست گرفتید، یک تفنگ بدهید به من، بگویید بایست اینجا، نگذار کسی تو بیاید. من دو سه بار سرگردان شدم. یک بار ۷ سال فراری بودم، بعد از ۲۸ مرداد فراری شدم. من مخالف شما نیستم، وقتی امور را به دست گرفتید، بگویید اینجا را جارو کن، من جارو می‌کنم. اما بگویید فعالیت کن، من نیستم. حالا دیگر نوبت شماست!

منجنيح  
Manjanigh

